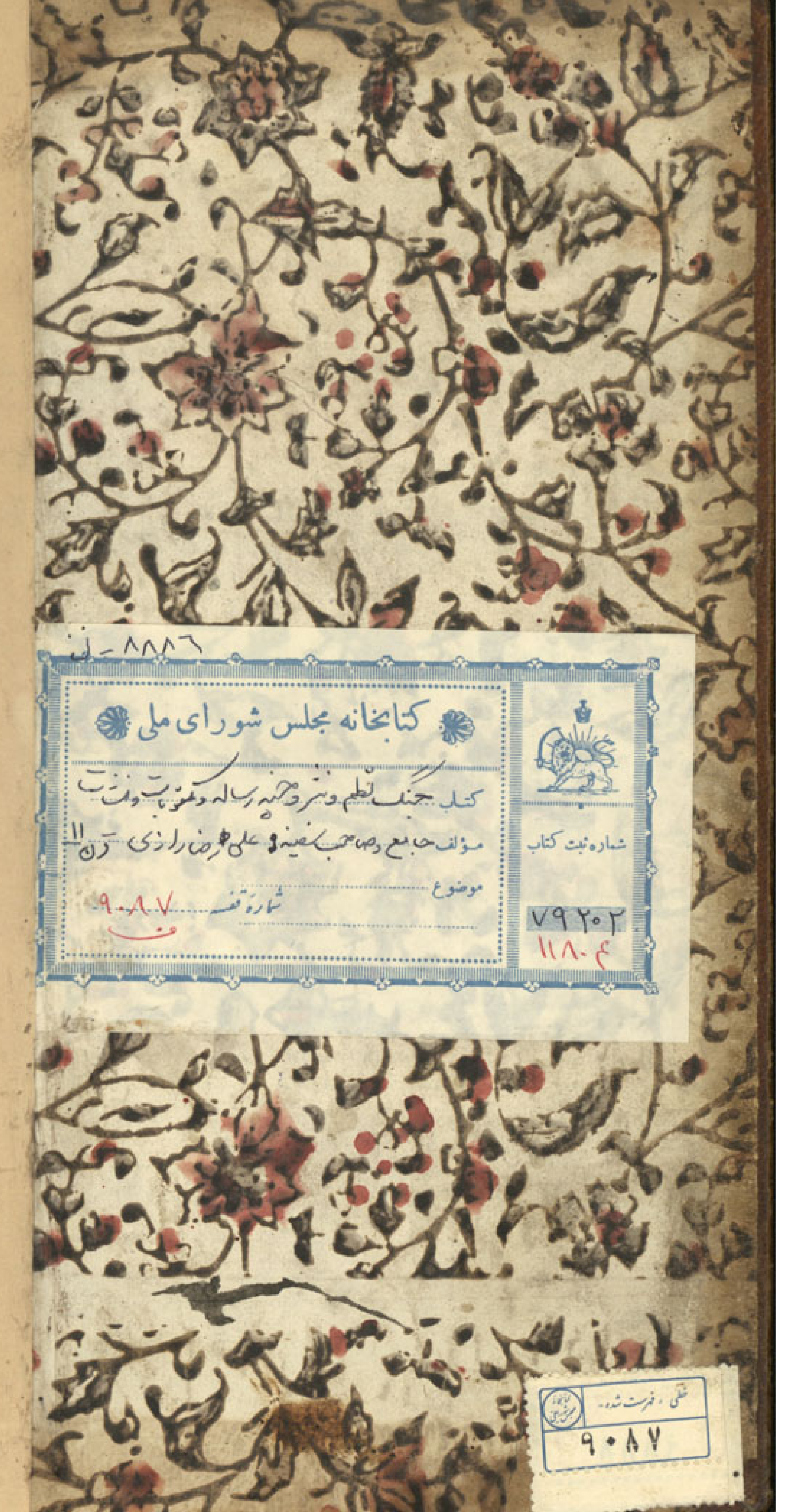
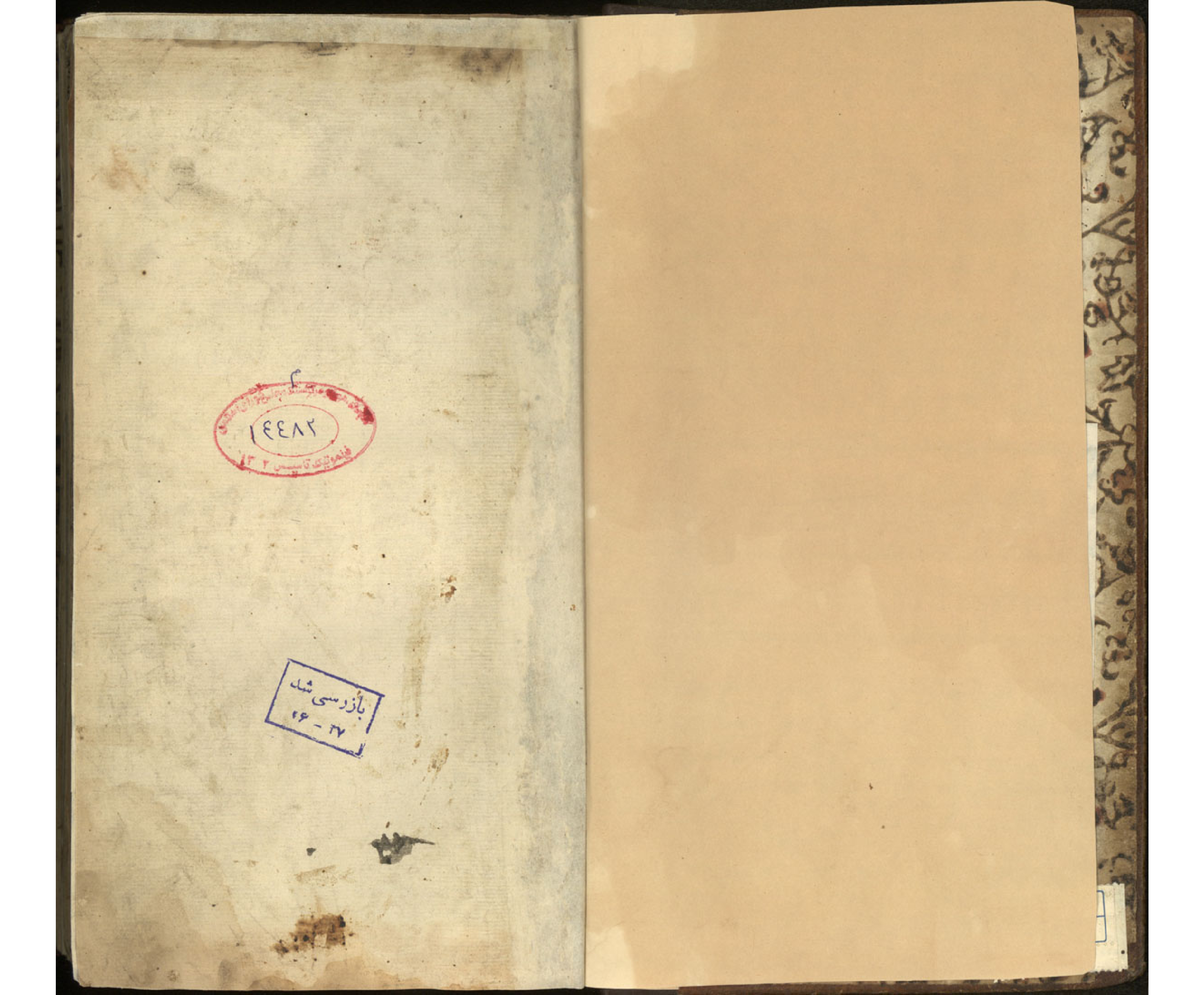
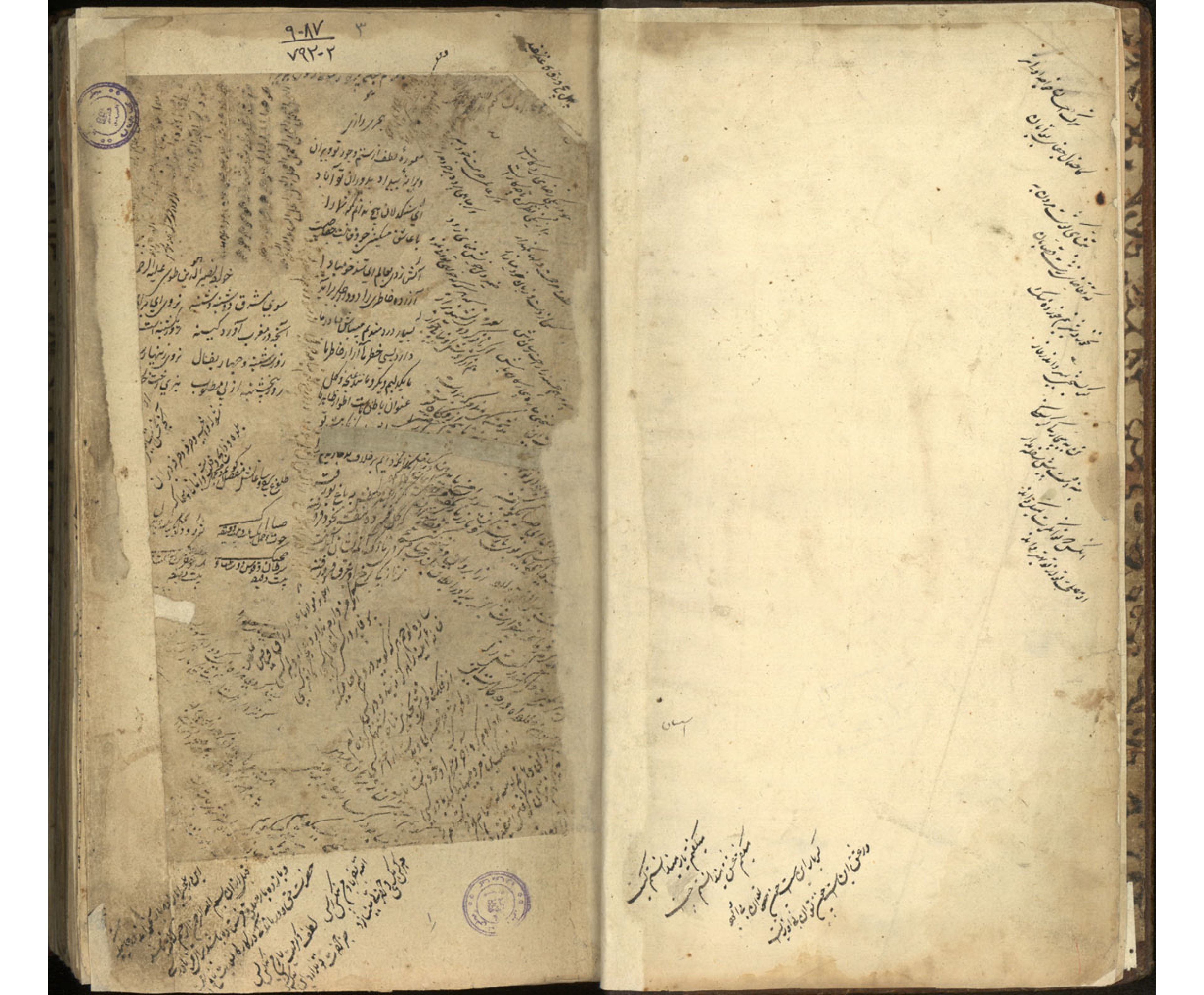
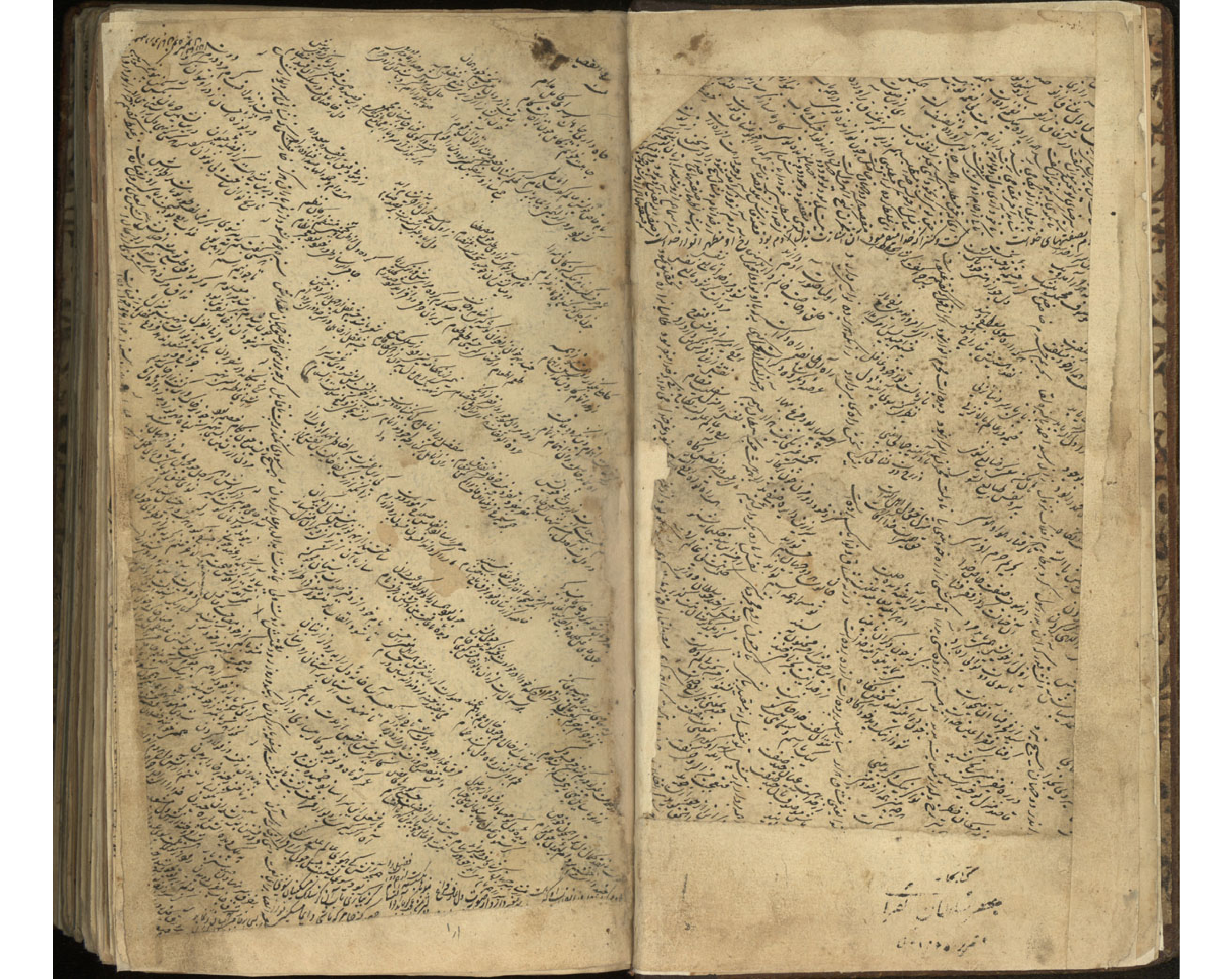

۸۸۸۶ ـ ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب جنگ نظم و نثر و چند رساله و مکتوبات و نکات
مؤلف جامع و صاحب سفینه علی‌رضا رازی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۹۰۸۷
شماره ثبت کتاب
۷۹۲۰۲
۱۱۸۰۴
خطی ، فهرست شده.
۹۰۸۷



۱۴۴۸۲
بازرسی شد
۲۷ - ۴۶









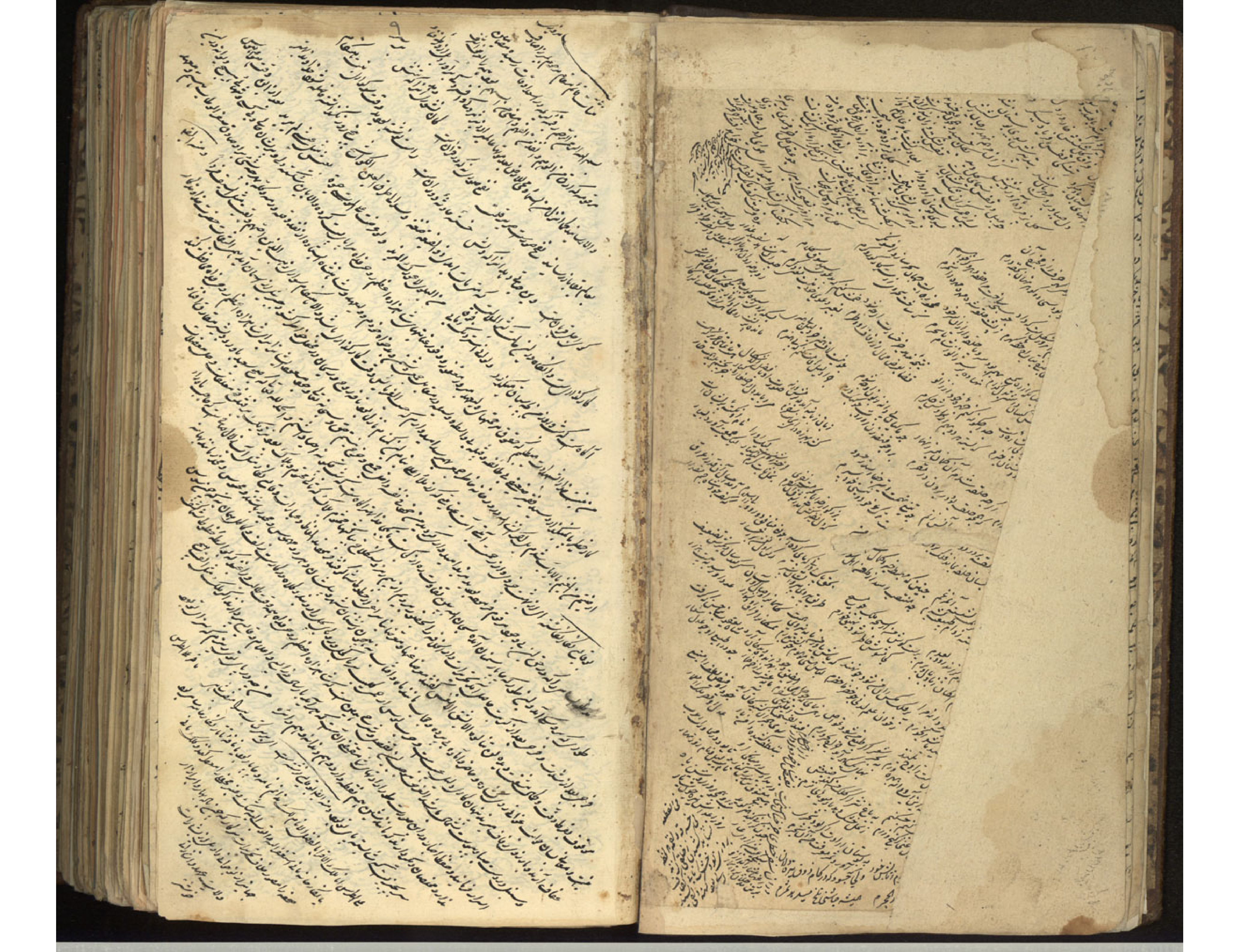
که ز صبح نفس خواهی حال هست برکت
نکته‌های لب کامل منکلان را بلند
[illegible] اگر دم لقب ابر اسراست
سال تا بخش اگر فسخ تو بسم دولت

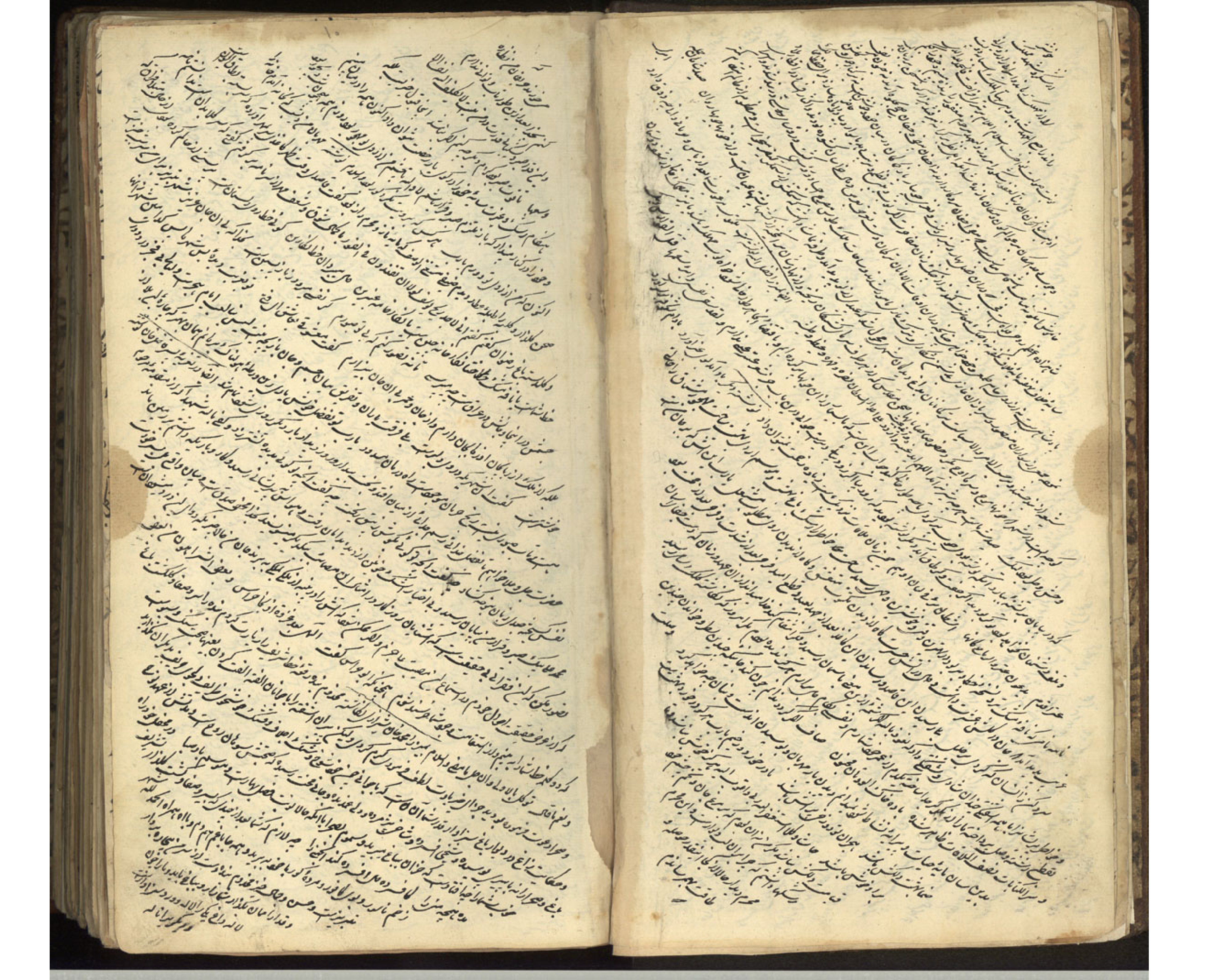
دلم از خم صفا جام مصحف زده است
زر و سیمی که بران خواجه نظر دوخته است
سبزه زار که گلزار رخت سر زده است
خط مشکین تو دولت که ز آتش رخ توست
بر رخسار و جبین و عارض او روی از دلبر
فروغ و زر و نقش و تاب [illegible]
[illegible] بهر زلف [illegible]
زلف [illegible] گفتار لب شیرین
قبا و بیا و گل زیبا بدن نازک کمر چابک
باشد در ره روم [illegible]
ز ذوق مستی [illegible] چشم [illegible]
بفکر و نطق و غرور و خط و بال [illegible]

که آنکه در ره واز [illegible] را اول است
نقطه‌های پای جیلدار تاج [illegible]
زانکه در اسرار [illegible]
زانکه سال از دولت تاریخ او [illegible]
[illegible]
همچنین [illegible] بر [illegible] زده است
[illegible] که [illegible] زده است
[illegible] گل از [illegible] زده است
[illegible]
فروغ از صبح و نور از روی [illegible]
[illegible]
[illegible]

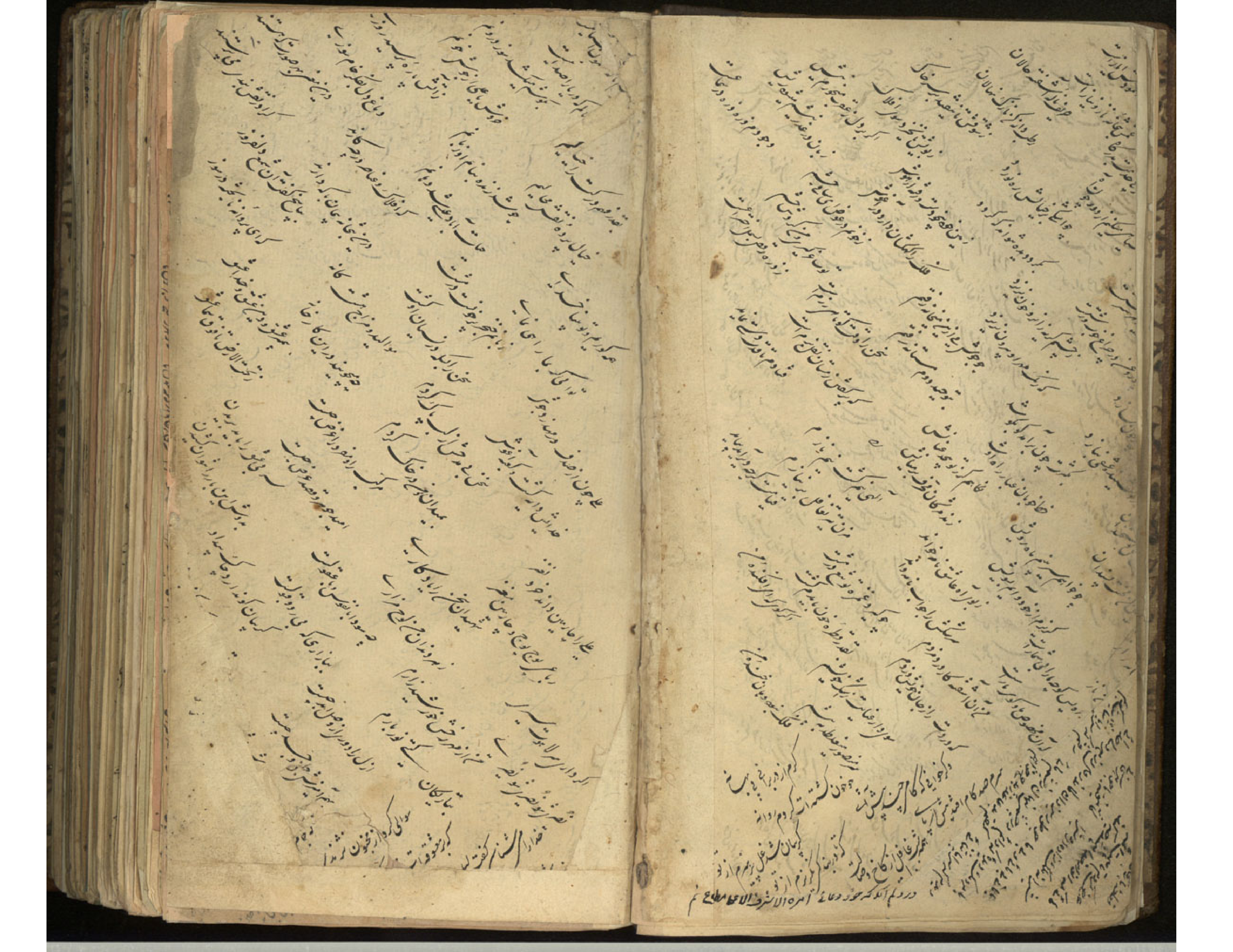
کیفیت [illegible]
آسمان [illegible] کار که در [illegible] طلسم
نادر بود که دست [illegible] طلسم
حل سال [illegible]
[illegible]
نو [illegible]
باد [illegible] بیرون نشود [illegible]
[illegible] آن عصای [illegible]
[illegible] دو دار بود [illegible]
[illegible] آن عصا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جون که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فرمان [illegible]
[illegible] که خواهد [illegible]

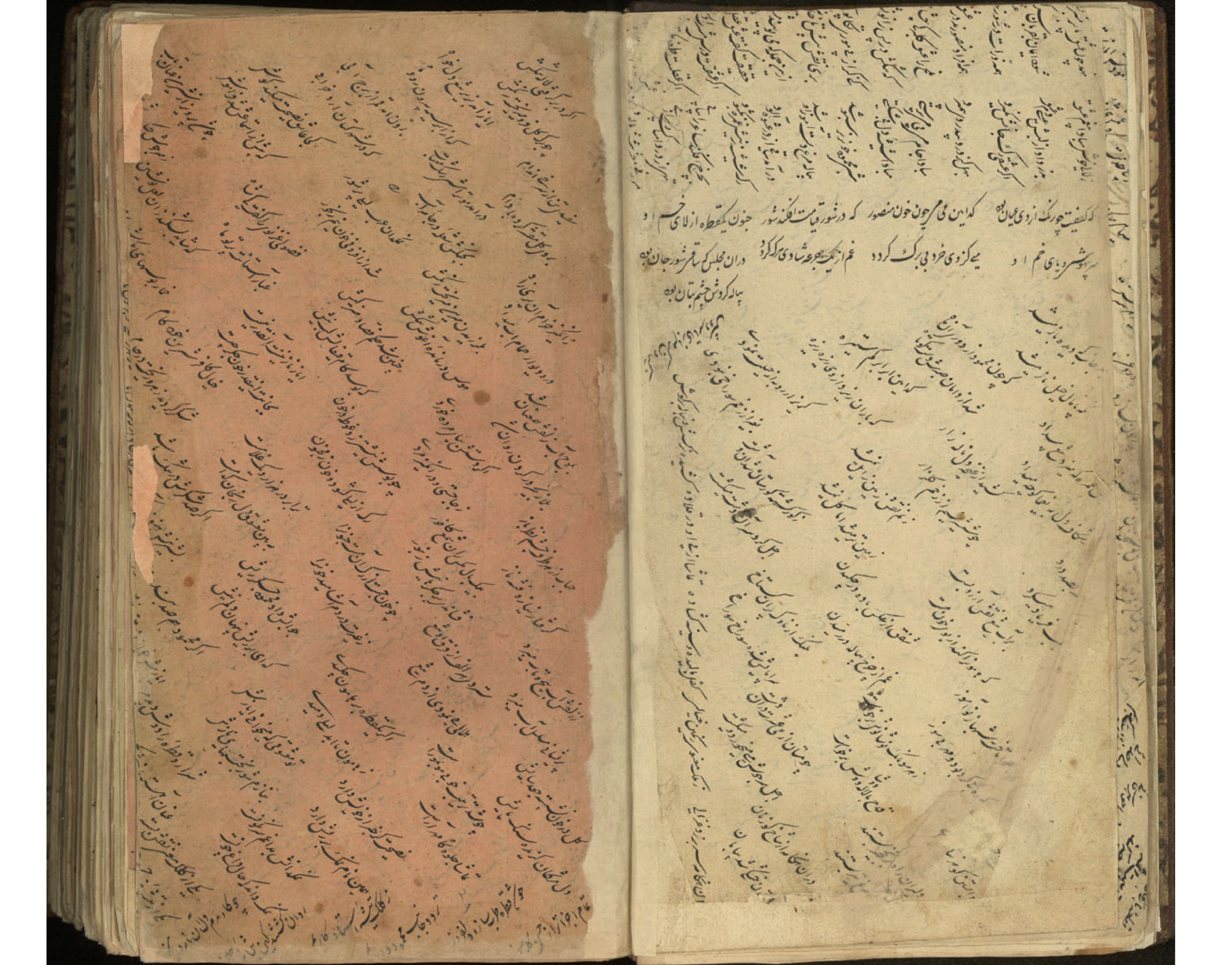












که کیفیت چو رنگ از وی عیان بود   که این می چون خون منصور   که در شور قیامت افکند شور   چون یک قطره از لای خم او

سر پوش سر دریای خم او   می که زو خرد بی برگ گردد   غم از یک جرعه شادی مرگ گردد   دران مجلس که ساقی شور جان بود

پیاله گردش چشم بتان بود

وان شد کوکن فرهاد تیشه | بغیر از قطره زن چون اشک بیشه
چو کنجی یار کلکش در بنا گوش | چو کوهی ماعیدش تیشه بر دوش

آن ایستن ... وار زنگ | نگاه از دیدنش گلزار روی رنگ
چو دریا جار و دریا در میانش | در اشک ... کنج روانش

آمد از در محمود چون باغ | که بادا لاله زار سینه ات داغ
شکفته باغ دستی در شکسته | اشارت بر لب گوهر نشسته

مثال سایه در بستان خرامان | سراسر رو چو صاحب باغبانان
شقایق خار چشم حیرت اندیش | کشیده سر ز درد و دل خویش

ش و آب لرزد عکس گلزار | نزاکت بین که گل بیرون ز رخسار
در و قصر همه آغوش گشته | گرفته خویش را بیهوش گشته

آب حسن کار رفته در کار | بهم در حلقه خلوت نقش دیوار
نظر را صورت از دنبال کرده | بگرد چشمشان انزال کرده

بس انگیز کلک تیشه دارد | چو مر را از فلک در شیشه دارد
چنان بس خیر صنعت بیش رفته | که صورت جان شده وز خویش رفته

ز شیها کلک لاله زارت | که قصر و باغ داغ انتظارت
چه سیر رو چه قصر و چه باغی | چه ساز و چه سوز و چه داغی

ایا ز آن خون دل آشام محمود | گل و سنبل بهم چون شعله و دود
بسیر قصر و گشت باغ رفته | چو لاله سر بهم داغ رفته

هنوزم لاله بر دل تا پدید تیغ | ز صد گل یک گلم ناشکفته در باغ
خموش آمد گل و سرو روان شد | ز دیده همچو کام دل روان شد

ز غیرت بهر کرا خاطرش ناگاه | چو بد مستان نه در پرسند در اوا
کسی کو عشق را کاشانه دارد | عجب دیوانه در خانه دارد

چو محمود از ایاز آزرده دل شد | غلام عشوه گر خونش خجل شد
نمی خندید از چاک جگرگاه | بغیر از برق خنجر در رخ شاه

ز سرهنگان چنین زجر اشتیاد | که نه خشیت از جلاد جلاد
یکی جلاد حاضر شد بدرگاه | که از خون شد ز دیدن دیده شاه

چو شیران گرسنه زود خشمی | چو ترکان شکوفه خانگی چشمی
کشیده سنبلش خنجر بدو ششتر | چو عقرب خفته در سوراخ گوهر

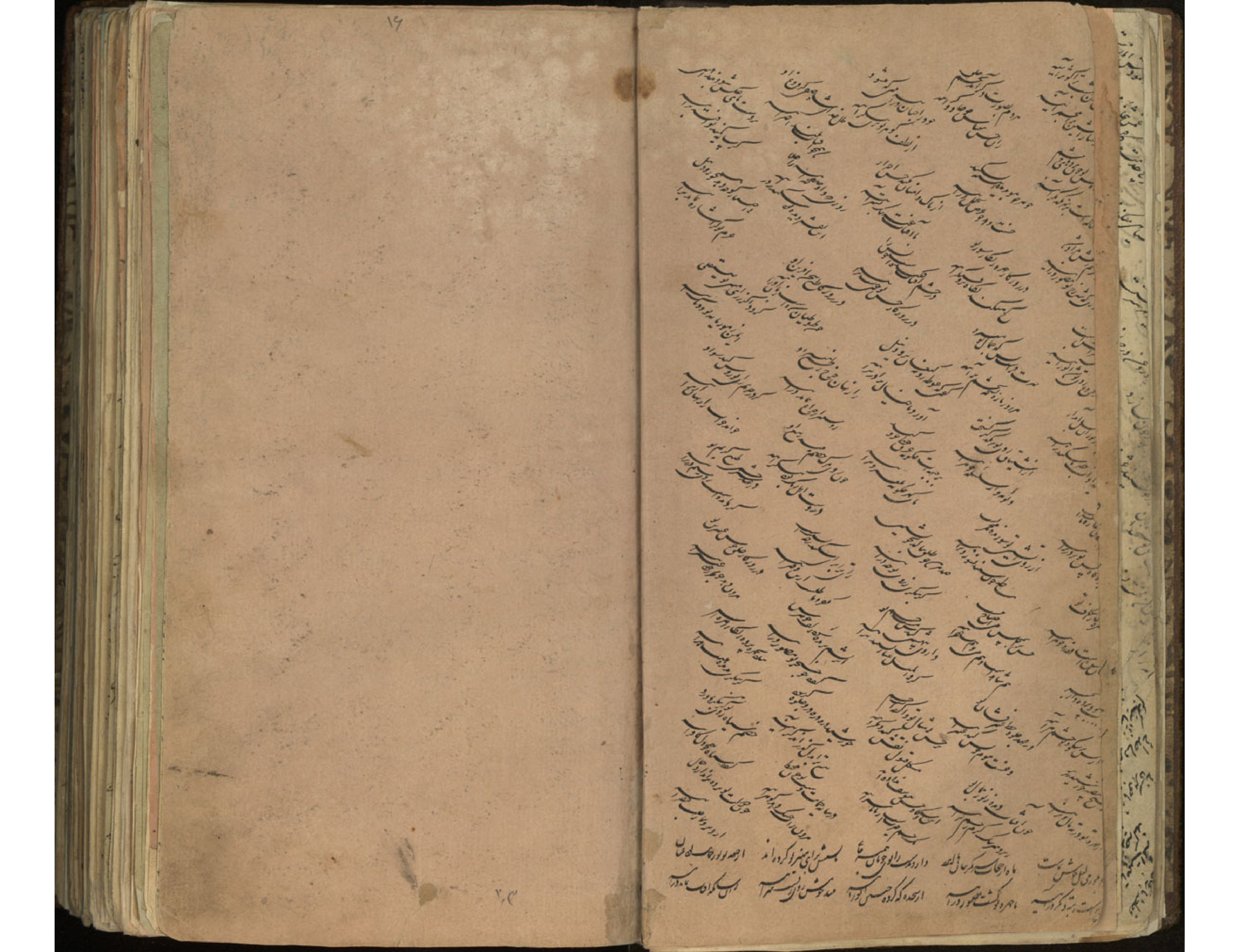
سیر تیغش در جیب نخندان | بغل را کرده از زال ...
اشارت شد ز شاه آن خشمگین را | که برگیر این غلام نازنین را

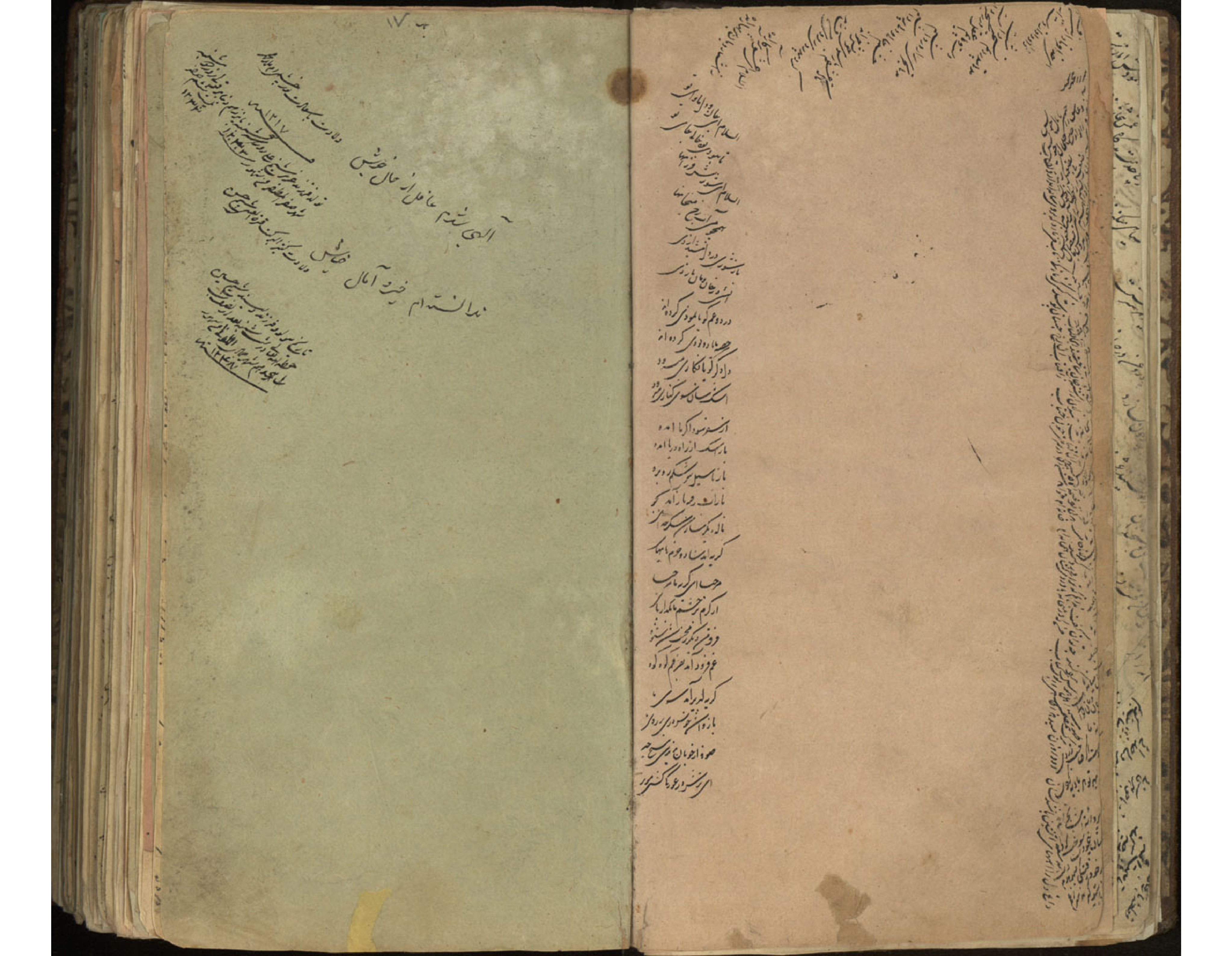
ز خونش خاک را رنگ چمن کن | سرش را لاله فتراک من کن
دمادم تیغ خیز کرد جلاد | بیاورد از میان تیغ اجل زاد

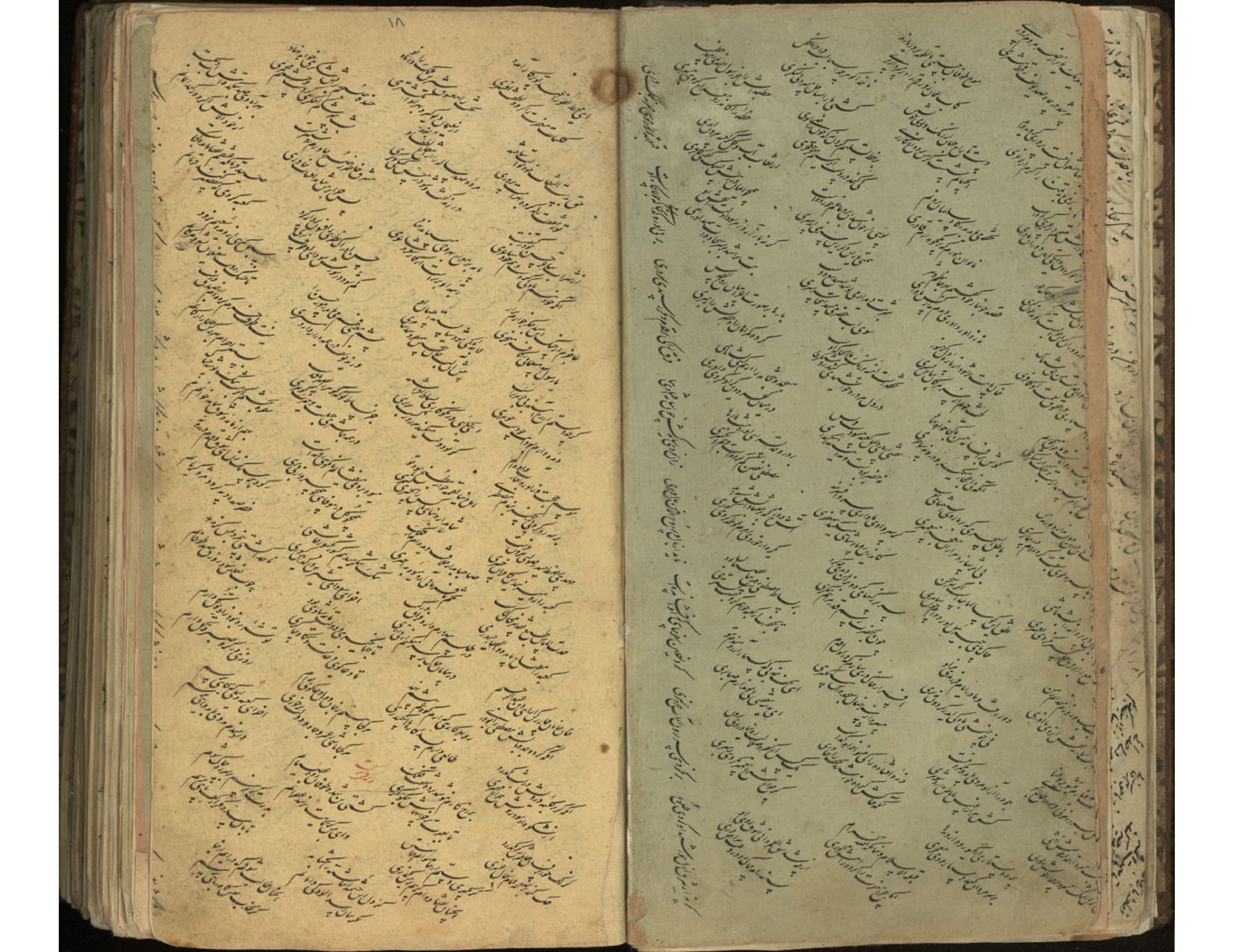
چو تیغ روزها تاریک کرده | بوسیدن لبی باریک کرده
زبان از تیغ افکنده بیرون | سراسر موج آب و العطش گون

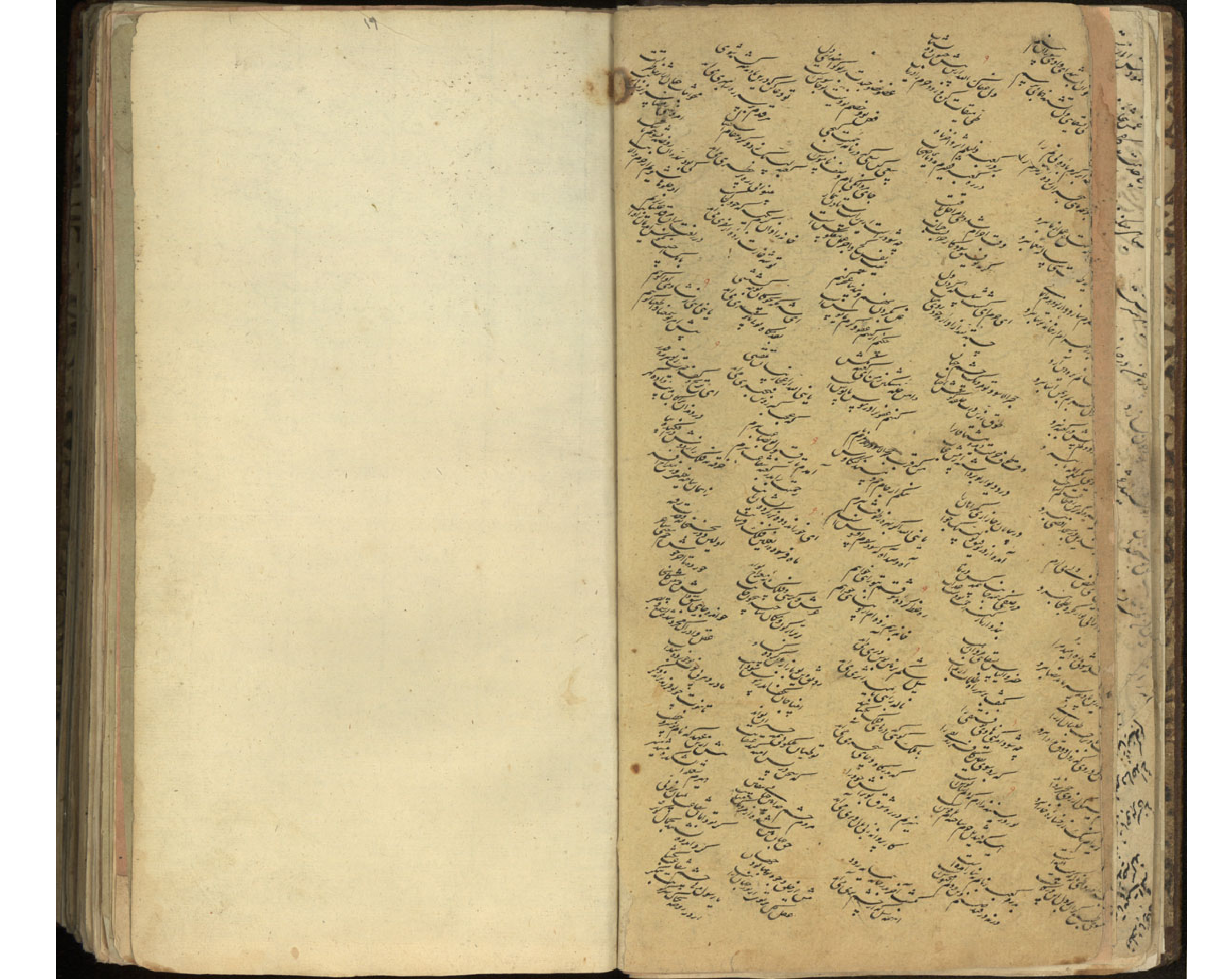
رگ ابری ز تیغ مانده خونریز | ز گردن در سر افتاده که بخیز
کشیده از بس خود گشته از شر | جگر آینه دار داغ تشویش

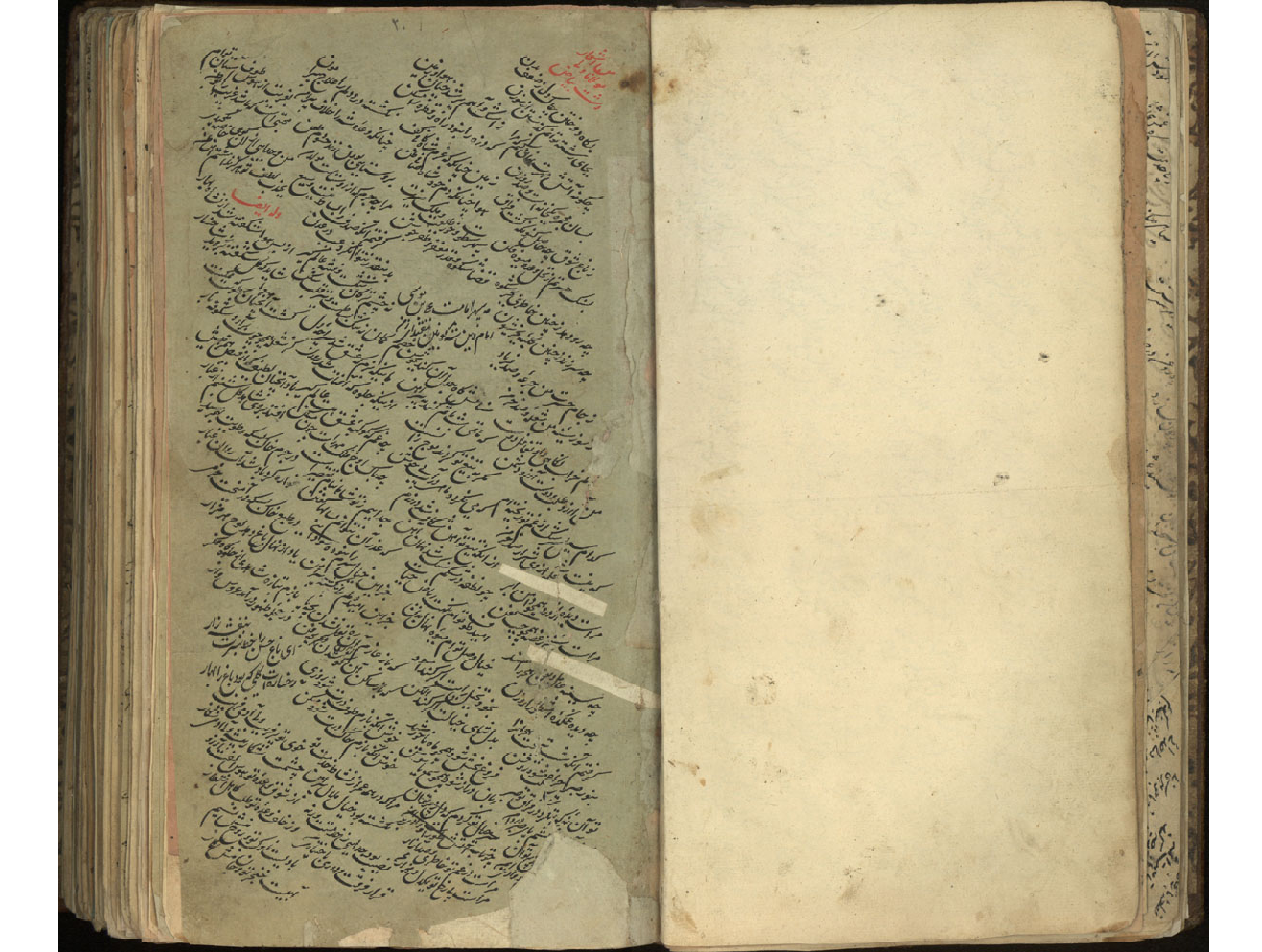
درین خلوت بجز وحشت چه بینند که مردم بر سر روزن نشینند
اگر بیرون دهم سوز دل خویش کند پروانه ترک سوز شمع خویش
ز حرفم مغز آتش جوش گیرد بلنگستان شعله گوش گیرد
دل محمود در خون زد پیاله ز دست شکوه‌های دیر ساله
که میریزم برون دل پاره چند ز گلزار جگر آواره چند
همه از سینه بی غم گریزان بدل چسپیده چون داغ عزیزان
همه خون ساقیند و خون شرابند همه خود آتشند و خود کبابند
همه شیرین نمک گاهی شور تشنیر نمک از پای تا فرق نمک گر
بلا انداز چشم فتنه سازت قیامت یکه تاز غمزه نازت
شکست دل که شوخ خاطرت خراش کلک مژگان از جراحت
که دل در شکستن پیشه هاست شکستن آب و خاک شیشه هاست
مرا بر خاک درگاه تو جا نه اشارت چیست باید رفت یا نه
چو من زخمم بسی با جان ناشاد شکیبا زیر پا خواهم فرستاد
نم داغ و سرشک دیده تر نماند رفتنی را رفته بهتر
گرفتم قطره خونابه دوشش برنگ طفل محبوبه در آغوشش
ز آغوشم چکیده بی پدر شد پیش بیمانه خون جگر شد
شکست دل که در اندیشه رفت شرار نی چو در رگ شیشه رفت
سمند زیر ران آتش در رگ تاز که خیزد کام بر بالای آواز
چه دید آن جهان را سوی گلگشت به برگشتن دو چارش باز نگشت
ز آتش چپ آتش چاک شد هوا را میکرد نقش خاک شد
سوارش ابرو از چین غم تیز ترازو یکسر مو کم نمیزد
ز بس ریخت گل از شاخ خزان ریخت خیال کشته چون برگ خزان ریخت
بهر جانب که فارس رخش میراند زمی دریای خون در موج میماند
بکوه و دشت حی میتاخت یکه تا گردید پیدا شهر غزنی
مطرب می و سر چنگ رخ و عکس تا گوشش گل و رنگ
که تا جوش شد از شیراز رنگ بچشم دیده غلطان

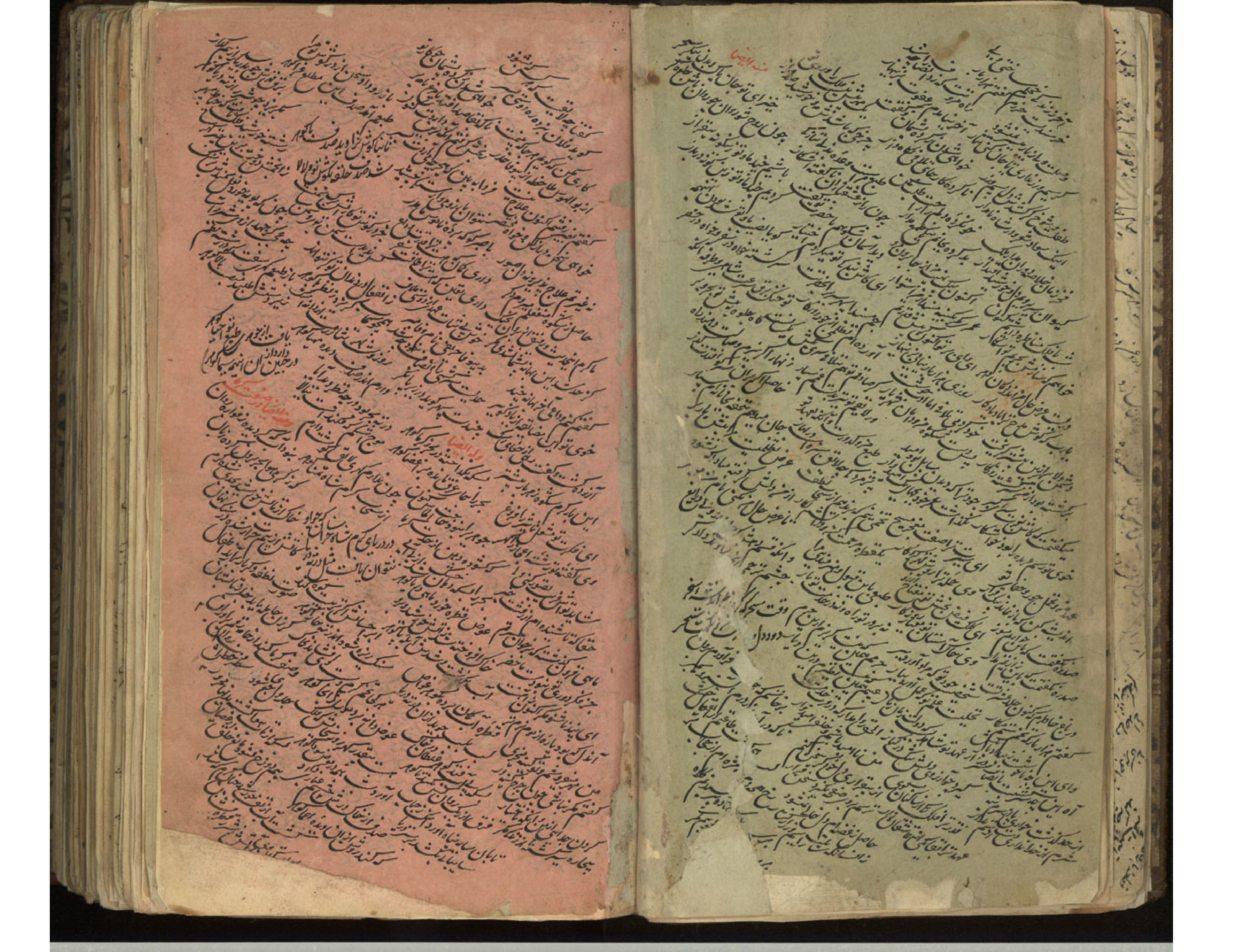


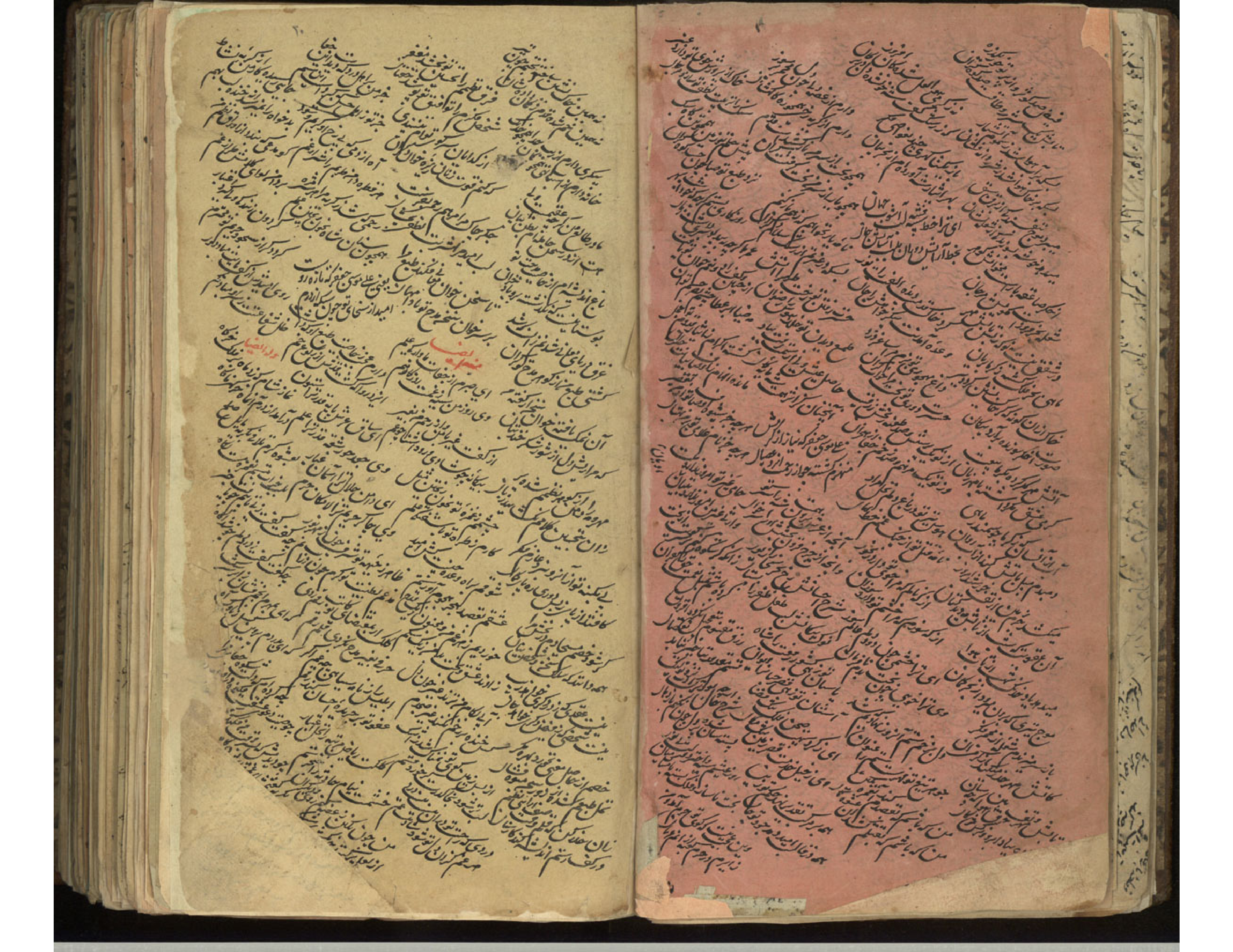

الهی شده ام غافل از حال خویش
ندانسته ام خیر و آمال خویش



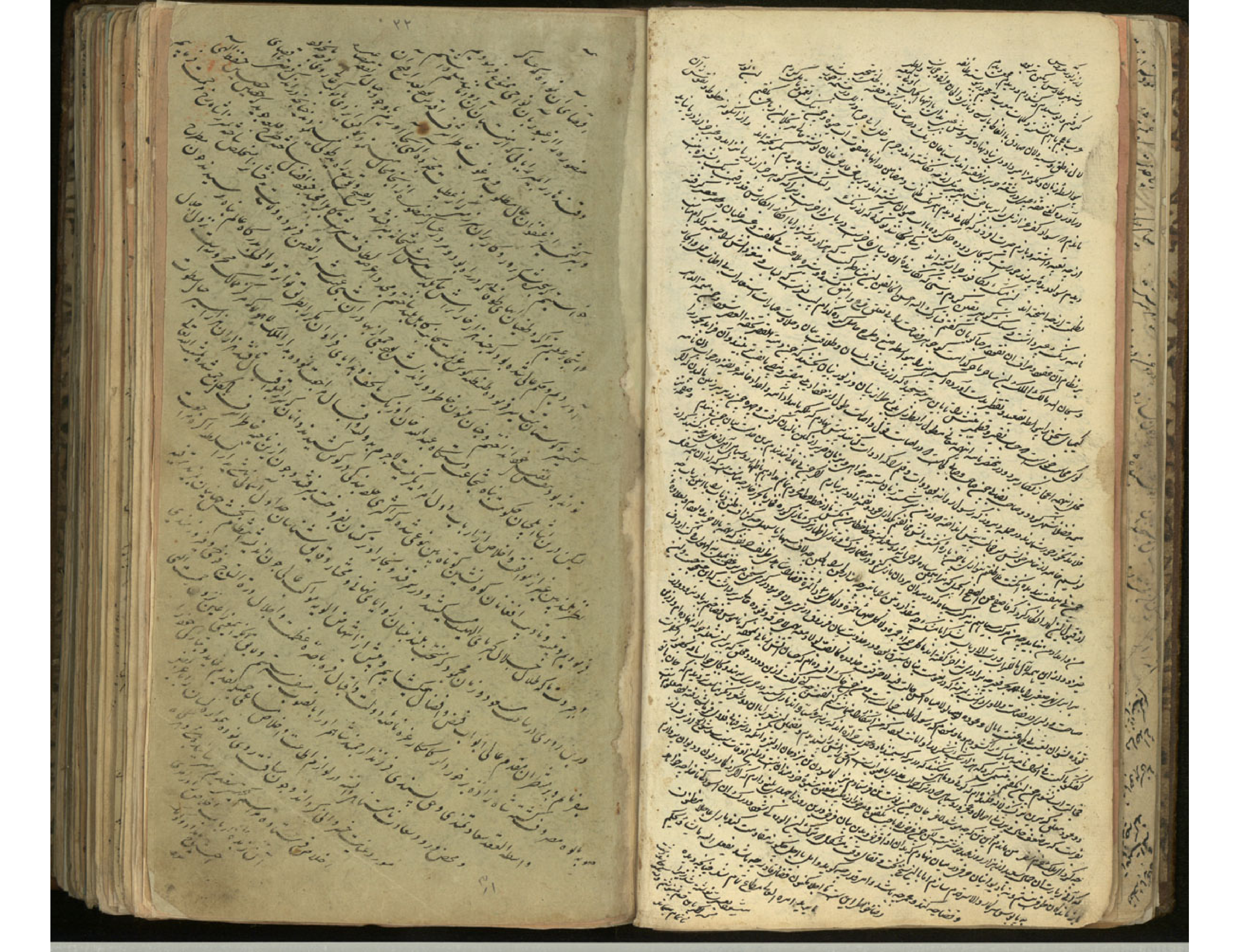


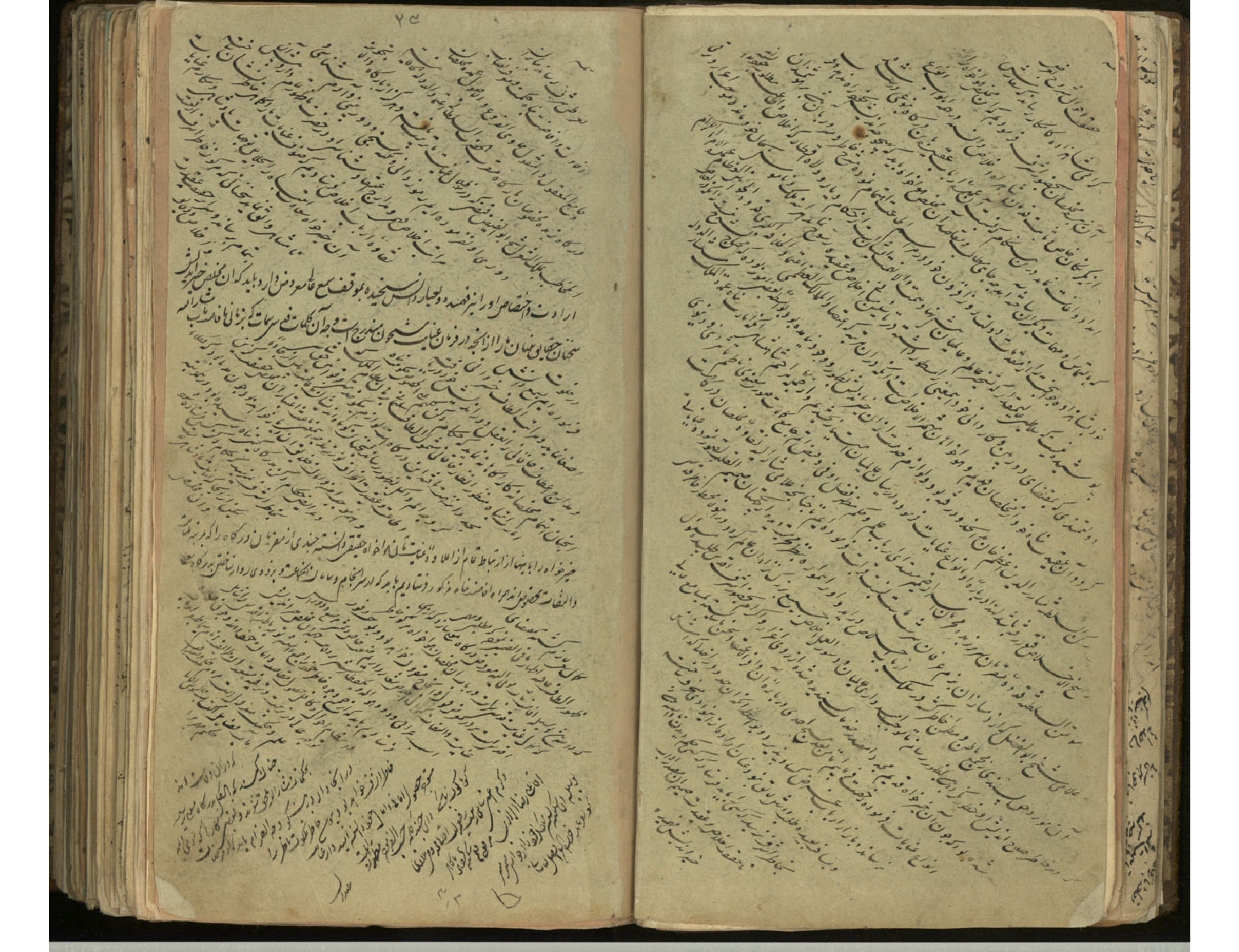


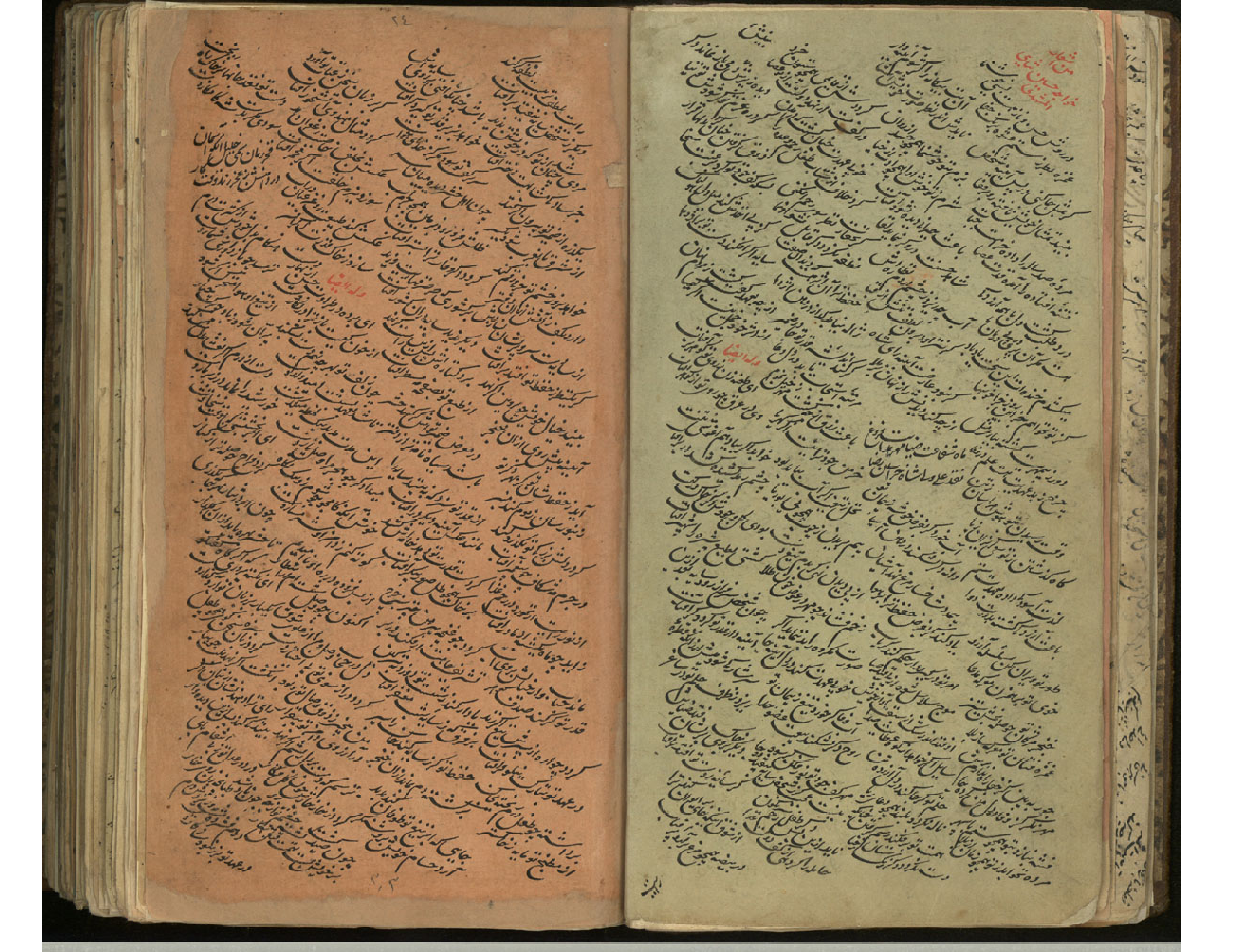


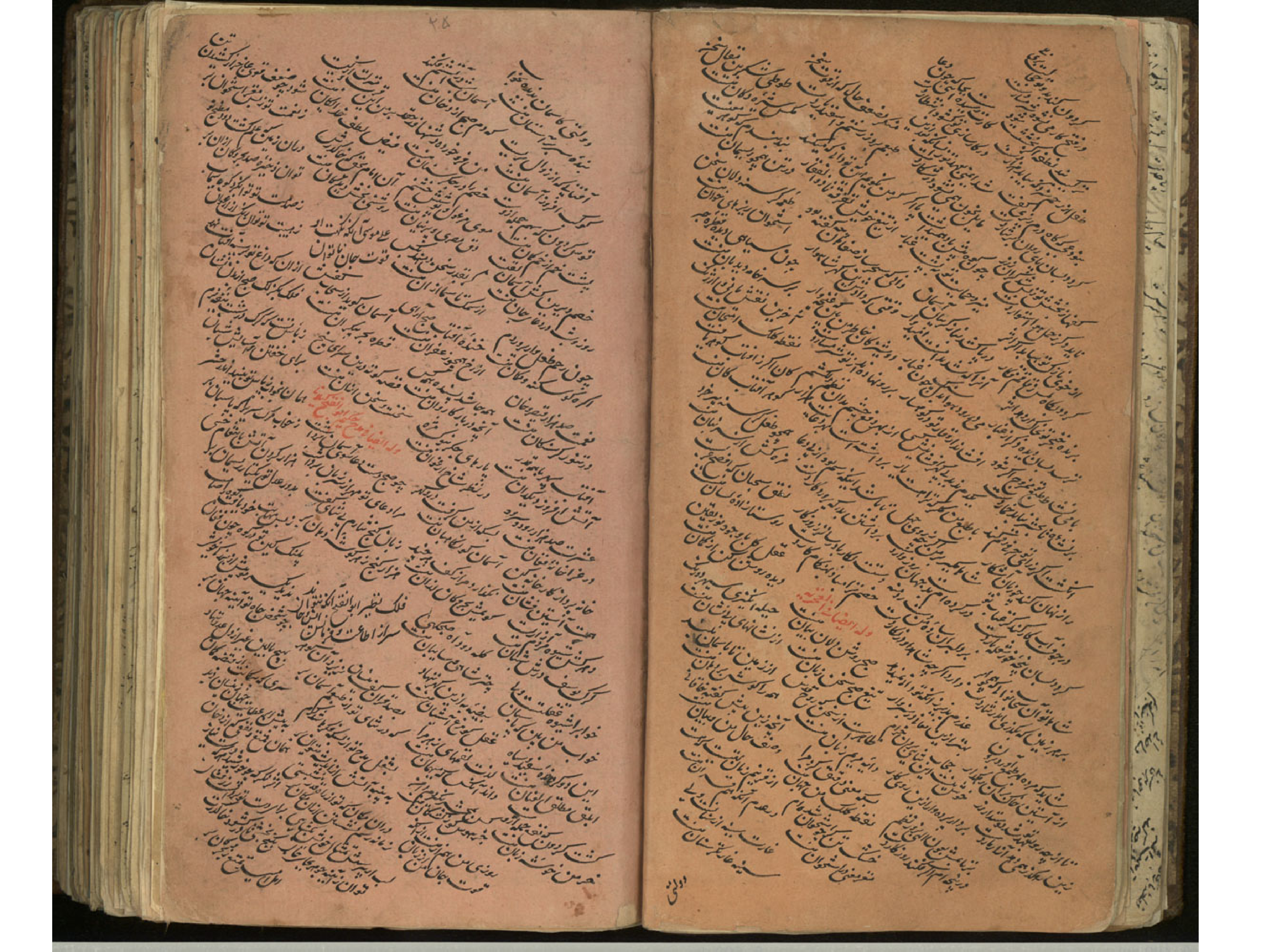


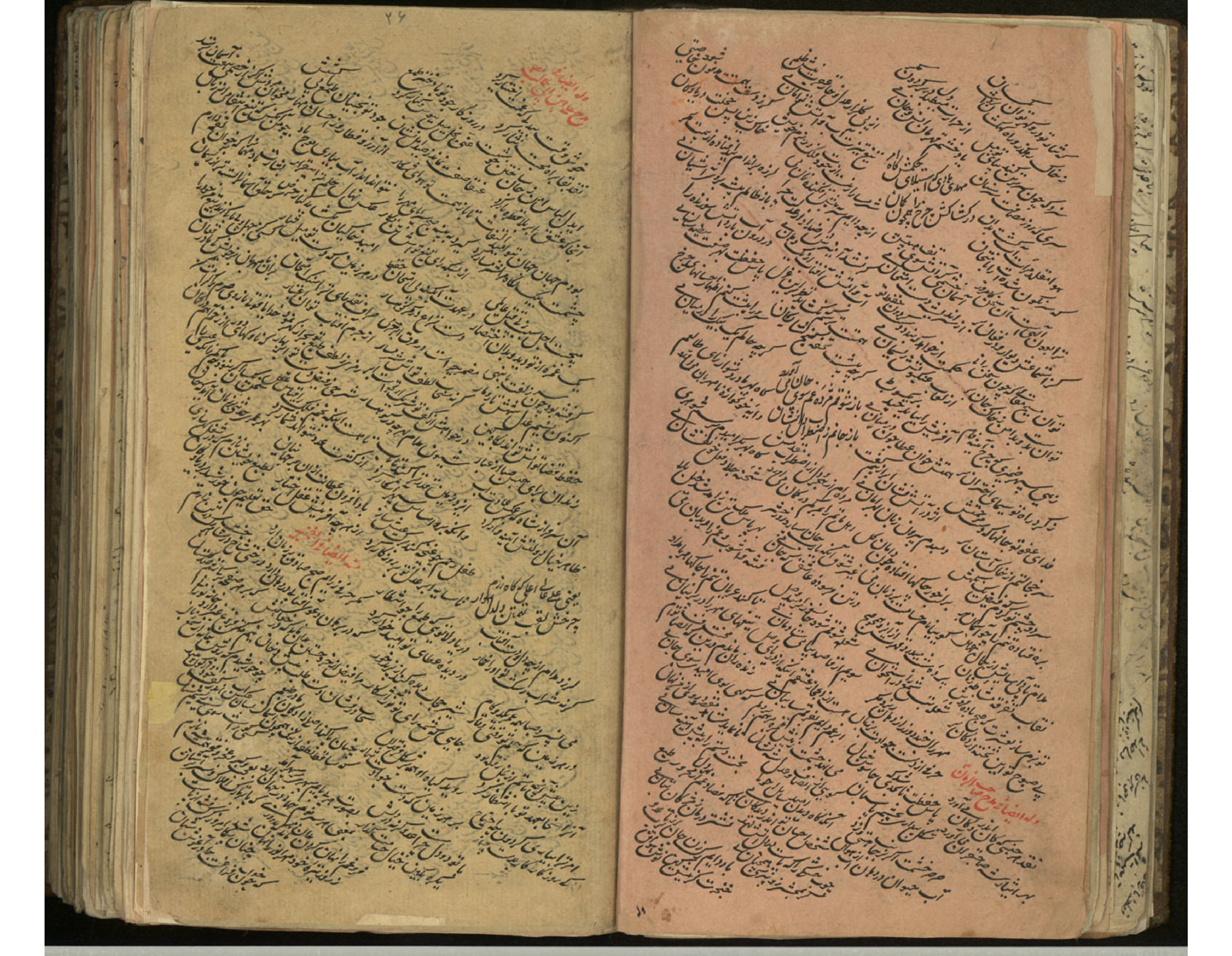


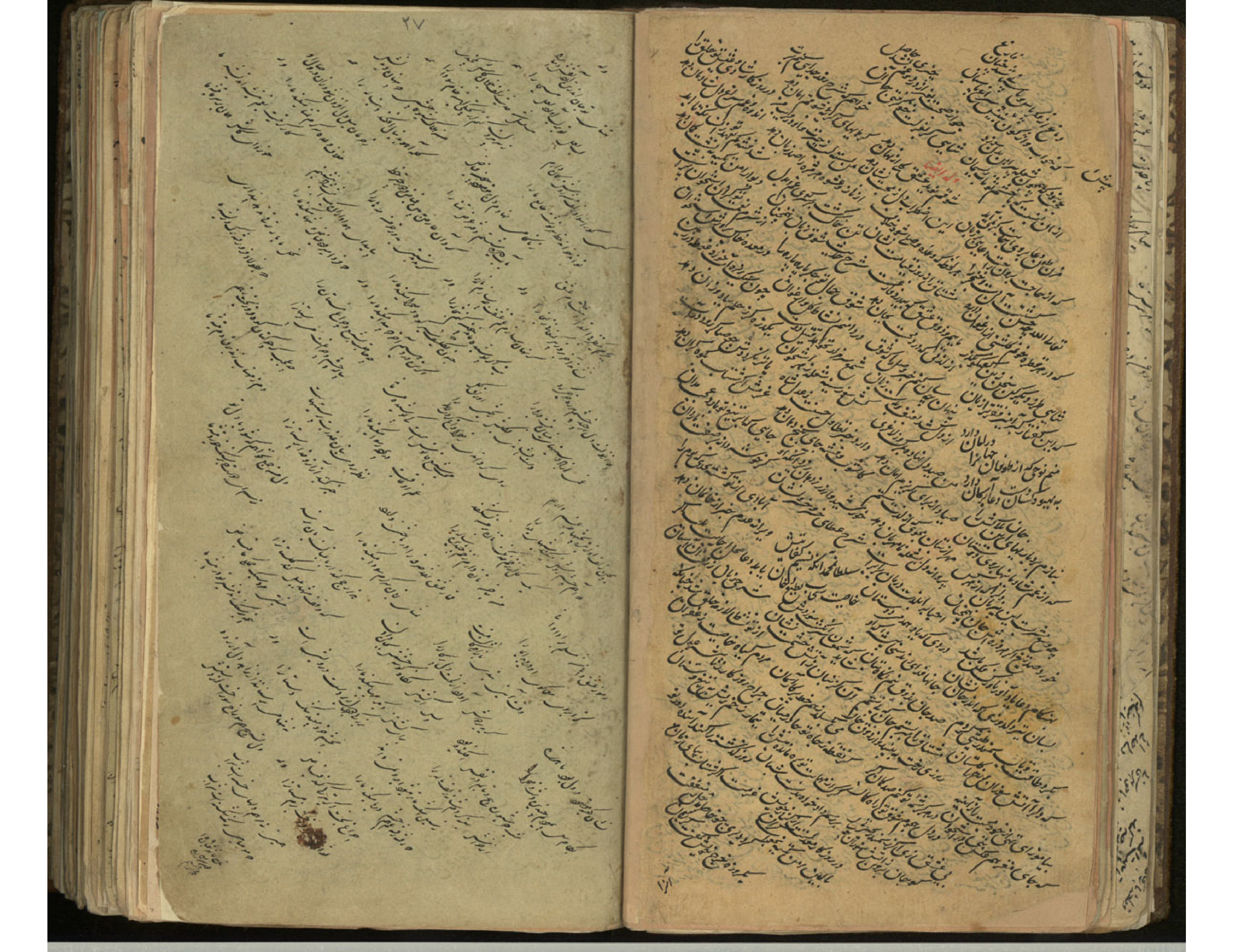


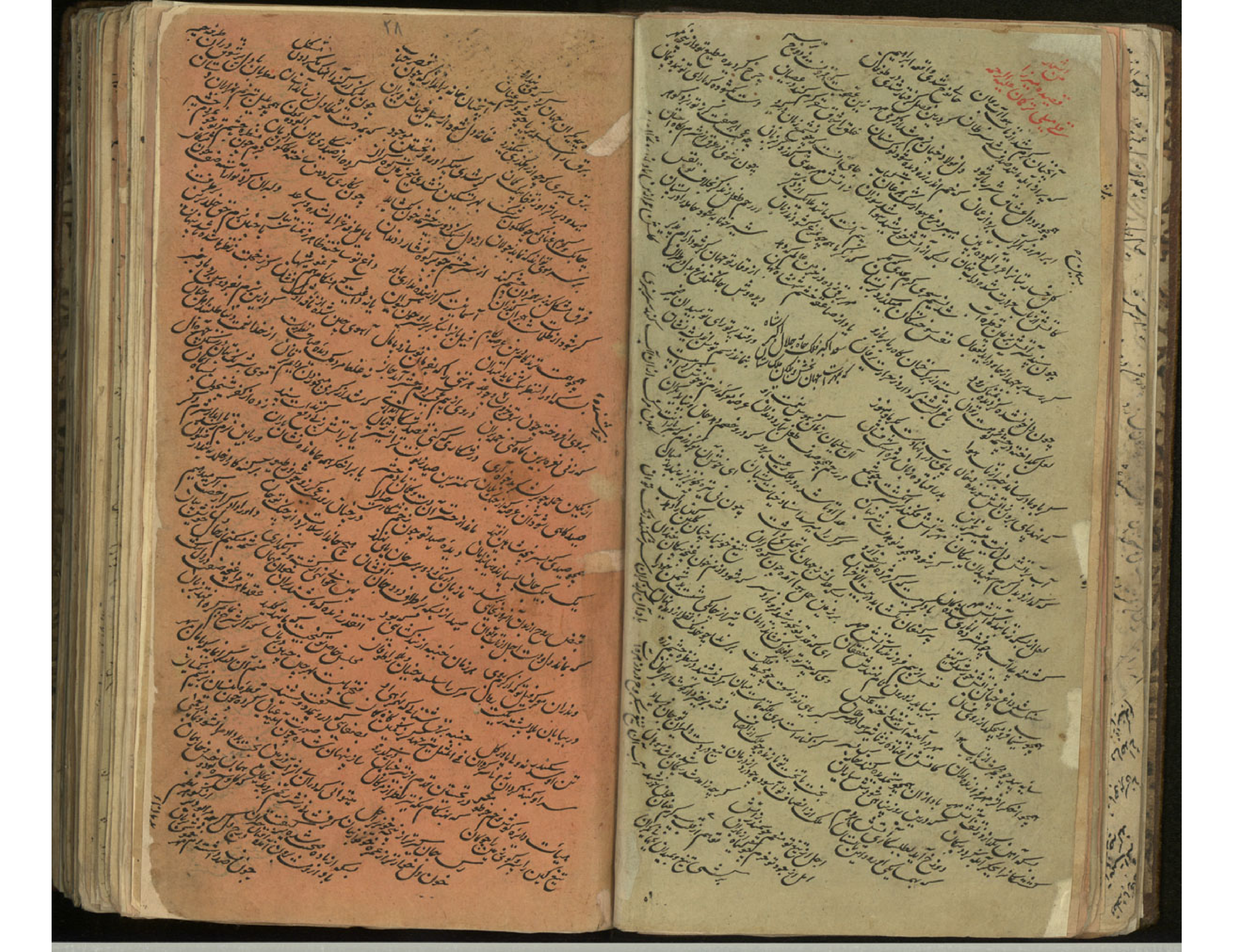




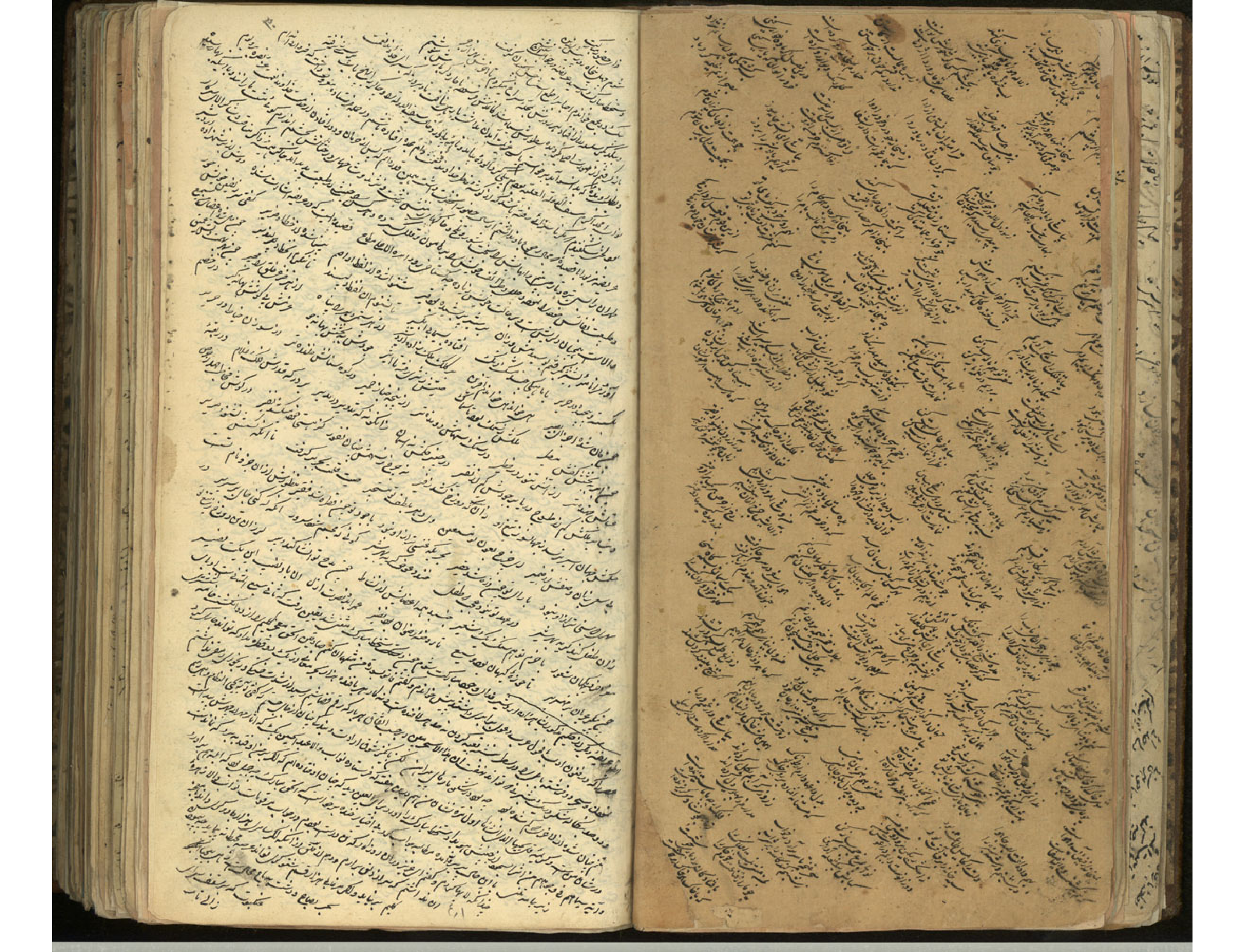


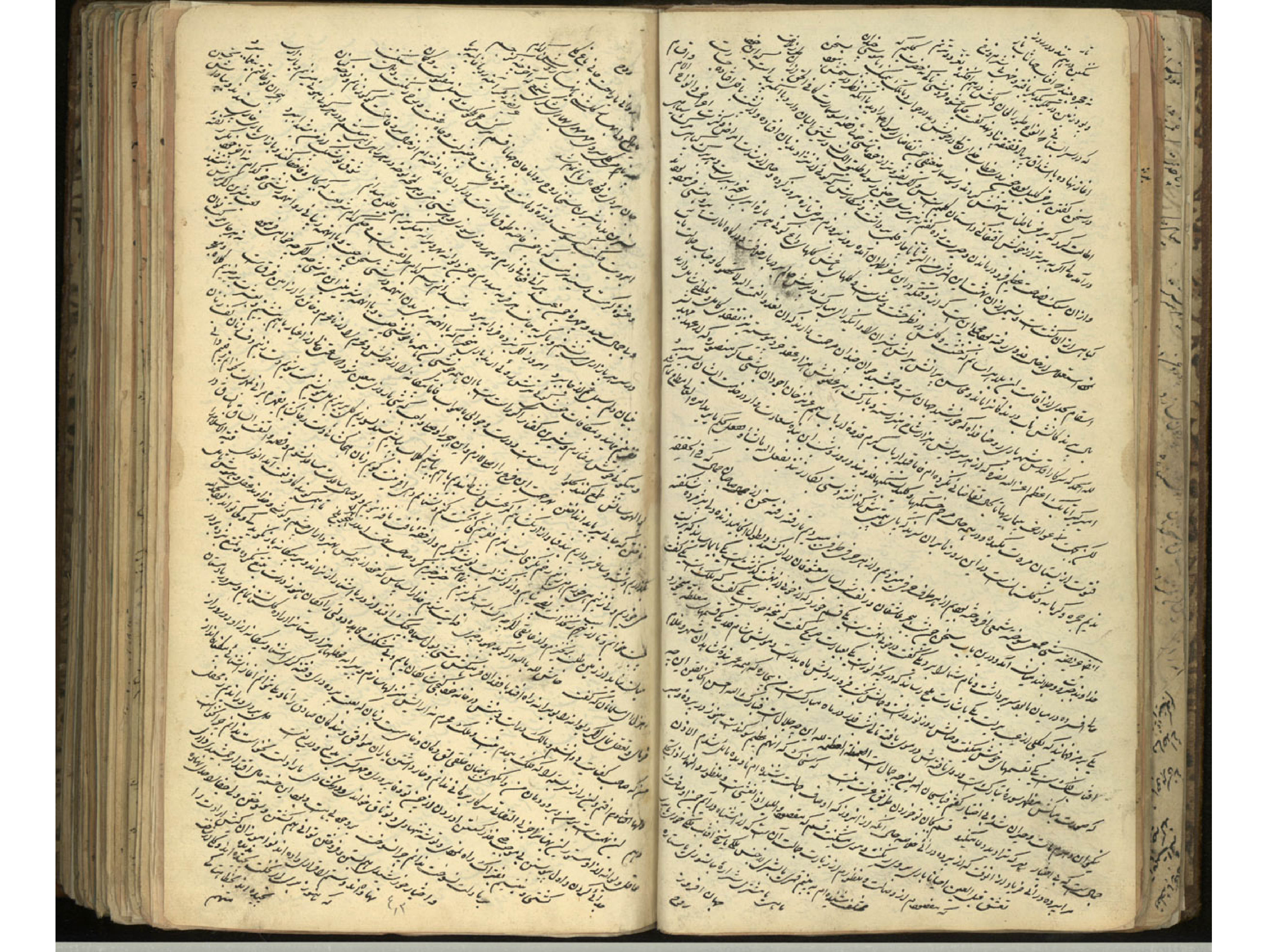


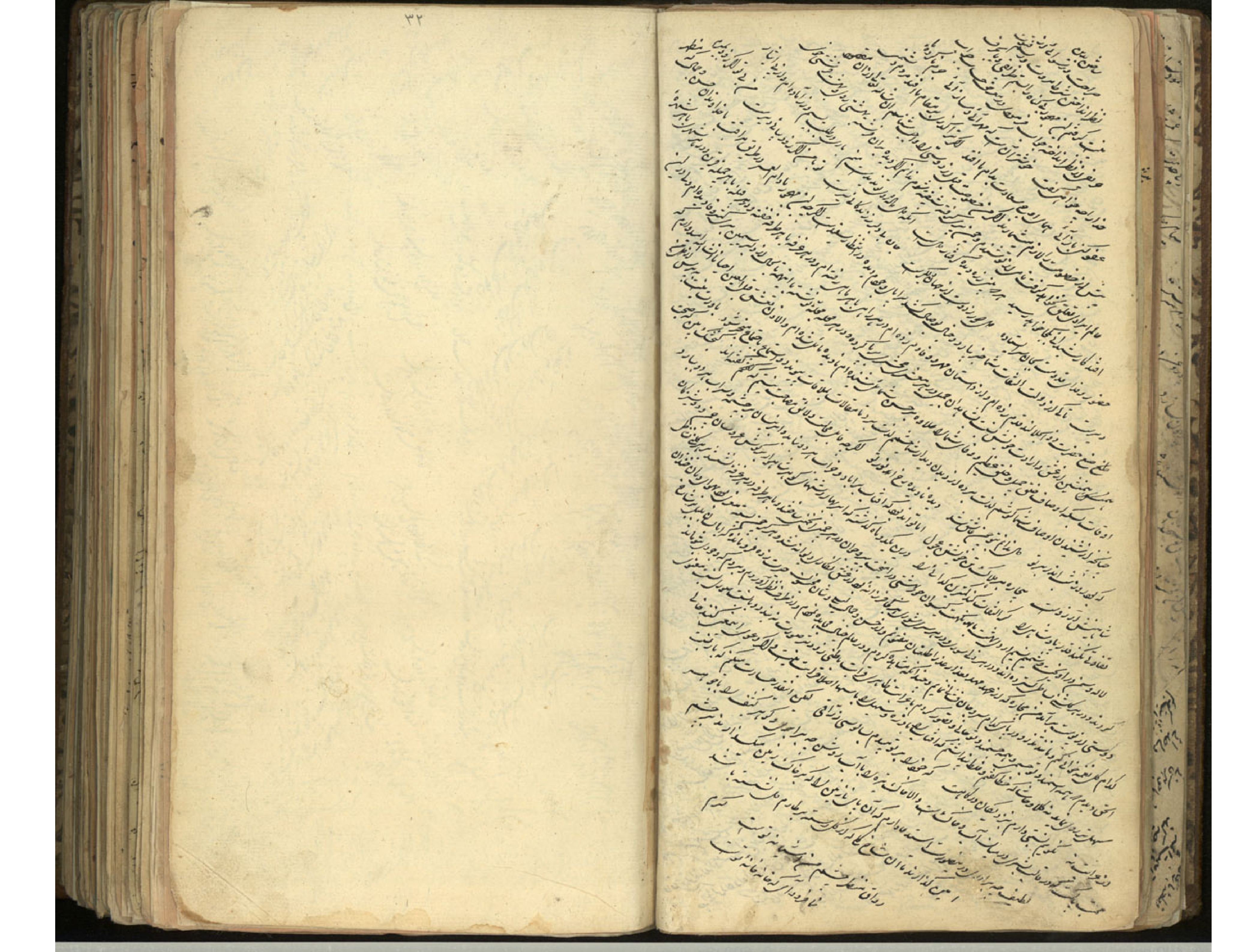


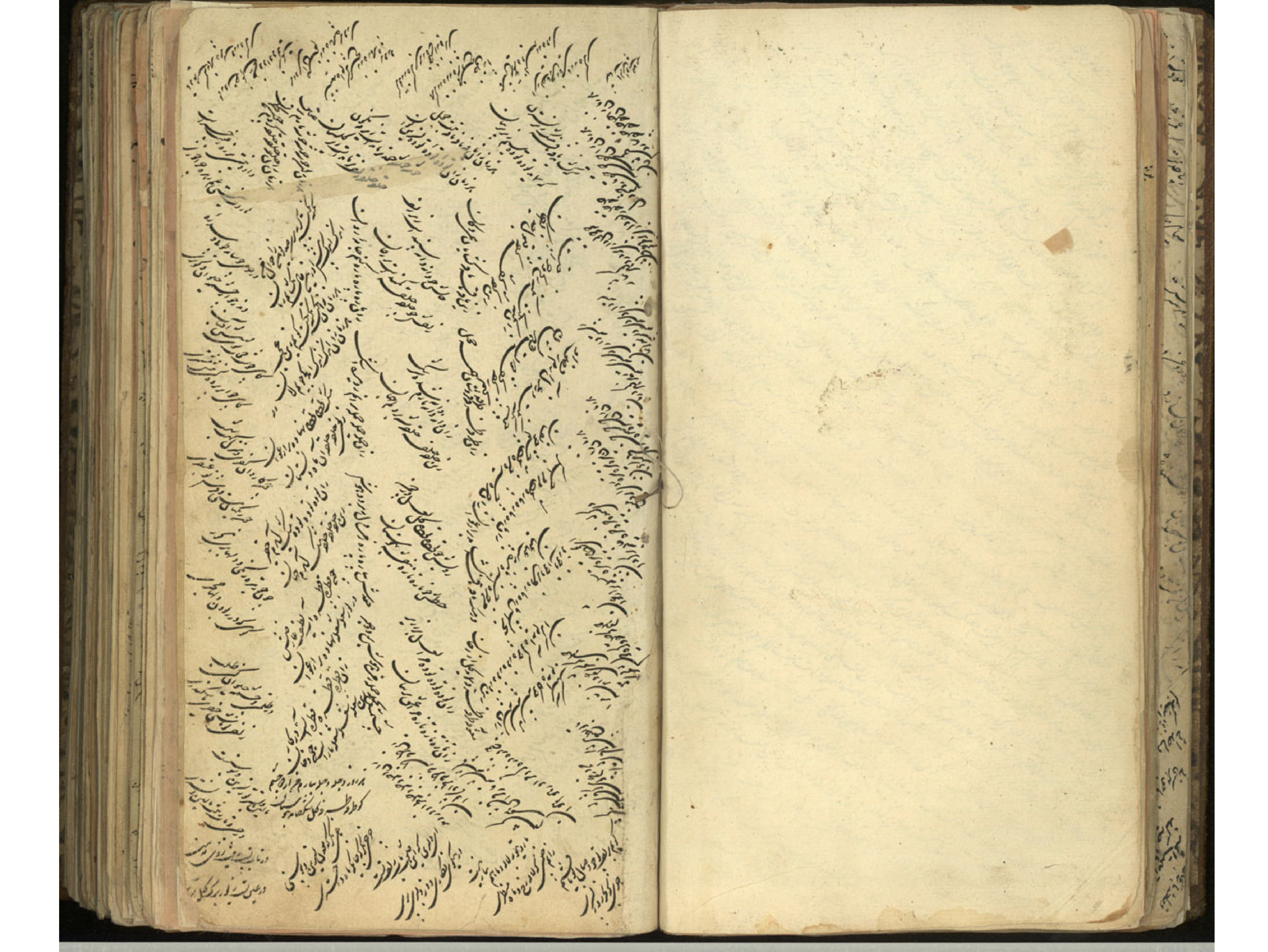


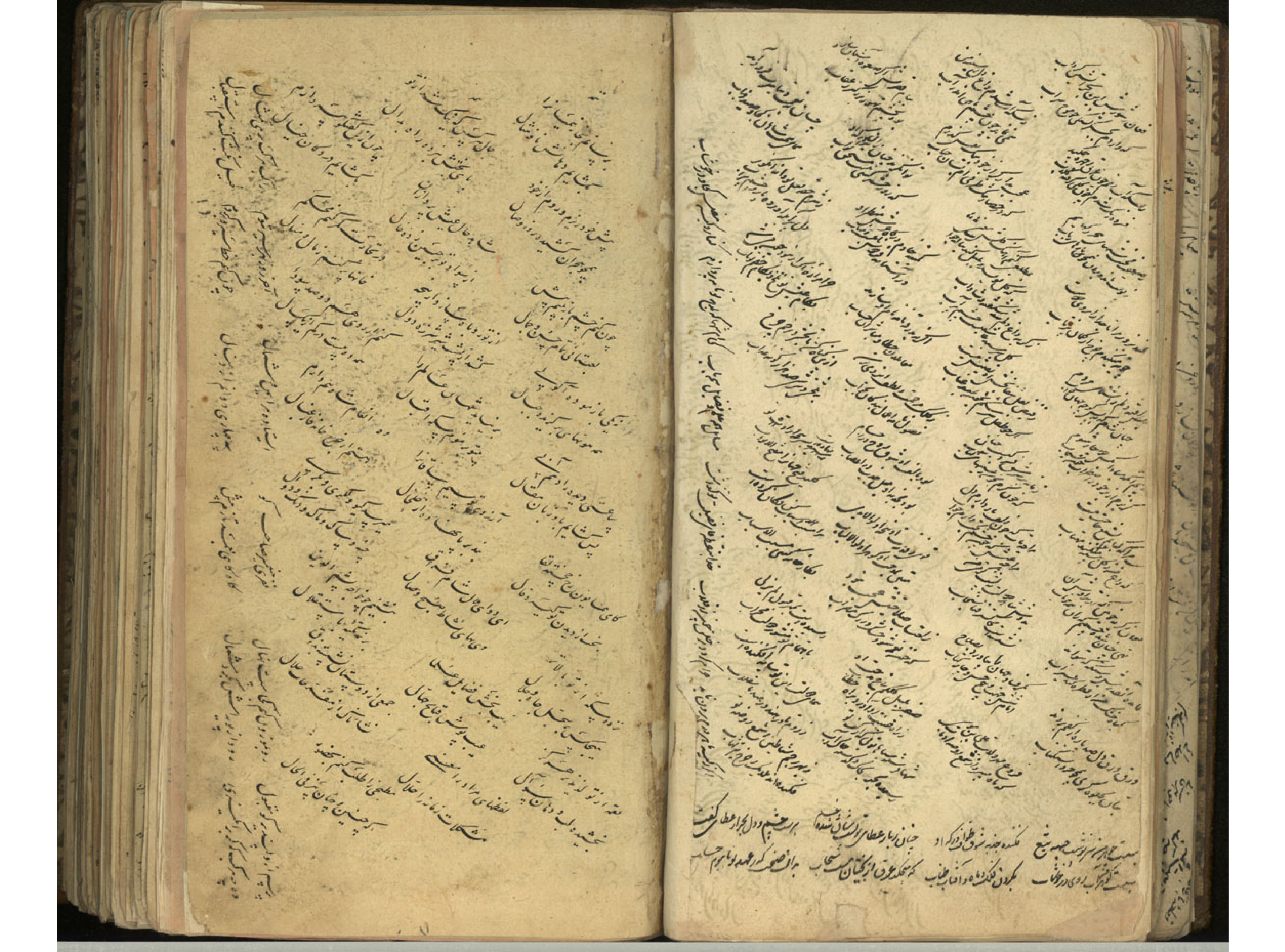












[illegible]

پیشه اش شکوفه بار دهد

بهر تو نخل روضه آمال

[illegible]

تری بر آتش و خشکی بر آب خواهد بود

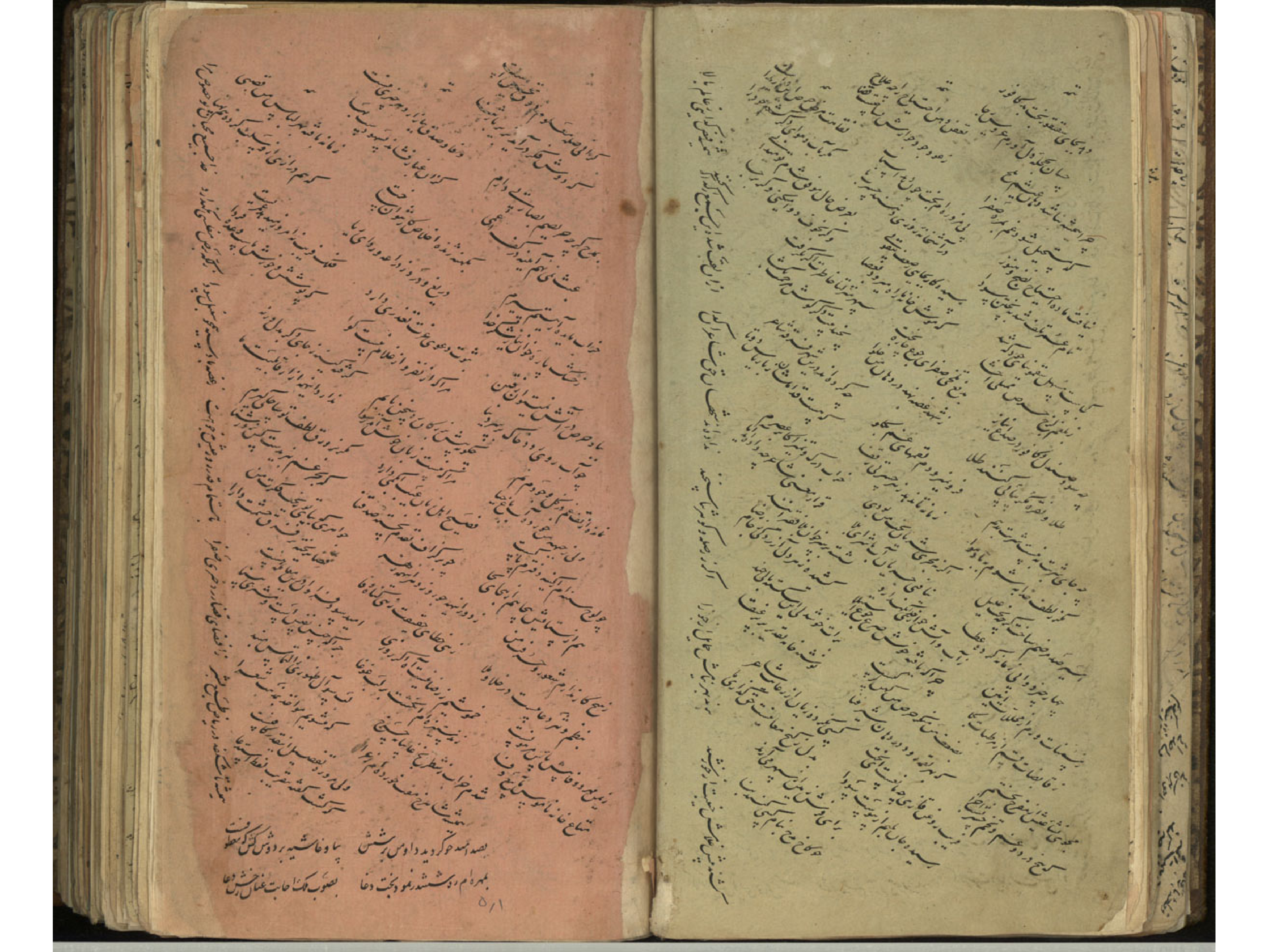
بخوان غصه زبس لقمهای چرب بلم

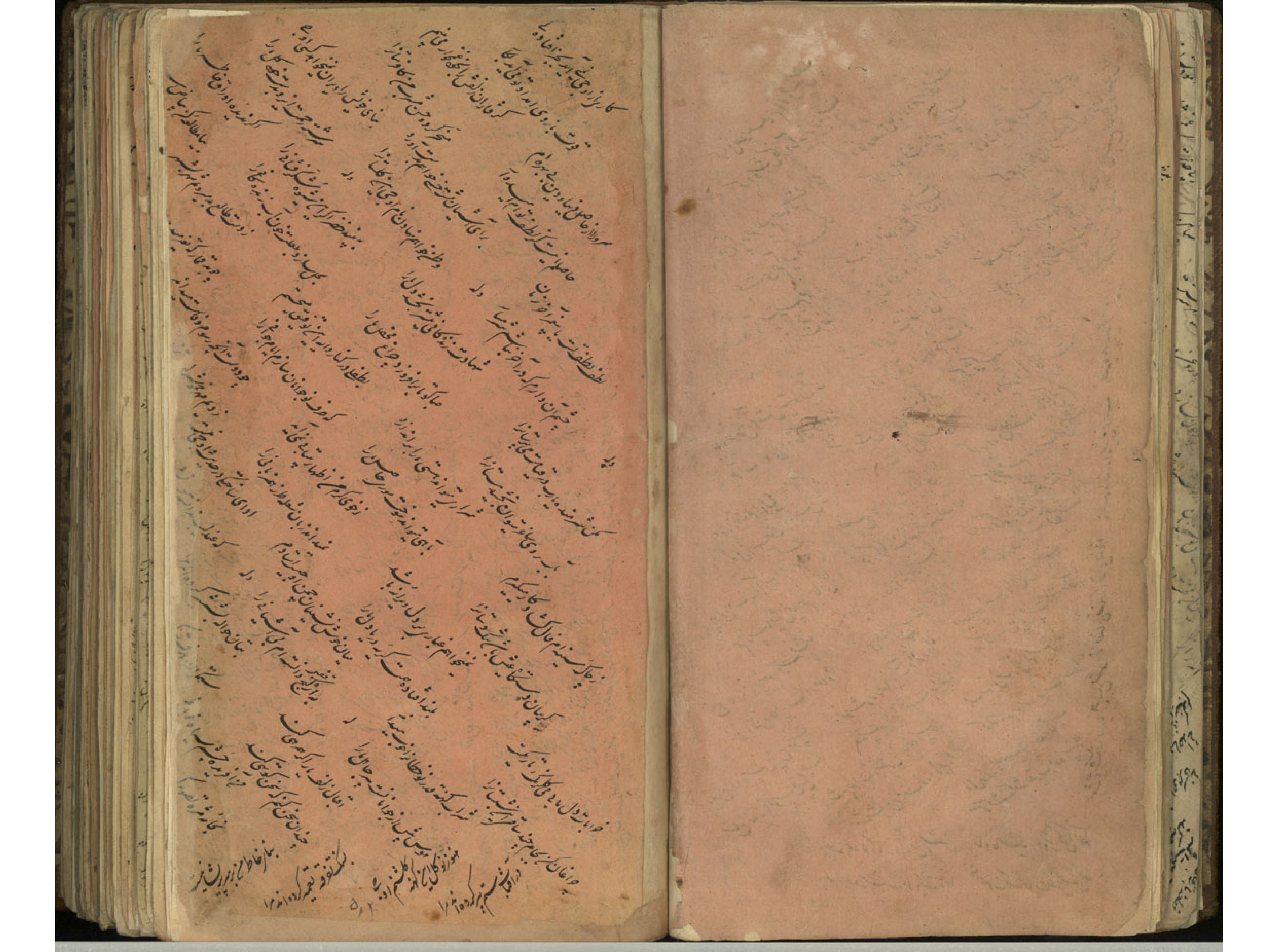
اگر کلک پس نویسی خواص اشیا

همیشه معده غم دارم و زحرص

همیشه شیشه افلاس در جگر دارم

که غیر شربت دینار نیست هیچ دوا



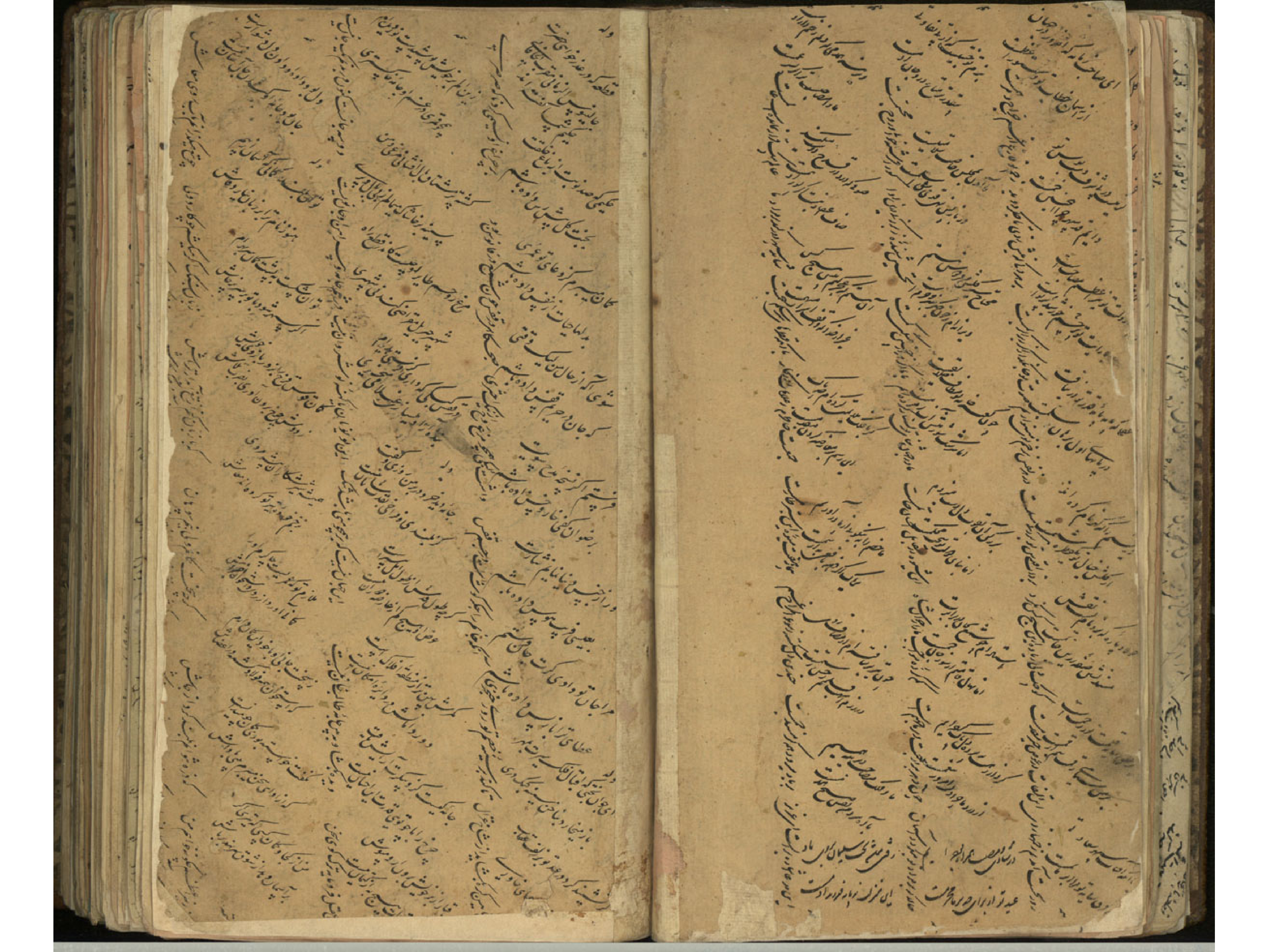


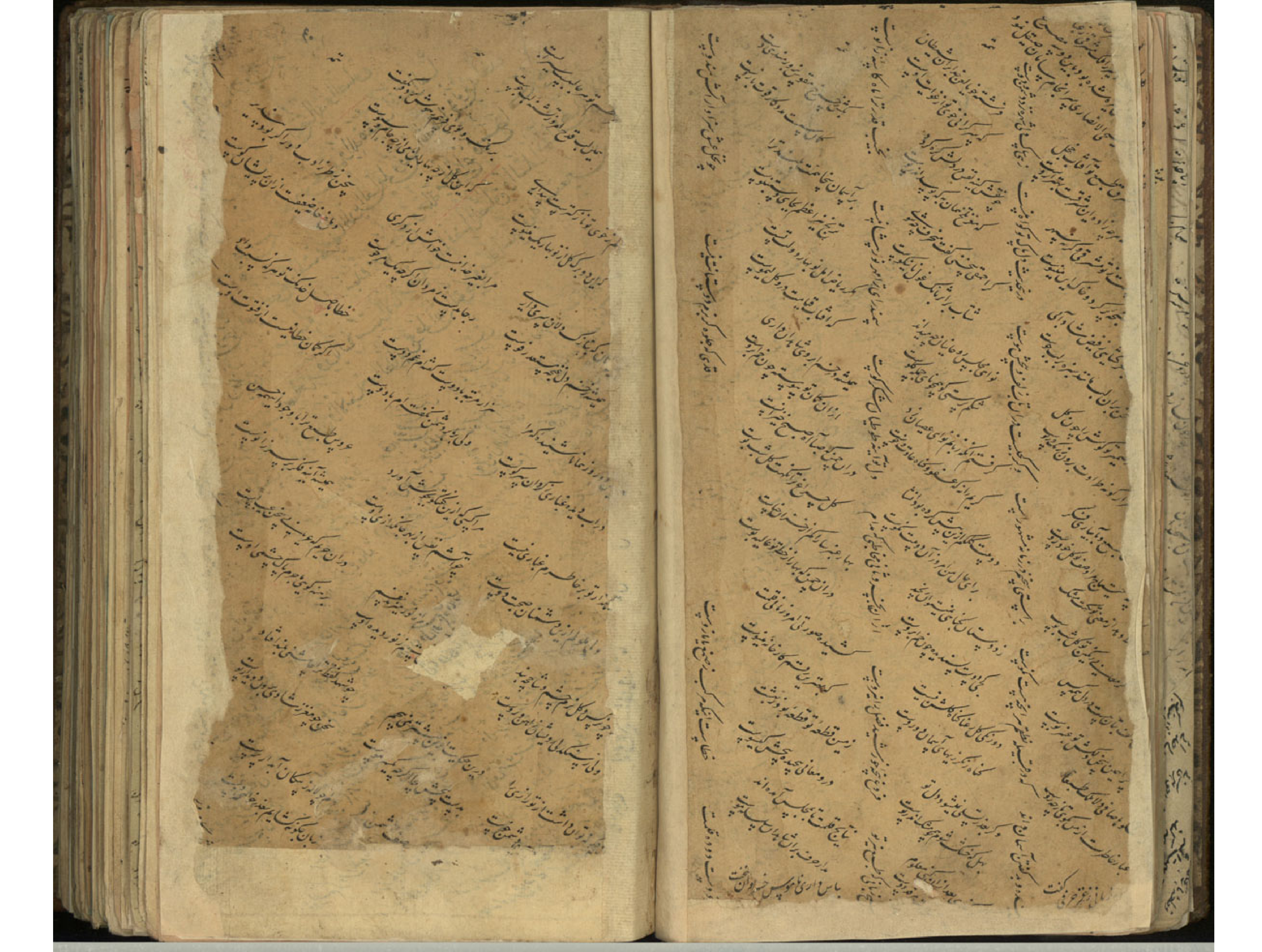
نوبهار آمد که نو کرد چمن را دگر
گل کند بر گوشه دستار گلچین پروری
[illegible] چمن را موسم آراستیست
گل کند شاخ از شبنم جامه زیوری
[illegible] گل از نقاب غنچه آید برون
[illegible] لیلی نهال آزاد از بیجادری
[illegible] از چشم آهو دل ز مردم میبرد
شبنم نرگس با کشیده سرمه افسونگری
[illegible] شبنم قدر مروارید غلطان را شکست
[illegible] هر طرف چمن باد از دکان جوهری
[illegible] مژگان [illegible]
جلوه خار سر دیوار از جوش [illegible]
میتوان اخگر بدامان کرد چون گل در بهار
[illegible] رطوبت خیز نور [illegible] نوروز
[illegible] موسم [illegible] بهار
[illegible] کرد غنچه [illegible]
[illegible] فولاد و برگ بید [illegible]
کرده خنجر را هوا [illegible] از خنجری
غمزه خوبان [illegible] فصاد [illegible] شود
کاندرین موسم نمی‌آید ز نشتر نشتری
آب آتش را بهم [illegible]
میتواند کرد [illegible] دعوی سیمبری
غنچه شگفته را گلچین چراغان کرده [illegible]
ساعد شاخست گویی کوزه پیکان گری

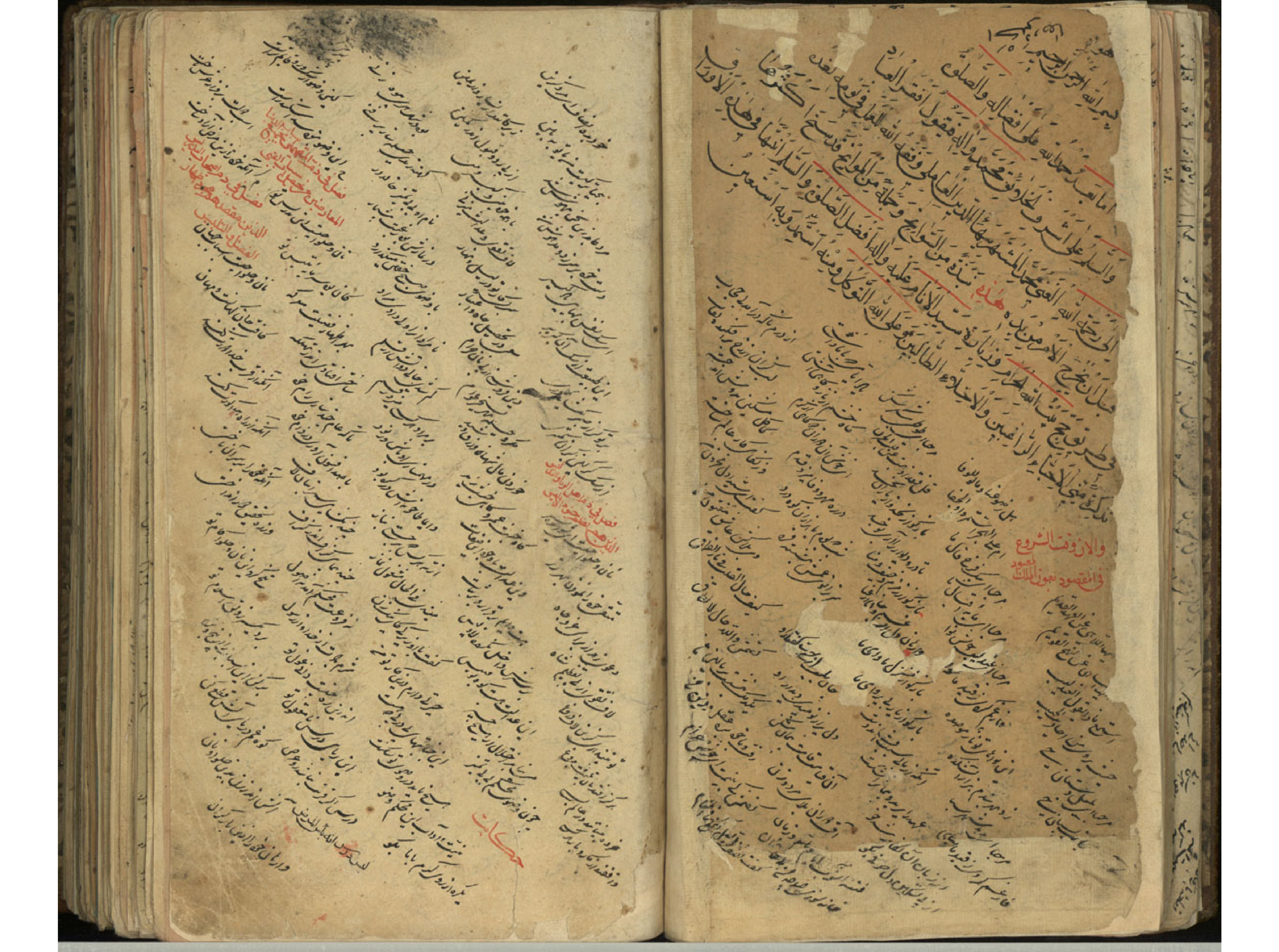
تا کند [illegible] دریاچه [illegible]
بر رخ کوثر نقاب افکنده موج کوثر
[illegible] موج دندان [illegible]
[illegible]
گوش گل را نغمه بلبل ضیافت میکند
این غزل را یاد میکرد [illegible] خنیاگری
خوب میداند [illegible] دلبری
حاجت تعلیم ترکان نیست در غارتگری
نام دل بردم قلم [illegible]
آه اگر آغاز میکردم شکایت گستری
[illegible]
[illegible] ز آسمان افتاده ایم [illegible]
ما و یار از هم [illegible] مصلحت [illegible]
در میان [illegible] عشق افتاده [illegible]
[illegible]
[illegible] مجمری
[illegible] گهواره بود
غنچه تعلیم [illegible]
ای فلک [illegible]
[illegible]
[illegible]
داغ حسرت [illegible]
تیره بختی [illegible]
[illegible]
[illegible] لطف خان [illegible]
[illegible] طالع سعد [illegible] مشتری

چندان پاکیزه [illegible]
[illegible]
هم سلیمان هم آصف با اقبال خرد
میکند [illegible]
[illegible]
دایم از [illegible]
دست قدرت [illegible]
میکند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جلوه [illegible]
قطعه اقلیم [illegible]
[illegible] خورشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گردنش [illegible]
چون پرواز [illegible]
میکند [illegible]
[illegible]
[illegible]
ای [illegible] اقلیم [illegible]
ای [illegible]
[illegible]
[illegible]
نونهال بوستان [illegible]
[illegible]

آدرر







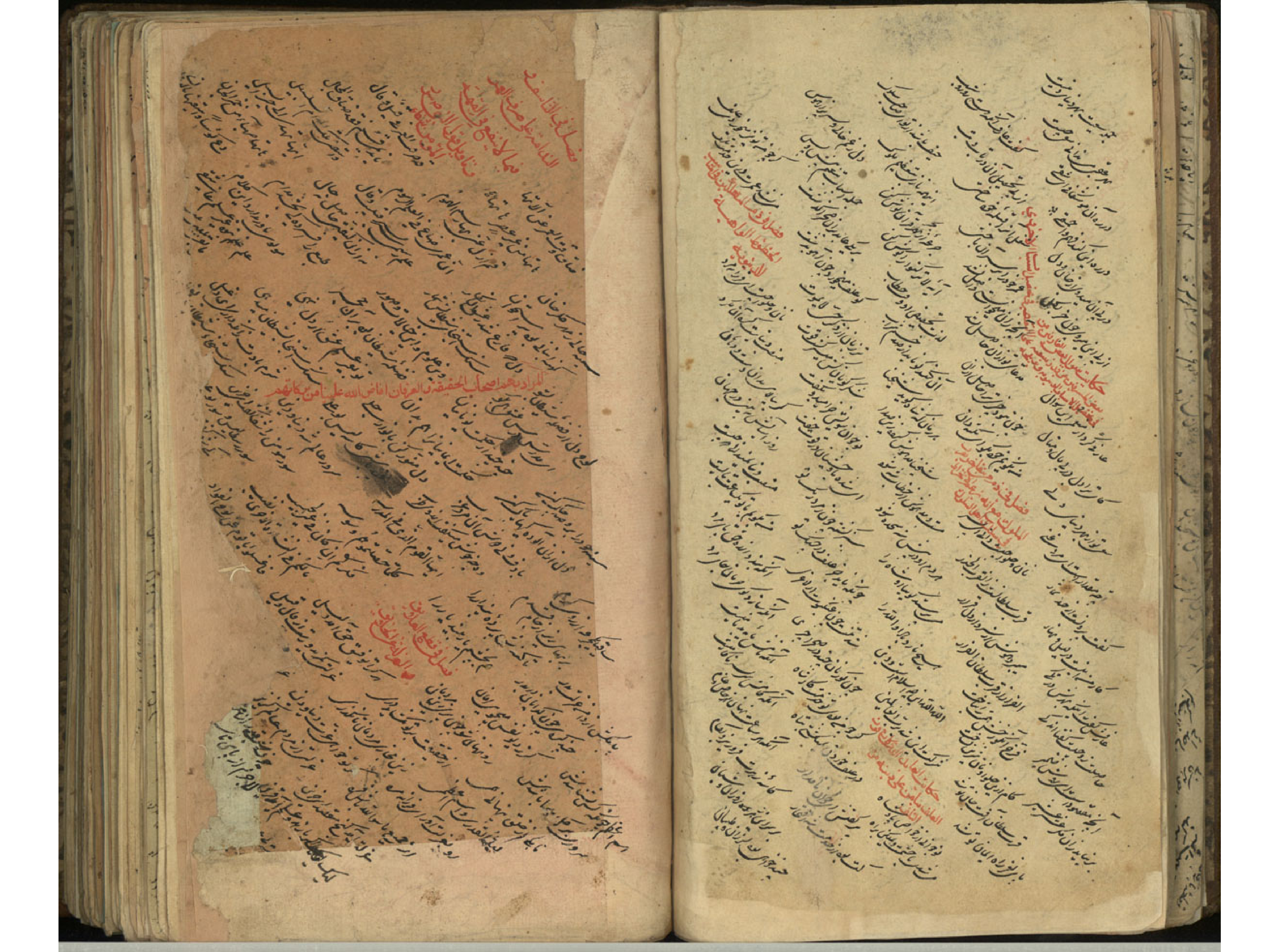
بسم الله الرحمن الرحيم

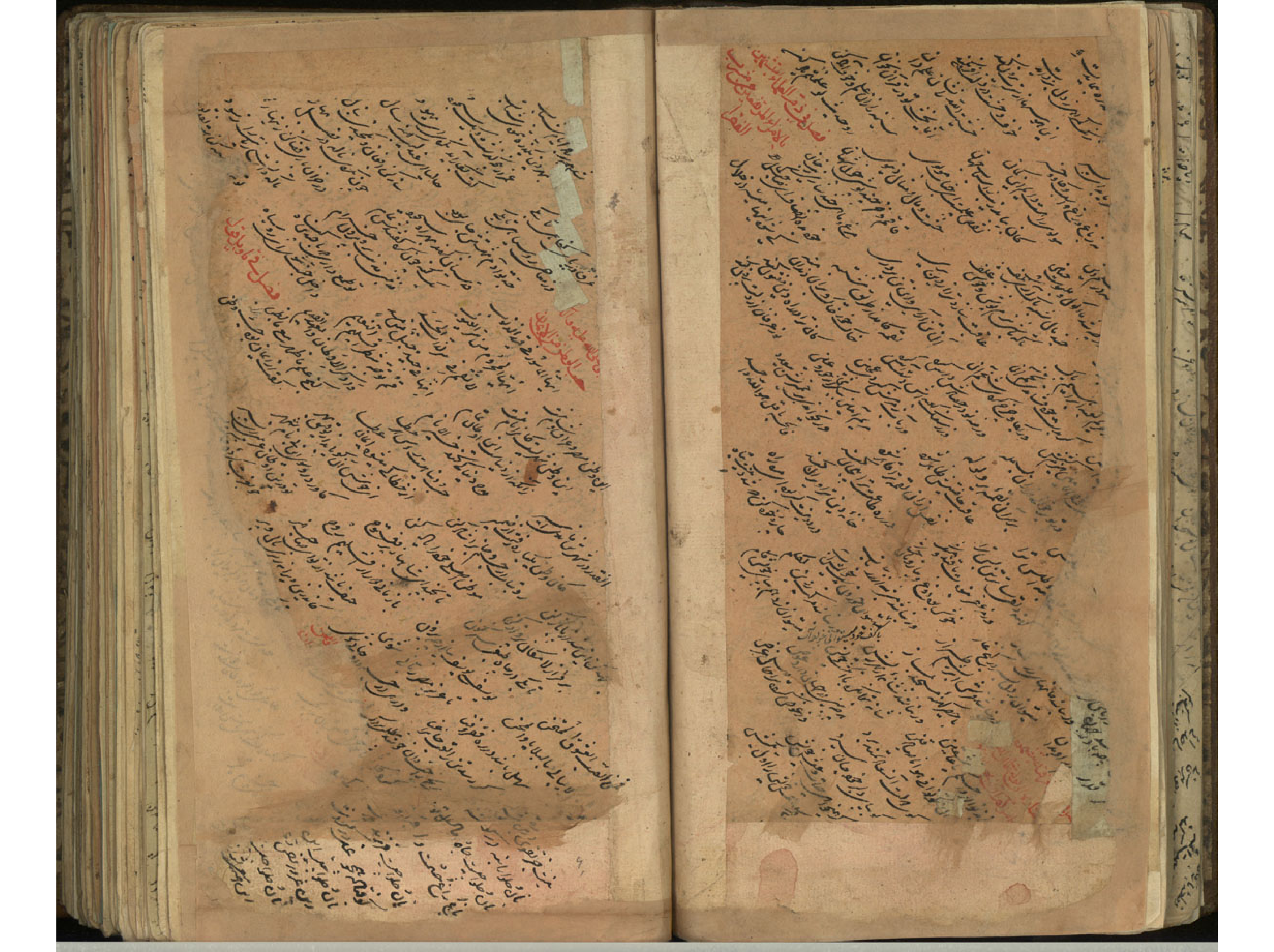
الحمد لله على افضاله والصلوة والسلام على اشرف الخلق محمد وآله

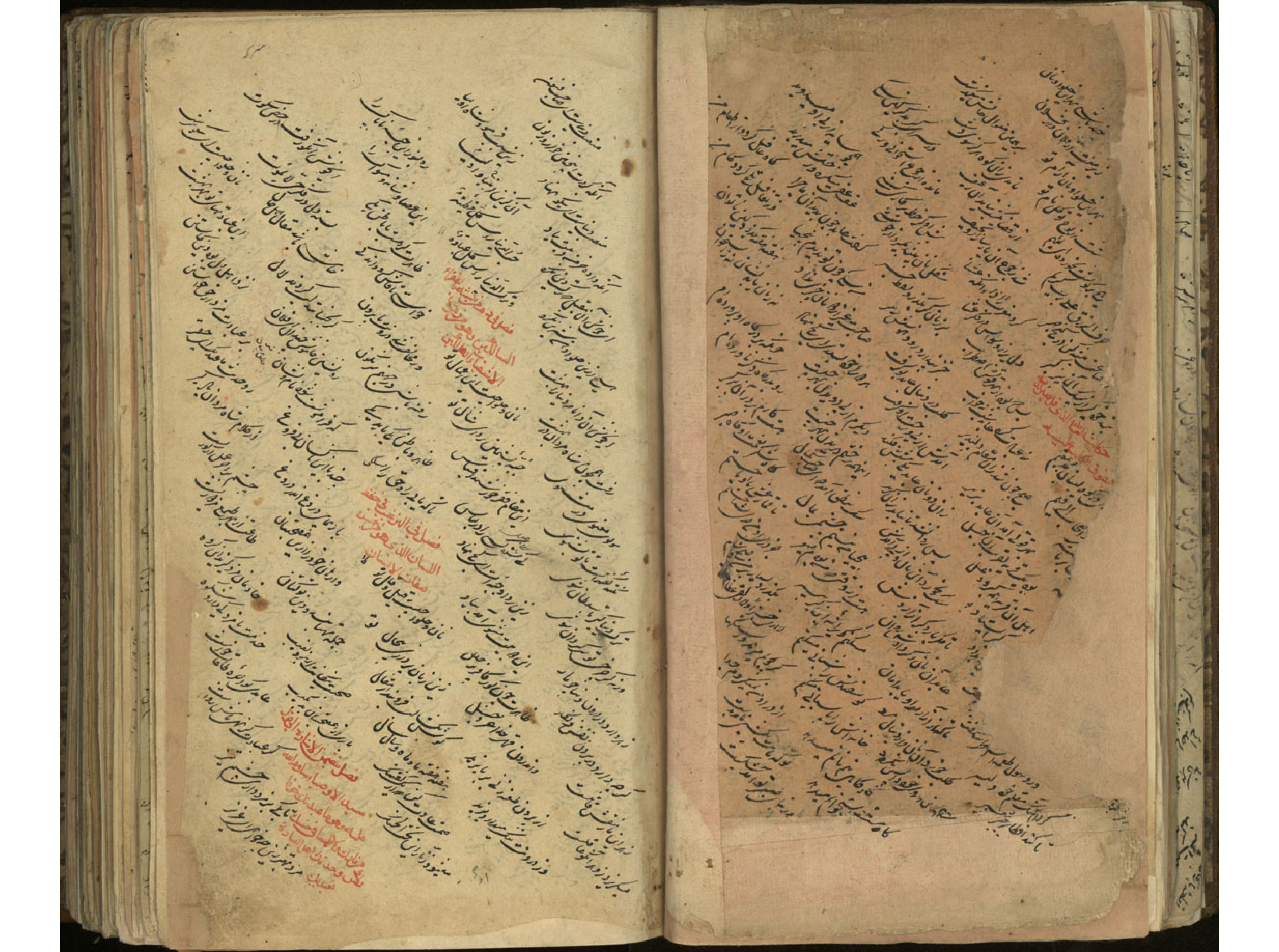
اما بعد فيقول افقر العباد الى رحمة الله الغني محمد المشتهر ببهاء الدين العاملي وفقه الله للعمل في يومه لغده

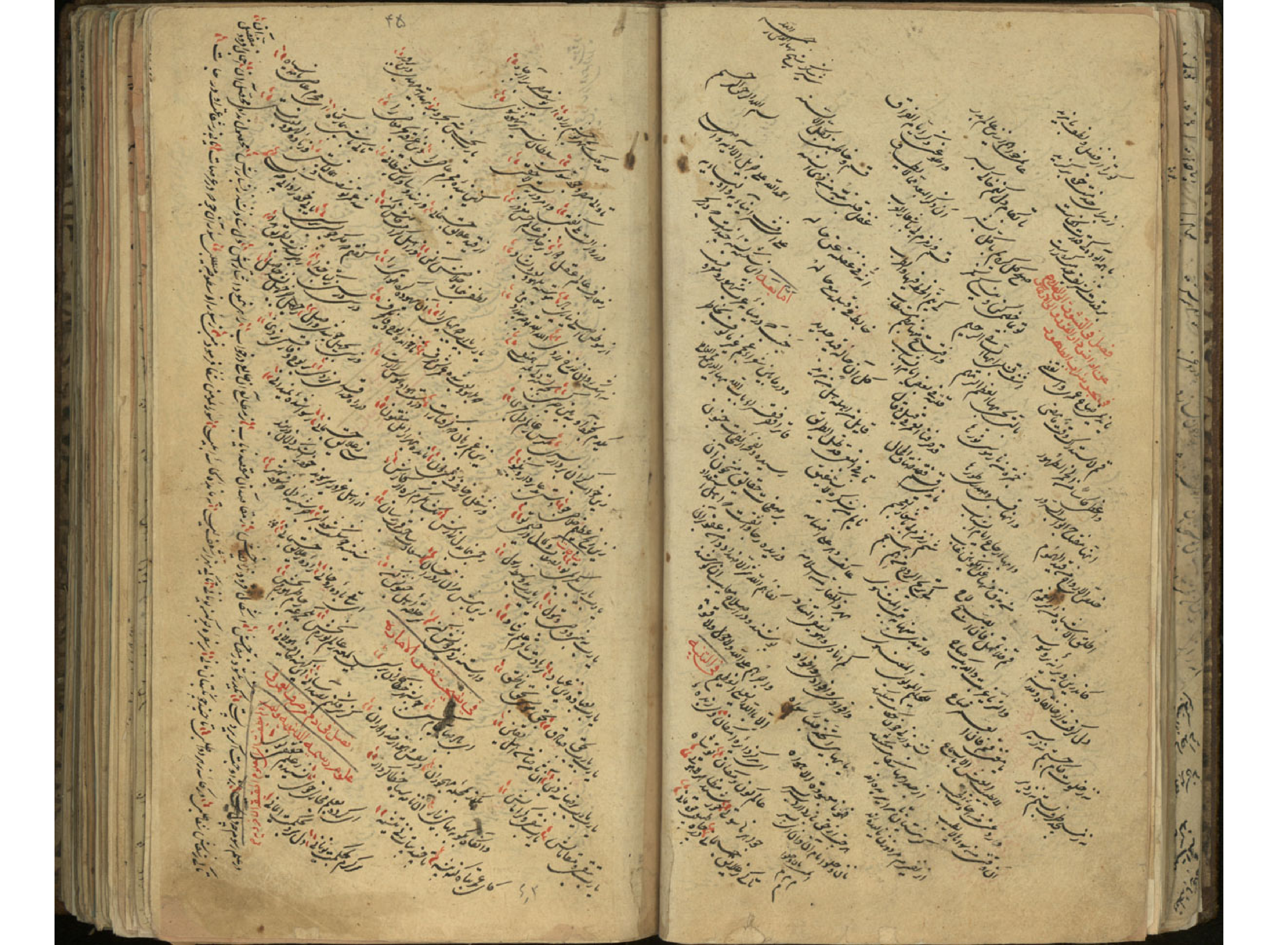
والان وقت الشروع في المقصود بعون الملك المعبود

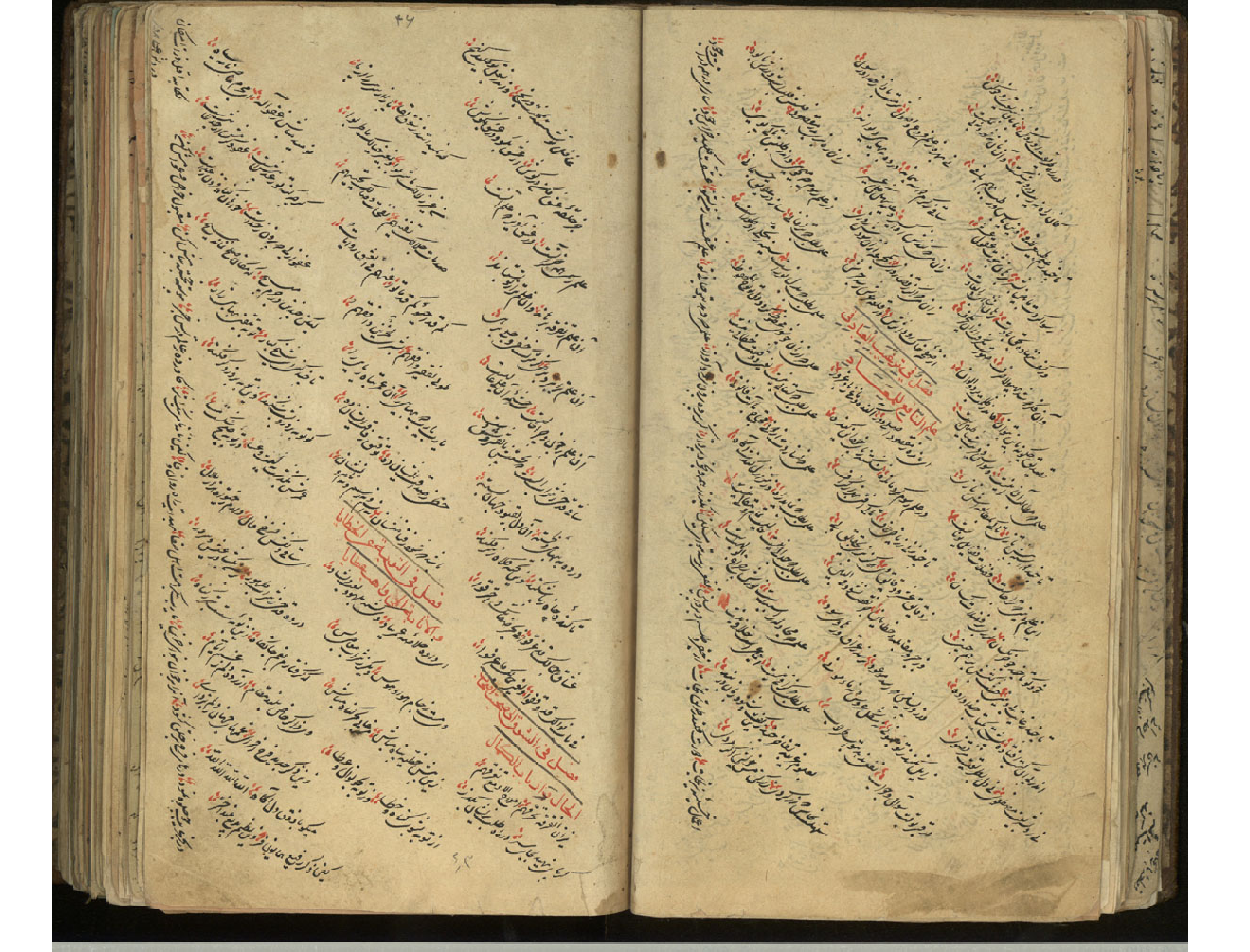
حكايت

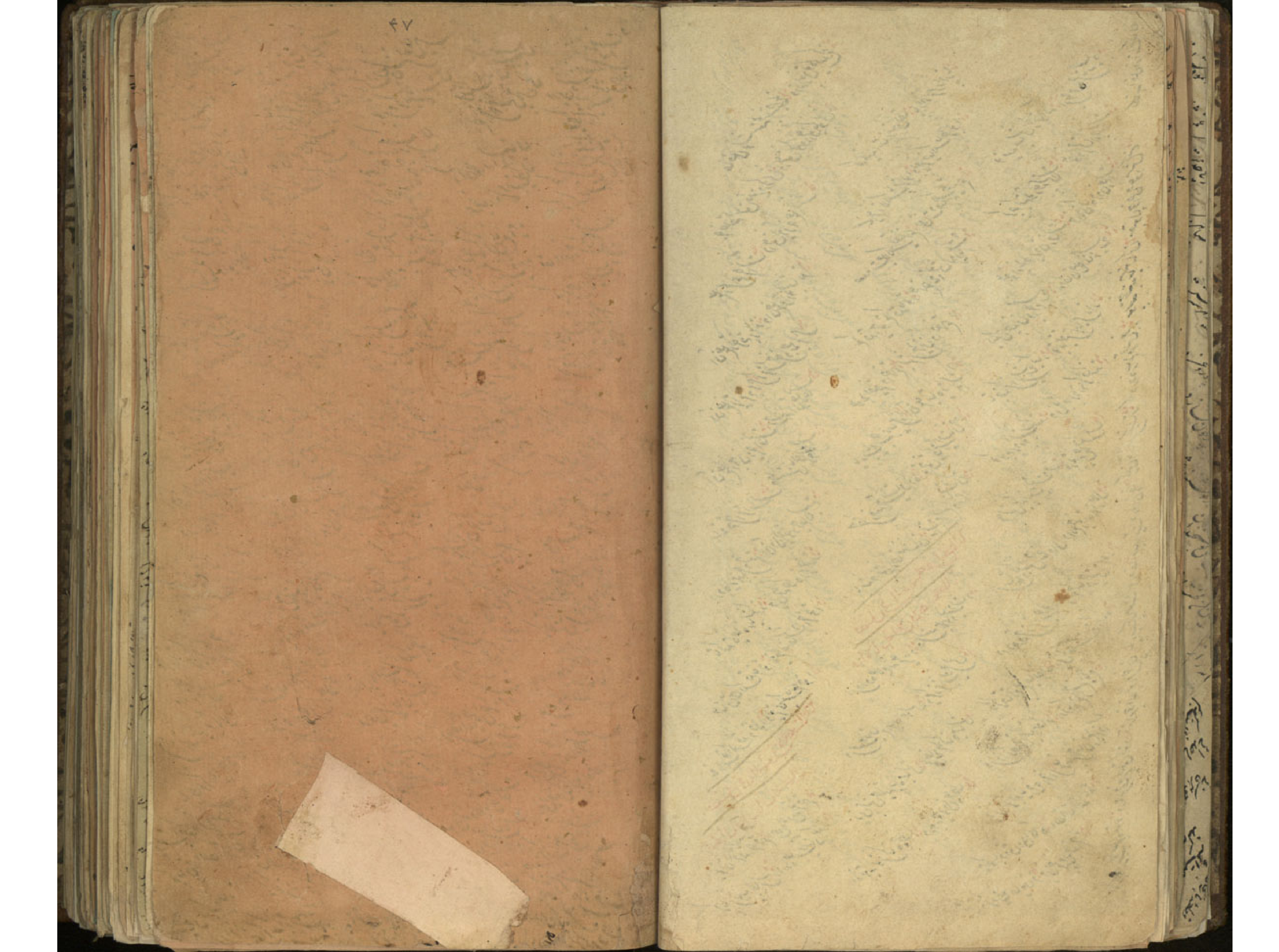


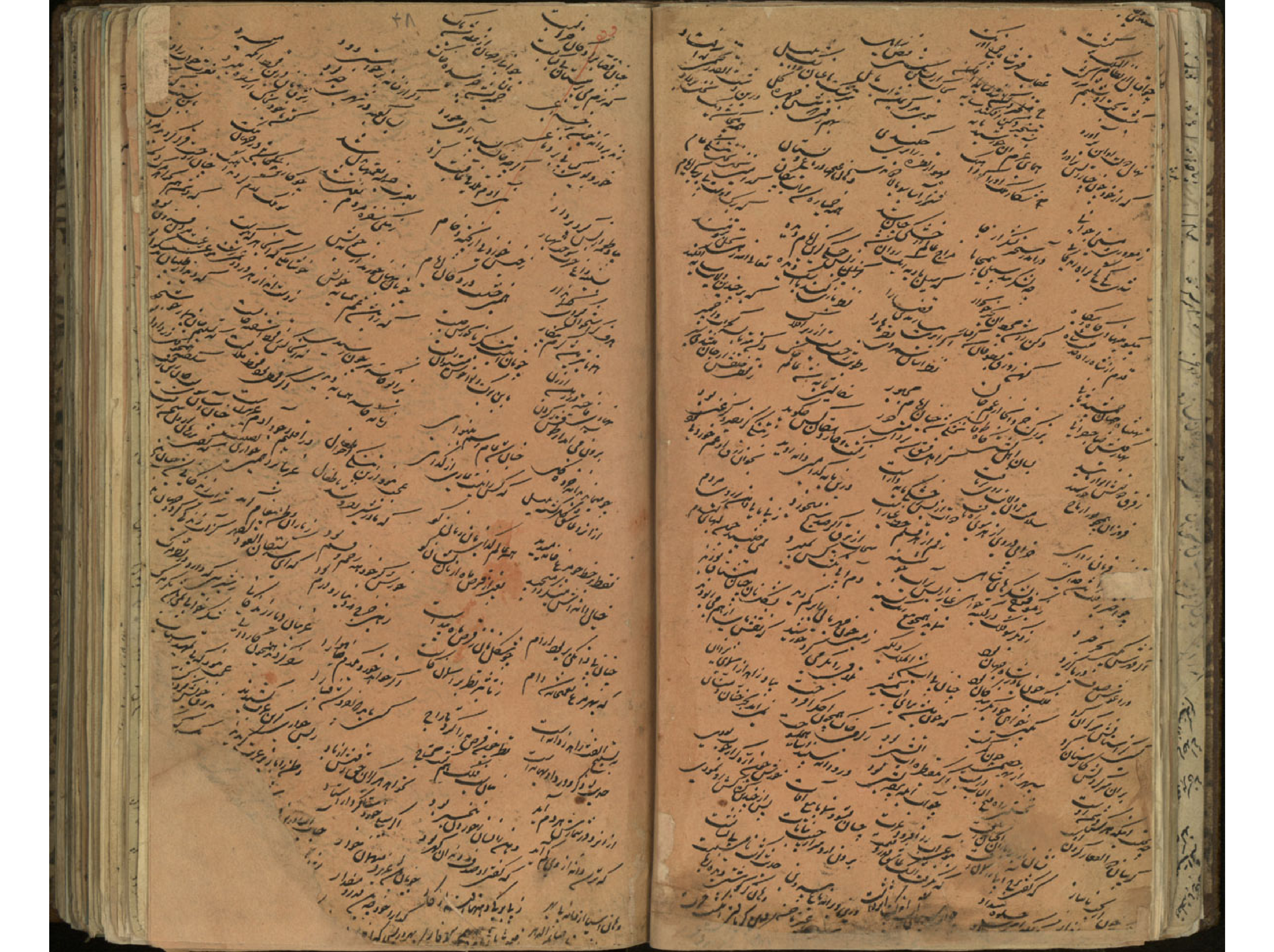


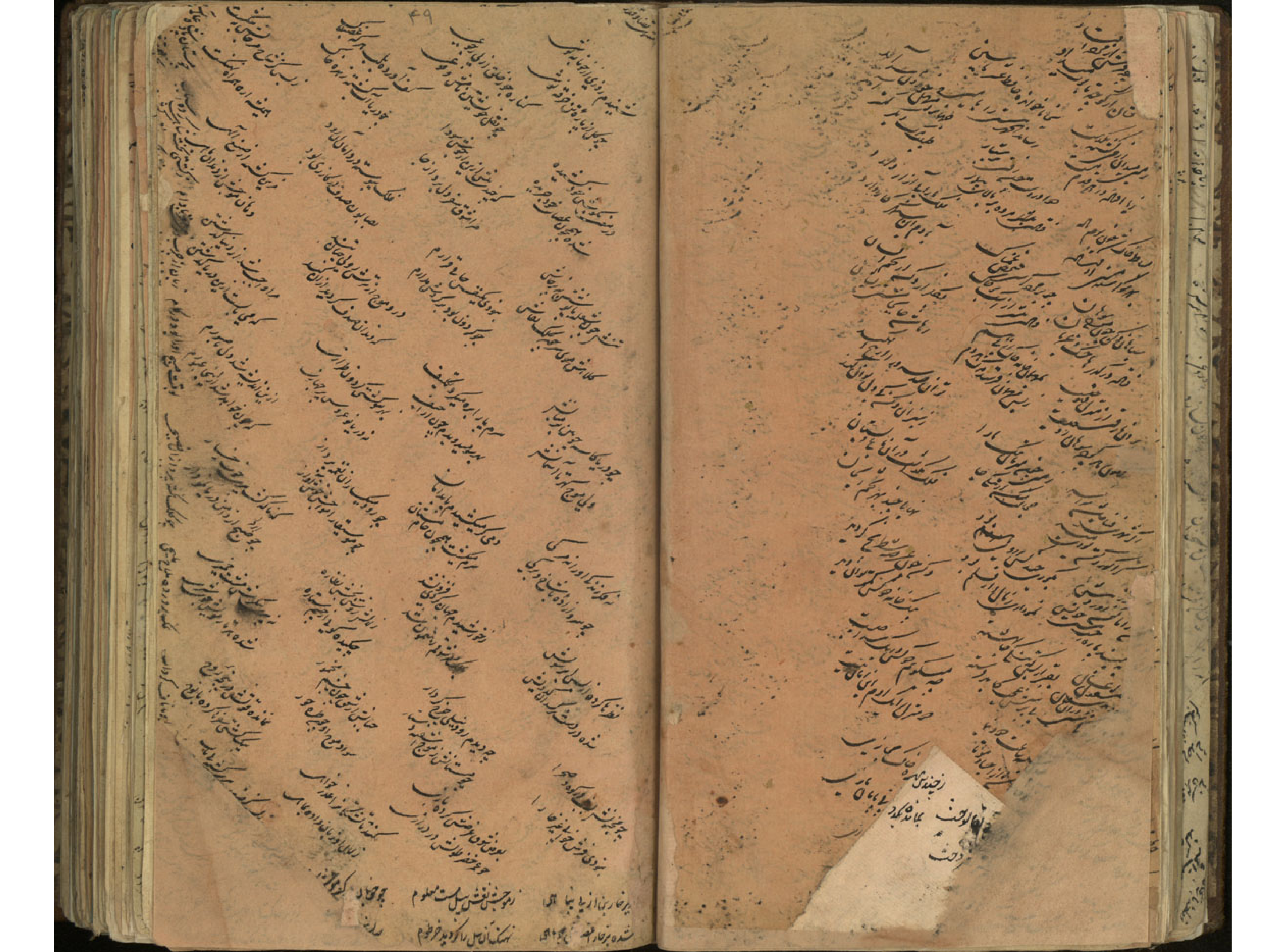


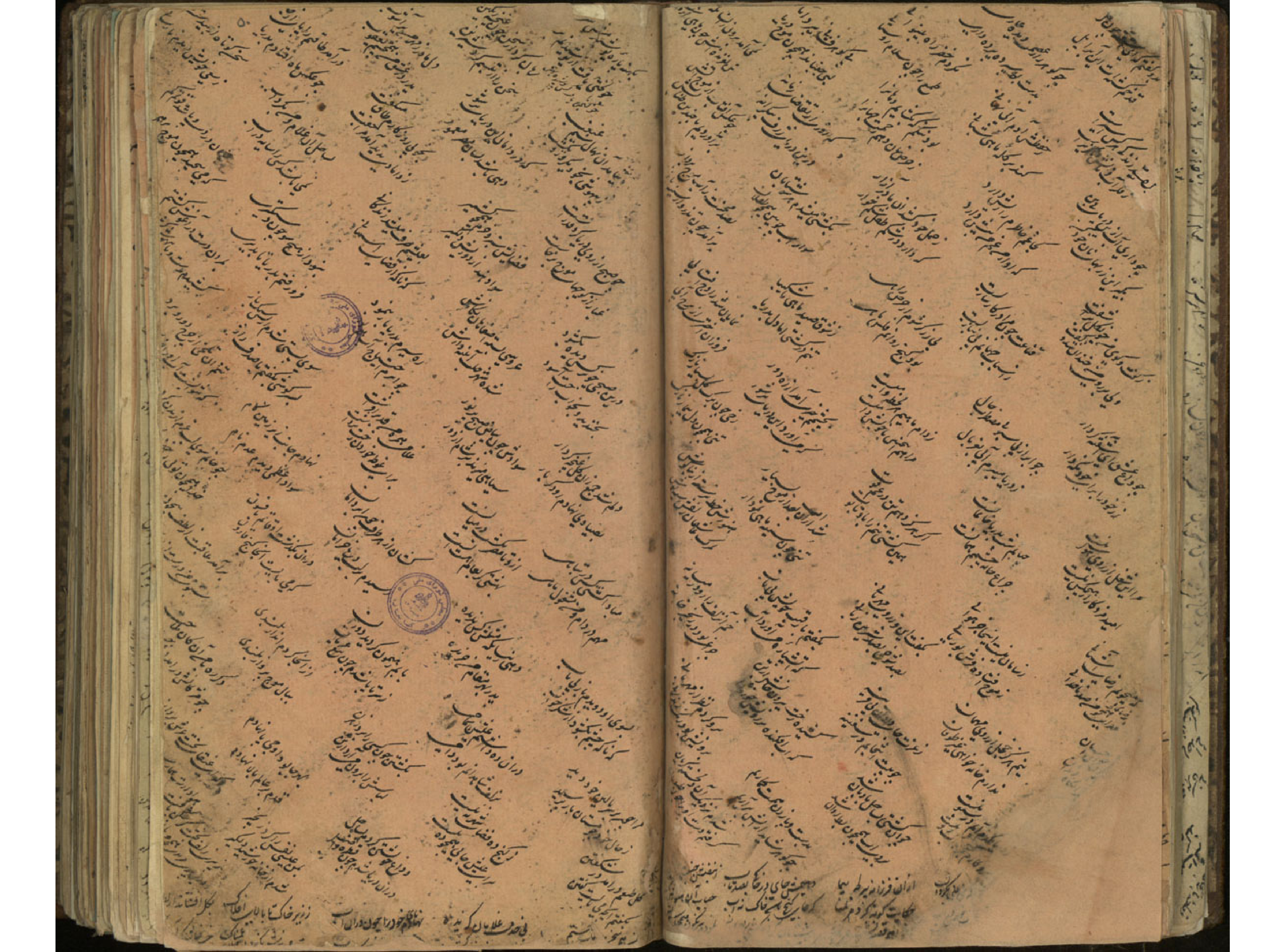


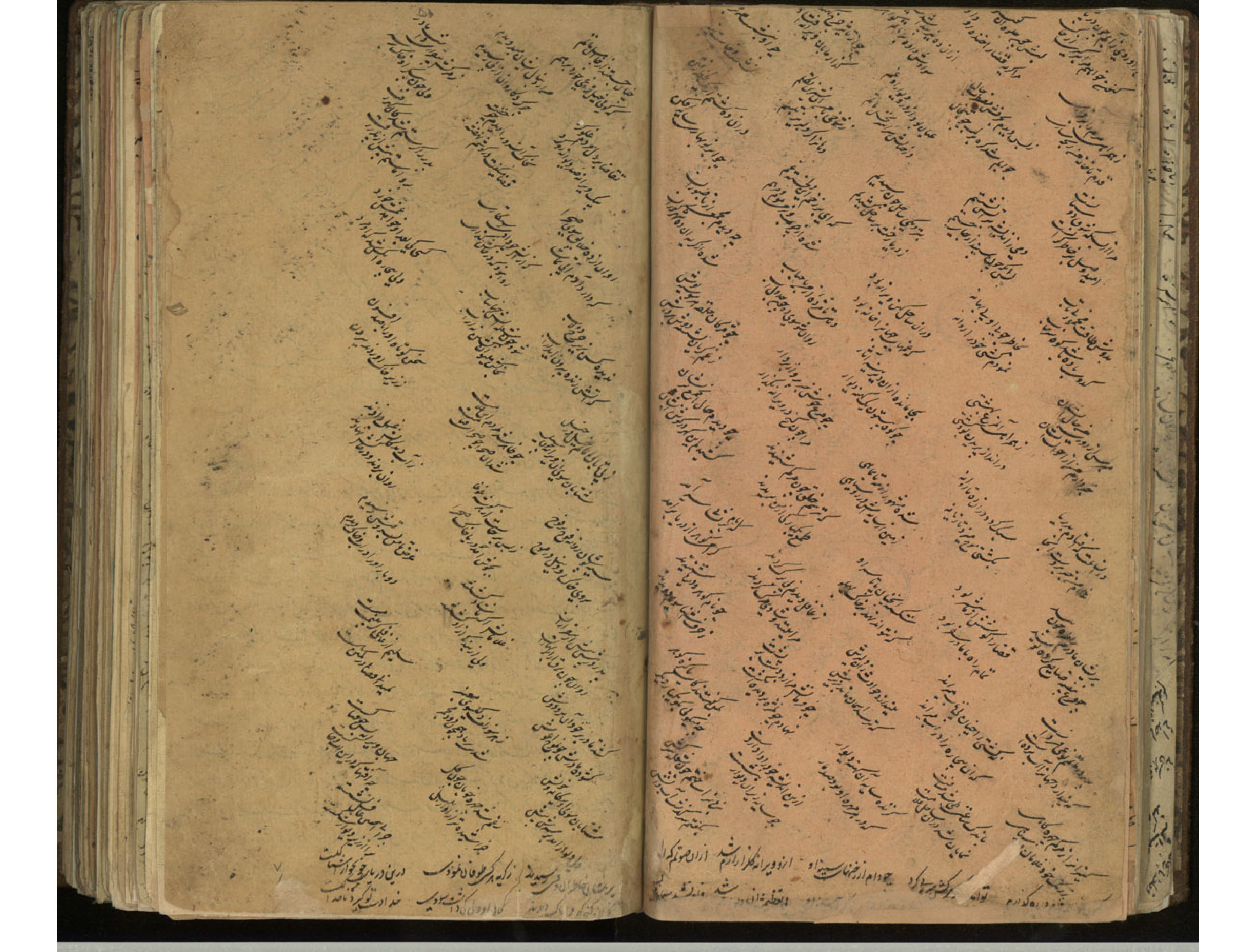




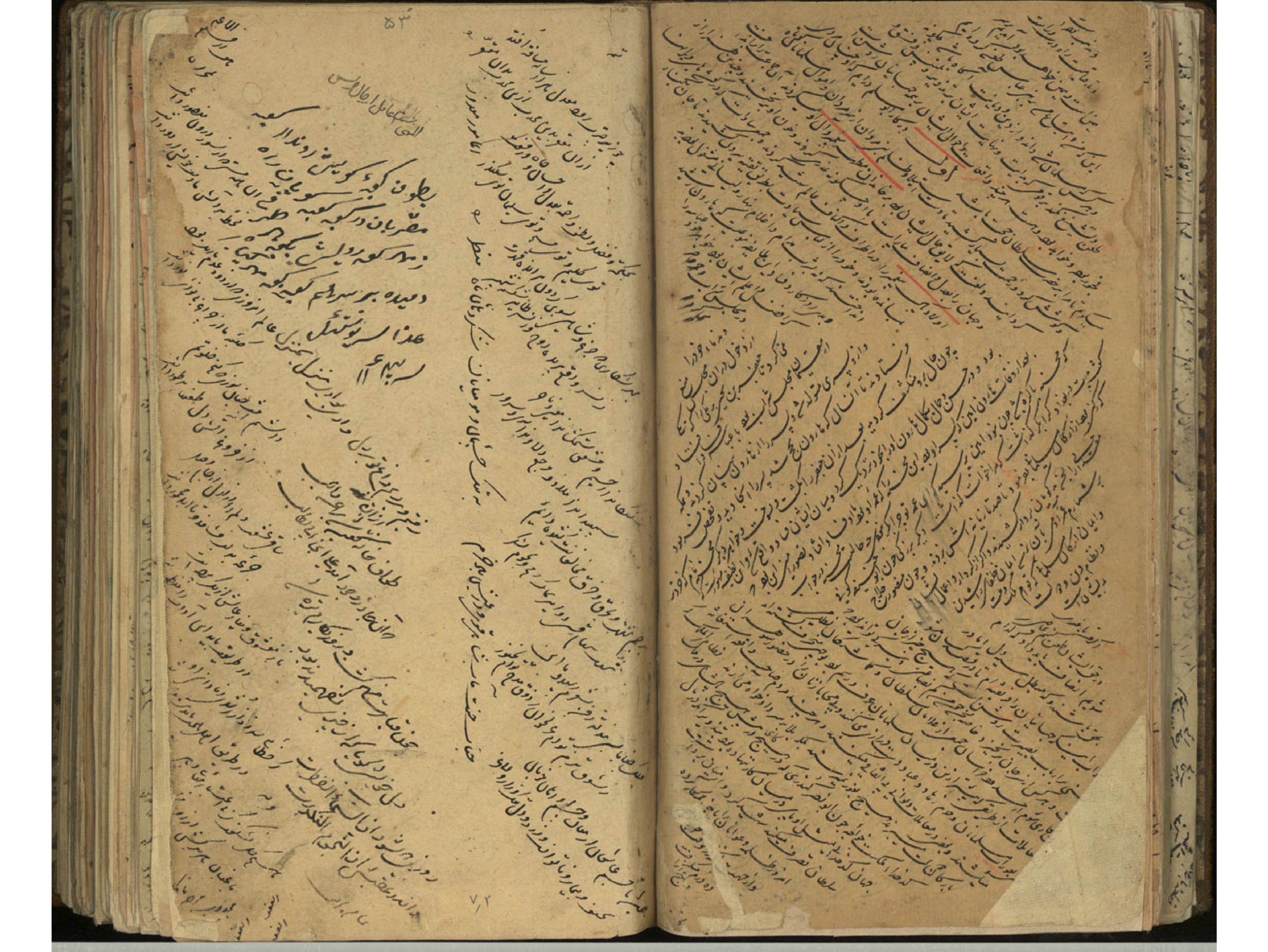


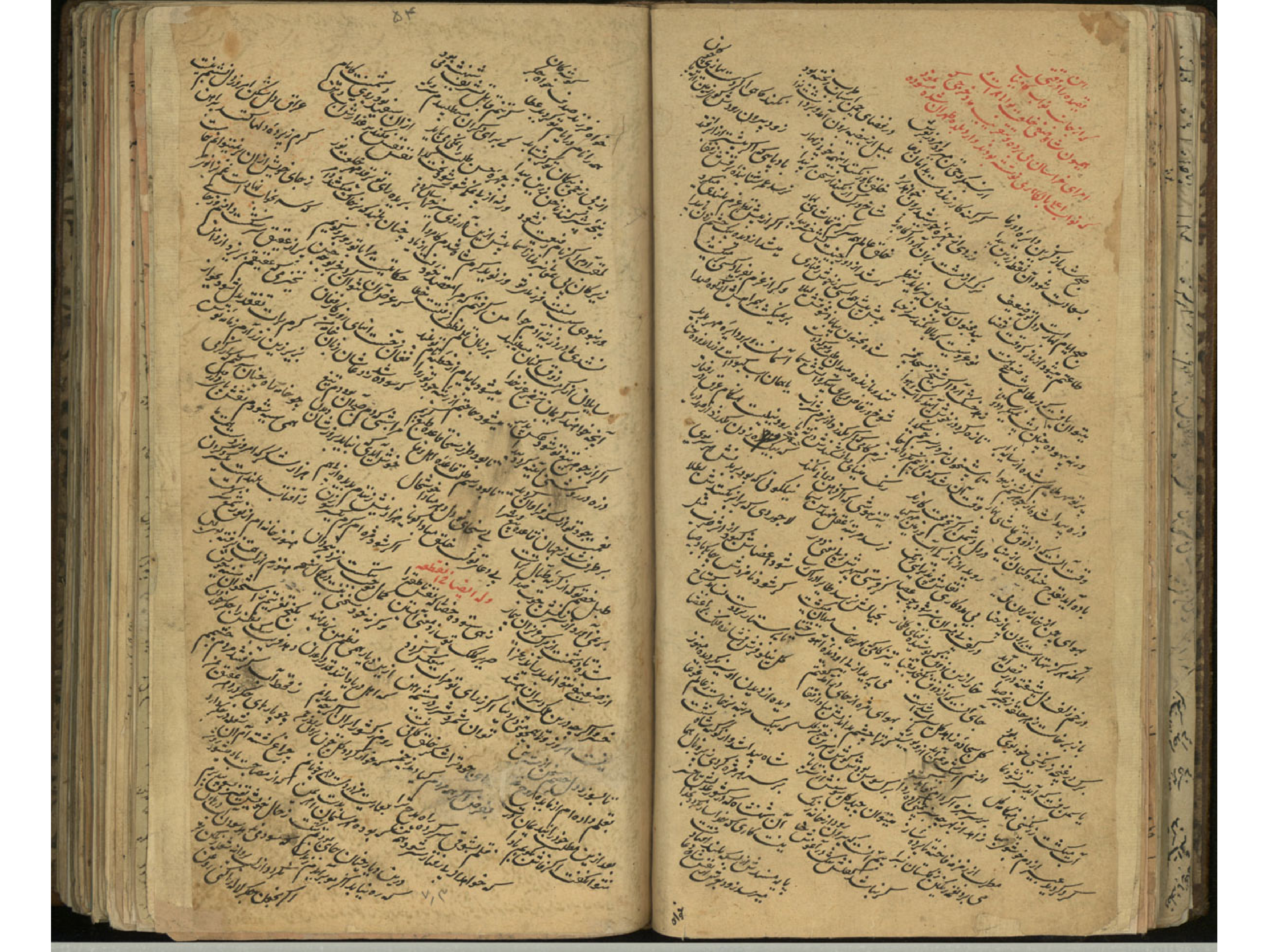


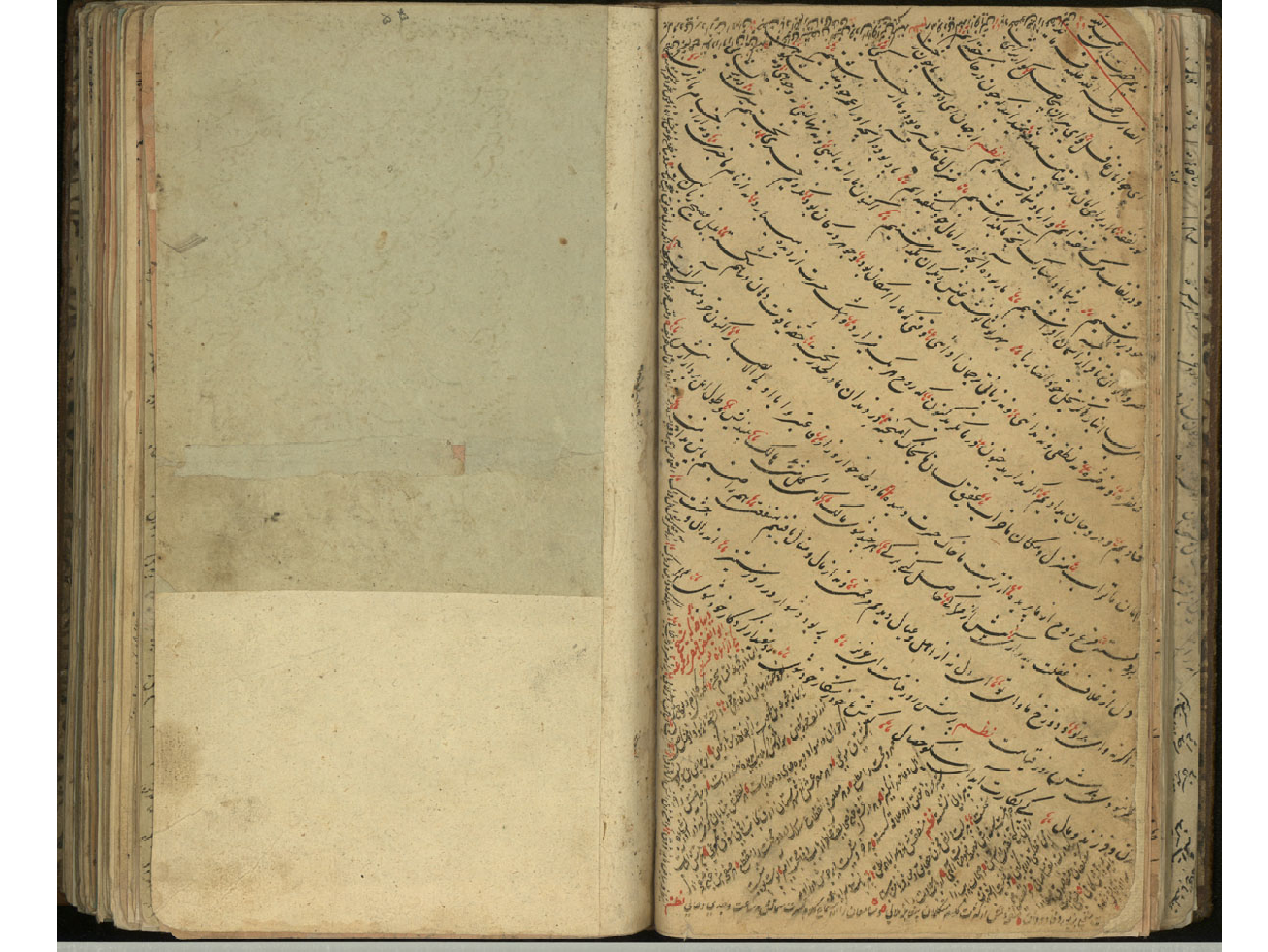


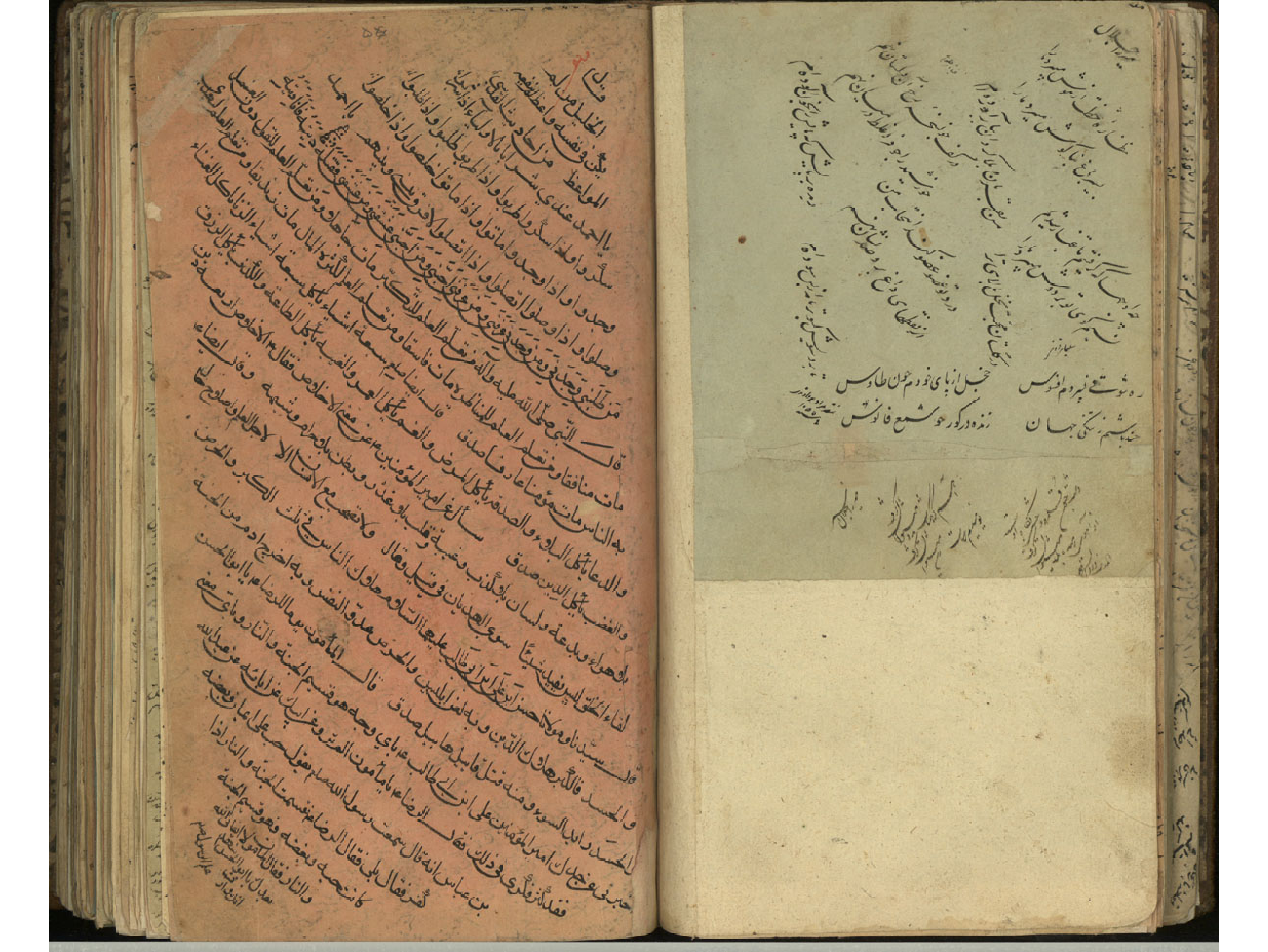


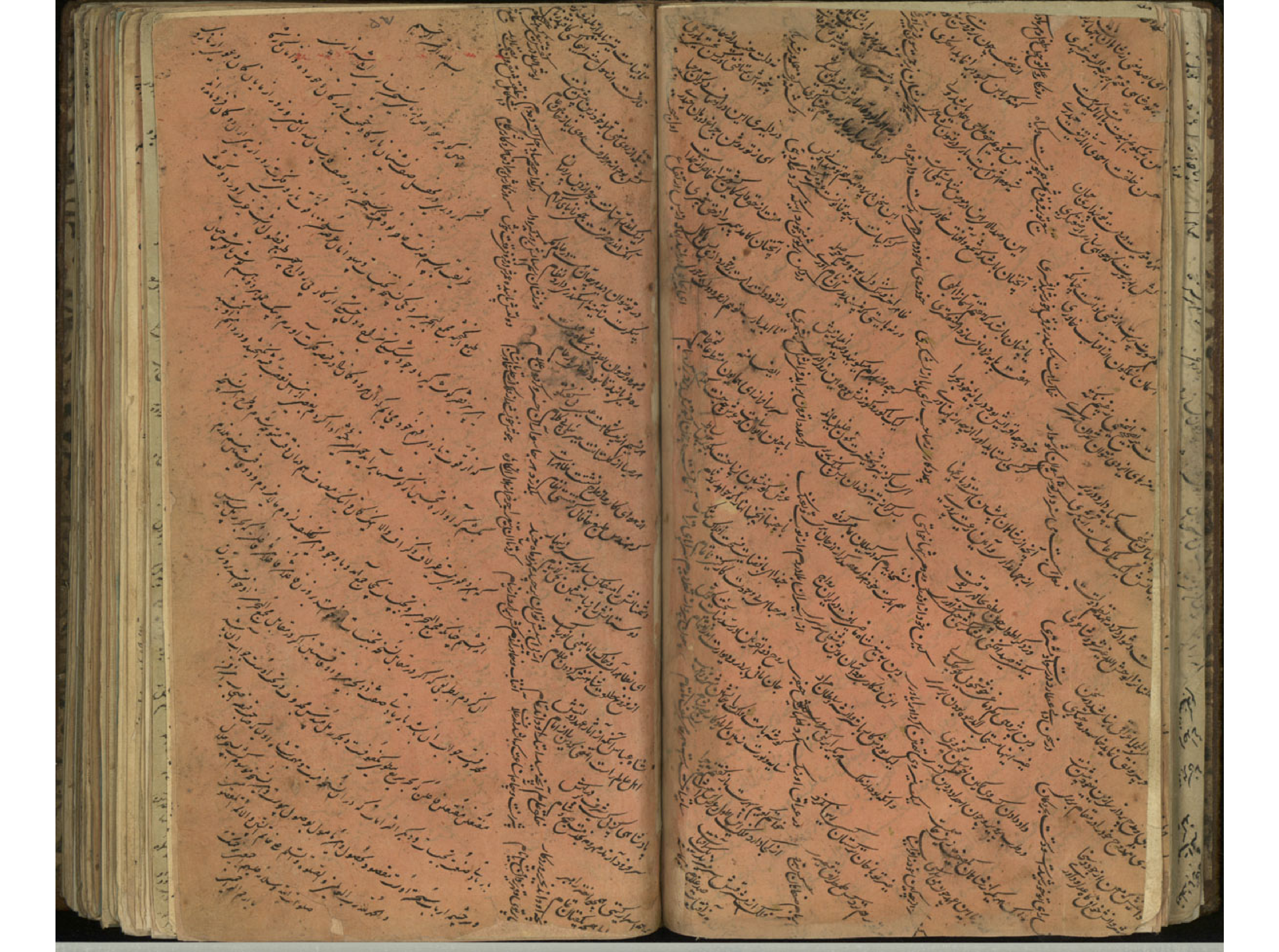
الحمد لله که از نفحات خود ما را بسنیم و امید میدارم که احوال مرا بندگان درگاه سلطان اعظم عرضه نمایند و دران باب
تأمل و فکر کنند و در کار مهمی از کارهای دولت که خصم ایشان با من سلطان اعظم است تخمین نظام الملک
مشورت نمایند و دران باب فکر کنند که بعد ازان آنچه رای جهان آرای سلطان اعظم علاءالدین
مرا در دل قرار گیرد و تحقیق بوده بران مزیدی و ازان گزیری نباشد و اگر مرا که خصم ازان کبندم از دین سلطان برگشته باشم
و برخدای تعالی و پیغمبر حق عاصی شده فاما اگر سلطان باشد در کار من به سخن خصمان عنایت شود در این
مرا نیز در کار خود اندیشه باید کردن مرا که خصم قوی در برابر است که حق را در محل باطل فرا تواند نمود و باطل را بوضع
حق تواند نشاند و این چنین بسیار کرده اند و در حق بنده نیز این حال واقع شده که برای سلطان نوشته و عادت
الحمد لله اول حال بنده آنست که پدرم مردی بود مسلمان در مذهب امام شافعی مطلبی چون بسن ... سالگی
رسید مرا بمکتب فرستاد و بتحصیل علوم مشغول شدم خاصه در علم قرآن و حدیث و بعد ازان مرا در دل
درد دین پیدا آمد و در کتب شافعی در فضیلت ... ازان ... صلوات الله علیه و آله و از امامت ایشان روایات بسیار دیدم
و تمام ... ان طرف میل نموده و ام در جستجوی امام وقت بودم تا کار من بواسطه تکلیف احکام
روزگار بدان رسید که در میان ابو ... که خلایق آنرا بزرگ میشمردند اقتادم و ازان حفظ و هوش فرا نمودن
و تمام دل در کار دنیا و خدمت مخلوق نهادم و کار خالق را پس پشت انداختم لاجرم حق تعالی آنرا از من ستده
و جهت ... گذاشت که ناچار با اضطرار ازان کار بیرون انداختند و من گریزان شدم و در شهرها و بیابانها
میگشتم و ملامت و زحمت بسیار چنانچه برای سلطان رسیده است از حال من و نظام الملک
چون بنگاه بودم و حق تعالی مرا سلامت ازان ورطه بیرون آورد دانستم که دل بر کار مخلوق نهادن
و کار خالق را پس پشت انداختن جز شره نمیدهد بعد ازان مردانه وار بکار دین و طلب امام برخاستم
و از بغداد شدم و مدتی آنجا مقام داشتم و احوال و اوضاع آنجا باز دانستم و تفحص حال ... کردم و پیشوایان
دین مسلمانان خلفای عباسی را از مرتبه مروت و فتوت و مسلمانی بیرون یافتم چنانچه دانستم که اگر بنیاد سلطنت و دارای

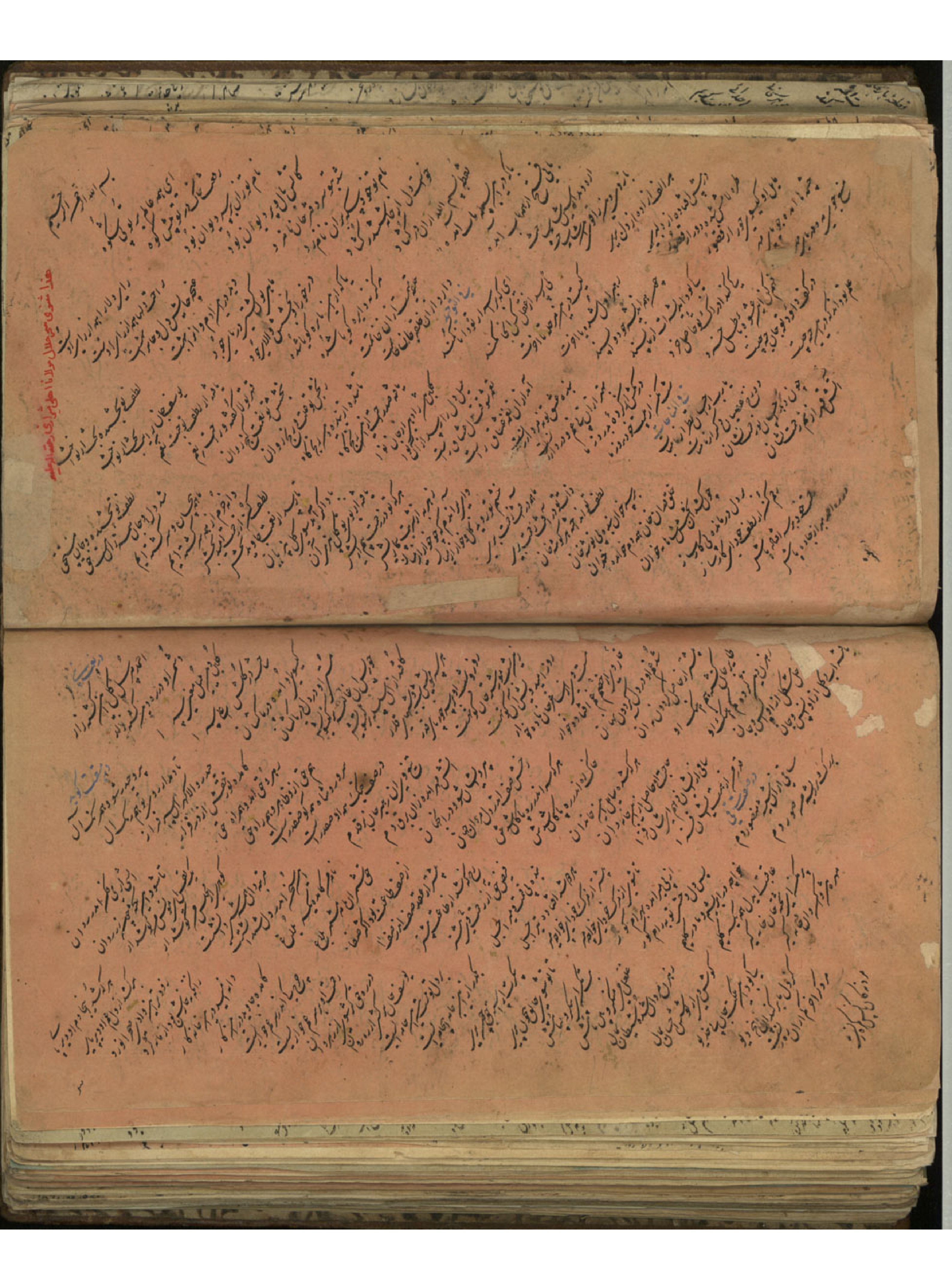








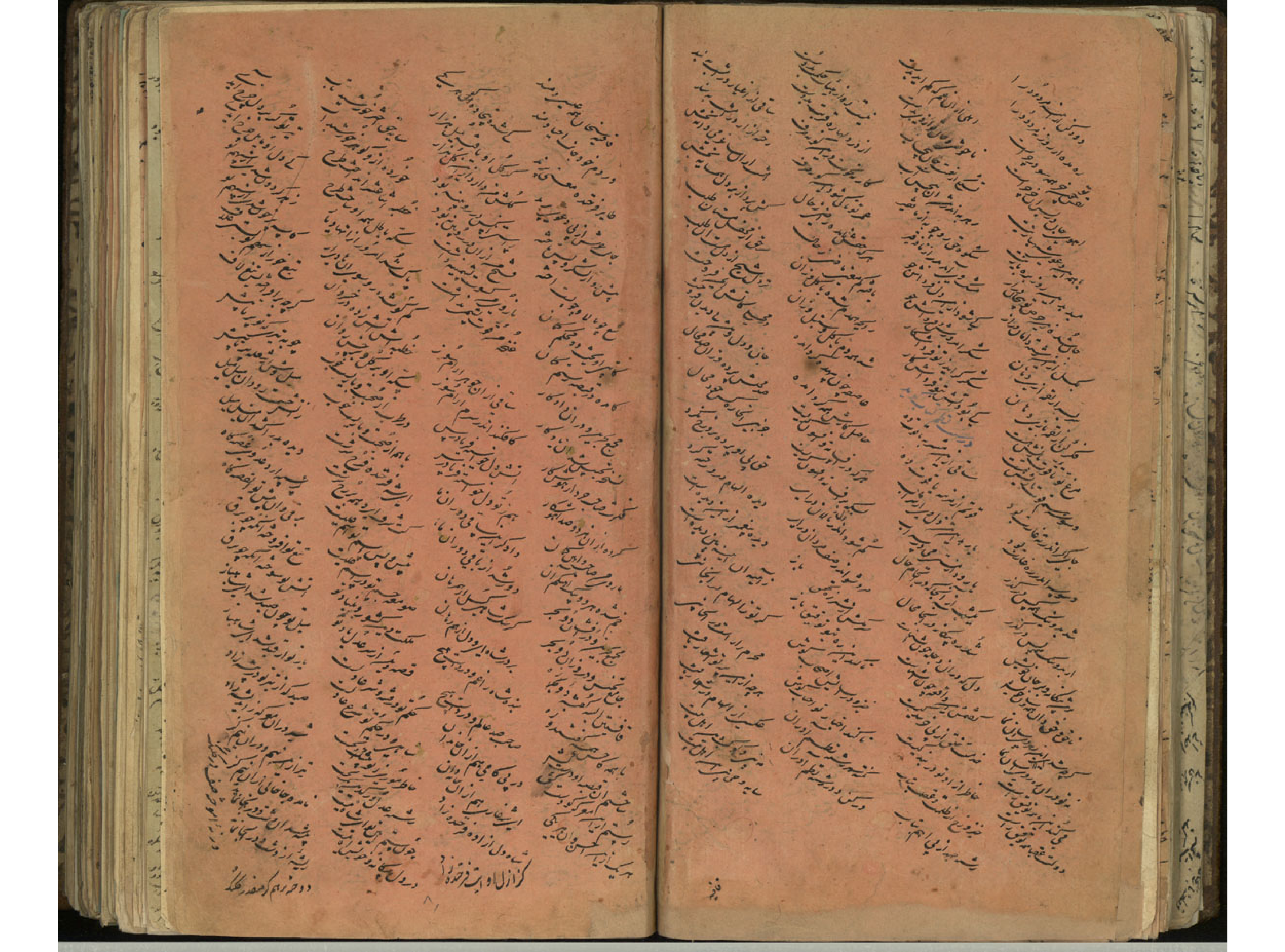




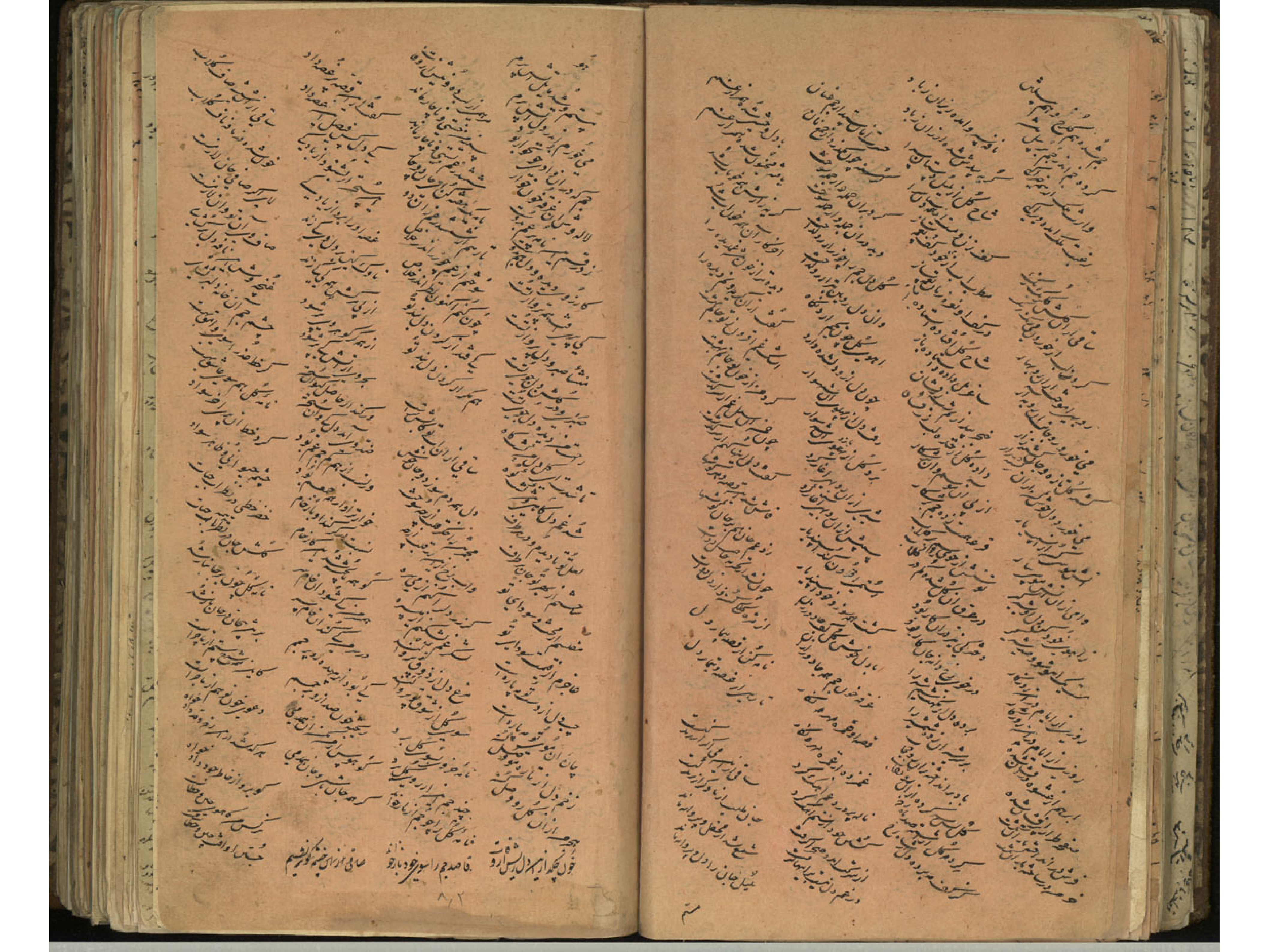
هذا مثنوی سحر حلال مولانا اهلی شیرازی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

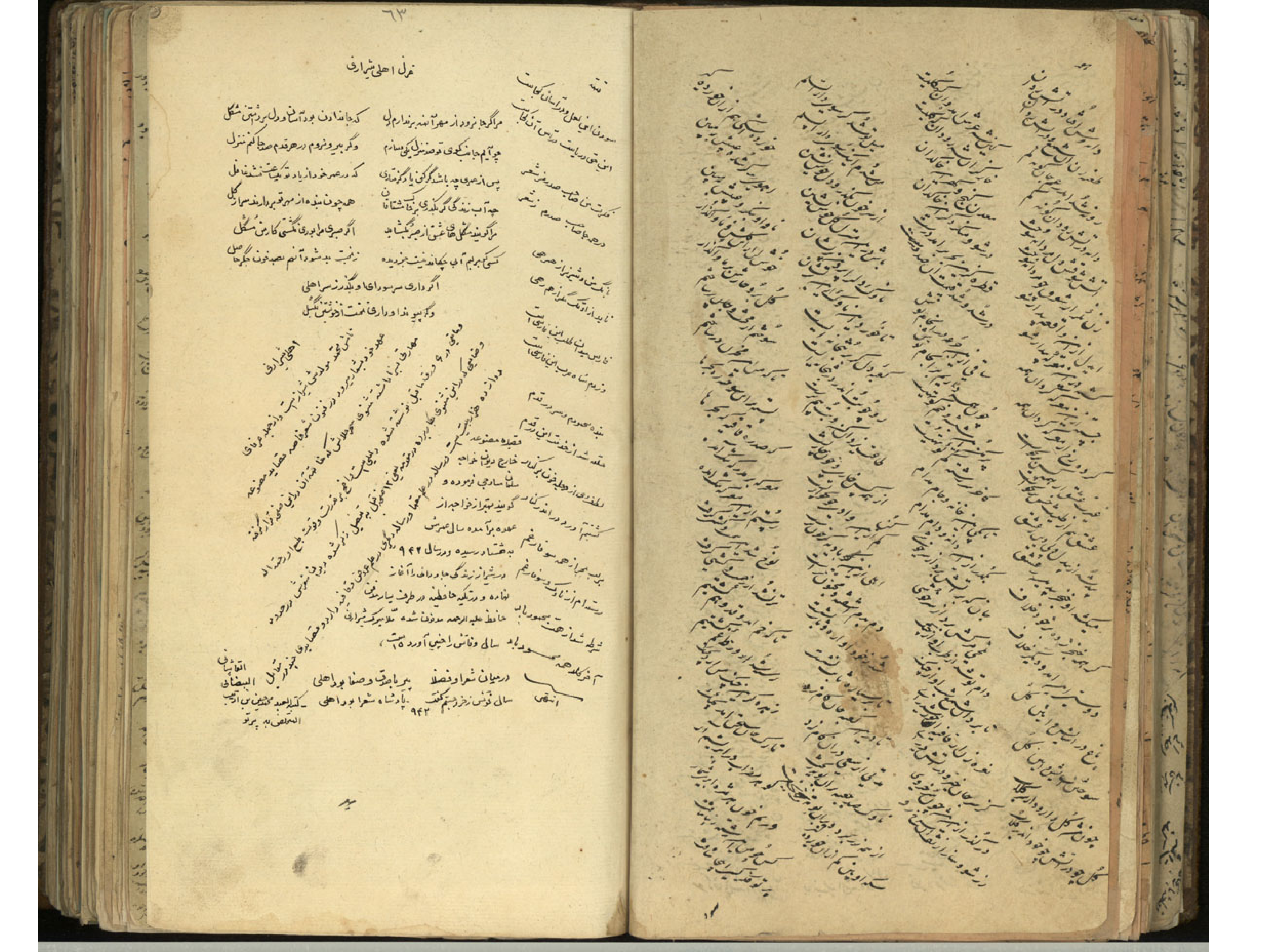
ای همه عالم ز رخت یک شکوه











غزل اهلی شیرازی

مرا گر جا نبود از مهر آن مه بر ندارم دل — که جا ناوف بود آسان و دل برداشتن مشکل

چو آیم جانب کوی تو صد منزل یکی سازم — وگر بیرون روم در هر قدم صد جا کنم منزل

پس از عمری چه باشد گر کنی یاد گرفتاری — که در عمر خود از یاد تو یک ساعت نشد غافل

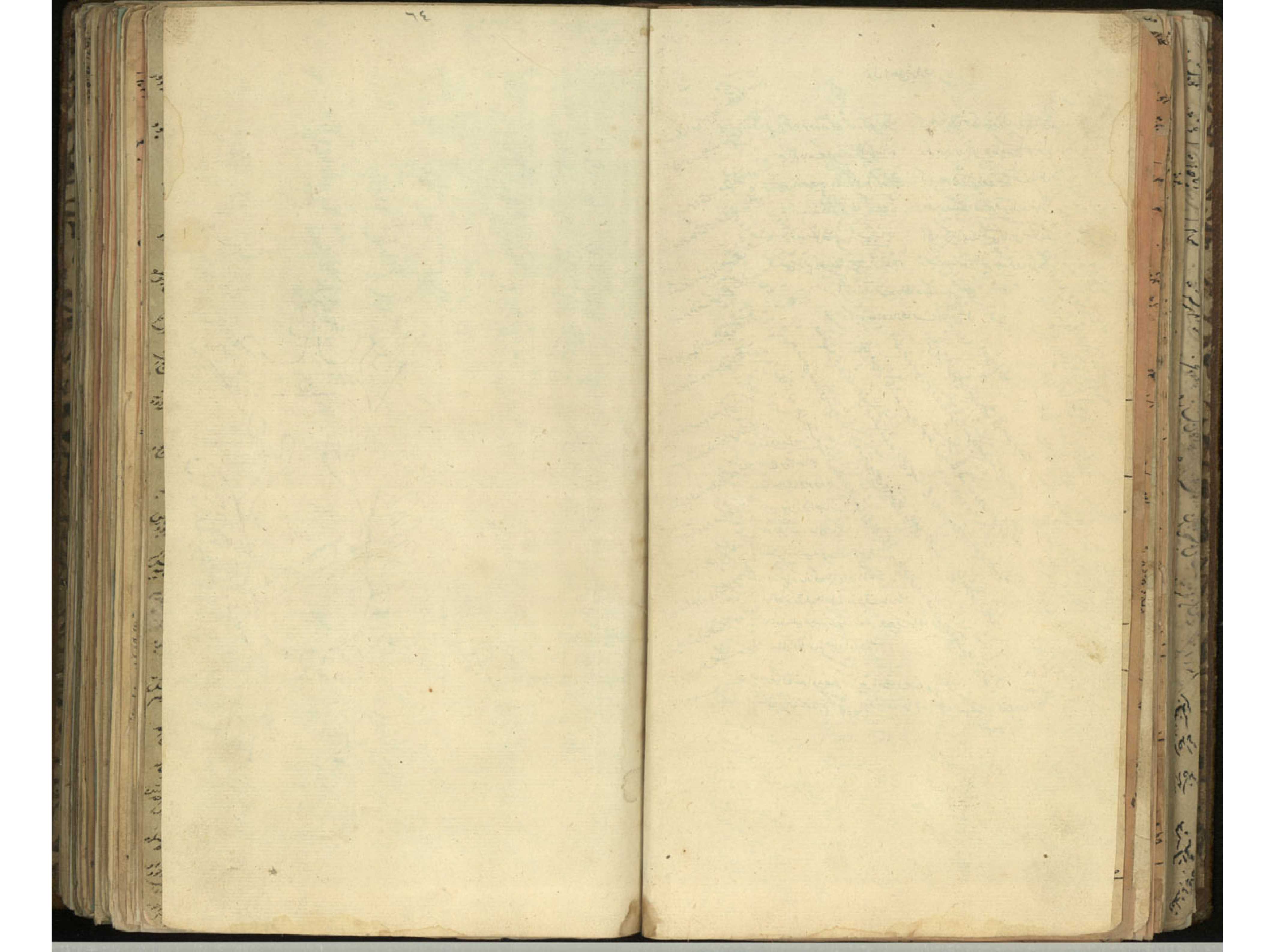
چه آب زندگی گر بگذری بر خاک مشتاقان — همه چون سبزه از مهر قبر وا رهند سر از گل

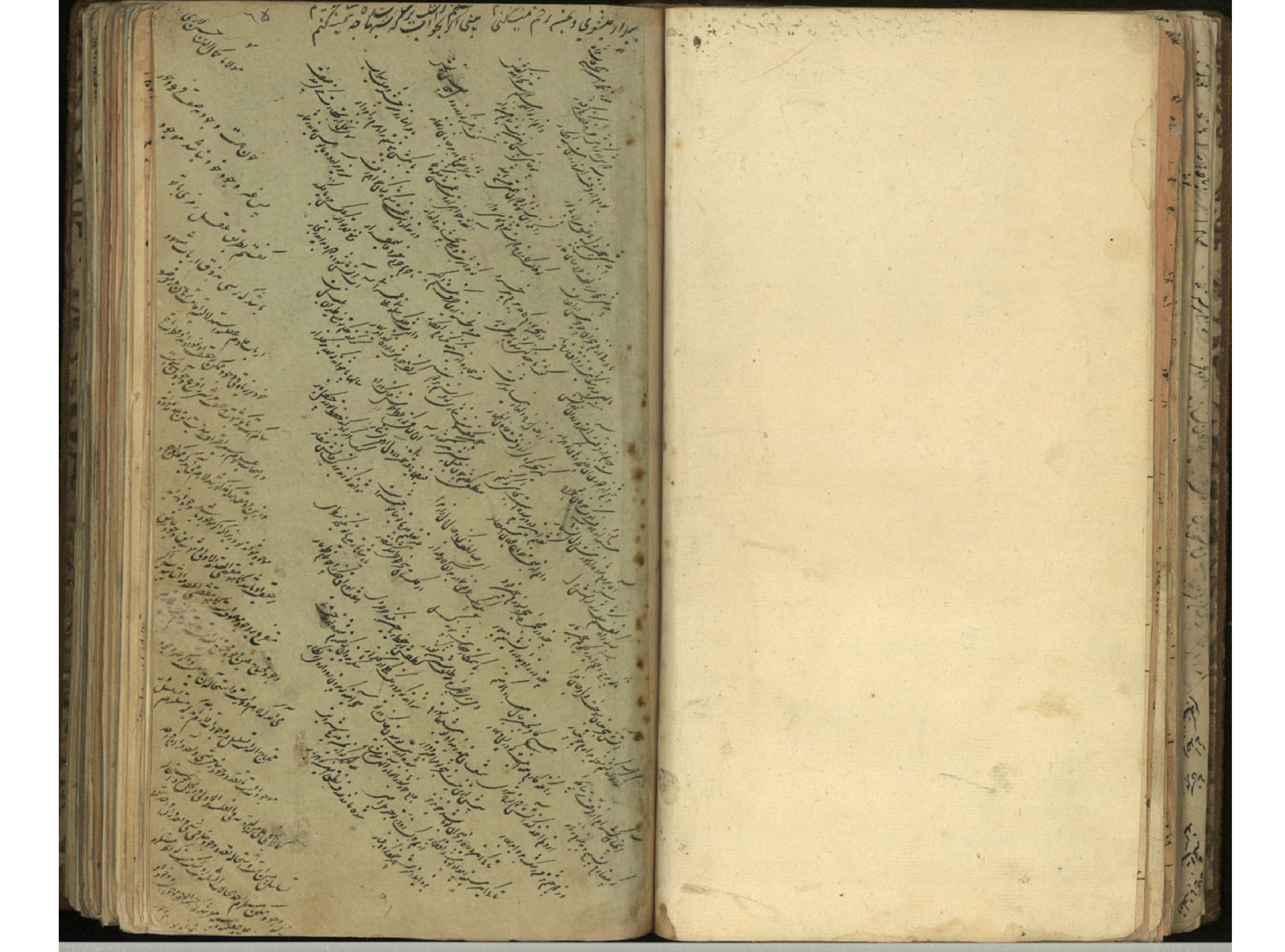
مرا گویند مشکل های عشق از صبر بگشاید — اگر صبری مرا بودی نگشتی کار من مشکل

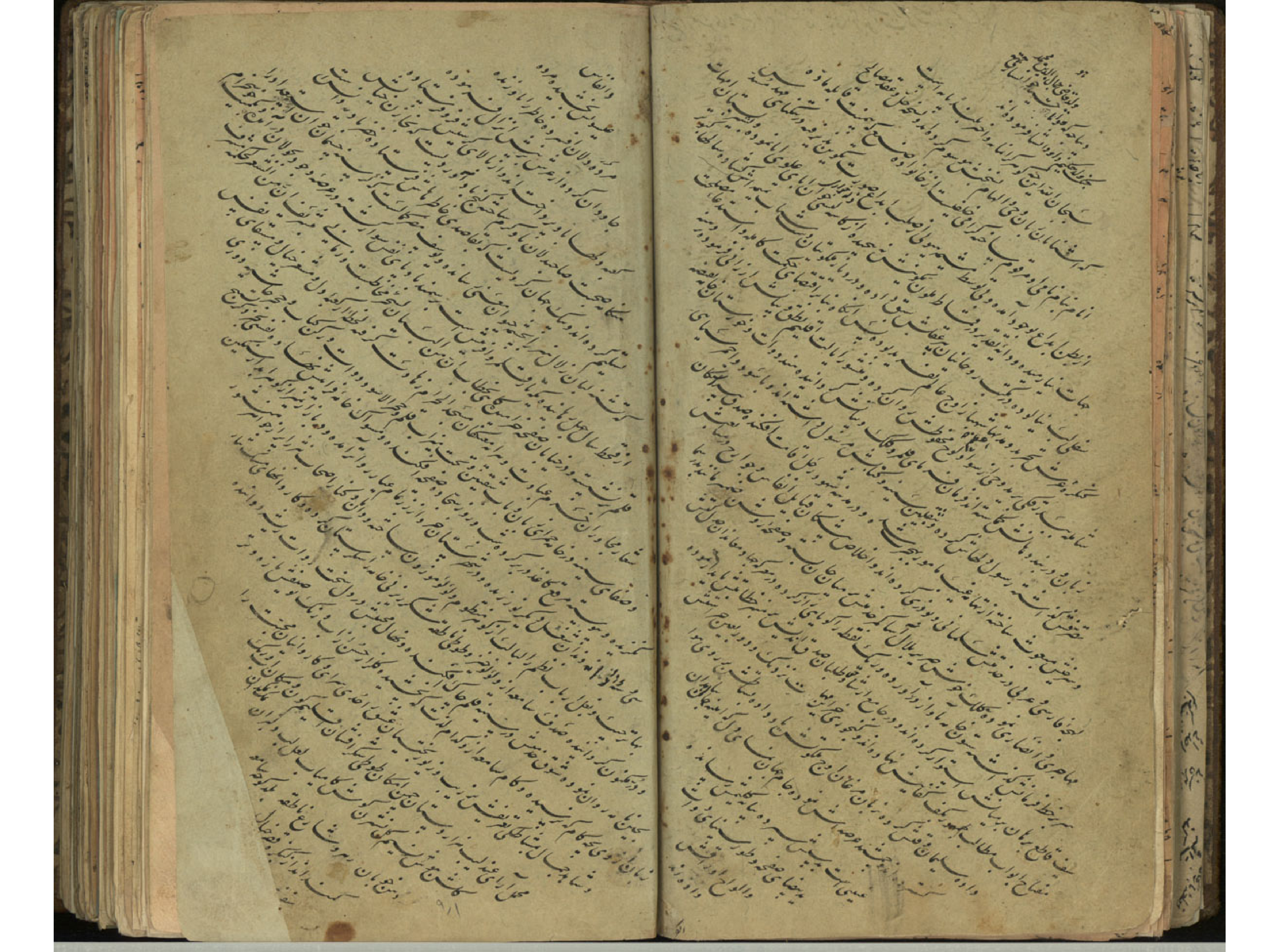
کسی کو بر لبم آبی چکاند نیست جز دیده — زهی بخت بد شود آنم نصیب خون جگر حاصل

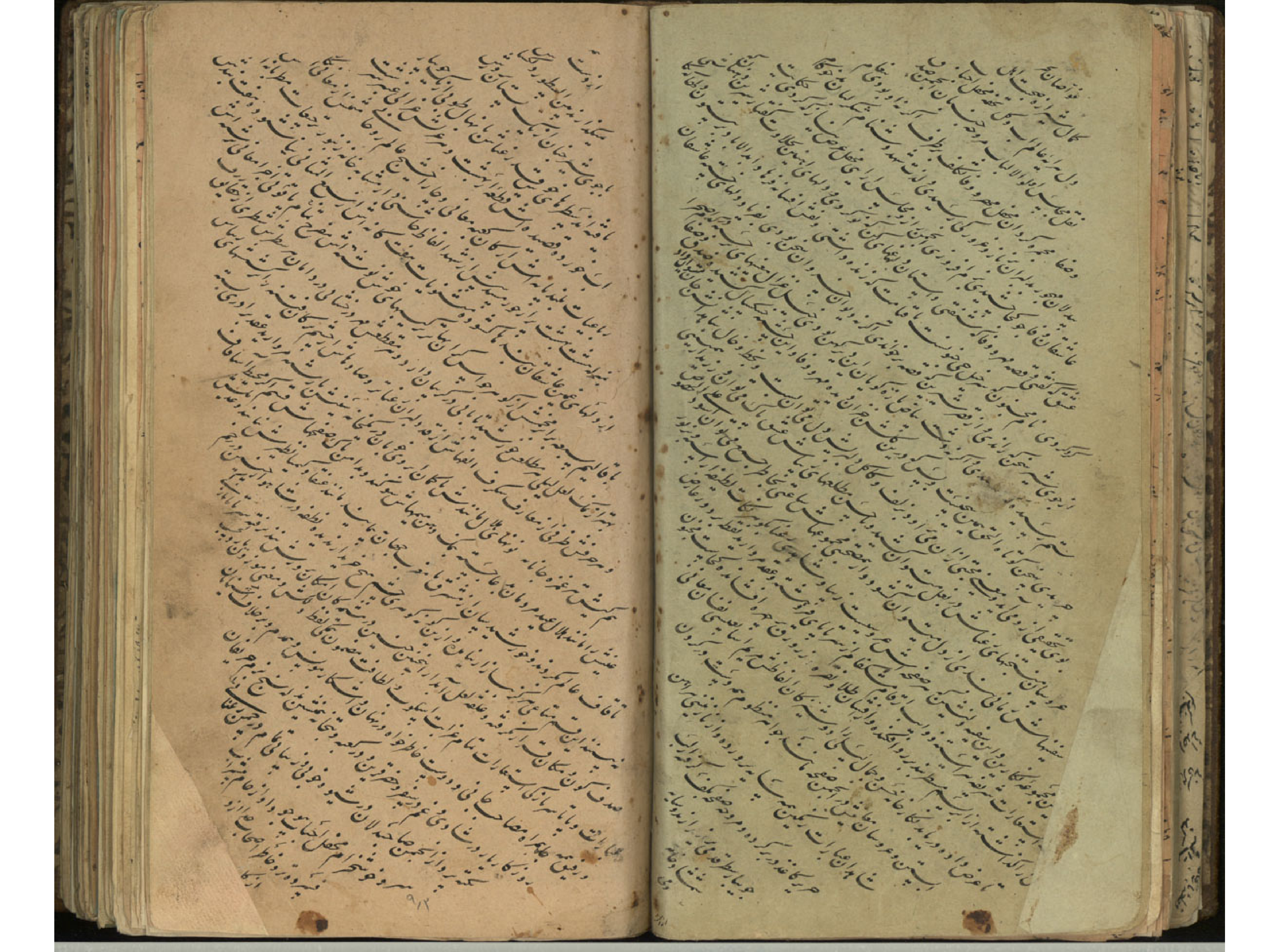
اگر داری سر سودای او بگذر ز سر اهلی
وگر بیرون نداری فانمت از دوش شیل

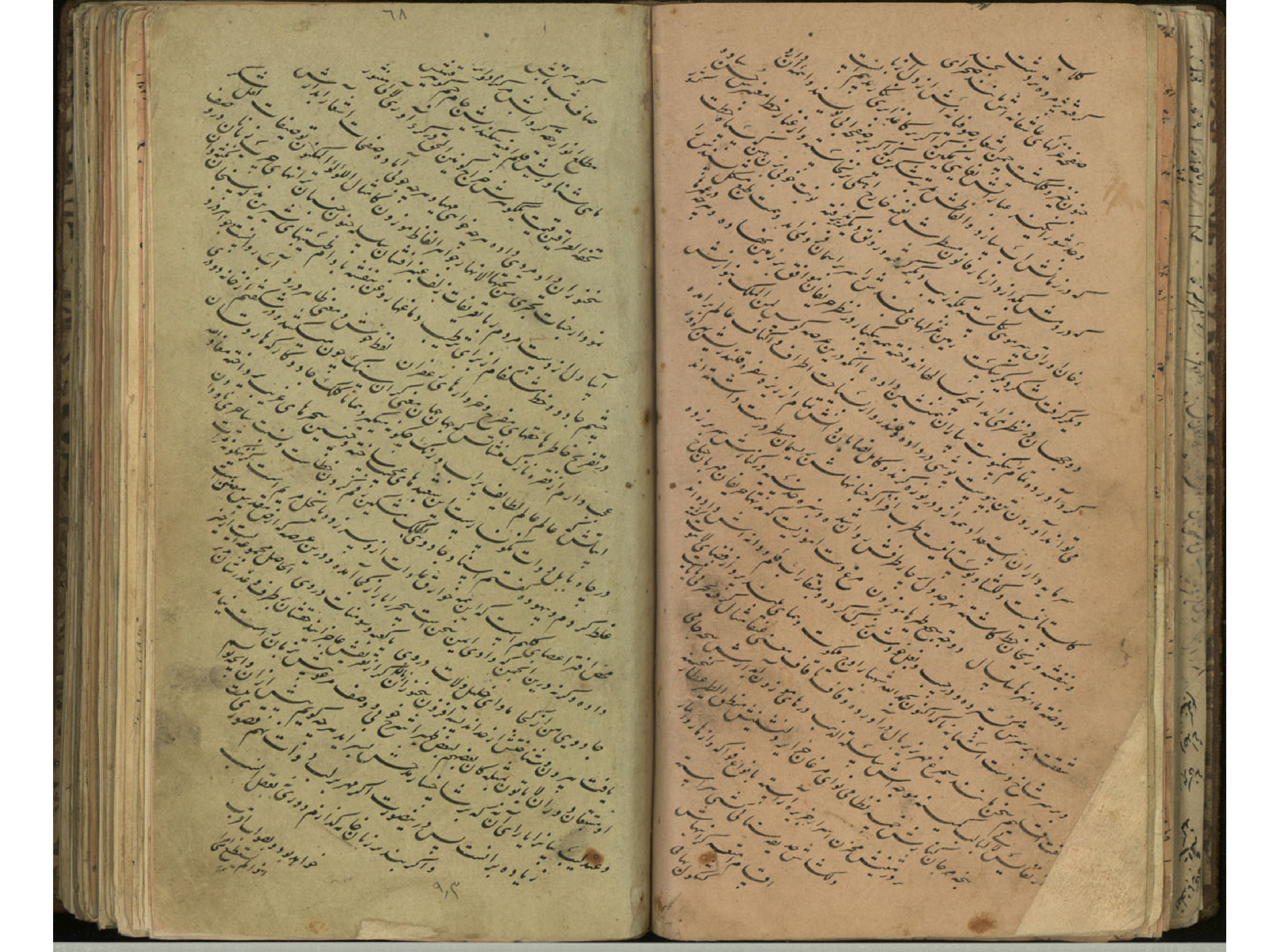
در میان شعرا و فضلا — بیر با صدق و صفا بود اهلی
سال فوتش ز خرد جستم گفت — پادشاه شعرا بود اهلی ۹۴۲

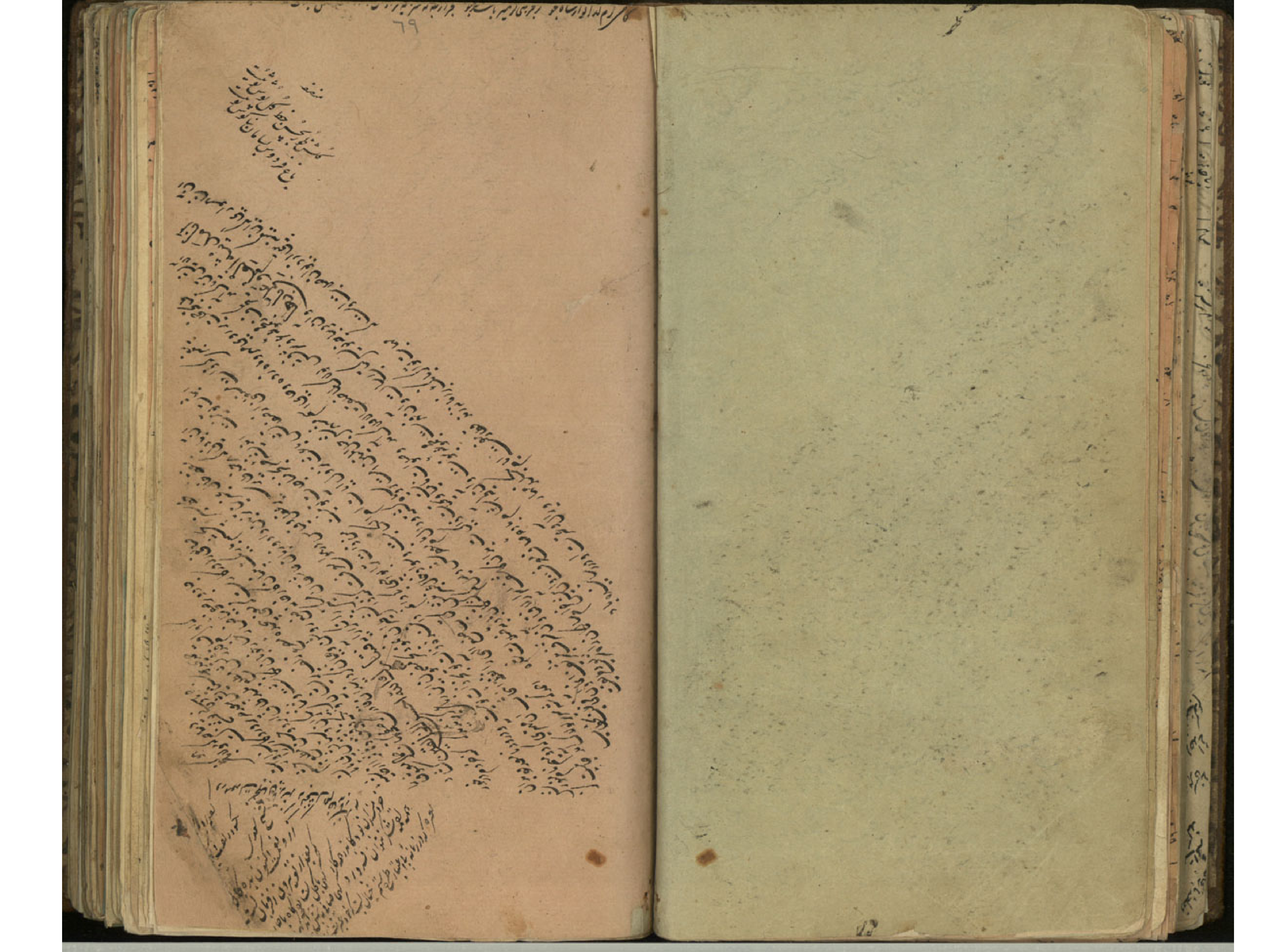


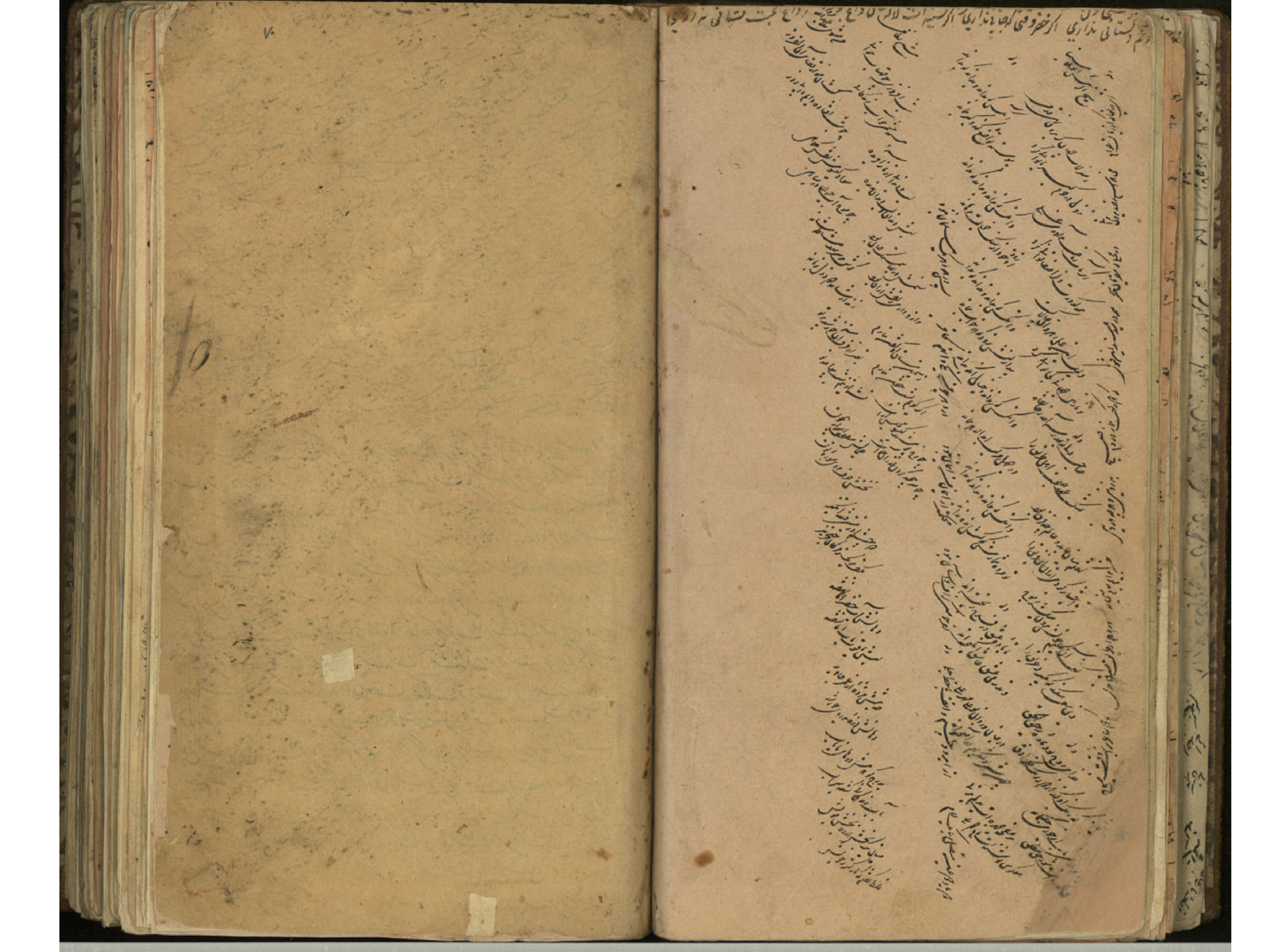












عروج چهارم چرخ تجربک آسمان از کرسی دندانهای برج حوت بر سریر چهار گوشهٔ حمل جلوس اجلال فرموده
سبزه چهرهٔ بهار جشنی آماده نغمهٔ مرغان سروده کو در جوش و بلبلان پهلوی خوان در خروش جوانان
شاخهای شکوفه بر سر زده چندان نشسته‌اند و کودکان غنچه شکفتگیها بنیاد کرده و دستها در
نابسته کر شادی برآید بروی غنچه آورده و خرمی گل خنده بر روزگار خوان کرده چون رسمیت و عادت
نسیم کو گلستان را بچنین هنگامه‌ها صلا رسد اگر ساعتی بند عطف دامن از پای بر دار… و بر طرف چمن
نداد آدمی دیده را بگشی بزم و شام انگشت هنگامه مهمانی کرده‌ام بگفتم … آنکه در سراب نگاریست
فارغ است از گشت بوستان و تماشای لاله‌زار مرا در کنج خلوت بهاری شکفته که فصل ربیع در ربیع
رنگ … و بنفشه دمیده که سبزهٔ … بنفشه خطان تشنهٔ آب … اوست سخن صحیح کنم در توقیت
… کشتهای خامهٔ بدایع نگار سلالهٔ عنصر مصطفی قدک و قرار فضا غرهٔ ناصیهٔ سیادت
… باصرهٔ سعادت گر شنوف بر داستان کلامش صندل سرخ پیشانی ارباب و قلم خرد سال
… رمش با خامهٔ کتاب وحی و الهام هم کتاب رانتهای کلک جواهر سلکش اجدهم تفاریق العصا
نسیم … بهشت از قهقههٔ … شقایق حقایقش ربیع العنصر حسب بحکم مبدأ فیاضی
قلم و سخن سیر عالم طبع نقادش و کشور معنی قول ذهن وقادش حدیس … شارح متون لطایف
نشئات وارثک … ابش برکت و حرکت و سکون شمال پنجهٔ خامه … زور بازوی افکار
وسعت جای غنچه‌های متفرقهٔ دیوان اشعارش بهانهٔ احیای علوم منطبق دلایل امتناع اعادهٔ معدوم
در … اشی چه عجب اگر از علم خطش … آید و در دور معارف … حرفش …

و بهار … نامهٔ عدالتش … گشته در عهد یوسف … دوشیزگان حجله‌های غیب …
… چشم … کنعان … پنجهٔ آفتاب جمالش … کلیم نهاده
… مسیحا … آنکه … برهان … اثبات …
… آسمان ندارد و هر که … تطبیق ابطال … احسانش کند …
… غرهٔ جلالش کرسی از زیر عرشش کشیده …
در فصل بهار … نجوات عروض …
گردن … سایل … فاضل …
… خانهٔ حیرت سینه‌های صفاتش لوح تعلیم … صوامع ملکوت
… کافور … صولت جراحت ناسور …
چون … نوح … طوفان … افتاده …
از لطمه … شانه کاری … ترتیبش …
… نور … عراق از صف …
دل … غرفات …

خلل میمون …
وید …
مهربانی

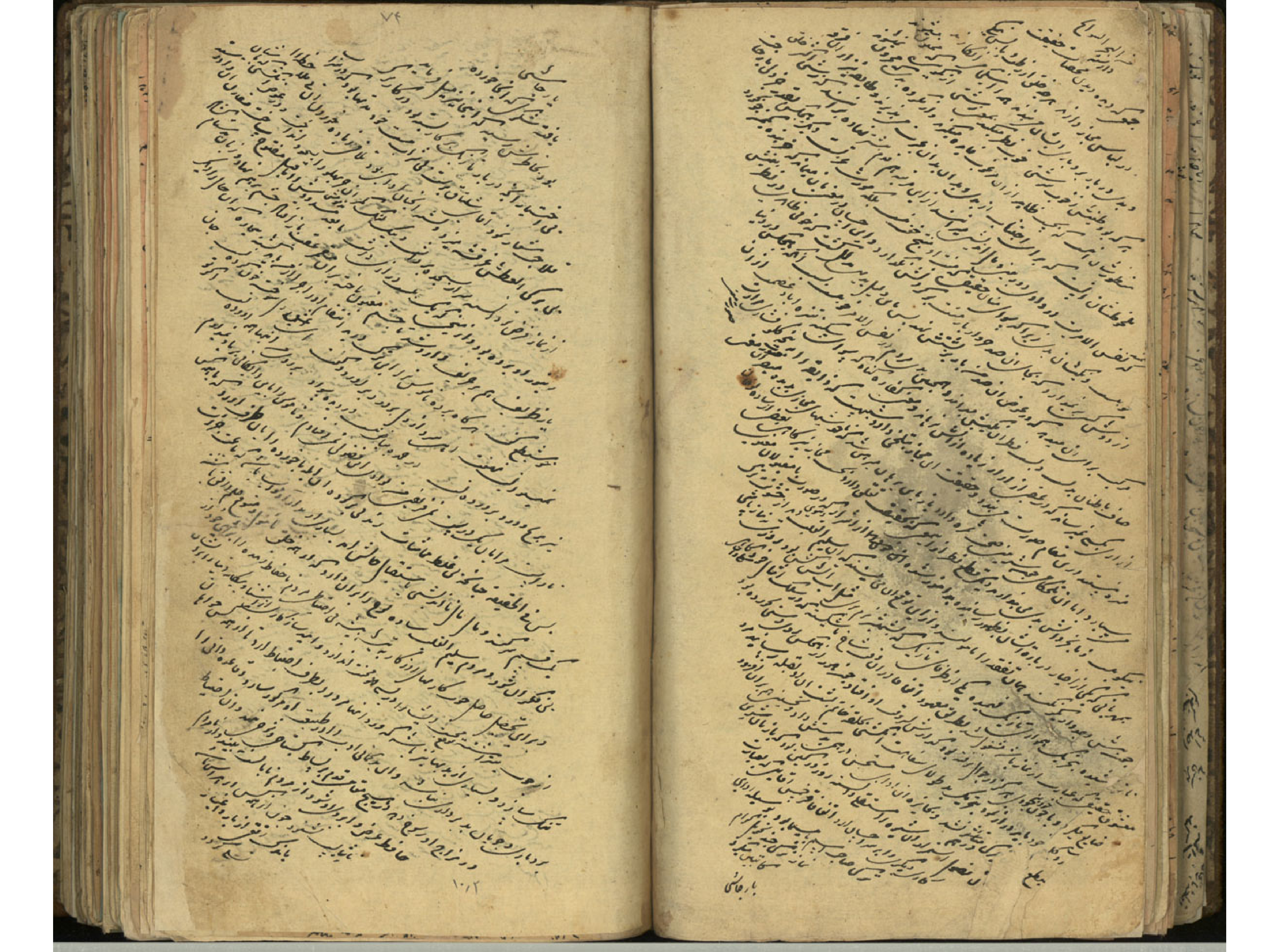
آغاز نهاده وانه و مجموعه دمان عتبه حضور از شوق گزارش عنایات تسلیم نموده و سلطان الاعظم
و خاقان العظیم ظل الله علی الخلایق حامی العباد فی المغارب والمشارق محمد قلی قطبشاه اکبر شاه
و قبیله ... از انتخاب تمام در ... انشا ... نقل که بوساطت ملاحظه امر کن ... اعاده
گذار شد اولاد دودمان عدولت و ... آن مشابهت تمام و مقاربت تمام دارد استنباط تواند نمود
... این اسم ... از جمیع جهات بلوغ مرتبه کمال ... ملاحظه ... بیت برست الفاضل
یکفیه الاشاره ... کفش ... خدا از من ... پرده بردار
خاطر حقیقت گزین صرفه ... کوشش کردن ... آزاد ازان
حله بی نصیب ماند آغاز این تحفه انجام ... عذر
نام ... کند ... فرستاده ام

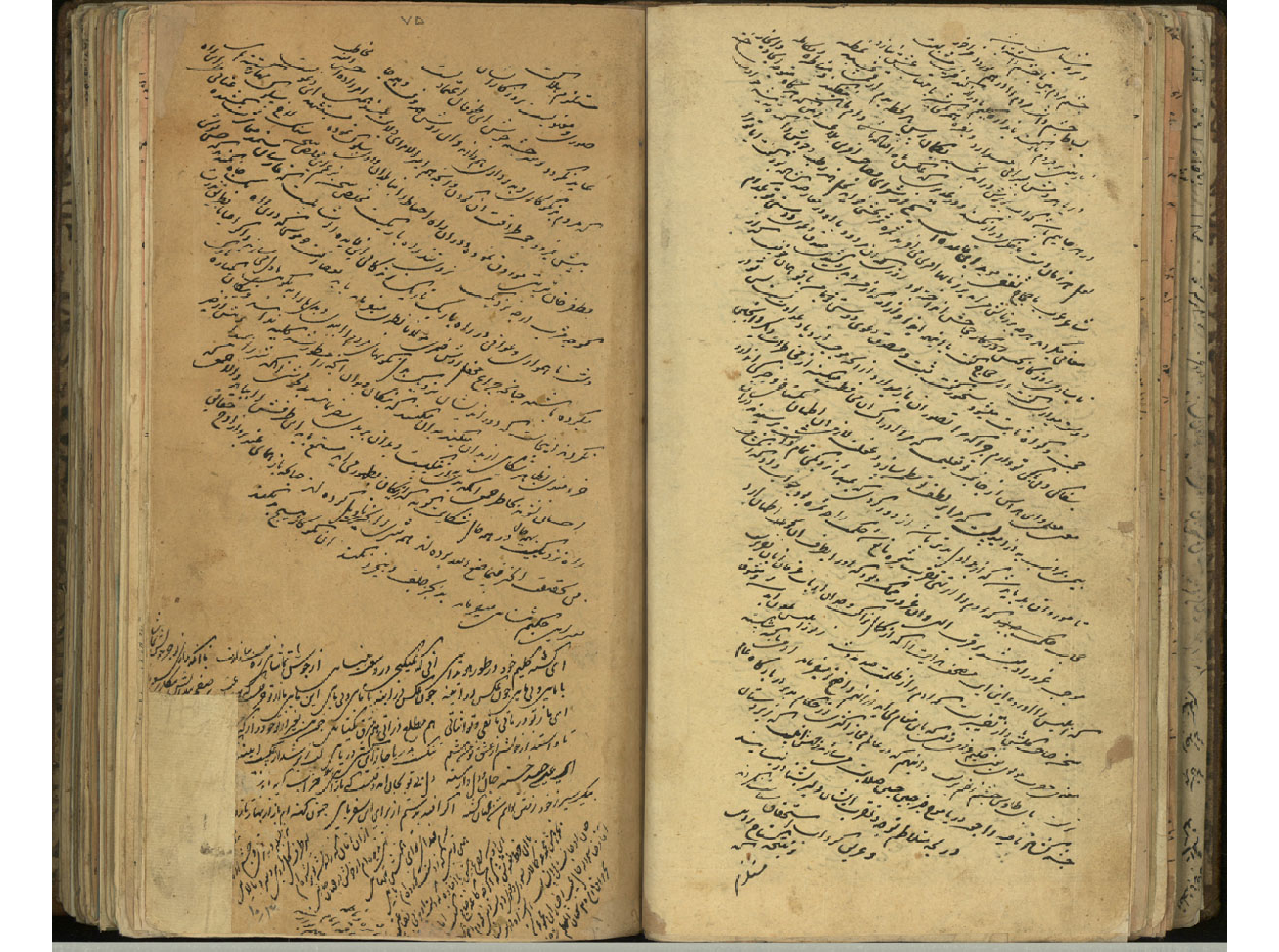
[illegible]

... وا مرغان آسمان پرواز که کبوتران حرم قدس خیالند ناصحان ... از گوشه ...
... جلوه طوطیان هندوستان که ... منطق الطیر مرغان این بوستانند ...
... اگر ... کامیاب ... مرغان ... مضمون ...
... و قابلیت ... نغمه ... نکات ... حدیث ...
... آویزان ... دقایق ... کامیاب ... افضال
نظر عنایت ... رشید خانواده سخن
... این بوستان ...
والسلام

[illegible]







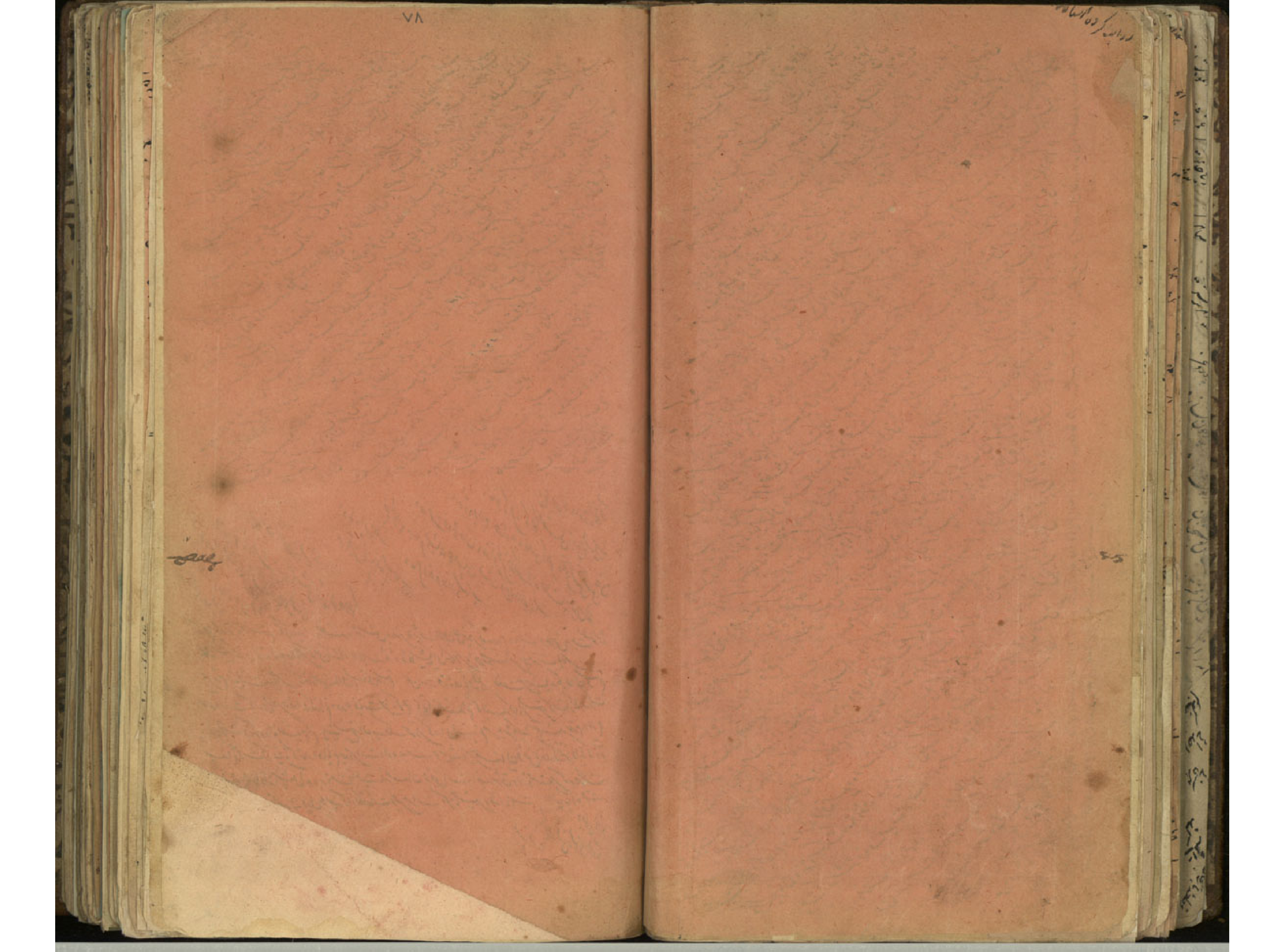
[illegible]

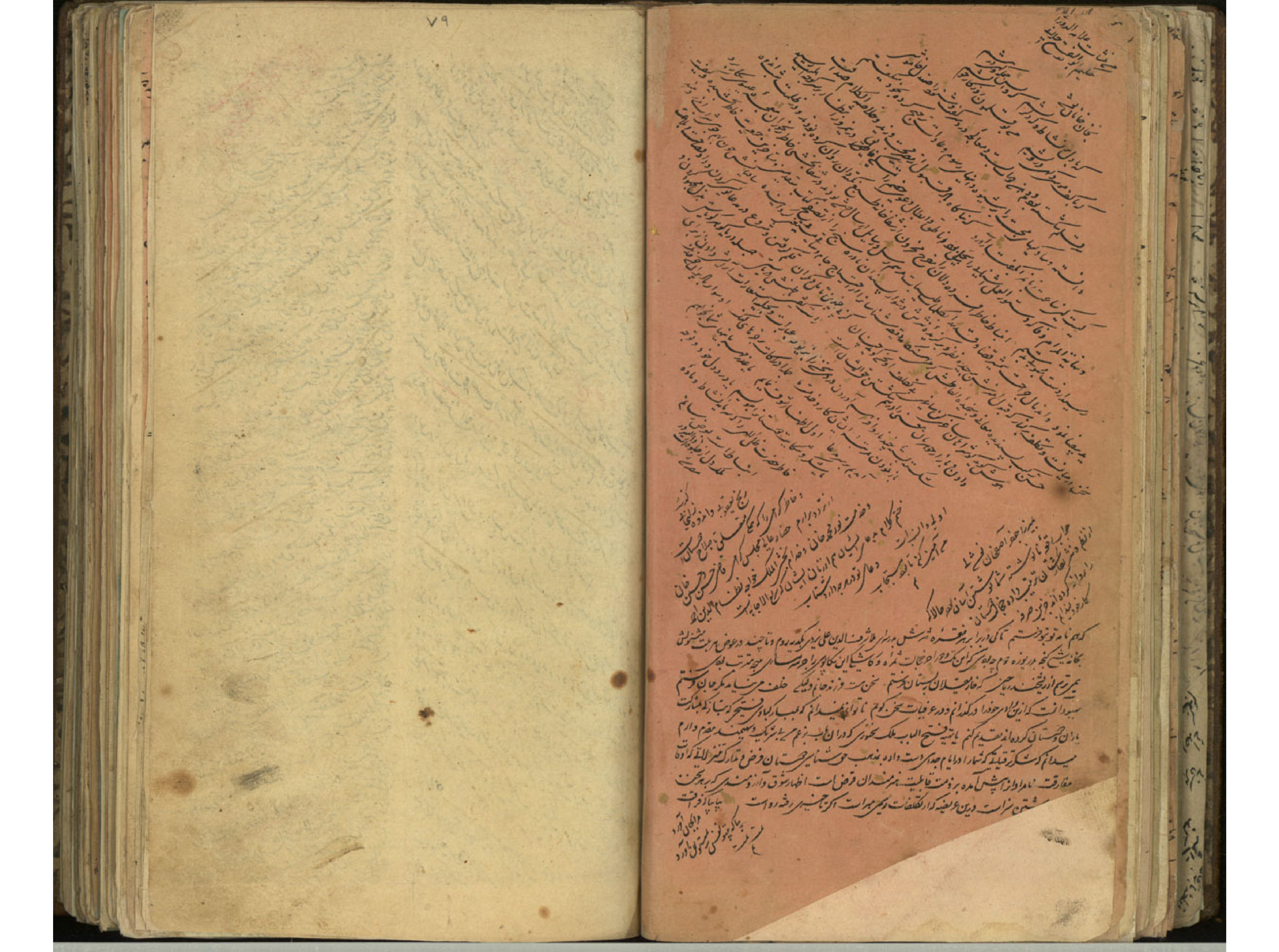
یارب فضل ... [illegible]

عرصهٔ کابل و غزنین مخیم عساکر اقبال شده و به تنبیه افغانان سباع سیرت قطاع سرشت
که در ولایت سواد و بجور و تیراه و بنگش سنگ راه مترددان توران بوده و تادیب بلوچان
و دیگر صحرانشینان بهایم طبیعت ثعالب خدیعت که غار راه مسافران ایران شده بودند نیز بلطف ایزدی
استظهار روی داده و محل در توقف بعد از سنوح واقعهٔ ناگزیر حضرت شاه طهماسب انار الله برهانه
عدم انضباط احوال ایران و هرج و مرج آن دیار بود که بتقضای سبحانی وقوع یافت
و در یولا که ایلچی خجسته پیام رسید معلوم گشت که آن اختلال روی در کمی نهاده براستی
از استماع این خبر خاطر نگران روی باطمینان آورده و در باطن حقیقت آیین مرکوز است که
در یوقت محض رسیدن شایان آیین مروت و فتوت باشد درین هنگام خیال از پیش
بظهور رسد که بهر نحو کومک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون قندهار در میان
بود و میرزایان قندهار در لوازم معاونت و معاضدت آن حدود اهمال و تکاسل
و تقاعد نموده و در مواقع حوادث و مکاره که محل استطلاع عیار جوهر وفاق
قطعاً آثار یکجهتی و یگانگی بظهور نیاورده و نیز بمیانی ارتفاع که مواطن صاحبان
ناز و نعیم است توسل شایسته بتقدیم نرسانده محظور خواطر باطن بود که اولا قندهار

[illegible]

درآید و رسم معاونت خاندان نبوت بطرز دلخواه بهمت ظهور یابد درین اثنا بتوارد
توالی ایلچیان شوکت ایاب عبدالله خان والی توران مکاتبات محبت طراز که مذکر
قرابت سابق و ممهد محبت لاحق بود بوساطت ایلچیان کاردان فرستاده تحریک سلسله
صلح و صلاح و ترسیم مبانی وداد و وفاق گشت چون در جنگ زدن پای کرده صلح زند
در ناموس کبریت غزا و قسطاس اعظم عقل رضا ناپسندیده و ناسنجیده است خاطر آن
اندیشه باز آورده بیش و غیرت آگاه هستی از زوار دان آن صوب اخبار تدارک اختلال ایران
و ایرانیان که موجب اطمینان تمام گردد شنوده شده بود عشوه و فشار و خاطر توجه
اساس آن صفوت نژاد انکشاف صریح نمی‌یابد مامول آنکه خاطر حقیقت گزین را متوجه گردانیده مطلع
مقصد دانسته و طریق ایتلاف و مراسلات را مسلوک داشته حقایق احوال خود را ابلاغ نمایند
امروز که ایران زمین از دانایان کاردیده عاقبت بین بسیار کم شده آن نقاوه اسلاف کرام را
در انتظام ملک و انتظام احوال جمهور انام جد بلیغ باید نمود و در هر کاری مراتب حزم و دوراندیشی
بکار باید برد و بتسویلات ارباب غرض و اکاذیب سخن آرایان مفسد خاطر خود را مشوش نساخته
و بردباری و اغماض نظر از زلات اقدام ملازمان موروثی و بندگان جدید شیمه کریمه خود
ساخته ارباب اخلاص را پیش آورده اصحاب نفاق را به نوعی مقهور گردانند که زنگ ادای ظلمت شرک در دل
آدمی و بدم این نسیان ربانی احتیاط تمام بتقدیم رسانند که دوستان جانی که حیله سازی
دشمنان خود کام از انبساط فرح رشته خونابه اجل نوشند و ... دشمنان دوست نما

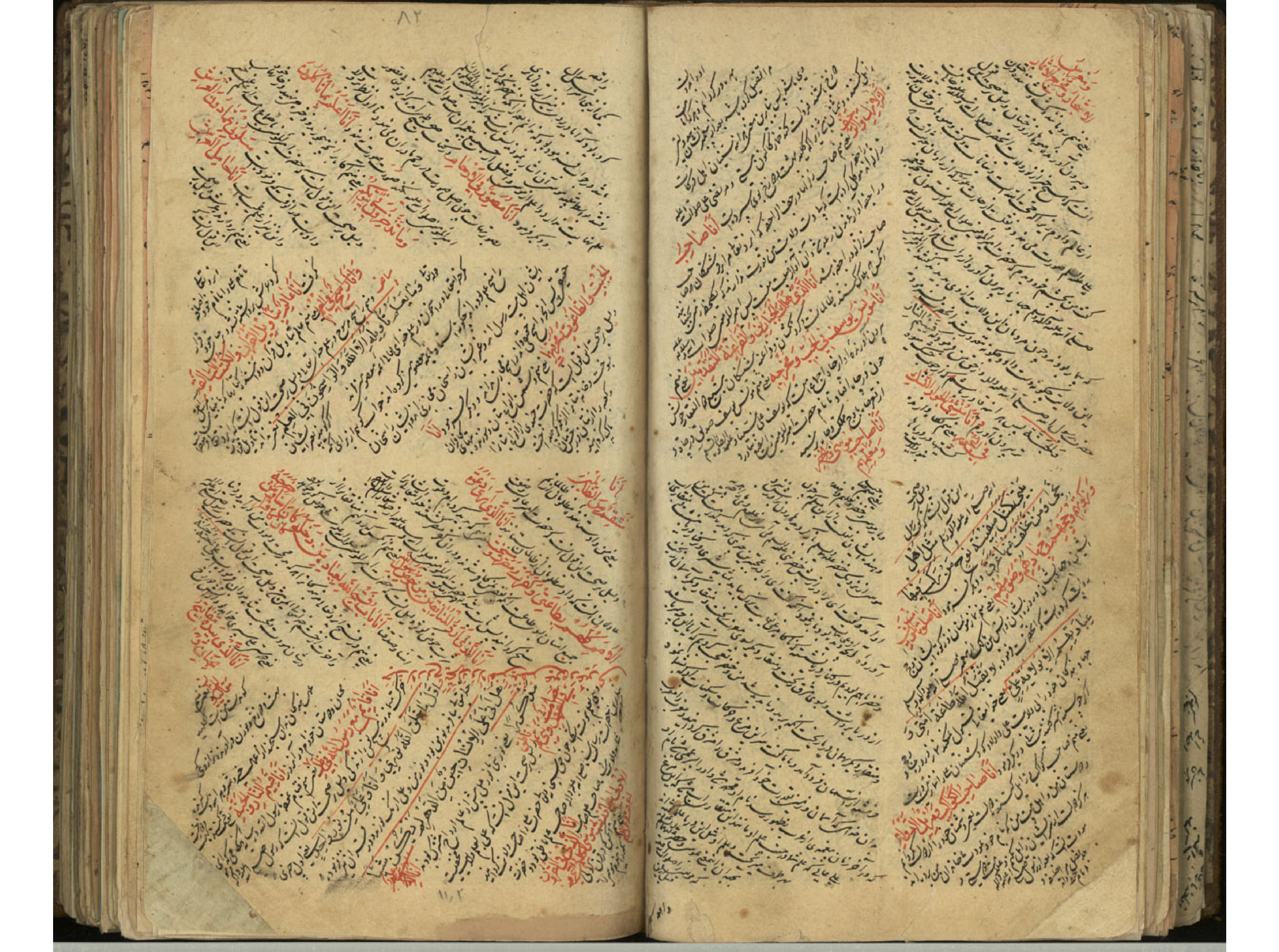


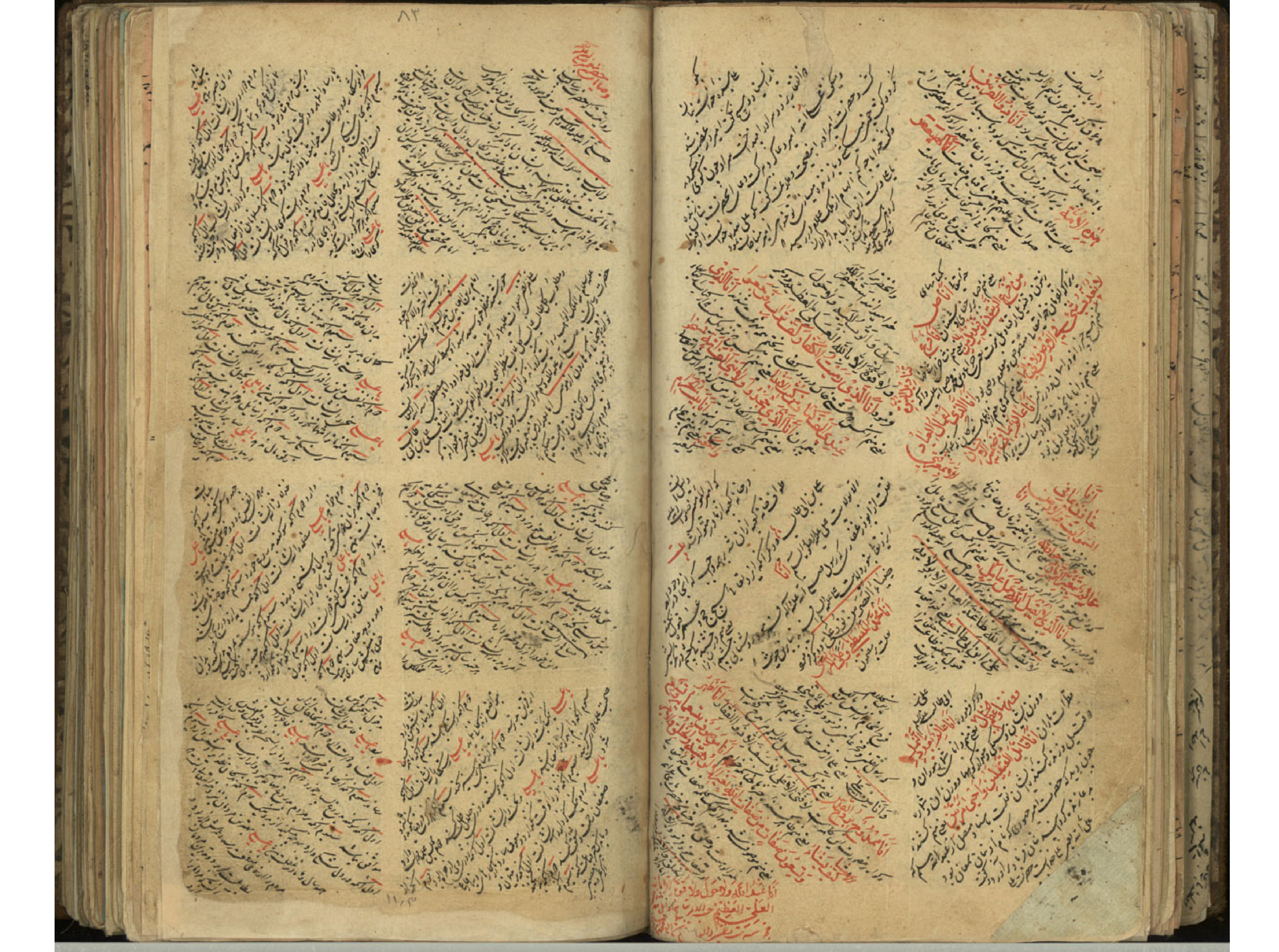


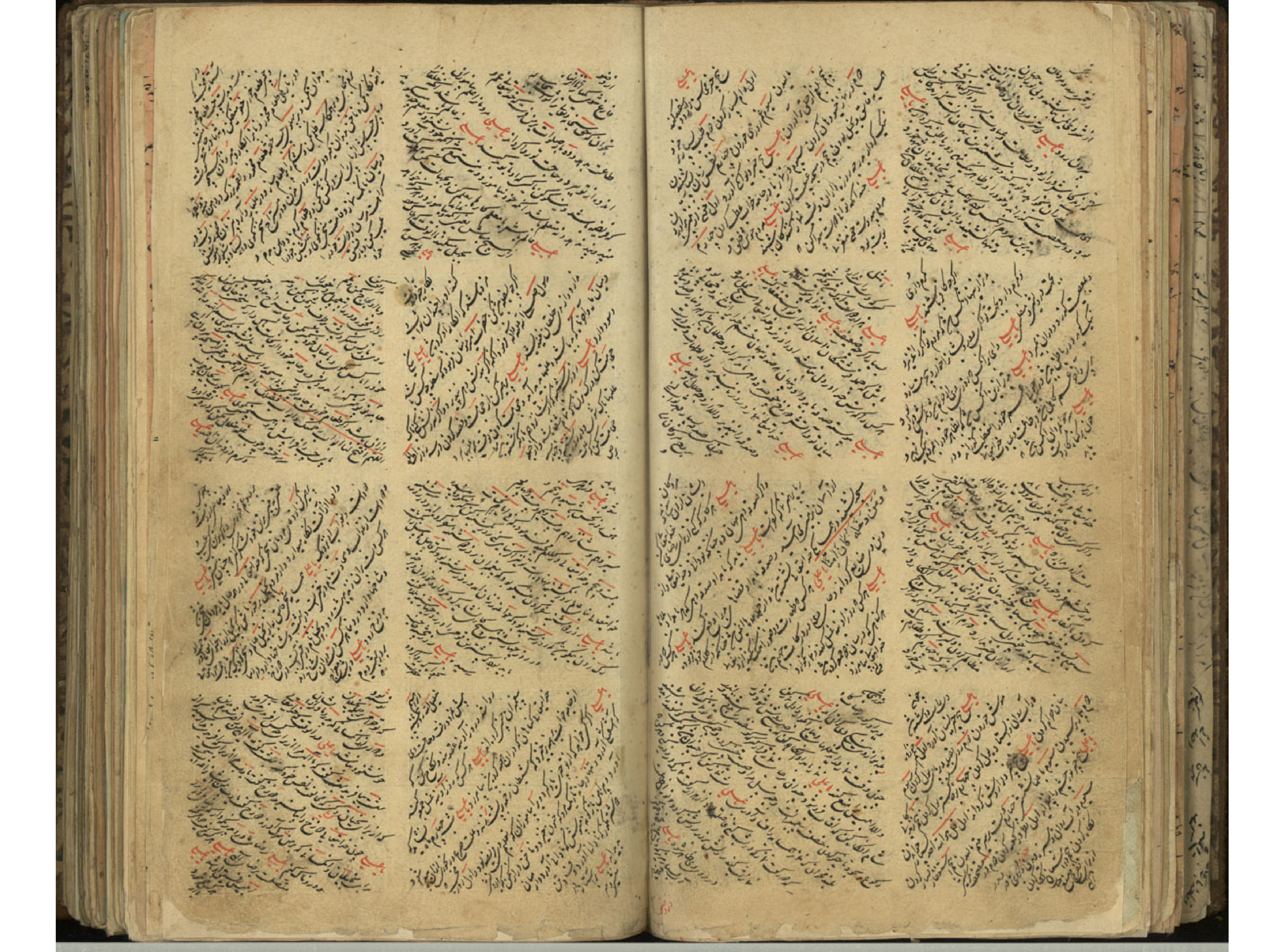


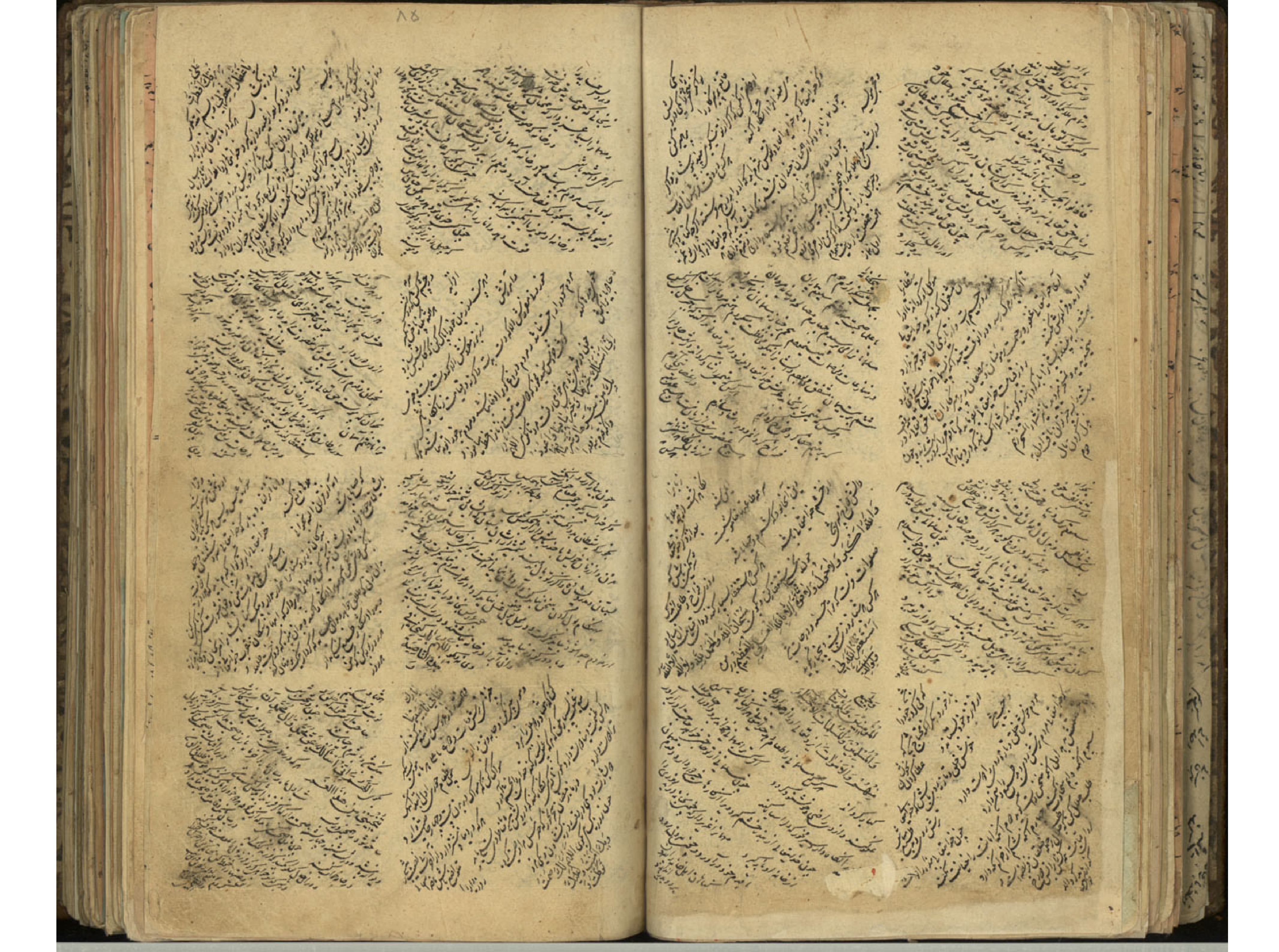


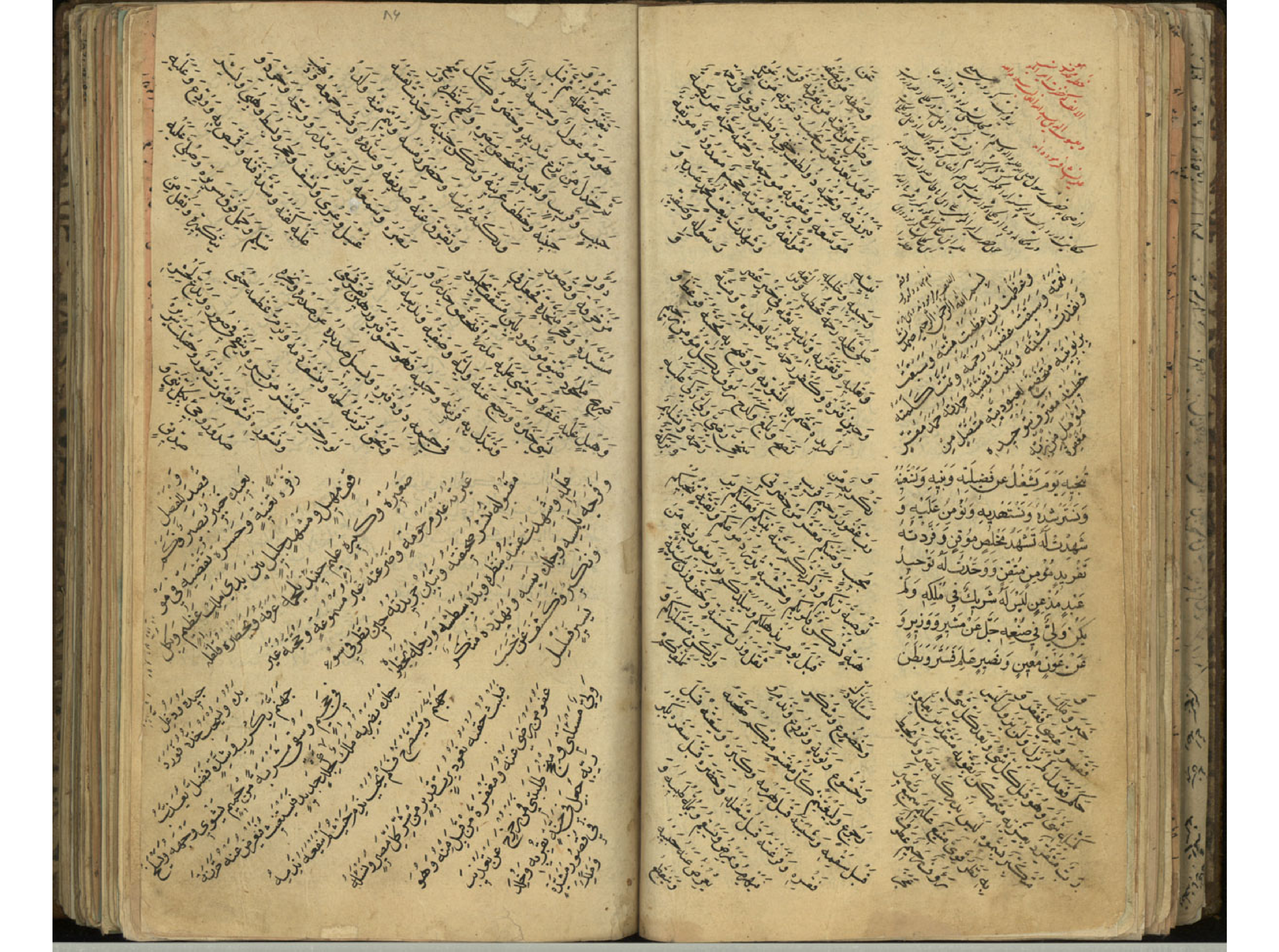
أَنَا خَازِنٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ یعنی منم خزینه دار علم خدای تعالی
دلیل بر صحت این قول آنست که رسول صلی الله علیه و آله فرموده
که أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا یعنی من شهرستان
علم خدایم و علی در آن شهرستانست پس هر که در شهرستان
علم خدا خواهد که کلید خزینه علم در دست او باشد أَنَا الْحُجَّةُ
اللهِ عَلَی مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَفَوْقَ الْأَرَضِینَ یعنی منم حجت خدای بر
هر که در آسمان و زمینهاست چنانکه از عبد الله بن عباس نقلست
که من از رسول خدا صلی الله شنیدم که گفت الائمة من بعدی اثنا عشر
اولهم علی و آخرهم مهدی یعنی امامان بعد از من دوازده اند
اول ایشان علی است و آخر ایشان مهدی أَنَا حُجَّةٌ عَلَی الْجِنِّ
وَالْإِنْسِ یعنی منم حجت خدا بر جن و انس چنانچه نقلست از
علی بن بحر المجمره روایت میکند از محمد بن عکاشه از حسین بن زید
بن علی بن حسن از پدر عالی مقدار خود امام حسن بن علی بن
ابی طالب علیهم السلم که رسول صلی الله علیه و آله خطبه میخواند
بعد از حمد و ثنای خدای تعالی گفت یَا مَعْشَرَ النَّاسِ
إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةِ اللهِ یعنی زمین هرگز
خالی نباشد از حجت خدای تعالی وَإِنَّ عَلِیًّا هُوَ الْإِمَامُ
حُجَّةٌ وَوَلَدَیَّ الْحَسَنُ حُجَّةٌ ابن الحجة أخو حجة أبو حجة تسعة
یعنی بدرستی که رسول خدا صلی الله فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلام
امام است و بعد از من حجت خداست و بر من خلق حجت
خداست و از نه حجت برادرش حسن حجت است از حجت
کرد خدا ... یعنی نهم ایشان قائم مقام ایشان است
علیه الصلوة والسلم حجت خدای تعالی است ... و در آن
زمین است أَنَا الرَّاجِفَةُ وَأَنَا الرَّادِفَةُ یعنی منم راجفه
ایشان و رو میدن صور اسرافیل که از نور ولایت من
بزرگ درآیند و منم رادفه و رو میدن ثانیه که زنده کنند
خلق را پس ثابت شد که ... ولایت ...
در احکام راجفه و رادفه ... صدق ولی ...



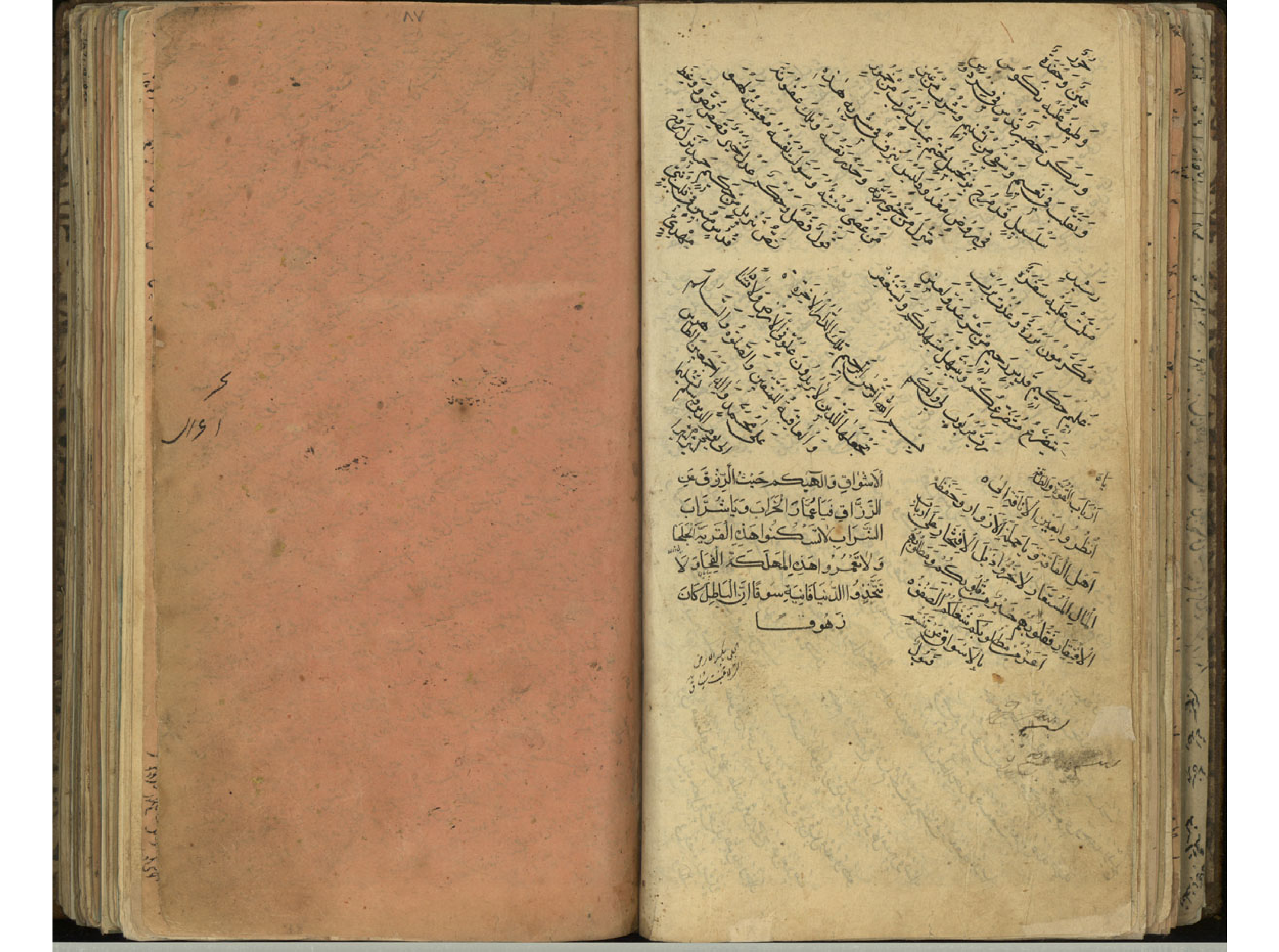








تنجيه يوم تشغل عن فضيلته وبنيه ولننعه
ونسترشده ونستهديه ونؤمن عليه و
شهدت له تشهد مخلص موقن وفردته
تفريد مؤمن متقن ووحدت له توحيد
عبد مذعن ليس له شريك في ملكه ولم
يكن ولي في صنعه جل عن مشير ووزير و
عن عون معين ونصير على قسر وبطن



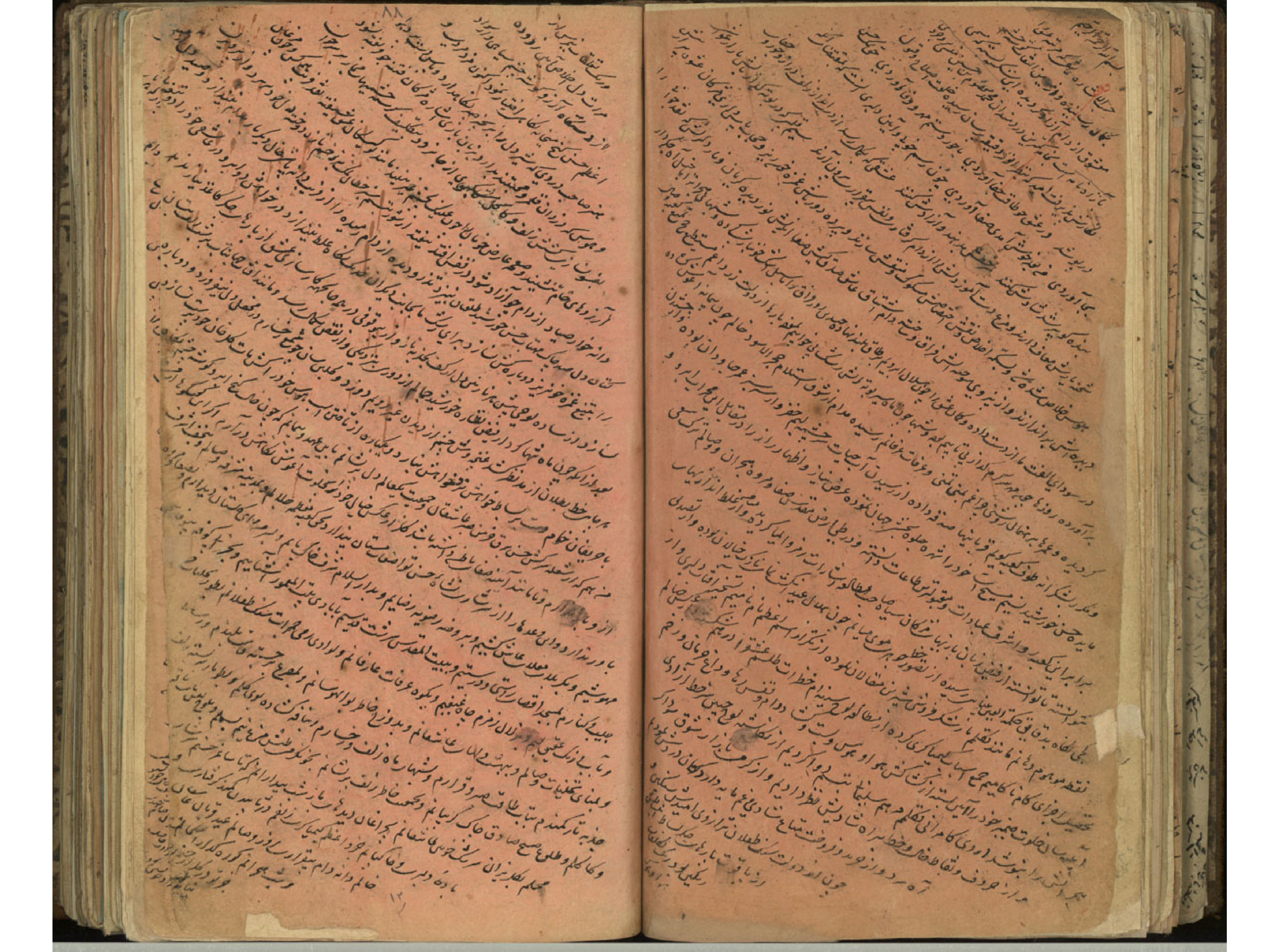
وطيف عليه بكؤوس ... من ...
وسكن ... في نعيم ...
ونقلب في نعيم ... سلسبيل ...
... فقل ... من عصى ...
... مهدي

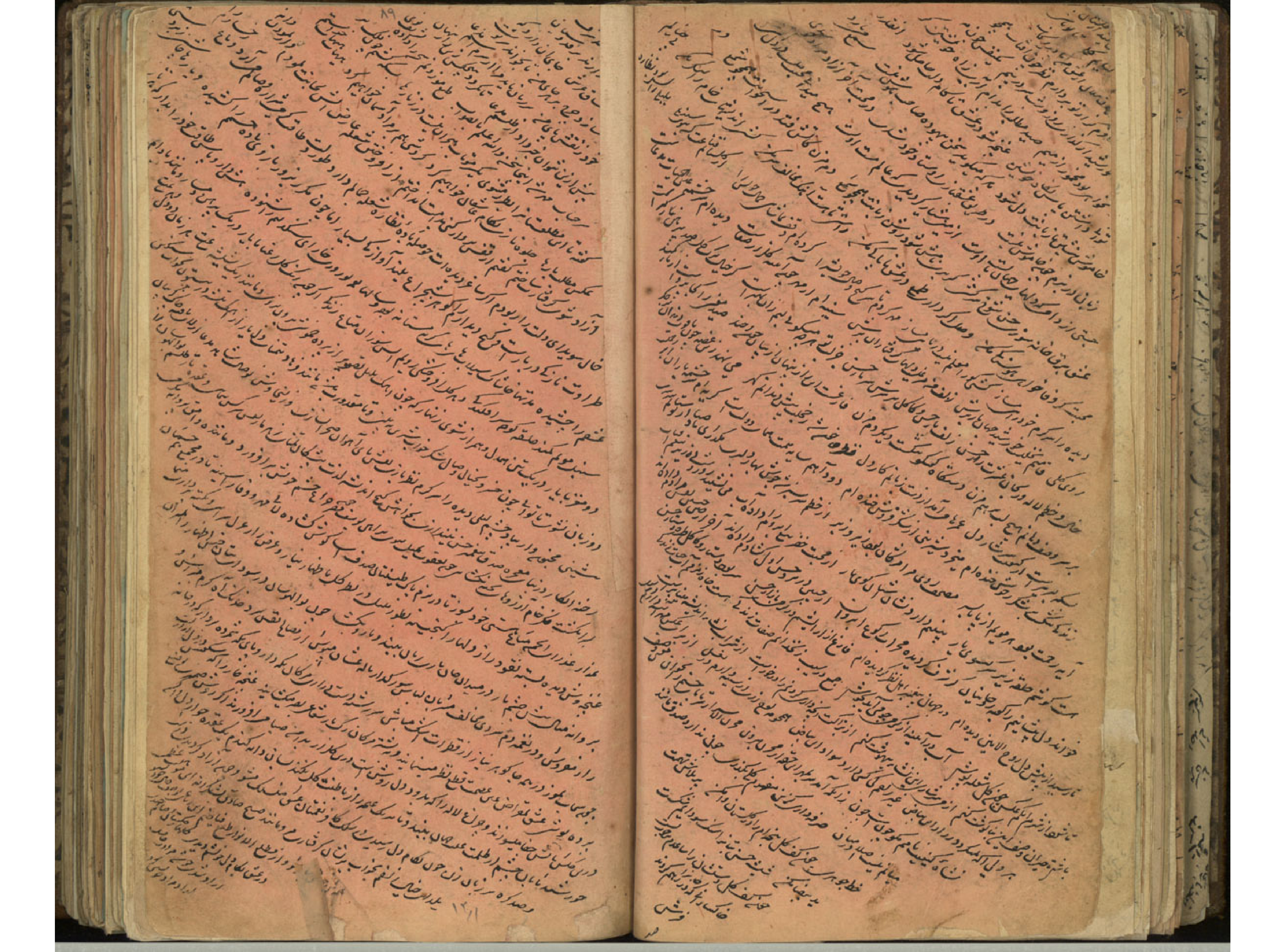
رشيد
صلت عليه ...
مكرمون ... مدبر رحيم ...
عليم حكيم ...
متضرع ... ولكم

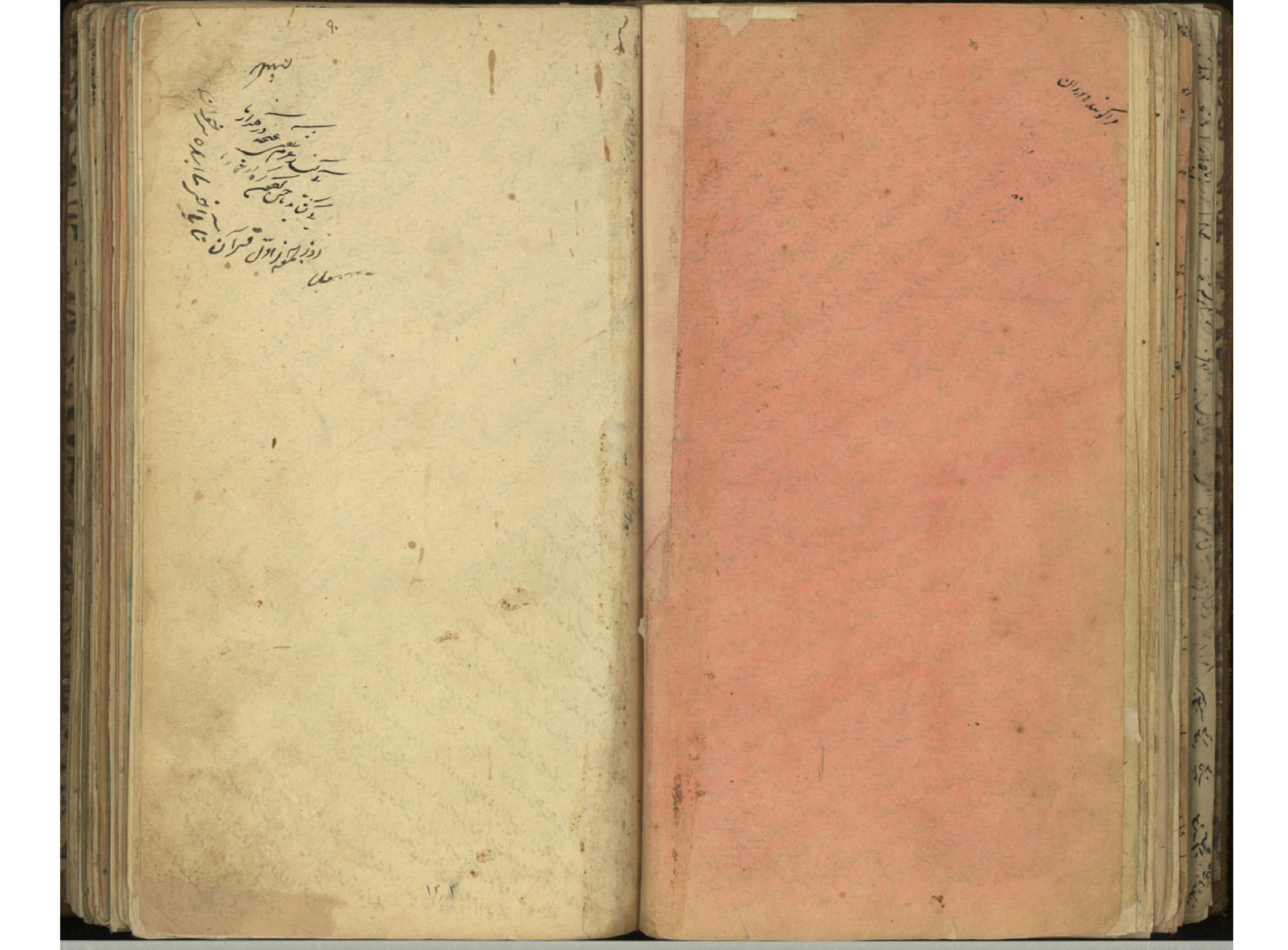
بسم الله الرحمن الرحيم تلك الدار الآخرة
نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض ولا فسادا
والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام
على محمد وآله أجمعين الطاهرين
... وسلم

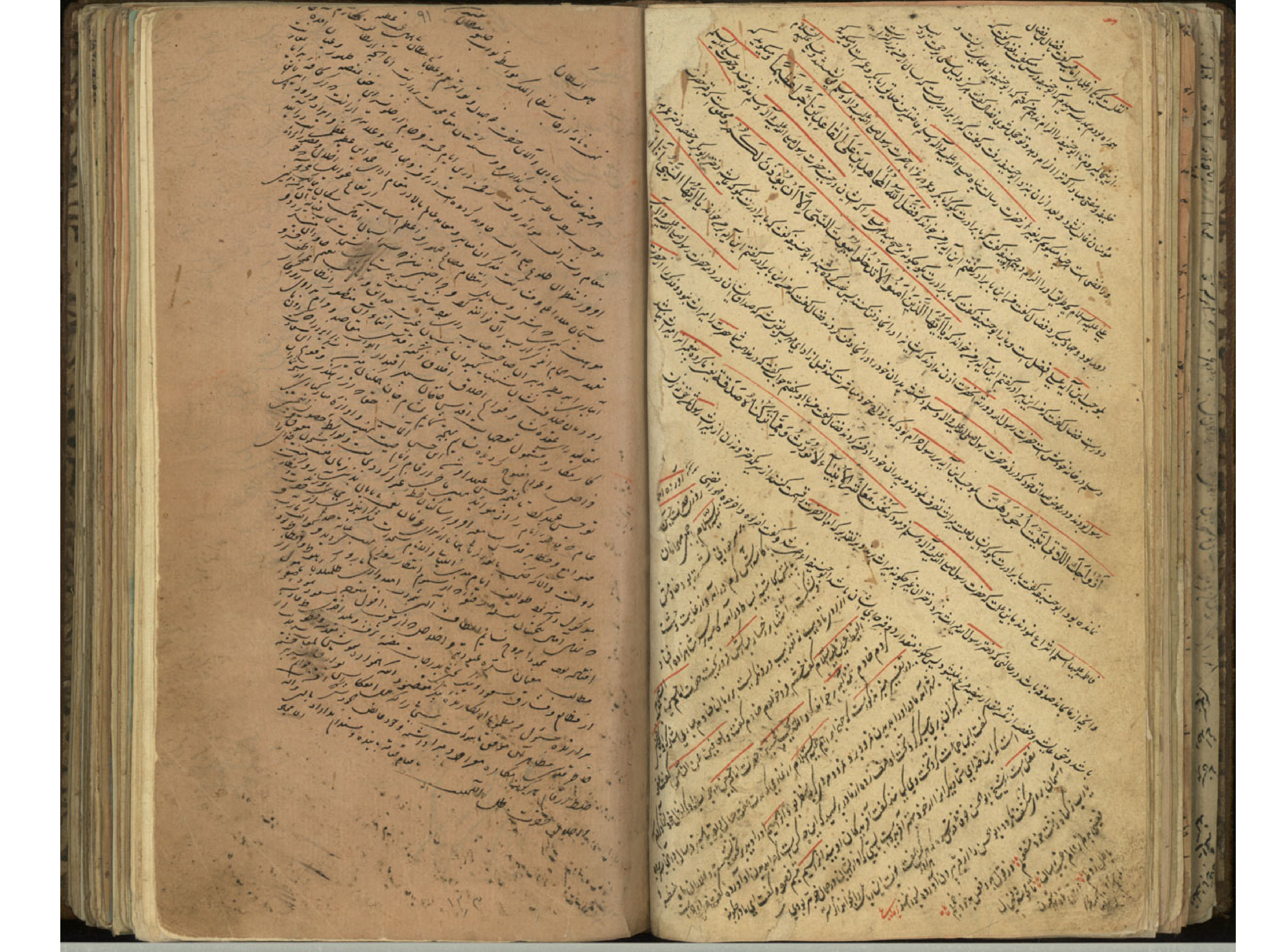
يا أرباب القوة والاقتدار
انظروا واعتبروا يا أهل الأبصار
أهل الفاقة ...
...

الأسواق والهاكم حب الرزق عن
الرزاق فيا عمار الخراب ويا شراب
السراب لا تسكنوا هذه القرية الظالم أهلها
ولا تعمروا هذه المهلكة الخالية لا
تتخذوا الدنيا فانية سوقا إن الباطل كان
زهوقا









[illegible]

رسیده اگر [illegible] محال [illegible] رسیده

[illegible] اعرب اعرب [illegible] شده [illegible]

[illegible]

[illegible] مانده مانده [illegible]

[illegible] والسلم

[illegible]

[illegible]

مرحوم درویش [illegible]

[illegible]

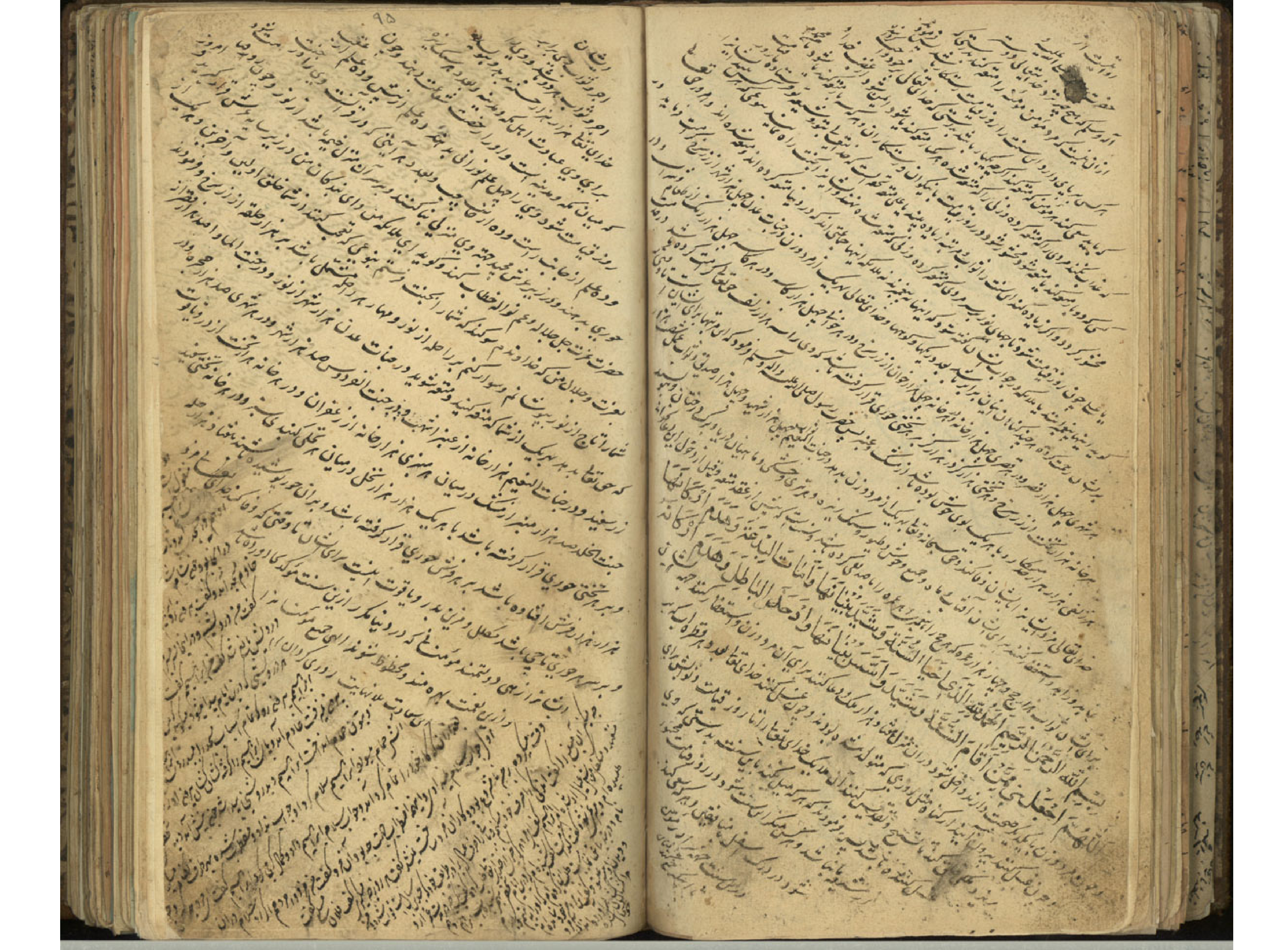
[illegible]

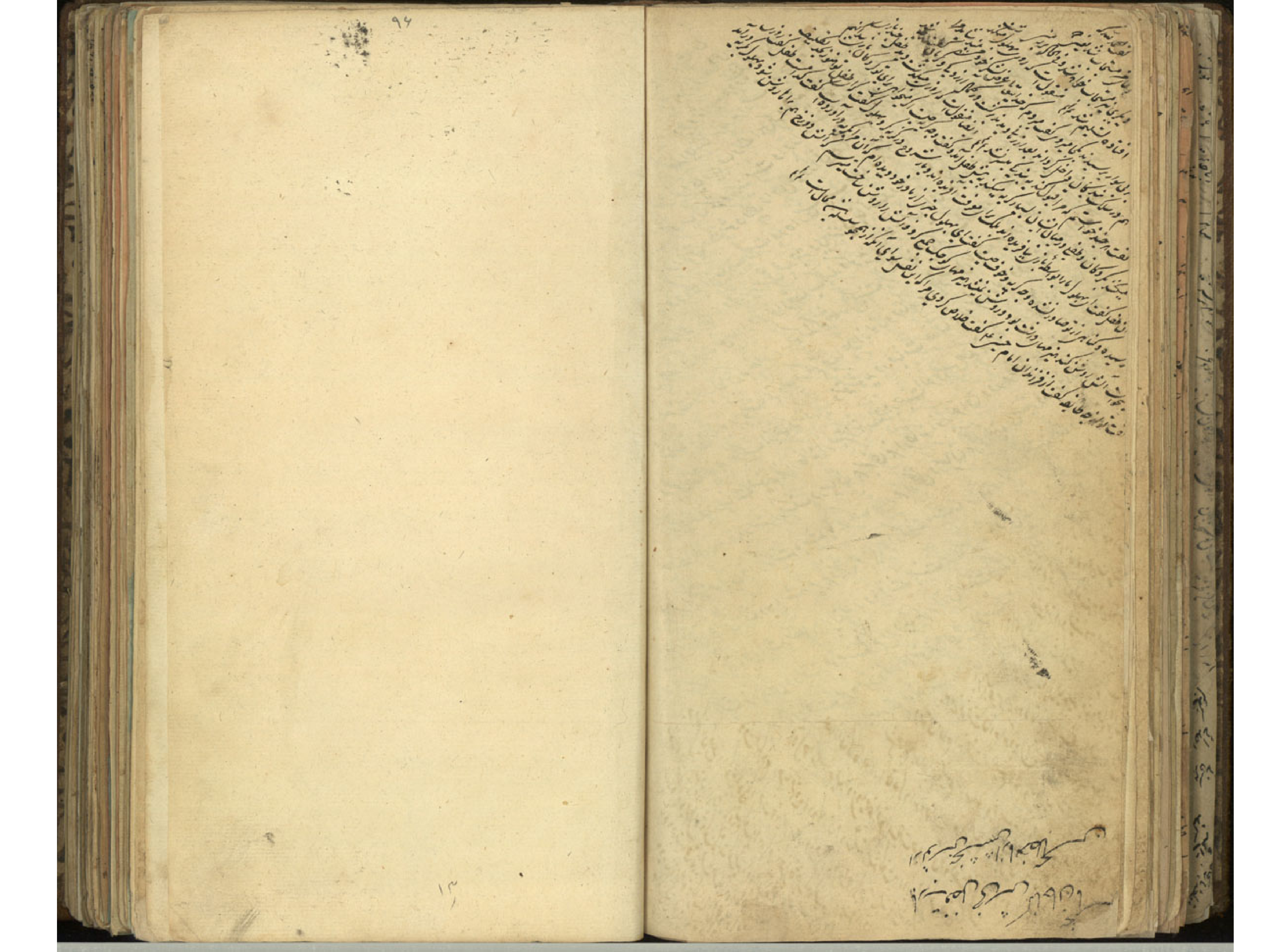
سند [illegible]

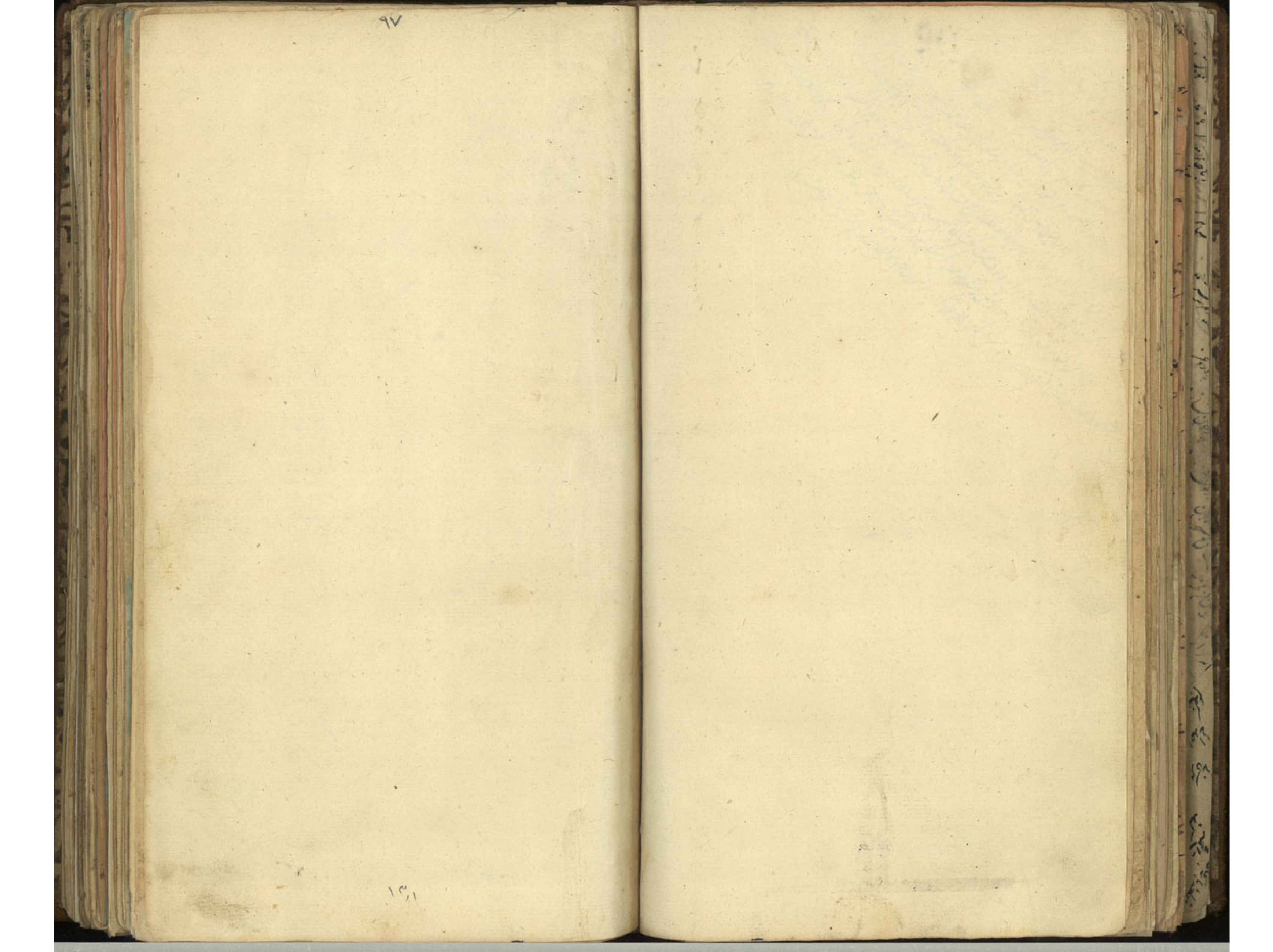
[illegible]

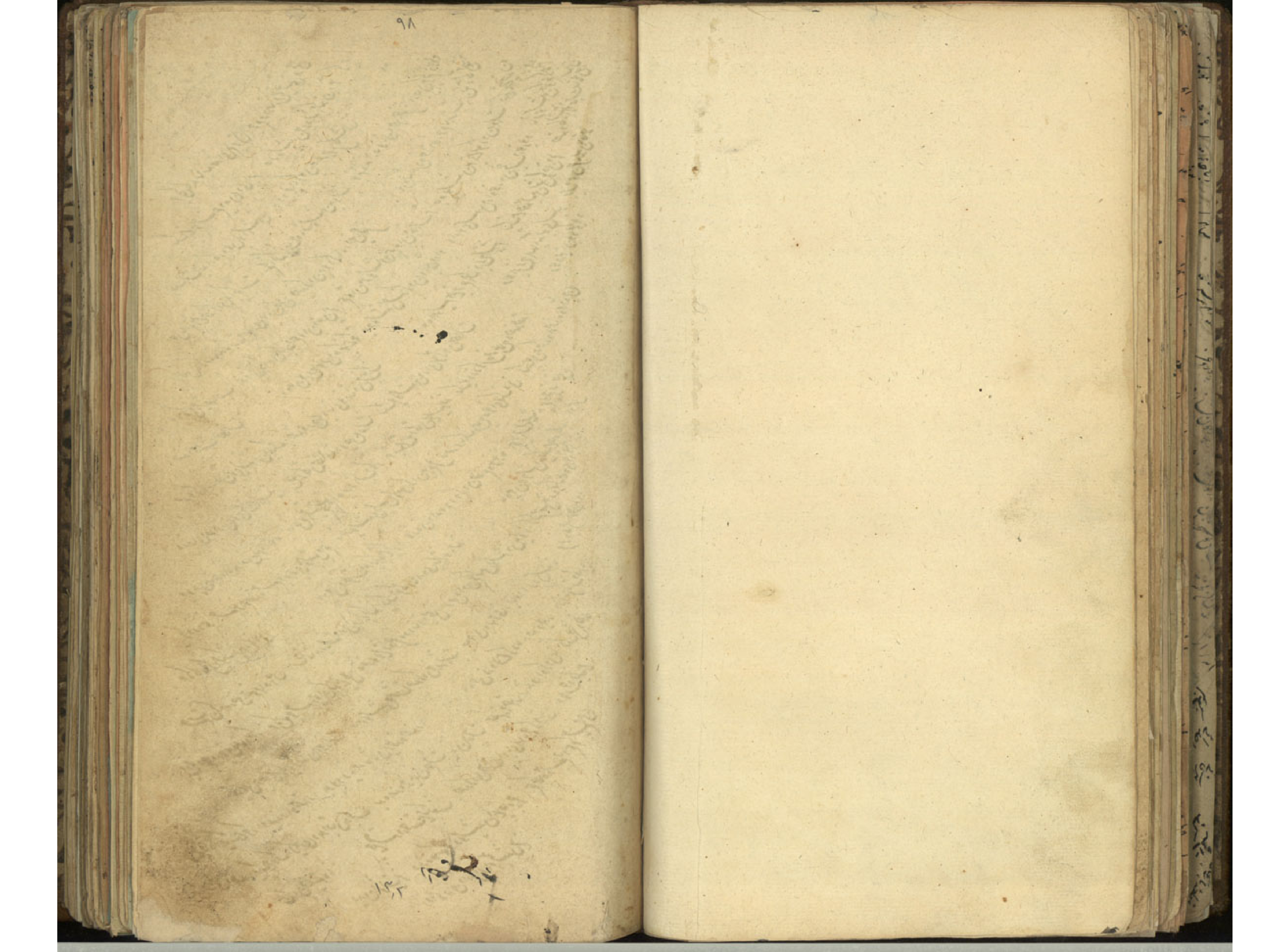
المومن في المسجد کالسمک في الماء
والمنافق في المسجد کالطير في القفص

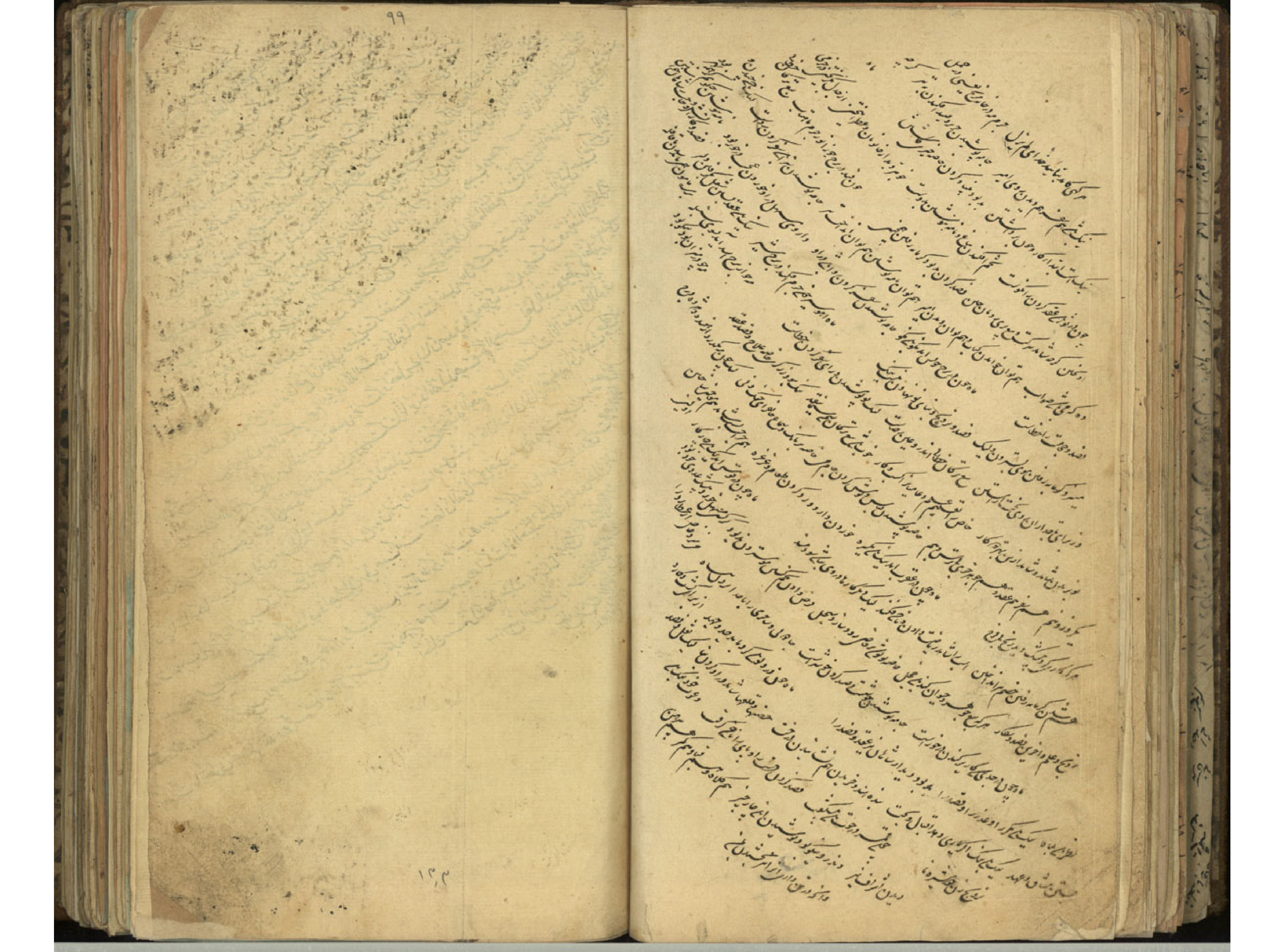
وسبب آن است که شاید بواسطه قوت خویش و نفقه عیال مضطر گشته در طلب زر در نامشروع شروع کند و بدین
آن موجب وبال و نکال آن جهانی گردد حاکم در عالم تحت الافلاس مانده بوده در حقیر زندان شقاوت مجبور
و مقید شود ع چون کافر درویش نه دنیا و نه دین خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین و پوشیده
که هر که در دایره افلاس و احتیاج برداره و رقم الحیاء من الایمان از ورق حال او محو شود شمع فروغ منور
بانه جعفش گیاستن بی قصور رسند و دین و مروت پشت فراز نماید شافع تدبیر درست در حق او نتیجه معصیت دهد
و با وجود امانت و دیانت در معرض تهمت و خیانت گرفتار آید کما نیکو که دوستان او در حق او بدگمان شوند
مفلس گردد اگر دیگری گناه کند خیانت بدو متوجه گرداند و هر چه گوید و کند روی تاوان بود هر صفت که توانگر را
بدان مدح گستند در مفلس موجب طعن و مذمت مثلا اگر درویش جرات نماید حمل بر تهور نمایند و اگر سخاوت
ورزد از اسراف شمرند و اگر در حلم کوشد از عجز و بی غیرتی شمرند و اگر وقار کند گران جانی و کاهلی کنند
و اگر زبان آوری و فصاحت ظاهر کند بسیار گوی لقب کنند و اگر بجاه و ای خاموشی گزیند نقش گرمابه خوانند
و اگر کنج در آید بدیوانگی نسبت دهند و اگر بخندد روی و اریش کان ترش ماید از قبیل مسخره آسش

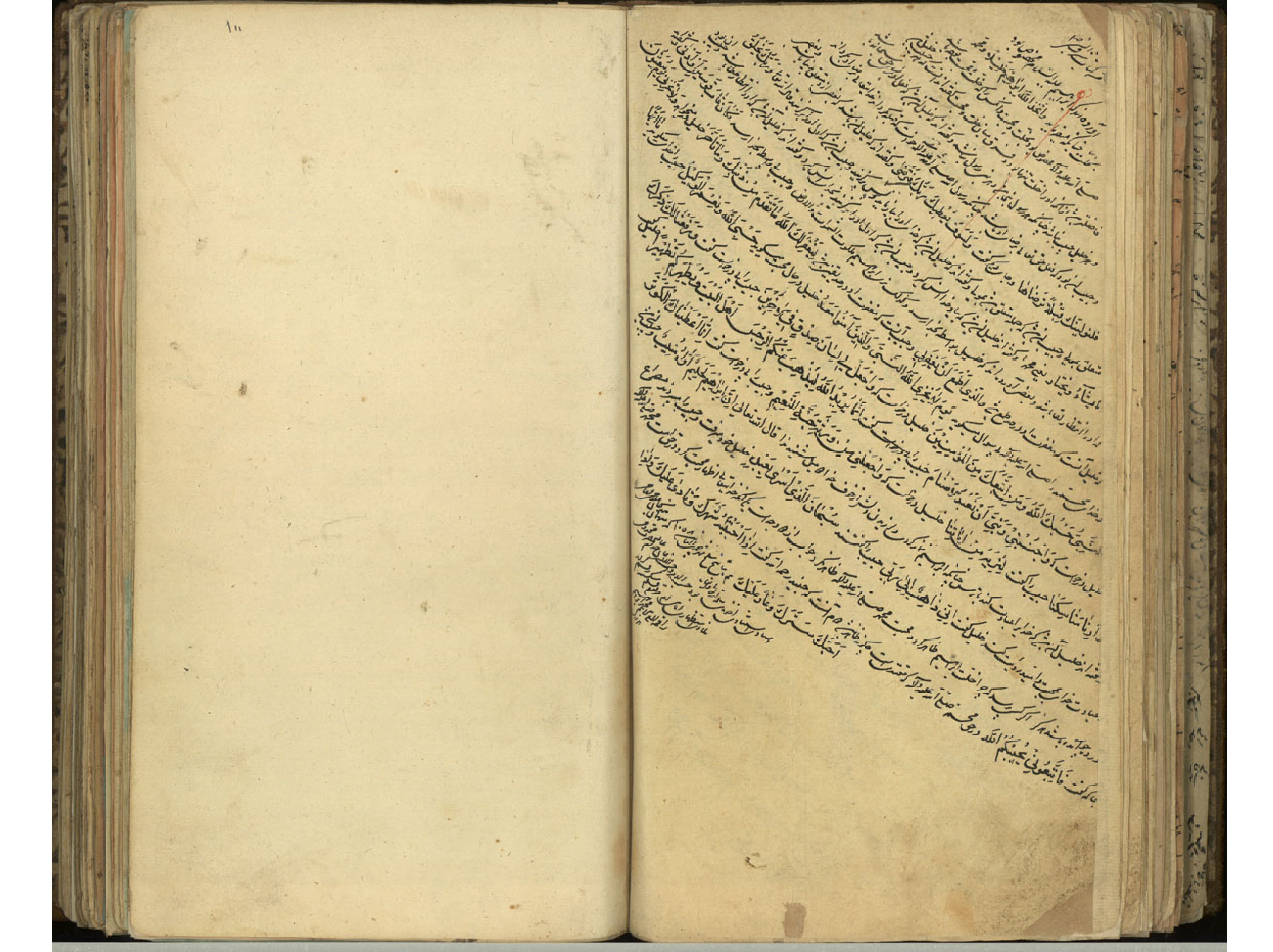


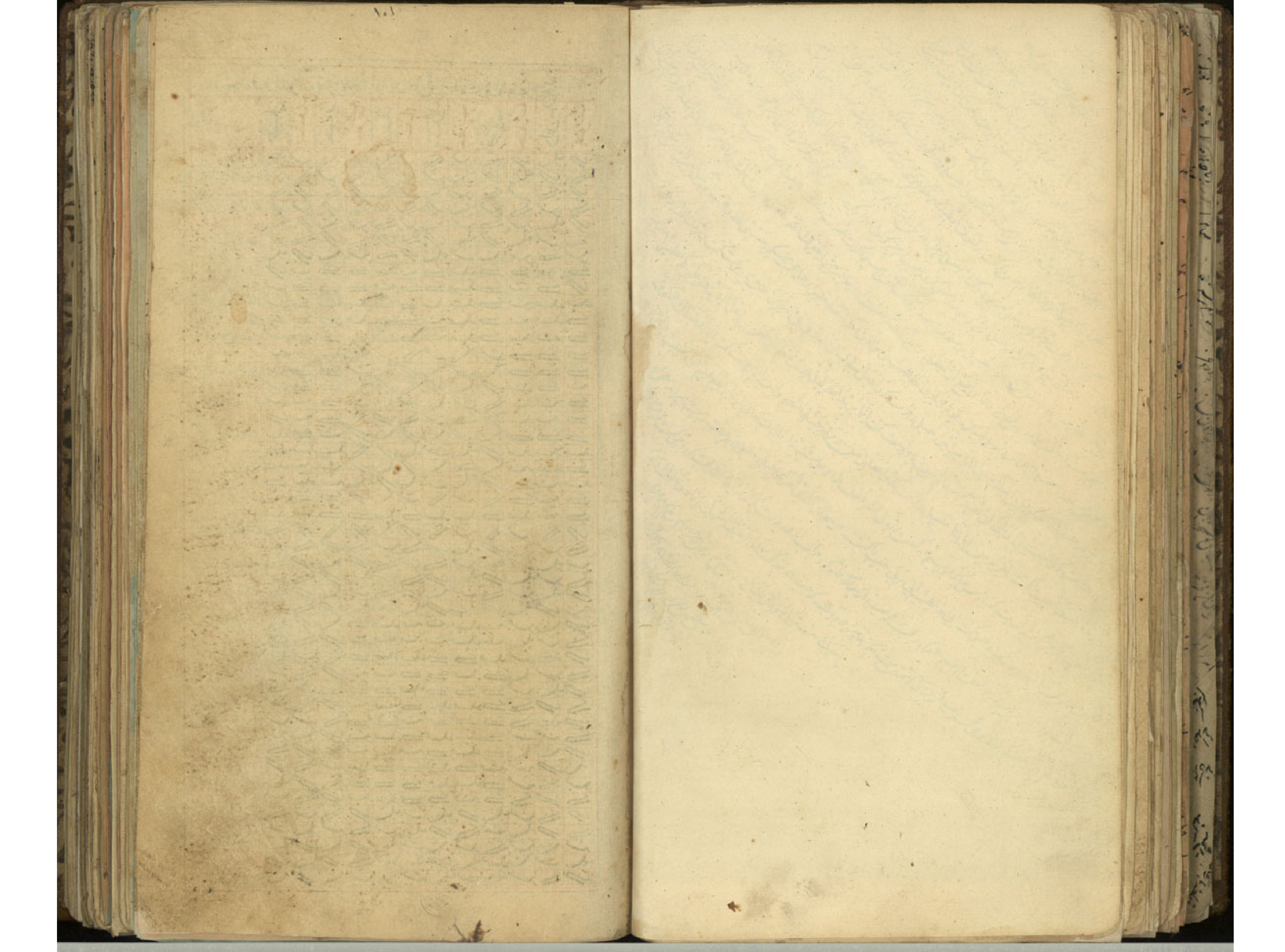


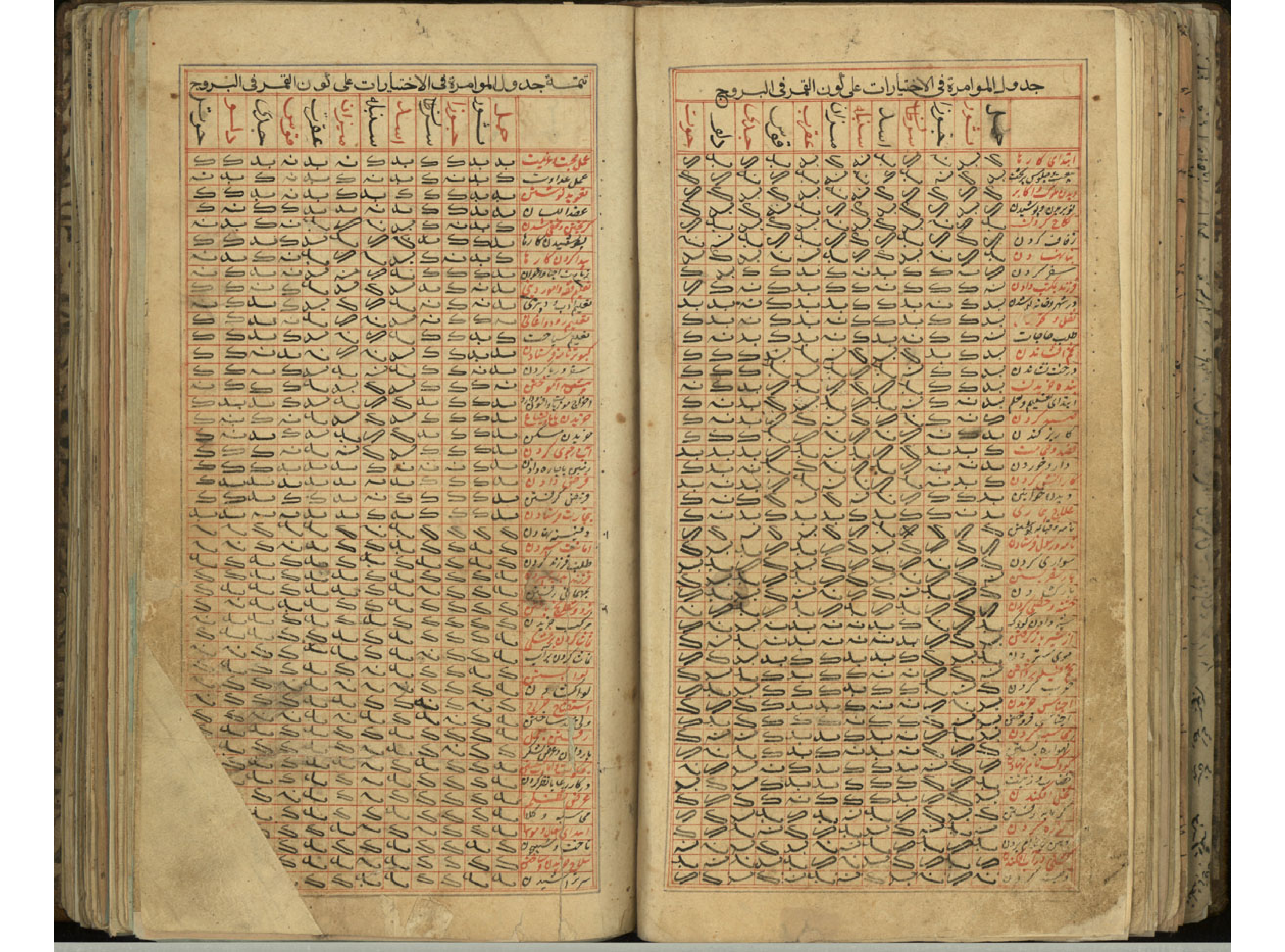










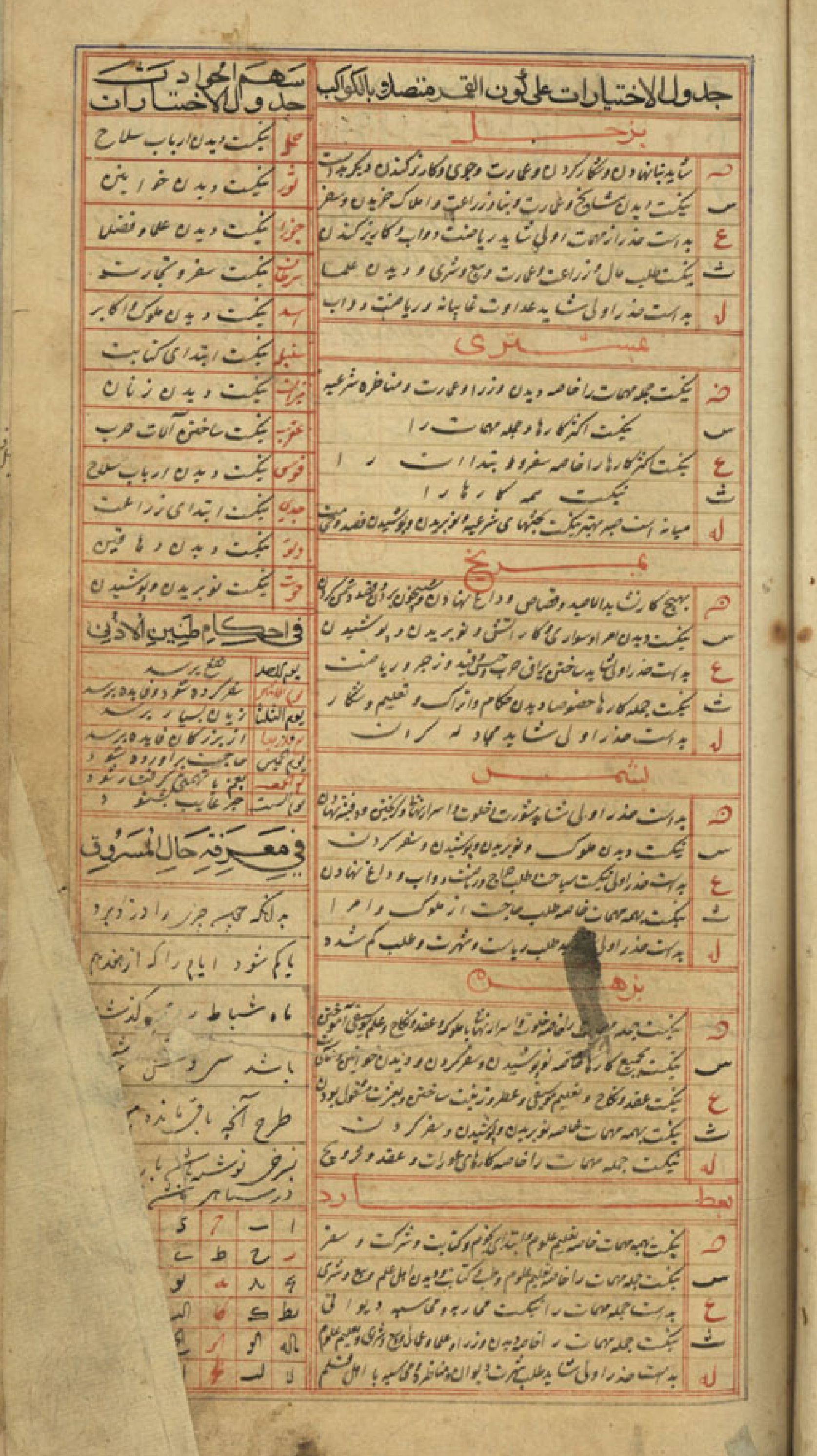


تتمة جدول المؤامرة في الاختيارات على كون القمر في البروج

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت

جدول المؤامرة في الاختيارات على كون القمر في البروج

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت



جدول الاختیارات علی کون القمر متصلاً بالکواکب

زحل	
ه	شاید بنا نهادن و نگار کردن و عمارت و جوی و کاریز کندن و دیگر [illegible]
س	نیکست دیدن مشایخ و عمارت و بنا و زراعت و املاک خریدن و سفر
ع	بد است حذر از مهمات اولی شاید ریاضت دواب و کاریز کندن
ث	نیکست طلب مال و زراعت و عمارت و بیع و شری و دیدن علما
ل	بد است حذر اولی شاید عداوت خانمان و ریاضت دواب
مشتری	
ه	نیکست جمله مهمات را خاصه دیدن وزرا و عمارت و مناظره شرعیه
س	نیکست اکثر کارها و جمله مهمات را
ع	نیکست اکثر کارها را خاصه سفر و ابتدا را
ث	نیکست همه کارها را
ل	میانه است هر چه بهتر نیکست بحثهای شرعیه و نو بریدن و پوشیدن و فصد [illegible]
مریخ	
ه	[illegible] کار نشاید الا صید و قصاص و داغ نهادن [illegible]
س	نیکست دیدن امرا و سواری کار آتش و نو بریدن و پوشیدن
ع	بد است حذر اولی شاید ساختن آلات حرب [illegible] و زجر و ریاضت
ث	نیکست جمله کارها خصوصاً دیدن حکام و اتراک و تعلیم و نگار
ل	بد است حذر اولی شاید جهاد کردن
شمس	
ه	بد است حذر اولی شاید مشورت و خلوت و اسرار نهادن و [illegible]
س	نیکست دیدن ملوک و نو بریدن و پوشیدن و سفر کردن
ع	بد است حذر اولی نیکست سیاحت طلب حاج و ریاضت دواب و داغ نهادن
ث	نیکست همه مهمات خاصه طلب حاجت از ملوک و امرا
ل	بد است حذر اولی [illegible] طلب ریاست و شهرت و طلب گم شده
زهره	
ه	نیکست همه [illegible] خاصه خلوت و اسرار نهادن با ملوک و عقد نکاح و علم موسیقی آموختن
س	نیکست جمیع کارها خاصه نو پوشیدن و سفر کردن و دیدن خوبان [illegible]
ع	نیکست عقد نکاح و تعلیم موسیقی و عطر و زینت ساختن و بعشرت مشغول بودن
ث	نیکست همه مهمات خاصه نو بریدن و پوشیدن و سفر کردن
ل	نیکست جمله مهمات را خاصه کارهای عورات و عقد و خروج
عطارد	
ه	نیکست همه مهمات خاصه تعلیم علوم و ابتدای نجوم و کتابت و شرکت و سفر
س	نیکست جمله مهمات را خاصه تعلیم علوم و طلب کتابت و دیدن اهل علم و بیع و شری
ع	بد است جمله مهمات را نیکست محاربه و محاسبه و دیوان [illegible]
ث	نیکست جمله مهمات را خاصه دیدن وزرا و علما و بیع و شری و تعلیم علوم
ل	بد است حذر اولی شاید طلب شهرت و دیوان و مناظره و محاسبه با اهل قلم

سهم الحوادث
جدول الاختیارات

حمل	نیکست دیدن ارباب سلاح
ثور	نیکست دیدن خواتین
جوزا	نیکست دیدن علما و فضلا
سرطان	نیکست سفر و تجارت
اسد	نیکست دیدن ملوک و اکابر
سنبله	نیکست ابتدای کتابت
میزان	نیکست دیدن زنان
عقرب	نیکست ساختن آلات حرب
قوس	نیکست دیدن ارباب سلاح
جدی	نیکست ابتدای زراعت
دلو	نیکست دیدن دهاقین
حوت	نیکست نو بریدن و پوشیدن

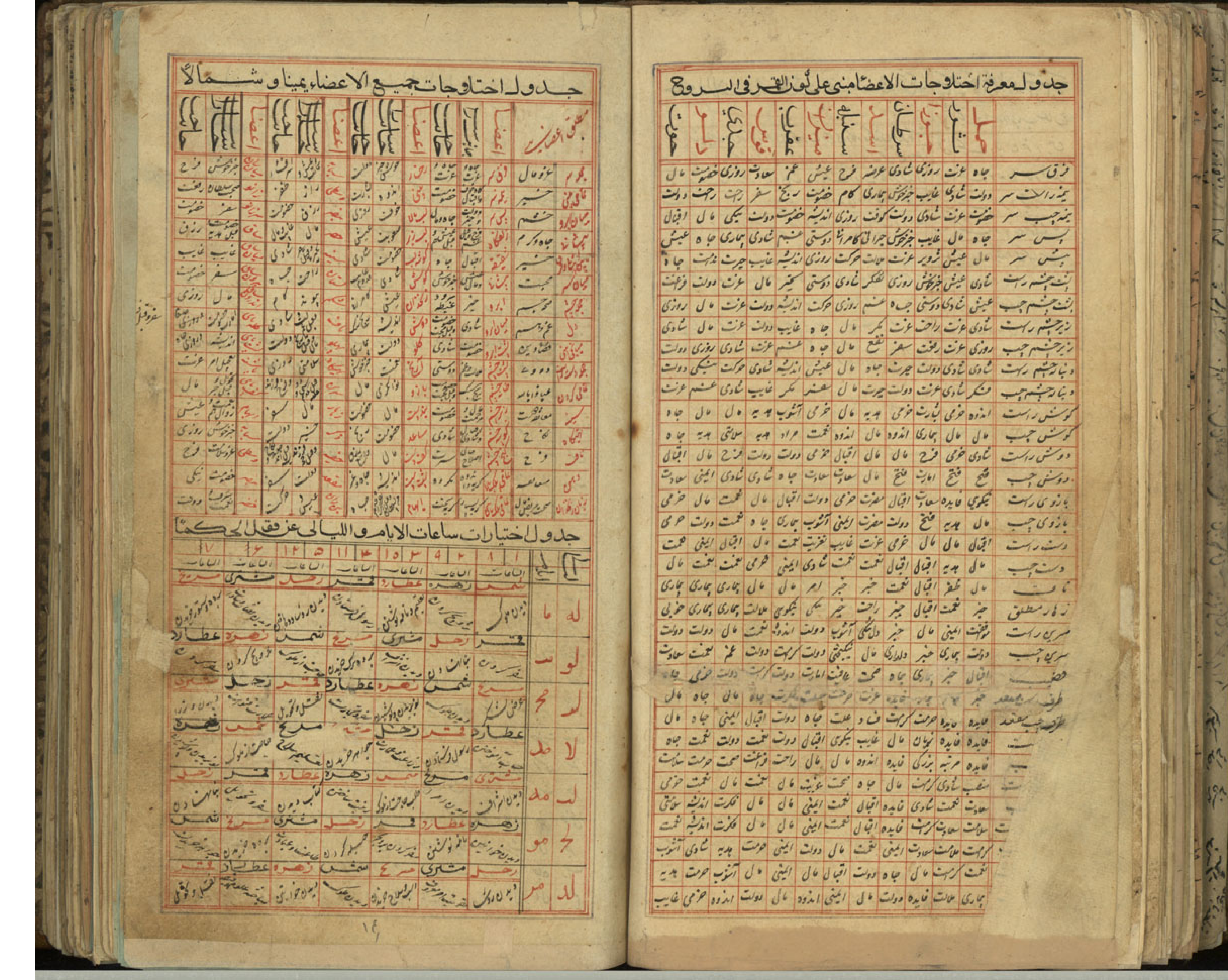
فی احکام [illegible]

فی معرفة حال المسروق

هر که [illegible]

تتمه جدول المواصفة فی الاختیارات علی کون القمر فی البروج

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
معاجین ساختن	ک	ک	ه	بد	ک	ک	ک	ک	ک	بد	بد	بد
دعا کردن	بد	ک	ک	ک	بد	ک	بد	بد	ک	بد	بد	ک
طلب حاجت از ملوک	ک	ض	بد	بد	ک	ک	بد	بد	ک	بد	ک	ه
عقد مودت بستن	ک	ک	ک	بد	بد	ه	بد	بد	ه	ه	ک	ک
عقد محبت بستن	بد	ک	ک	بد	ک	ه	ک	بد	ک	ک	ک	ه
صید بهایم و سباع	ک	بد	ک	ک	ک	ه	ک	بد	ک	ک	بد	ک
مرغ شکار کردن	بد	ک	ک	ک	ک	ه	ه	بد	ک	ک	ک	بد
مسهل خوردن	بد	بد	ک	ک	بد	ک	ض	ک	بد	ک	بد	ک
اسب تاختن	ک	بد	ض	ک	بد	ه	ک	بد	ه	ک	ه	ه
اسب را ریاضت دادن	ک	بد	ه	ک	بد	ه	ک	بد	ه	ک	بد	ک
طرح عداوت	بد	ک	بد	بد	بد	بد	ک	بد	بد	ه	ک	ه
قید و حبس کردن	بد	ک	ک	بد	بد	بد	ک	بد	بد	ک	ک	ک
طلب صلح کردن	ک	ه	ک	ک	بد	ک	بد	بد	بد	ه	بد	ه
عیش و عشرت کردن	بد	ک	ک	ک	بد	ک	ک	بد	ه	بد	بد	ک
طرح دو[illegible] کردن	ک	ک	ک	ک	بد	ک	ک	بد	ک	ک	بد	ک
بنده آزاد کردن	ک	ک	ه	ک	بد	بد	ک	ک	بد	بد	ک	ض
دندان کندن	بد	بد	ک	بد	بد	ه	ک	ه	ک	ه	ه	ک
کودک [illegible] دادن	بد	ک	ه	بد	بد	بد	ه	ه	بد	بد	ه	ک
سرکه نهادن	بد	ک	ه	بد	بد	ک	ه	بد	بد	ک	ه	ک
[illegible] و غزوه کردن	ک	ه	ک	ک	بد	ک	ک	ک	ه	ه	بد	ک
دعوی کردن	بد	بد	ک	ک	بد	ک	ک	بد	ک	بد	ک	ک
ضمان شدن	ک	بد	ک	ک	بد	ه	ه	بد	بد	ک	ک	ه
ضمان [illegible] گرفتن	بد	ک	ک	ه	ه	ه	ک	ک	ک	بد	ه	ک
صنعت اکسیر	بد	ک	ک	بد	بد	ک	ه	بد	ک	بدک	بد	ک
عهد و پیمان	بد	ک	ک	ک	ک	ک	ک	بد	ک	بد	ک	ک
عمل ملوک کردن	ک	ک	ک	ه	بد	ک	ه	ک	بد	ک	بد	ه
ایلچی فرستادن	ه	ه	ک	ک	بد	ک	ک	بد	ک	بد	بد	ک
بر سر لشکر [illegible]	ک	ک	ک	ک	ک	بد	بد	بد	ه	بد	ک	ه
فوج و لشکر گذاشتن	ه	بد	بد	ک	بد	ک	بد	بد	ک	ک	بد	ک
گوسفند خصی کردن	ک	بد	بد	ک	ک	ه	بد	بد	ه	بد	ک	ک
تیر انداختن	ک	بد	ک	ه	بد	بد	ک	ک	ک	ه	بد	بد
اسب خصی کردن	ک	ه	بد	بد	بد	ه	بد	بد	بد	بد	بد	ک
نعل بستن	بد	بد	ک	ه	ک	ه	ک	بد	ک	ه	بد	بد
غارت کردن	بد	ک	ک	ه	ک	ه	بد	بد	ک	بد	ک	ه
[illegible]	ک	ک	بد	ک	ک	ه	ک	ک	ه	ک	بد	ک
[illegible] فرستادن	بد	ک	ک	ه	بد	ک	بد	بد	ک	بد	بد	ک
[illegible] فرستاده	ک	ه	ک	ک	بد	ه	ه	بد	ک	بد	بد	ک
[illegible]	ک	بد	ک	بد	بد	ک	ک	ک	بد	ه	بد	ک
[illegible]	بد	ه	ک	ک	بد	ه	ه	ه	بد	بد	بد	ک
[illegible]	بد	ک	بد	بد	بد	ک	ک	بد	ه	بد	ه	ه
[illegible]	بد	ک	ک	بد	بد	ه	بد	بد	ک	بد	ک	ک
[illegible]	ک	بد	ک	ک	بد	ه	ک	بد	ه	ک	بد	ه
[illegible]	ک	ک	ک	بد	ک	ک	ک	بد	ک	بد	بد	ه
[illegible]		ک	بد	بد	ک	ک	بد	بد	ک	بد	ه	بد
[illegible]		بد	ه	ک	ک	ک	ک	بد	ه	ک	بد	ه
[illegible]		بد	ک	بد	ک	بد	ه	بد	ک	بد	بد	بد



جدول اختلاجات جمیع الاعضاء یمیناً و شمالاً

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	عز و مال	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خبر خوش	فرح
[illegible]	خبر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	رغبت
[illegible]	خشم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سفر	خصومت
[illegible]	جاه و کرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	رزق
[illegible]	خبر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غایب	غایب
[illegible]	محبت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سفر	خصومت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مال	روزی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اندیشه	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عزت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مال
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عیش
[illegible]	نکاح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خبر خوش	روزی
[illegible]	فرح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فرح
[illegible]	سعادت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خصومت	نیکی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دولت

جدول اختیارات ساعات الایام و اللیالی عن قول الحکما

[illegible]	[illegible]	الساعات	الساعات	الساعات	الساعات	الساعات	الساعات	الساعات
له	ما	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لو	س	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لد	ح	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لا	ط	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
له	مد	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لح	مو	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لد	مر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول لمعرفة اختلاجات الاعضاء مبنی علی کون القمر فی البروج

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
فرق سر	جاه	عزت	روزی	شادی	عرضه	فرح	عیش	غم	سعادت	روزی	خصومت	مال
میانه راست سر	دولت	شادی	غایب	خبر خوش	بیماری	کام	خصومت	رنج	سفر	رنجت	رحمت	دولت
میانه چپ سر	خصومت	عزت	شادی	دولت	کوفت	روزی	اندیشه	خصومت	دولت	نیکی	مال	اقبال
پس سر	جاه	مال	غایب	خبر خوش	جراحت	کامرانی	دوستی	غم	شادی	بیماری	جاه	عیش
پیش سر	مال	عیش	شرور	عزت	ملامت	حرکت	روزی	اندیشه	غایب	حیرت	ندامت	جاه
پشت چشم راست	شادی	عیش	خبر خوش	روزی	لشکر	شادی	دوستی	کثیر	مال	عزت	دولت	فراغت
پشت چشم چپ	عیش	شادی	دوستی	جاه	غم	روزی	حرکت	اندیشه	دولت	عزت	مال	روزی
زیر چشم راست	شادی	عزت	راحت	عزت	نیکو	مال	جاه	غایب	دولت	عزت	مال	شادی
زیر چشم چپ	روزی	عزت	رغبت	سفر	نفع	مال	جاه	غم	عزت	شادی	روزی	دولت
دنباله چشم راست	شادی	شادی	دولت	حیرت	جاه	مال	عیش	اندیشه	شادی	حرکت	نیکی	دولت
دنباله چشم چپ	لشکر	شادی	عزت	دولت	حیرت	مال	سفر	نکر	غایب	شادی	غم	عزت
گوش راست	اندوه	خرمی	بشارت	خرمی	هدیه	مال	خرمی	آشوب	هدیه	مال	مال	جاه
گوش چپ	مال	مال	بیماری	اندوه	مال	اندوه	نعمت	مراد	هدیه	سلامتی	هدیه	جاه
دوش راست	شادی	خوشی	فرح	مال	مال	اقبال	خرمی	دولت	دولت	فرح	مال	اقبال
دوش چپ	فتح	فتح	امارت	فتح	مال	سعادت	سعادت	جاه	شادی	شادی	ایمنی	سعادت
بازوی راست	نیکویی	فایده	سعادت	اقبال	مضرت	خرمی	دولت	اقبال	مال	نعمت	مال	خرمی
بازوی چپ	مال	هدیه	فتح	دولت	مضرت	ایمنی	آشوب	بیماری	جاه	نعمت	دولت	خرمی
دست راست	اقبال	مال	مال	خرمی	عزت	غایب	تغریب	نعمت	مال	اقبال	ایمنی	نعمت
دست چپ	مال	هدیه	اقبال	اقبال	نعمت	نعمت	شادی	ایمنی	خرمی	نعمت	نعمت	مال
ناف	مال	ظفر	اقبال	نعمت	خبر	خبر	امر	مال	مال	بیماری	بیماری	بیماری
زهار مطلق	خبر	نعمت	اقبال	خبر	راحت	خبر	نیکی	نیکویی	ملامت	بیماری	بیماری	خوبی
سرین راست	رفعت	ایمنی	مال	خبر	دلتنگی	آشوب	دولت	اندوه	نعمت	مال	دولت	دولت
سرین چپ	دولت	بیماری	خبر	دلداری	مال	نیکبختی	دولت	کراهت	دولت	غم	نعمت	سعادت
قضیب	اقبال	خبر	بیماری	جاه	صحت	عافیت	امارت	دولت	کراهت	دولت	خرمی	جاه
طرف راست مقعد	خبر	[illegible]	[illegible]	فایده	عزت	حرمت	صحت	کراهت	جاه	مال	جاه	مال
طرف چپ مقعد	فایده	فایده	حرمت	کراهت	ف و	علت	جاه	دولت	اقبال	ایمنی	جاه	مال
[illegible]	فایده	فایده	نقصان	مال	غایب	نیکویی	اقبال	دولت	نعمت	دولت	نعمت	جاه
[illegible]	فایده	مرتبه	بزرگی	فایده	اندوه	مال	مال	راحت	فراغت	صحت	حرمت	سلامت
[illegible]	منصب	شادی	کراهت	مال	جاه	صحت	عزیمت	مال	نعمت	مال	نعمت	خرمی
[illegible]	سعادت	نعمت	شادی	فایده	اقبال	نعمت	ایمنی	مال	مال	فکرت	اندیشه	سلامتی
[illegible]	سلامت	سعادت	کراهت	فایده	اقبال	نعمت	ایمنی	مال	مال	فکرت	اندیشه	نعمت
[illegible]	کراهت	ملامت	سعادت	ایمنی	نعمت	مال	دولت	ایمنی	حرمت	هدیه	شادی	آشوب
[illegible]	نعمت	کراهت	مال	جاه	دولت	اقبال	مال	ایمنی	مال	آشوب	حرمت	هدیه
[illegible]	بیماری	ملامت	فایده	دولت	مال	ایمنی	اندوه	مال	دولت	اندوه	حزنی	غایب

جدول لمعرفة احكام زجر الفال على راى الحكماء

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
فرود آمدن عنکبوت	جاه	سلامتی	نامه	سفر	میراث	خصومت	تردد	جنگ	بشارت	فرح	خصم	صلح
شیهه اسب بیوقت	بیماری	مال	تحویل	خصومت	هدیه	تفکر	نقل	درک	فرح	بشارت	خصومت	سفر
دریده شدن جامه	سفر	غم	خبر	تردد	خوف	خصومت	سفر	اندوه	اندوه	خوف	تردد	اندیشه
آواز گوش راست	فایده	بشارت	خبر	تردد	سفر	سفر	تسلیم	نعمت	تردد	تردد	امنیت	سفر
ریختن روغن بر جامه	سفر	خصومت	تردد	مشقت	نعمت	خبر	سفر	رحمت	خبر	اندوه	رحمت	فایده
شکستن کوزه ناگاه	نفع	بشارت	نامه	سفر	خوف	رفعت	تردد	اندوه	رحمت	فایده	رحمت	زیاده
جنبش آمدن نابینا	مضرت	خوف	خبر	حرکت	برنینه	تحویل	تردد	اندوه	فایده	فرج	حجابت	غم
بانگ آتش ناگاه	تفوق	خوف	خبر	حرکت	برنینه	تحویل	تردد	اندوه	فایده	مکر و حیله	آستانه	اندوه
بانگ کلاغ بیوقت	غایب	طعام	شادی	هدیه	طعام	خصومت	شادی	جنگ	خیانت	مضرت	بشارت	میراث
جستن چشم و ابرو	تفکر	نامه	حرمت	ملک	مضرت	سفر	مضرت	اندوه	خصومت	خصومت	خصومت	شادی
سوختن جامه ناگاه	خصومت	شادی	شادی	هدیه	بشارت	خصومت	مضرت	مضرت	اندوه	خشم	فرح	
بانگ دراز گوش	شادی	غم	غم	زیان	غم	اندوه	سفر	مال	مال	غم	غم	اندیشه
آواز در چوب	برنینه	غایب	بشارت	خبر	تفکر	شادی	سیاحت	غم	خبر	میراث	بشارت	مضرت
آتش گرفتن زیر دیگ	هدیه	مال	نعمت	غایب	غم	جاه	مال	سفر	مال	سفر	جاه	سفر
نوحه سگ بیوقت	فرح	سفر	رحمت	غایب	مال	غایب	مال	بیماری	غایب	خصومت	خصومت	شادی
آلوده شدن جامه بخون	مکر	بشارت	غم	غم	شادی	غم	سفر	شادی	هدیه	غایب	نعمت	سعادت
آلوده شدن جامه بباد	دشمنی	خبر	فایده	ترس	مضرت	شادی	تفکر	خصومت	سفر	زیانی	تحویل	خبر
افتادن دستار از کلاه	اندوه	ترسی	بشارت	قرض	غم	تردد	خبر	جنگ	فرح	مضرت	کدورت	اندیشه
از دست افتادن چیزی	دوستی	جاه	فرزند	ظفر	فرزند	خرمی	جاه	مال	شادی	خبر	مراد	ظفر
لرزه باندام جستن	جنگ	ستم	تشویش	بدحالی	نامه	تفکر	اندیشه	اندوه	ترس	اندیشه	خبر	تفکر
شکستن چیزی ناگاه	شادی	خبر	شادی	راحت	غم	مضرت	رفعت	خبر	راحت	خصومت	خصومت	شادی
افتاده شدن چیزی	طعام	خبر	تحویل	عزت	بشارت	خصومت	عبادت	حیلت	فرح	فرح	ترس	سفر
فرو مردن چراغ	مضرت	غایب	فساد	حرمت	خبر	سفر	راحت	فساد	سفر	ترسی	اندیشه	خبر
جنبش آمدن خرطوم آب	غایب	تفکر	مکر و حیله	راحت	شادی	اندوه	شادی	تحویل	غم	غایب	خبر	خرمی
رسیدن بخواب	مال	شادی	آفت	سفر	خبر	ظفر	خصومت	زیان	مال	اندیشه	مال	خبر
~~بول کردن گربه بر بساط~~	جاه	سفر	مراد	غم	مراد	راحت	عزت	دولت	مراد	مراد	جاه	راحت
بول کردن گربه بر جامه	روزی	غایب	فرزند	جاه	الم	رحمت	نعمت	غایب	رحمت	مال	مال	الم

تتمه جدول معرفة احکام زجر الفال على راى الحکماء

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
خوف و سول	رحمت	امن	مراد	مضرت	فرح	کام	مراد	حرمت	ظفر	هدیه	ظفر	جاه
جنبش آمدن خازن	مال	فرح	فرزند	هدیه	مال	مال	جاه	خبر	مراد	رحمت	مال	سفر
هاله کردن آفتاب	ایمنی	گرانی	سلامتی	ارزانی	گرانی	شادی	تنگی	سلامتی	شادی	خبر	دشواری	خبر
هاله کردن ماه	بسیاری گوشت	نفع	طعام	ارزانی	مال	سعادت	جنگ	شادی	مال	ارزانی	باران	باران
جستن بادهای سخت	گرانی	کمی میوه	ارزانی	گرانی	آشوب	نکاح	فتنه	ایمنی	تشویش	بیماری	بیماری	ایمنی
افتادن مینم از دست	رحمت	مال	بدحالی	رحمت	نقل	عیش	مال	اقبال	عزت	نفع	حلال	عیش
بانگ کبوتر و فاخته ناگاه	جاه	اقبال	مال	مضرت	شادی	خبر	سفر	سفر	شادی	دعوت	خبر	شادی
بانگ گربه ناگاه	غم	سود	خبر	جنگ	سفر	هدیه	شادی	سفر	خبر	مال	ظفر	مرگ
بانگ رعد ناگاه	قلت میوه	ثمره	ارزانی	بازرگانی	خبر	تنگی	ظلم	وبا	خرمی	گرانی	بیماری	خبر
افتادن کفش بر یکدیگر	خصومت	خبر	غایب	بیماری	خصومت	نفع	نفع	کدورت	منفعت	بیماری	بیماری	مرض
دریده شدن جامه را	حرکت	عزت	شادی	اقبال	عزت	مال	خیر	غم	تفکر	اندوه	خصومت	رحمت
عطسه زدن در بستر	گرانی	تنگی	ظلم	ارزانی حیف	فراخی	عزت	ربح	درد و زیان	گرانی	بازرگانی	جنگ	وبا
آواز جغد در ویرانه	الم	مال	مراد	خصومت	خبر	نقل	غضب	زیان	فرزند	خیانت	جاه	شادی
برق و تگرگ ناگاه	برنینه	خبر	تفکر	نقل	اندیشه	نامه	تردد	اندیشه	مال	جنگ	برنینه	شادی
سر آمدن دیگ ناگاه	غم	زیادتی	تجارت	مکروه	غم	تحویل	خبر	سلامتی	صحت	رحمت	فکر	سلامتی
بانگ خروس بیوقت	خرمی	اقبال	سود	شادی	جاه	مال	زیادتی	اندوه	اندیشه	نیکویی	الم	شادی
غمز زدن بچوب	دولت	نعمت	هدیه	مال	پرسش	راحت	دولت	عزت	حرمت	شرف	الم	سرزنش
برخواستن غبار	تنگی	اندیشه	مال	مضرت	خصومت	مال	شادی	بیماری	غم	دیدار	تشویش	راحت
روی شستن گربه	شادی	غم	تشویش	مال	فتنه	سعادت	دولت	ظفر	غم	مال	شادی	خیانت
آواز گوش چپ	غایب	بشارت	مال	تباهی	مال	تباهی	ظفر	ظفر	فرح و عیش	سفر	زیانی	ولایت
ریختن آب از دلو	سود	اقبال	خصومت	شادی	خصومت	مال	بشارت	خبر	سلامتی	شادی	جاه	خبر
نشستن گربه در کنار	مراد	شادی	ترس	غایب	مکر	مال	نامه	خبر	ضرر	نیکویی	شادی	مشقت
نجاست مرغ بر جامه	غم	خرمی	خبر	مال	عزت	جاه	مال	خبر	ظفر	مال	فرح	راحت
ریخته شدن آب ناگاه	تحویل	شادی	تفکر	هدیه	زیانی	شادی	برنینه	مال	مضرت	تفکر	خبر	شادی

جدول احکام الفصد فی ایام شهور العربیه	جدول احکام الارقوع	فی معرفة احوال المریض
حکما گفته اند که نیک و بد اختیارات و مضرت و منفعت و فصد کردن بزیادت و نقصان ماه تعلق دارد و از اجتماع تا رسیدن باستقبال در هر روزی مضرتی و خوفی و علتی پدید آید و از استقبال تا رسیدن باجتماع در هر روزی فایده و منفعتی ظاهر شود و از این جدول منفعت و مضرت آن ظاهر شود و در هر روزی استعلام توان کرد	قول حکمای ترک است که روح در بدن حیوانات سیر میکند و آن را ارقوع گویند و هر روزی از ایام شهور ترکیه در عضوی بود از اعضا چون در آن عضو بود در آن روز آلت قطع بر آن عضو نرسانند و آن عضو را مجروح نکنند که موجب هلاکت گردد و بودن آن در هر عضوی از این جدول معلوم میشود و جدول این است	حکما گفته اند که چون کسی بیمار شود و از آن روز که آغاز بیماری شده احوال آن بیمار معلوم توان کرد و از درازی و کوتاهی و خوف و سلامت و این مجربست و حکم آن از این جدول معلوم شود

	الاحکام		مواضع الارقوع		ایام
ا	[illegible] آورد	ا	در کف پا باشد	ا	بزودی شفا یابد
ب	حذر ز [illegible] بود	ب	در زانو باشد	ب	بیماری دراز شود
ج	ضعف و [illegible] آورد	ج	در ران [illegible] باشد	ج	تا هفده روز خوف بود
د	زردی رو آورد	د	در سر [illegible] باشد	د	بزودی صحت یابد
ه	درد سر آورد	ه	در معده و [illegible] بود	ه	ضعیف [illegible]
و	[illegible] بدن آورد	و	در بازو باشد	و	بعد از یازده روز بگذرد
ز	حرکت [illegible] بود	ز	در زبان باشد	ز	سبک بگذرد
ح	در [illegible] بود	ح	در زبان باشد	ح	[illegible] روز بگذرد
ط	درد اندام آورد	ط	در بینی باشد	ط	بسلامت بگذرد
ی	سبع و الم آورد	ی	در میان [illegible] باشد	ی	هم در آن صحت یابد
یا	سودا و [illegible] آورد	یا	در دندان باشد	یا	بعد از [illegible] شود
یب	درد اندام پیدا شود	یب	در روی باشد	یب	عاقبت خیر است
یج	ضعف [illegible] آورد	یج	در دوش باشد	یج	مخوف بود
ید	خارش [illegible] آورد	ید	در نفس باشد	ید	بزودی علاج پذیرد
یه	[illegible] پدید آرد	یه	در تمام اعضا باشد	یه	مخوف است و رنج عظیم
یو	نقصان ندارد	یو	در گردن باشد	یو	بزودی بگذرد
یز	تا سال دیگر [illegible] بود	یز	در [illegible] باشد	یز	علاج پذیرد
یح	صحت و [illegible] بود	یح	در پهلو باشد	یح	بزودی صحت یابد
یط	از درد چشم خلاص شود	یط	در زانوی [illegible] باشد	یط	مخوف [illegible] بگذرد
ک	خلاص از [illegible] بود	ک	در مقعد باشد	ک	بزودی شفا یابد
کا	روشنی [illegible] آورد	کا	در پشت باشد	کا	از خوف و خطر ایمن بود
کب	دل [illegible] کند	کب	در لب [illegible] باشد	کب	[illegible] روز مخوف است
کج	خوشدلی آورد	کج	در جگر باشد	کج	مخوف بود
کد	زردی رو ببرد	کد	در گرده باشد	کد	بزودی شفا یابد
که	روشنی در [illegible] پیدا شود	که	در [illegible] باشد	که	تا [illegible] روز مخوف است
کو	خلاص شود از امراض	کو	در سینه باشد	کو	زود بهتر شود
کز	از خواب ایمن بود	کز	در قضیب باشد	کز	بزودی شفا یابد
کح	از درد [illegible] شود	کح	در دل و جگر باشد	کح	بمعالجه صحت یابد
کط	از [illegible] برهد	کط	در [illegible] باشد	کط	علاج پذیرد
ل	ضعف [illegible] ببرد	ل	در تمام اعضا باشد	ل	در دو روز خوف است



جدول احکام الرعود یری من موضع القمر	
حمل	نعمت فراخ گردد
ثور	نیکی زراعت بود
جوزا	عوام الناس خوشحال باشند
سرطان	قوت کار اکابر بود
اسد	سعادت ملوک و اکابر بود
سنبله	نکبت عوام الناس بود
میزان	تردد عوام الناس بود
عقرب	اندوه عوام باشد
قوس	تردد اشراف بود
جدی	آبادانی عمارات بود
دلو	قوت [illegible] بود
حوت	ارزانی و قوت حال سادات بود

جدول احکام الزلازل یری من موضع الشمس فی العربیة	
حمل	تردد بزرگان بود
ثور	آفت زراعات باشد
جوزا	رنج و بیماری عوام باشد
سرطان	تردد بزرگان و اعیان [illegible]
اسد	حرکت ملوک و سلاطین بود
سنبله	آفت زراعت باشد
میزان	بیماری و رنج مردم بود
عقرب	تردد اهل سلاح بود
قوس	[illegible]
جدی	آفت کشت و زراعت بود
دلو	تردد مشایخ و زاهدین بود
حوت	فتنه و آشوب بود

جدول احکام ذو ذنابه

اتفاق حکماست که ذو ذنابه نحس است هر وقتی که ظاهر شود در عالم فتنه و شورش پدید آید و حکم او را بحران آن نظر از هر برجی طلبند که آفتاب در و باشد پیش از نیم شب مشرقی طلبند و بعد از نیم شب مغربی و از این جدول آثار او استعلام نمایند

مشرقی		مغربی
قتل و غارت بود	حمل	[illegible] خراب گردد
فتنه و آشوب بود	ثور	مردم بدی کنند
تنگی و قحطی باشد	جوزا	[illegible] و انکار شود
فتنه و [illegible] بود	سرطان	[illegible]
دزدان غلبه کنند	اسد	فتنه ظاهر گردد
مردم بدی کنند	سنبله	رعیت بدی کنند
ریختن خونها بود	میزان	اضطراب [illegible] ملوک بود
آفت مردم بود	عقرب	اراجیف بسیار بود
تنگی و قحط بود	قوس	[illegible] غله را تباه کند
آفت مردم باشد	جدی	وبا پدید آید
قتل پدید آید	دلو	فتنه و آشوب بود
غرق کشتیها بود	حوت	قتل پدید آید

جدول احکام قوس قزح

اتفاق حکماست که قوس قزح عکس شعاع آفتاب است که بر بخار افتد و از زمین برآید و آن وقتی بود که هوا بغایت صاف بود و حکم او را از آن برج طلبند که آفتاب در وی باشد و پیش از نیم روز جمله مشرقی باشد و بعد از نیم روز مغربی و از این جدول احکامش استعلام نمایند

فی مشرق		مغربی
نعمت فراخ گردد	حمل	در مغرب قحط شود
بدی حال زنان بود	ثور	نعمت وافر گردد
ضعف عمال بود	جوزا	[illegible] پیدا شود
نعمت بسیار بود	سرطان	ضعف ملوک و حکام بود
ایمنی پدید آید	اسد	نعمت وافر باشد
دزدان فرصت یابند	سنبله	خلاف رعیت باشد
خلاف داد بود	میزان	نعمت ارزان شود
امن و سکون بود	عقرب	نعمت بسیار بود
[illegible] کارها بود	قوس	بسیاری غله بود
غله بسیار باشد	جدی	نعمت فراخ گردد
آفت عظیم باشد	دلو	قحط و تنگی پدید آید
نکبت قضات بود	حوت	بیماری [illegible]

جدول الاختیارات علی کون القمر فی حالاته

ف	نیکست بنای مساجد و مواضع عالیه و تزویج و بیع و شری
٥	هیچ کار نشاید الا هلاک دشمن و حوالی ابنیه و دارو خوردن و قی کردن
مس	نیکست دیدن زهاد و عباد و تفرج و خیرات و صدقات و بنا و غزو دشمن
معب	هیچ کار نشاید الا ساختن سمومات و مکر و حیله و هلاک اعدا
وحش البر	نیکست خلوت و حمام و عمارات املاک و عفار کردن
معکبد	فراغت و خلوت بهتر
تحت الشعاع	نیکست دفینه نهادن و کارهای نهانی و مکر و غدر و کمین ساختن و گریختن
بین المحبسین	هیچ کار نشاید الا قتل و حرب و غارت و اظهار عداوت
بطی السیر	بد است طلب حاجت و تجارت و نقل و تحویل نیکست خلوت و سکون
سریع السیر	نیکست تزویج و ضیافت و تماشا و ابتدای کارها و نقل و تحویل و حرکت و سفر
طریقه محترقه	نشاید خفتن و سخت حمام و خلوت دارند و اراقه دشمن دیگر هیچ کار نشاید
طریقه نیره	نیکست سفر و نو بریدن و نو پوشیدن و صحبت اکابر و تفرج و تماشا کردن
بین السعدین	نیکست دیدن سادات و قضات و علما و تزویج و اکثر مهمات را

الاختیارات فی الابتدآت

چون خواهند که در کاری شروع کنند ایام را از نو روز سلطانی که گذشته باشد سی سی طرح کنند و نظر کنند که چه باقی می ماند بعد از آن آن باقی را در این جدول طلب کنند و حکم آن استعلام نمایند

[illegible]	ا	ی	ل	س
	ع	و	یط	ال
	اله	ع	لا	لد
[illegible]	ـ	ه	ح	یا
	یه	ی	ک	کح
	ال	الط	ل	له
[illegible]	ح	د	ط	یر
	یه	ع	ـ	الد
	ار	ل	لح	لو

جدول الاختیارات کون القمر حال السیر فی البروج

حمل	میانه است فصد و حمام و طلب پاکیزگی
ثور	صالح است خلوت و فراغت و سکون و لهو و طرب
جوزا	نیکوست صحبت امور دیوانی و کتابت و اشتغال و طرب
سرطان	میانه است ابتدا آت و طلب حاجات
اسد	صالح است فصد و حمام و لطافت
سنبله	صالح است جامه بریدن و نو پوشیدن و تعلیم و تعلم
میزان	صالح است طلب فراغت و راحت و عشرت
عقرب	میانه است دارو خوردن و دیگر همه کارها خسیس است
قوس	صالح است ریاضت و دوا نشاید سواری و فصد و حمام
جدی	مذموم است ابتدا آت و طلب کارها و فراغت بهتر
دلو	جید است فراغ و سکون و خلوت و [illegible]
حوت	نیکوست سواری و حرکت و طلب راحت [illegible]

جدول ایام منحوسه از شهور عربیه منقول از علی ابن ابی طالب

محرم	ی ک
صفر	ا ل
ربیع الاول	ی ک
ربیع الاخر	ا ع
جمادی الاول	ا
جمادی الاخر	ی ـ
رجب	یا ک
شعبان	ی ک
رمضان	[illegible]
شوال	و ر
ذیقعده	ـ ه
ذیحجه	و ر

جدول ایام منحوسه از شهور رومیه منقول از موسی علیه السلام

تشرین الاول	ید ک
تشرین الاخر	ا یه
کانون الاول	ط یا
کانون الاخر	ـ ید
شباط	و یر
اذار	[illegible]
نیسان	ی ک
ایار	و ح
حزیران	٢٧
تموز	ط ید
آب	ی یا
ایلول	ا ٢١

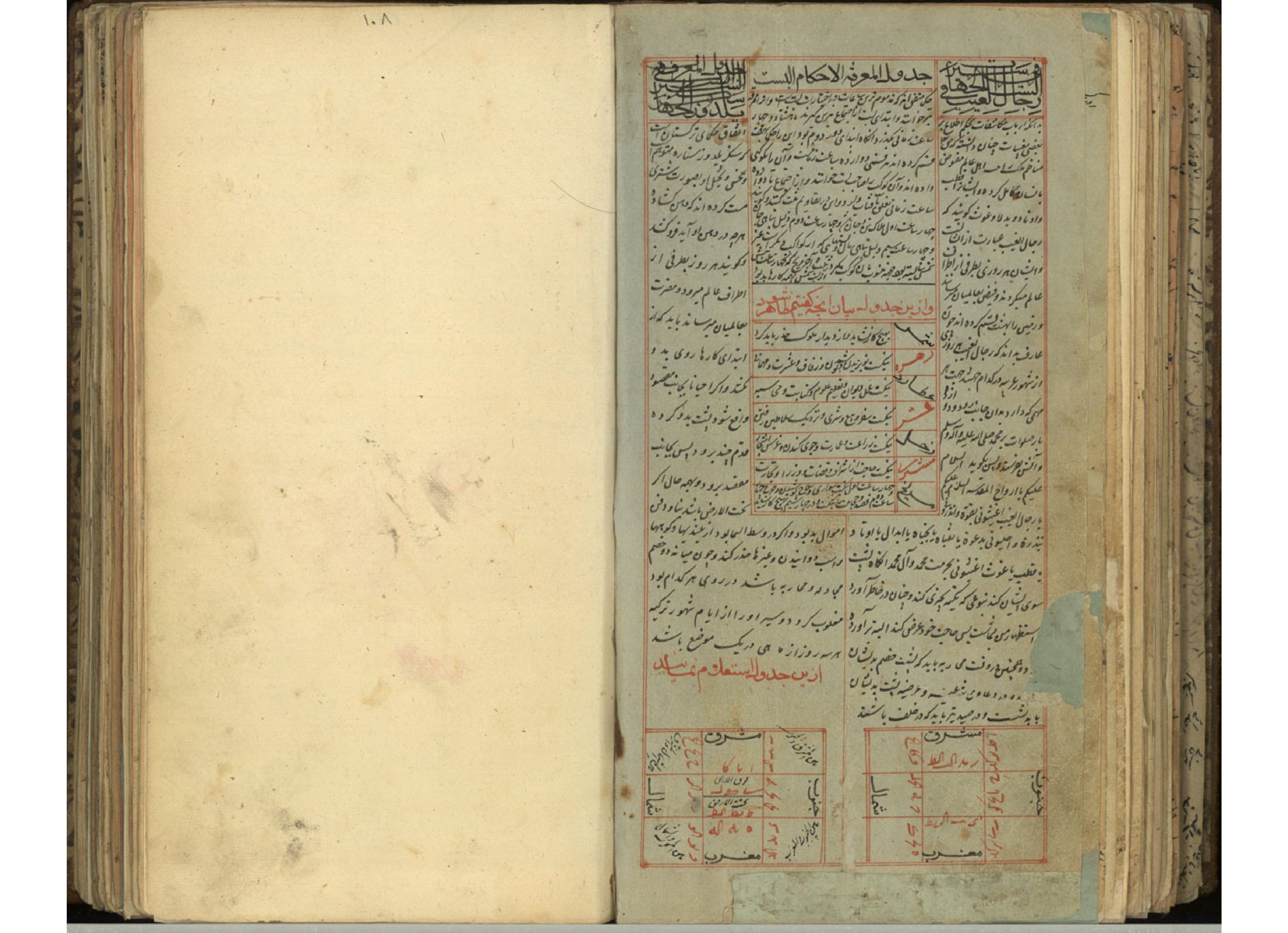


جدول اختیارات ایام الفرس

	ایام	الاختیارات
ا	اورمزد	نیکست تزویج و بیع و شری و سفر و نو پوشیدن
ب	بهمن	نیکست تجارت و طلب حاجات و سفر
ج	اردیبهشت	بد است همه کارها که آدم از بهشت جدا شد
د	شهریور	نیکست همه کارها الا سفر کردن
ه	اسفندارمذ	بد است همه کارها که قابیل هابیل را کشت
و	خرداد	نیکست سفر و صید و بنا و بیع و شری
ز	مرداد	نیکست سفر و بنا و نقل مکان و غرس اشجار
ح	دیباذر	همه امور نیکست الا سفر
ط	آذر	نیکست سفر و طلب حاجت و تزویج
ی	آبان	نیکست همه امور الا دیدن عمال و خصومت
یا	خور	نیکست همه امور خاصه دیدن اکابر
یب	ماه	نیکست همه مهمات
یج	تیر	نحس است که طوفان نوح واقع شد
ید	گوش	نیکست دیدن اکابر و اشراف
یه	دیبمهر	مختار است طلب گمشده و سفر و زراع
یو	مهر	بد است همه کارها که [illegible] ماهی شد
یز	سروش	نیکست کار خیر و مواصلت و نقل و تحویل
یح	رشن	مختار است سفر و تزویج و ابتدا آت
یط	فروردین	نیکست دیدن امرا و ملوک و سفر
ک	بهرام	نیکست سفر و دیدن ملوک
کا	رام	بد است همه کارها که [illegible] ابراهیم ع [illegible]
کب	باد	نیکست دیدن اکابر و ملوک و تزویج
کج	دیبدین	نیکست دیدن ملوک و تزویج و سفر
کد	دین	بد است که اره بر سر زکریا کشیدند
که	ارد	بد است که واقعه ابن ملجم واقع شد
کو	اشتاد	نیکست طلب حاجات و نقل و حرکت
کز	آسمان	نیکست سفر و صید و طلب گمشده الا تزویج
کح	زامیاد	نیکست همه مهمات خاصه سفر
کط	مارسفند	نیکست همه مهمات الا سفر
ل	انیران	نیکست همه مهمات را

جدول اختیارات منازل القمر

منازل	الاختیارات
شرطین	نیکست نو بریدن و پوشیدن و سفر و تجارت
بطین	نیکست فصد و کار آتش و دیدن ملوک و نو بریدن
ثریا	جلوس بر سریر و بنا نیکست نشاید تزویج و سفر
دبران	نیکست دیدن بنا و املاک نشاید تزویج و سفر
هقعه	نیکست تجارت و تعلیم و دیدن ملوک نشاید بیع
هنعه	نیکست حرب و صید و نو بریدن و پوشیدن
نثره	نیکست سفر و تجارت و دارو خوردن
طرفه	بد است خاصه سفر نشاید انتقام و سفر دریا
جبهه	نشاید عمارت و زراعت و فصد و حجامت
زبره	بد است همه کارها نشاید ترکیب عطر و تعبیه لشکر
صرفه	نیکست نو پوشیدن و نکاح و غرس اشجار و [illegible] اکابر
عوا	نیکست دیدن اکابر و پرده خریدن و بیع و شری
سماک	نیکست سفر و نو بریدن و دیدن اکابر
غفر	نیکست نو بریدن و سفر و تزویج و ابتدا آت
زبانا	بد است زراعت و تجارت و عمارت و سفر
اکلیل	نیکست نو پوشیدن و بنا و خریدن ستور
قلب	بد است همه کارها نشاید موی ستردن و دارو خوردن
شوله	بد است ابتدا آت نشاید دیدن مشا[یخ]
نعایم	نیکست خریدن ستور و سواری میانه است
بلده	بد است جمله کارها
ذابح	میانه است همه امور نشاید زراعت
بلع	نیکست [illegible] اکابر و ابتدا آت
سعود	نیکست نو بریدن و پوشیدن و ابتدا آت
اخبیه	بنا نهادن و سفر نشاید حذر کنند از نکاح
مقدم	نیکست دیدن اکابر و نو پوشیدن
مؤخر	نو بریدن و دارو خوردن نیکست بد است سفر دریا
رشا	نیکست دیدن اکابر و سفر و ابتدا آت
وداع	رسول فرستادن نیکست و سفر و نو بریدن



رجال الغیب الجهانی

بدانکه ارباب مکاشفات [illegible] اطلاع [illegible] بعضی مغیبات چنان دانسته [illegible] مناظم ملک [illegible] اهل عالم مفوض [illegible] بان رجال کرده و ایشان را قطب و اوتاد و بدلا و غوث گویند که رجال الغیب عبارت از ایشانست و ایشان هر روزی بطرفی از اطراف عالم میگردند و بعضی بعالمیان [illegible] و رئیس را [illegible] قسم کرده اند چون عارف بداند که رجال الغیب روز [illegible] از شهور [illegible] در کدام جهت اند [illegible] روی که دارد [illegible] جانب [illegible] بار صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه [illegible] بنویسد پس بگوید السلام علیکم یا ارواح المقدسه السلام علیکم یا رجال الغیب اغیثونی بقوة و انظروا [illegible] بنظرة و اعینونی بدعوة یا نقباء یا نجباء یا ابدال یا اوتاد یا قطب یا غوث اغیثونی بحرمت محمد و آل محمد آنگاه [illegible] سوی ایشان کند [illegible] و چنان در خاطر آورد [illegible] استمداد [illegible] پس حاجت خود عرض کند البته [illegible] و در جنگ [illegible] باید که پشت خصم بدیشان [illegible] و در دعاوی [illegible] و مرضیه پشت بدیشان باید نشست و در صید نیز باید که در خلف باشند

جدول المعرفة الاحکام الست

[illegible]

و ازین جدول بیان نحسه گفتیم ظاهر شود

شمس	[illegible]
زهره	[illegible]
عطارد	[illegible]
قمر	[illegible]
زحل	[illegible]
مشتری	[illegible]
مریخ	[illegible]

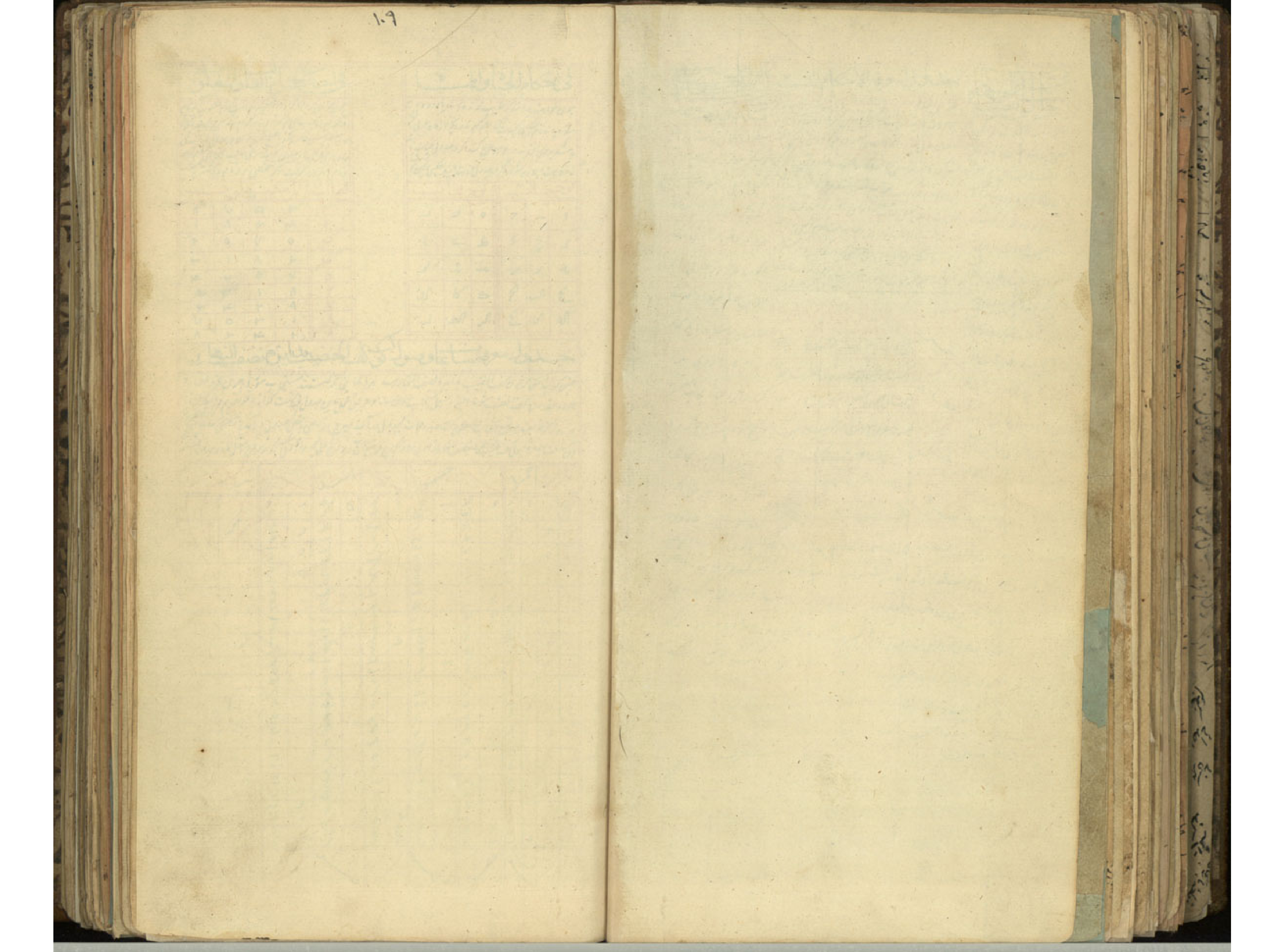
الجدول المعرفة [illegible] بلد ترکستان

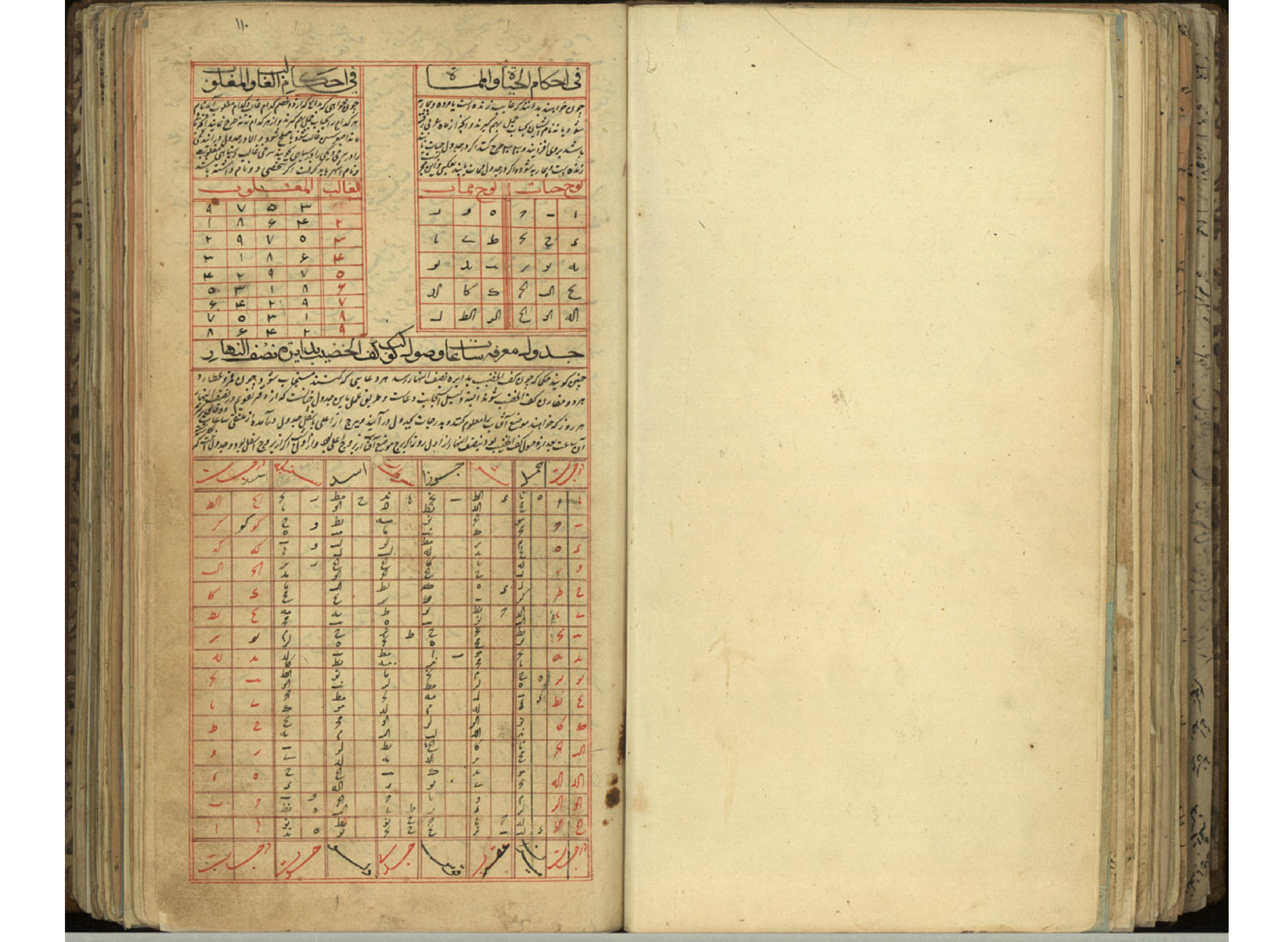
اتفاق حکمای ترکستان است [illegible] ستاره [illegible] و نحس و بخل [illegible] بصورت [illegible] ثبت کرده اند که [illegible] هر چه در دهن او آید [illegible] گویند هر روز بطرفی از اطراف عالم میروند و حضرت [illegible] بعالمیان [illegible] باید که از ابتدای کارها روی بدو نکند و اگر احیانا بجانب مقصود واقع شود [illegible] قدم چند برود و پس بجانب مقصد برود و بهیچ حال اگر تحت الارض باشند [illegible] احوال بد بود و اگر در وسط السما بود از بلندیها و کوهها [illegible] حذر کند و چون میانه دو خصم مجادله و محاربه باشد در روی هر کدام بود مغلوب گردد و [illegible] از ایام شهور ترکیه هر سه روز از ماهی در یک موضع باشند

ازین جدول استعلام نماید

	مشرق	
جنوب	[illegible]	شمال
	مغرب	

	مشرق	
جنوب	[illegible]	شمال
	مغرب	





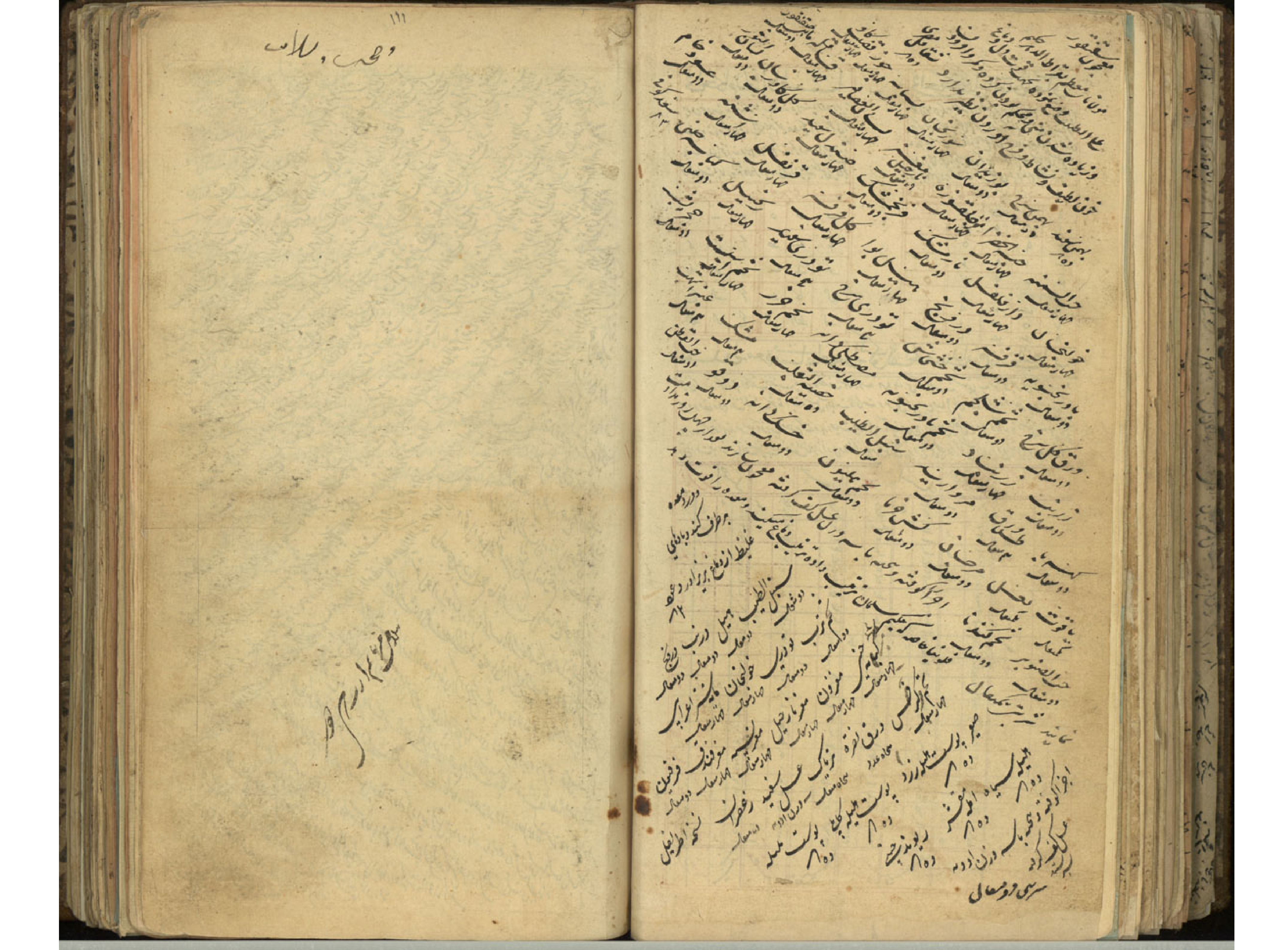
فی احکام الحیاة والممات

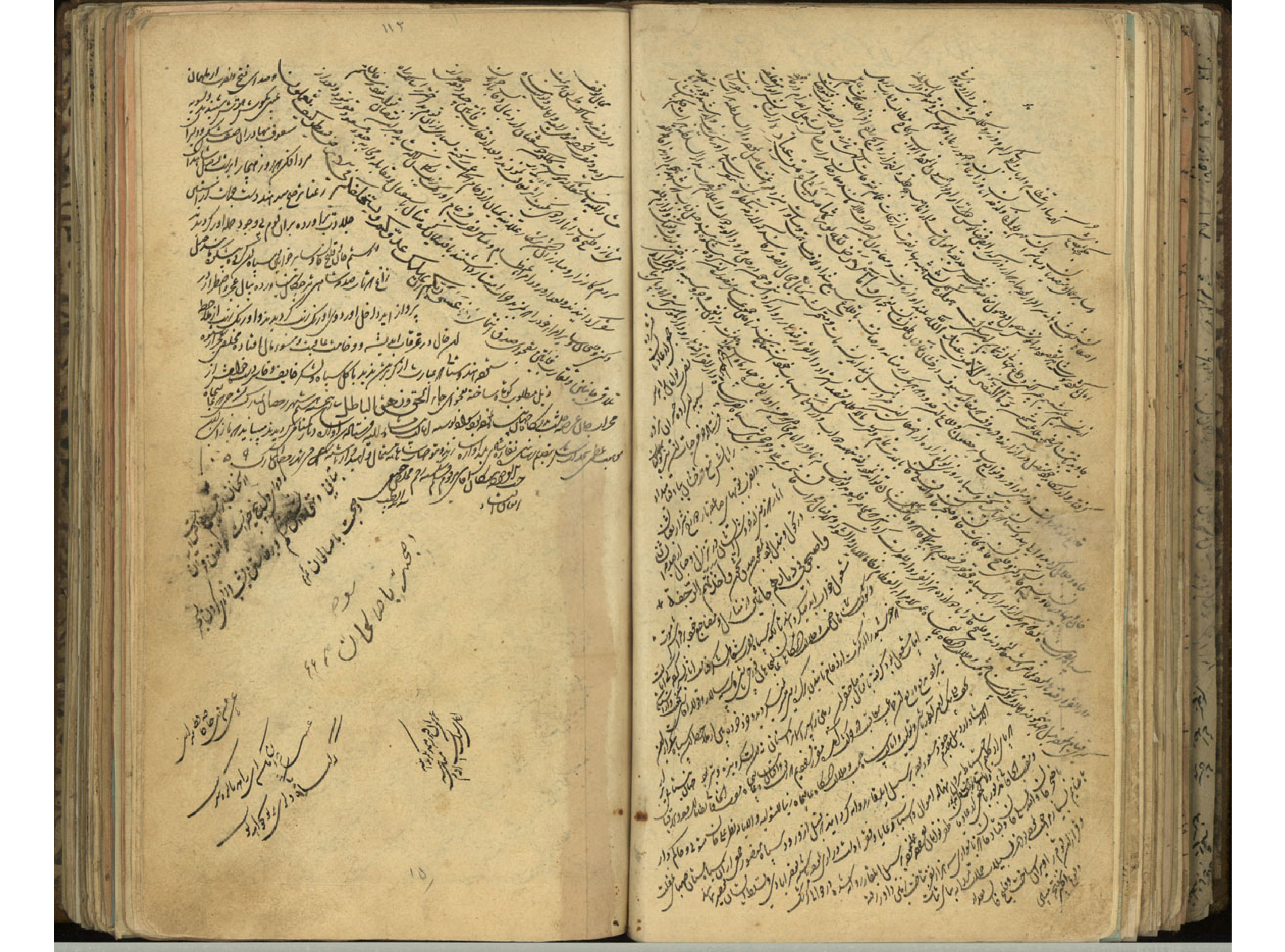
لوح حیات	لوح ممات

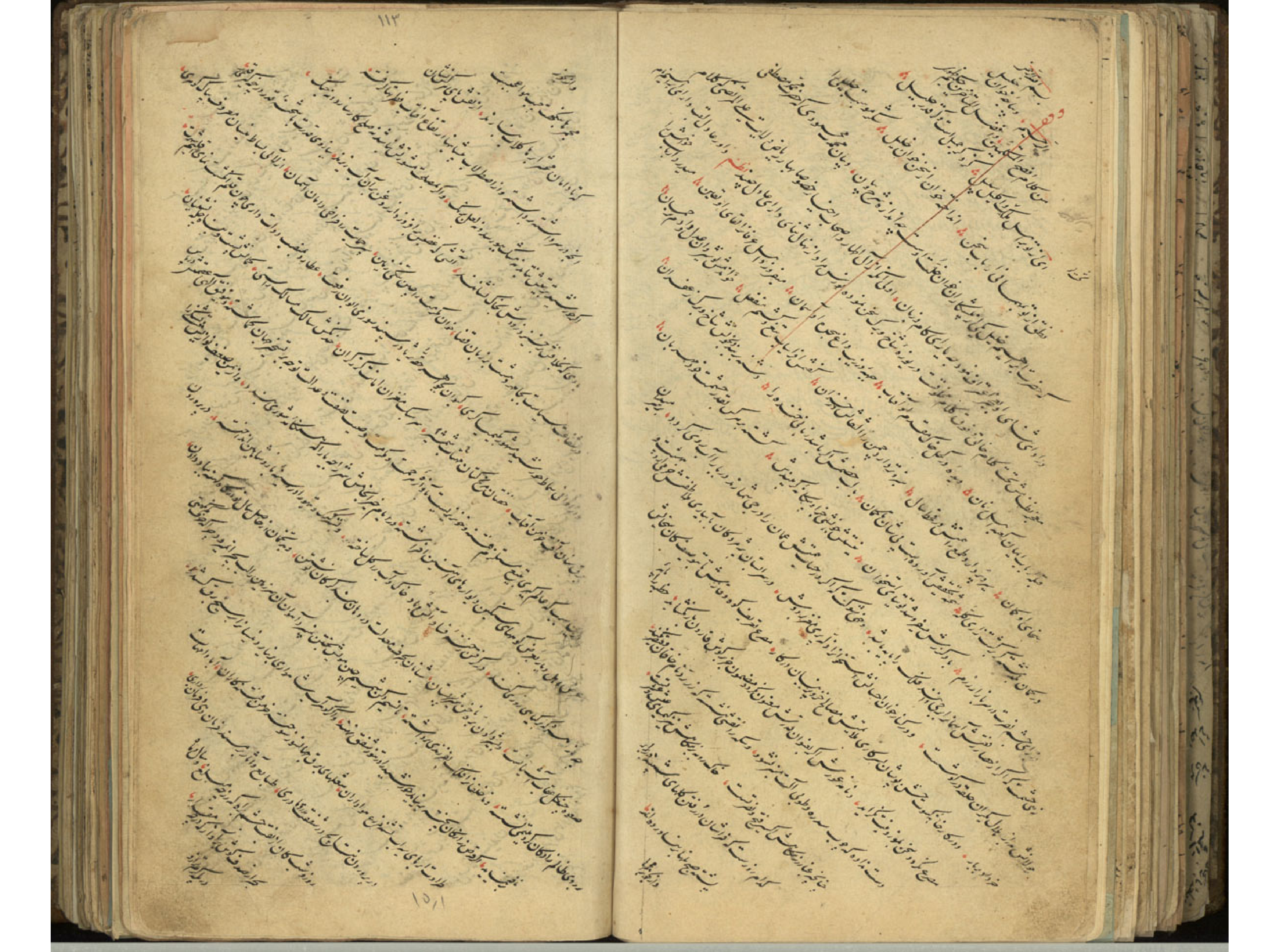
فی احکام الغالب والمغلوب

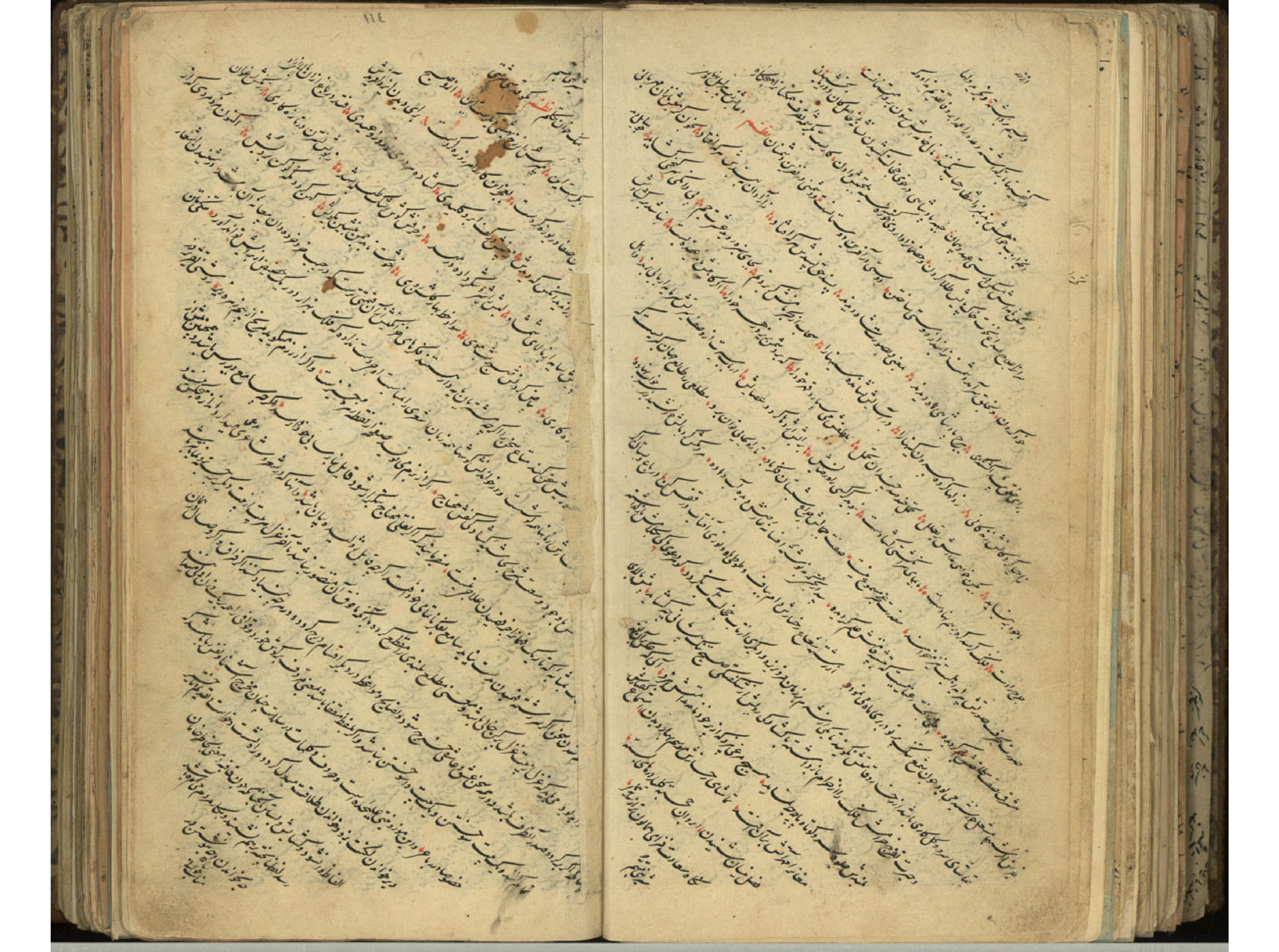
الغالب	المغلوب			
	٣	٥	٧	٩
٢	٤	٦	٨	١
٣	٥	٧	٩	٢
٤	٦	٨	١	٣
٥	٧	٩	٢	٤
٦	٨	١	٣	٥
٧	٩	٢	٤	٦
٨	١	٣	٥	٧
٩	٢	٤	٦	٨

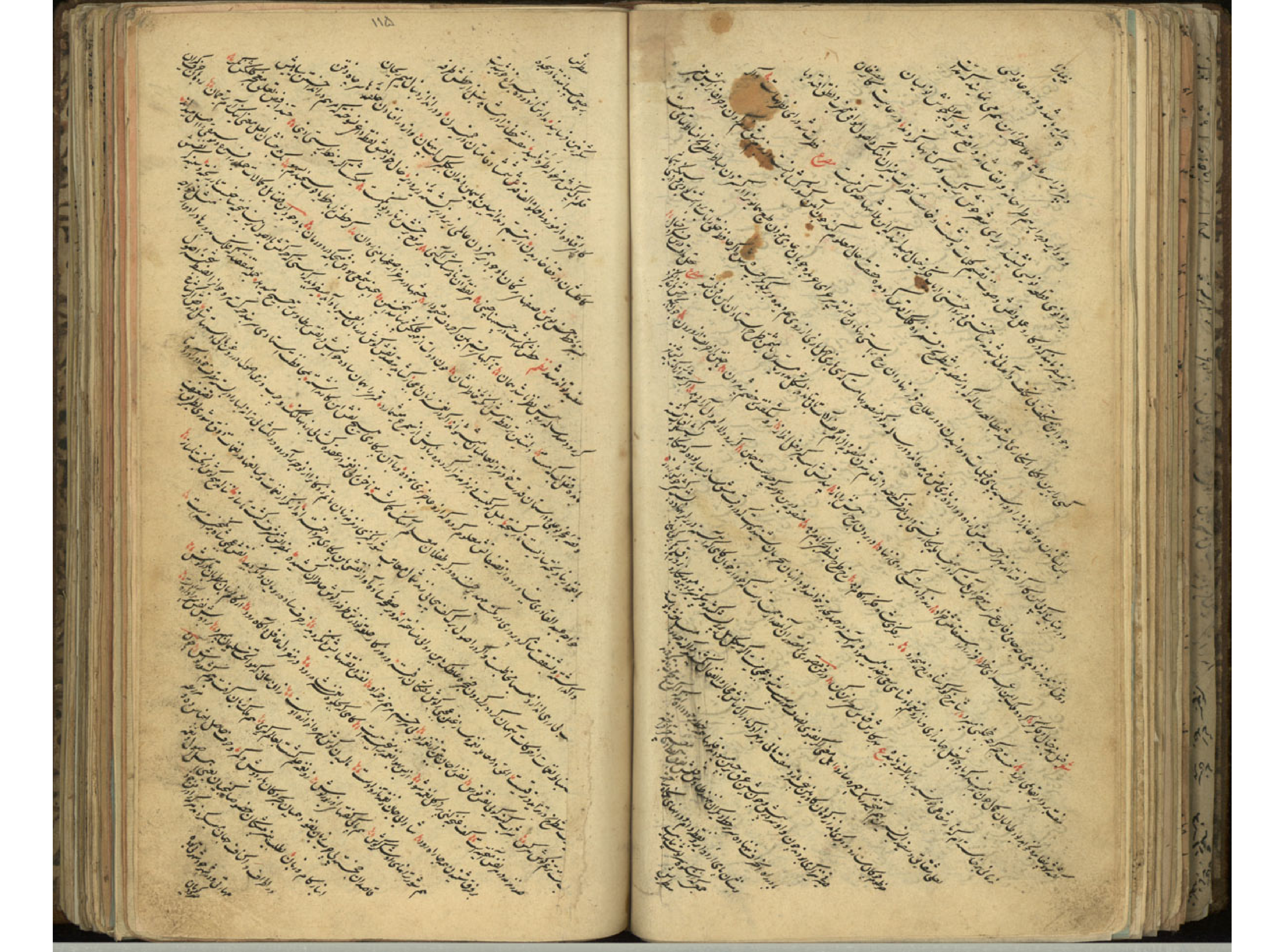
جدول معرفة ساعات وصول الکوکب الخضیب بدایرة نصف النهار

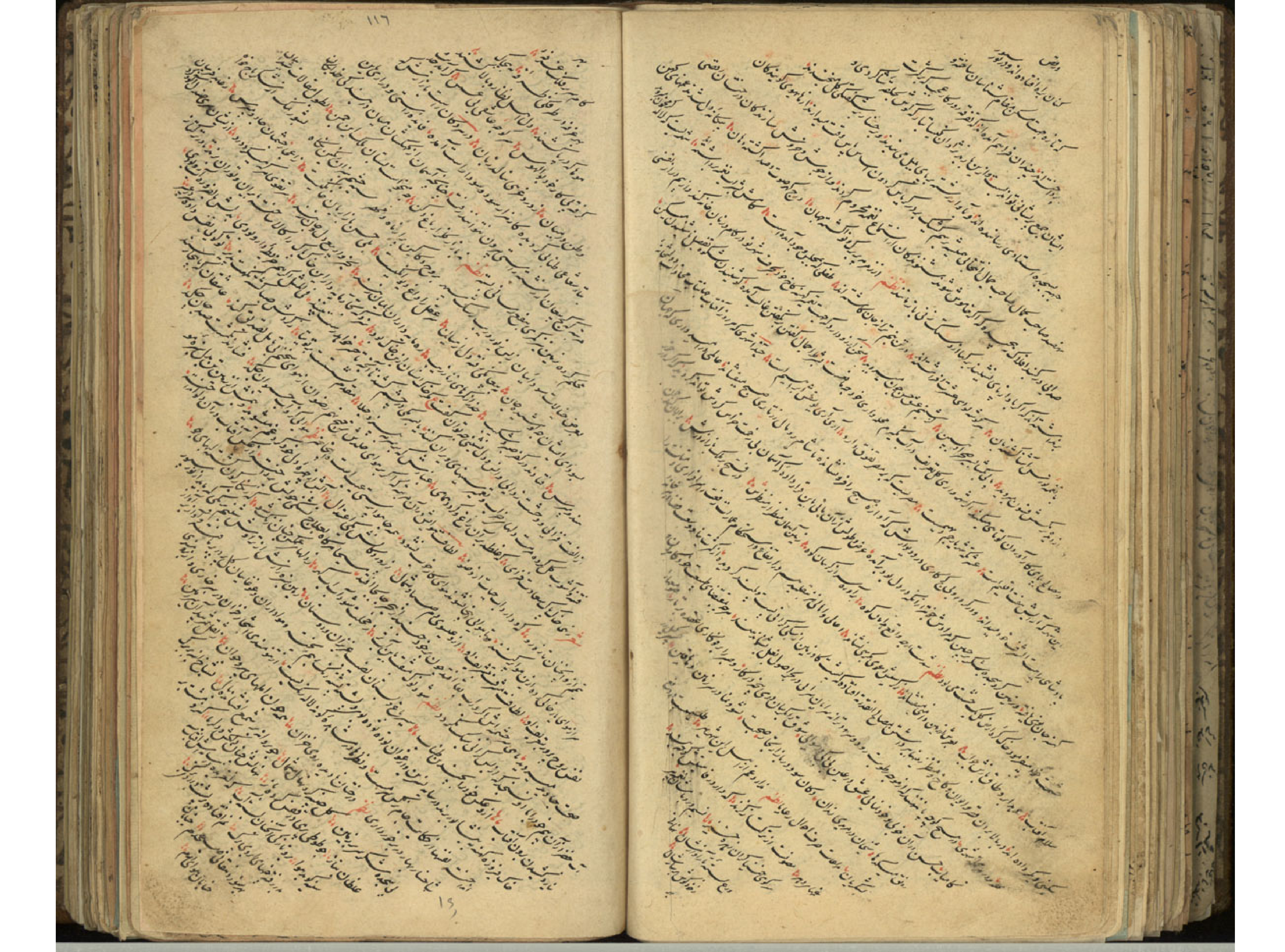


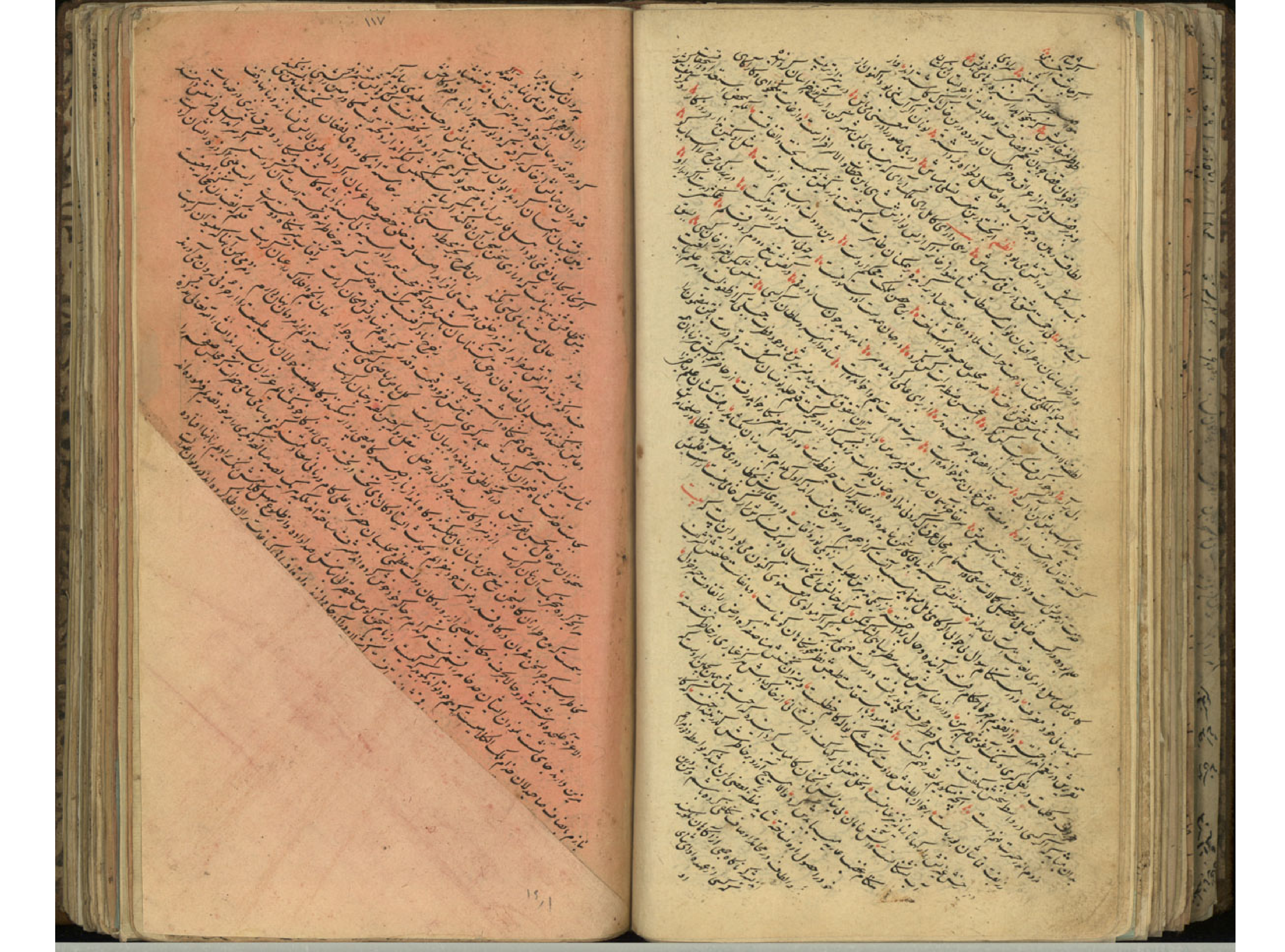


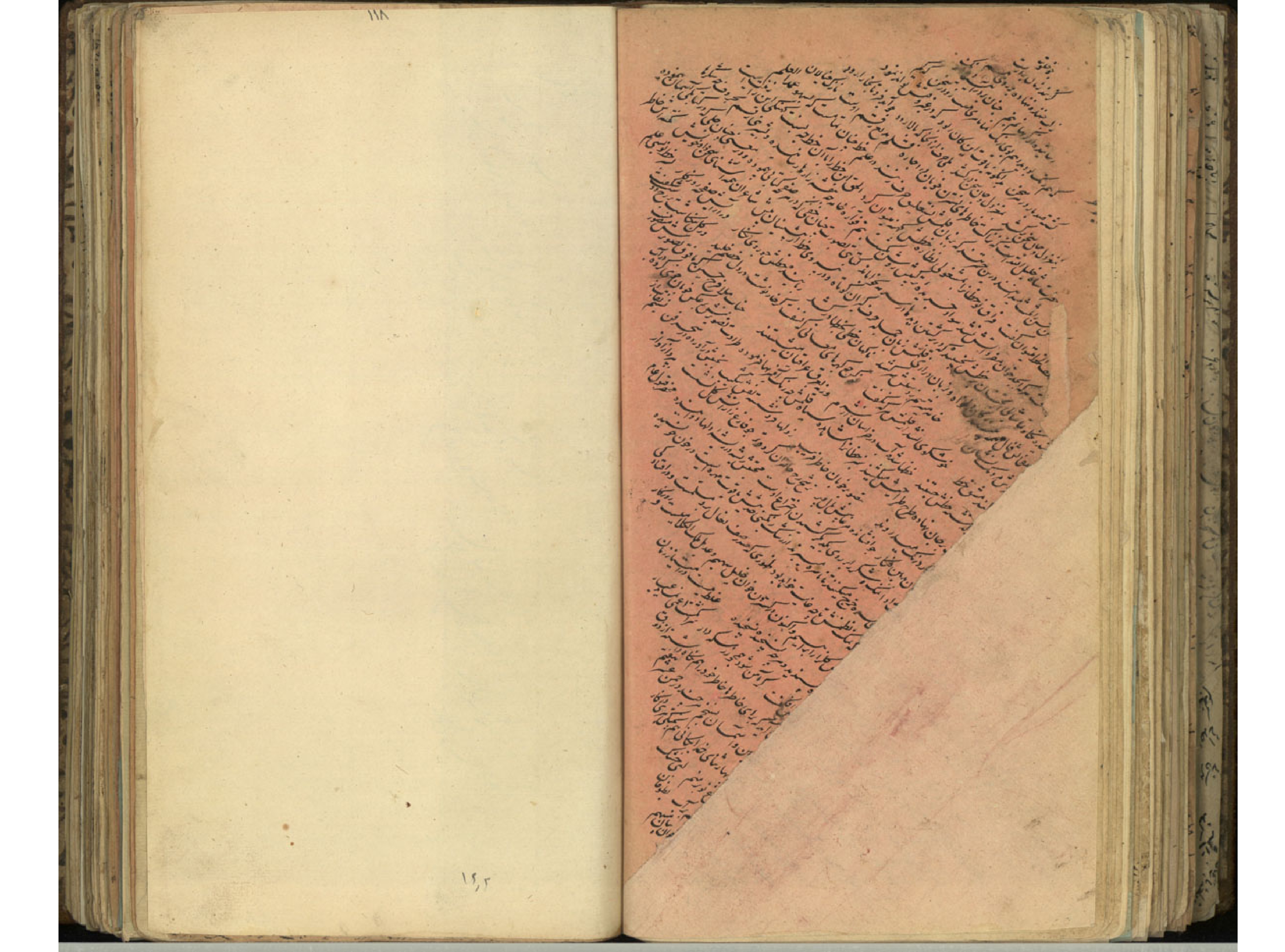


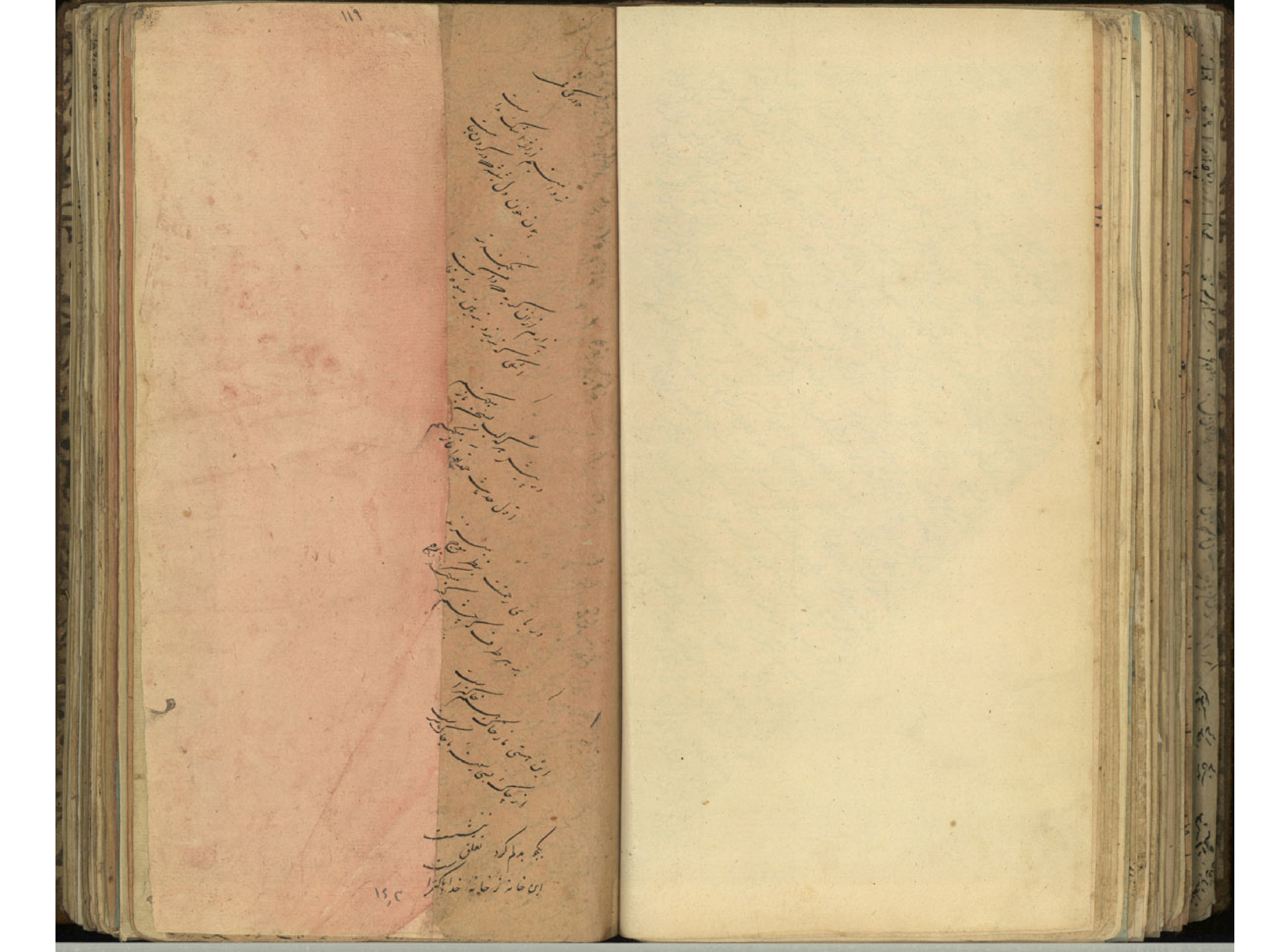


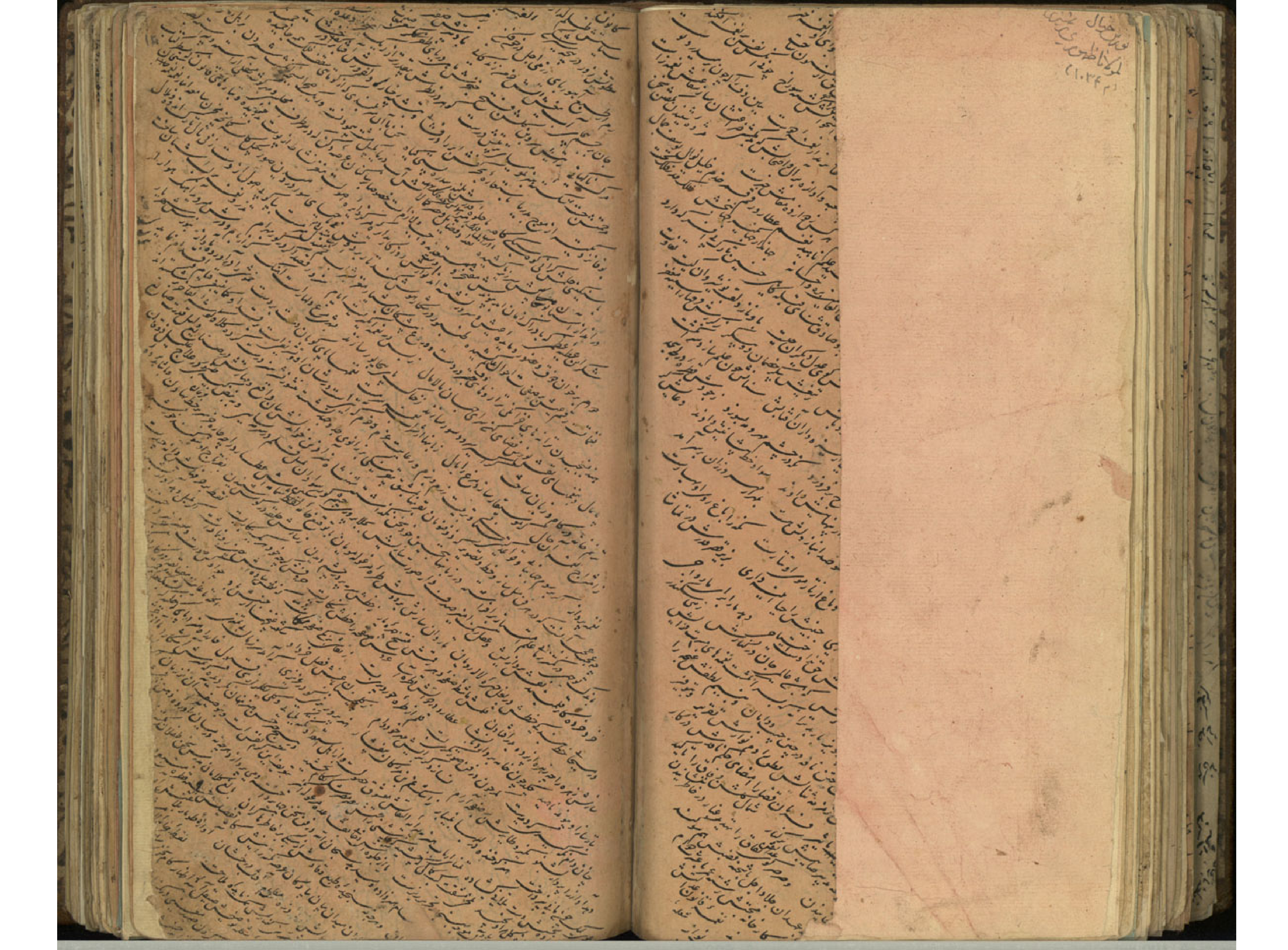












ی نیز در نعت شوی شوی مرتبت سر خوش فضیلے و مرغش اصلے سخن را بار خاطر بود کی نوازش صاحب
صاحب شکوهی عروس بود اپیرایه عاری زبخت نیست خود در شرمساری کنون زنش آسمان در پای کوکست
لال حقه بوی سند دوست خیال شاه و آلائش کمندست چو قالش و دامنش بلندست چنان شیرین که لب
حرف خطش شیرین شود در کوشها حل تا آن سنگینی ار کاه آورد بار که کوه از بار رشک آید بفریاد نسازد لفظ
کل در کف کوهر درج نسازد ز در صد رنگ و بو فرح بجام شوق کردد باده پیما دهد در قطره سر طوفان دریا
بحرف آورده پرچش ثنا را حیات کشته آلت این ثنا را سخن از فکر حفظ مرتبت زر پیش نگارش
بنشت برو کرمی بین چشمی کشاید دکر زد و خنر سینی نماید وار جمله حقوقی که ارباب عقل و فرهنگ
و اصحاب نغمه و آهنگ ثابت و لازم ساخته آنست که ترتیب و تسوید کتاب نورس داشته سامعه و باصره را
بخواندن و شنیدن آن نواخته دلستان این نموده که چنانکه تازکی معنی طراوت با لفاظ بخشیده نوی
نغمات نقشهای که برین اشعار در شان بسته شده حلقه اثر بر در دلها کوبد و باد نفس کویندگان کرد غبار
نو و کهنه از زوایای خاطر شنوندگان روبد از شاه دکن جهان نشاط آباد است عالم غم از آب تر بنیاد است
ربا دست ارباب آن نغمه شاگرد ااند آنکس که ازو نوشته طرز استادست فقط تتمه کتاب

هر قابل لب سخن با سامع کوتاه نیست ساختن و سخن و الارتبه با الضروره از پایه خود انداختن و تمثیل حال
جوهر فروش و نقاشست که کمی در شکستن کوهر کران بها دل بخت کند تا مشتری سبک مایه دست بیع
تواند داد و دیگری دم قلم تراکت رقم از تیزی بپردازد تا نظر کند نظر چشم تماشا تواند گشاد
و چون صفحات خاص و عام زیر مشق خامه او همام است آنان که تماشای مجلس بهشت آیین آیین نگاه بسته
عید و نوروز چشم و کوش فرا انداخته اند و عقل مصور و روح مجسم هدیه لآلی کلام معجز نظام در درج کوش
و هوش بخشیده اند کمان برند که این ستایش از مقولات ستایش دیگر باد شاهانست که در مدح ممدوحان
خود مبالغه ها میکنند و قطره و ذره ایشان از منبع دریا و مطلع آفتاب میدانند اگرچه صدق معنی مآل
ظهوری ظهوری دارد بر رفع این ظن قسم یاد میکند بکار زنده که بر یکان خط خوبان مشک را بر نسرین برات داد
و بنوازنده که بمفتاح نغمه در نوازش بروی سامعه گشاد که مر دفتر توصیفش انداخته قلم مفتی بر نم
و قانون تعریفش حد نفس مسیح خجسته دم نیست ممکن از مساعدت بخت سعادت بساط بوس
روزی باد تا فراخور فطرت و فطنت خود بهره مند و محظوظ گشته بر حقیقت حال و صدق مقال
استمام واجب دانست تا از کاه طنبور خورشید تار شعاعی در دمیدنست نسیم نغمه از مهب
مجلس طرب انگیز در وزیدن باد تا بر قانون سخن تار نفس نواخته مضراب زبانست تار ثنا خوانی
و ذخیره کام و زبان نصیب کلک زرین جنب باد تا رحیک عمر تش باد ار گسستن در امان
هم بر آهنگ ثنایش نغمه قانون دهر هم بوفق مدعایش رسم قانون زمان
زین دعاها را اجابت بس بسیار باد

[illegible]

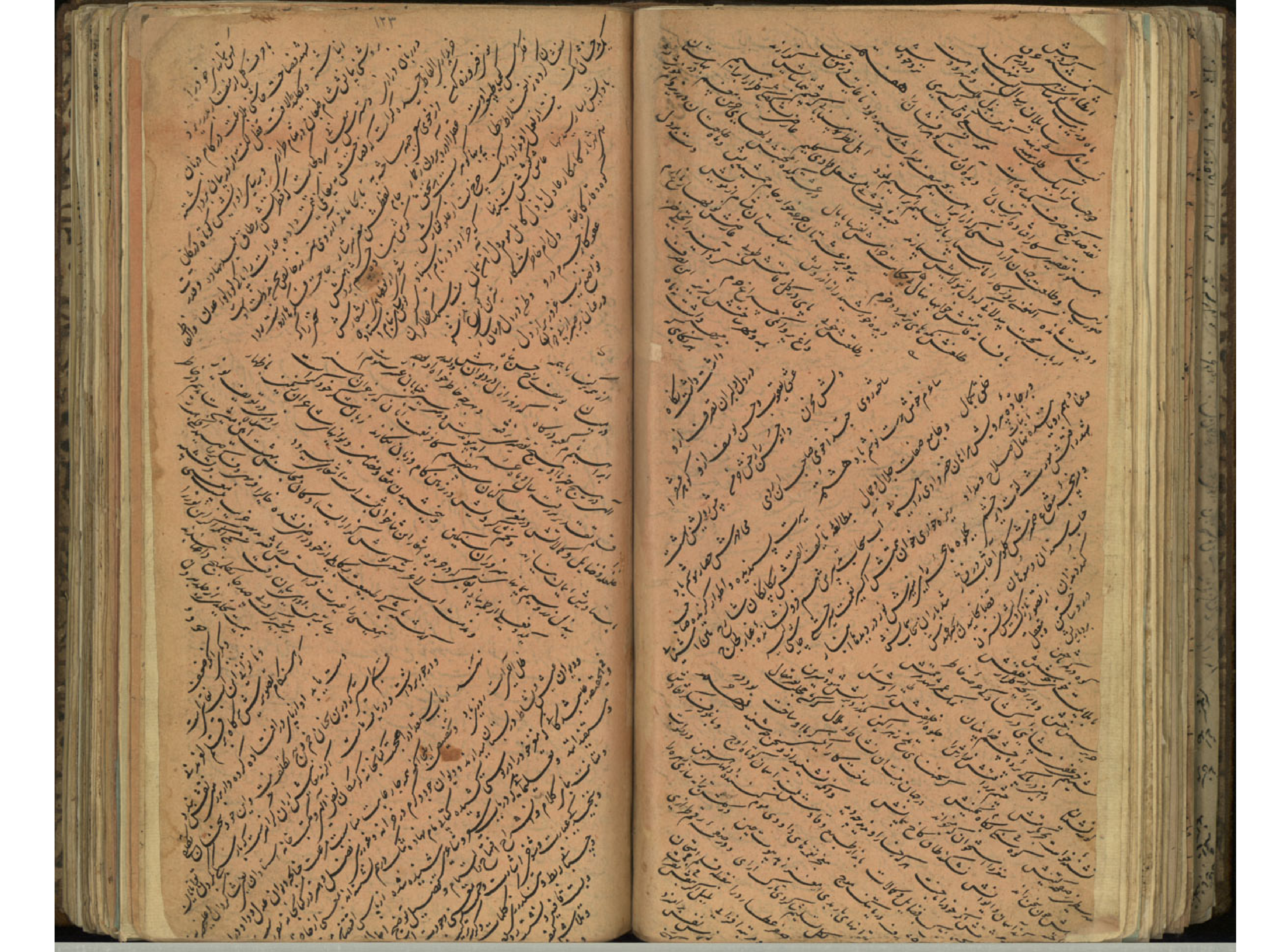
اعتقاد درست کفر در شکر گذشته عرفان ترک در شکر نعمت ایمان طینتش با لوح طینتها نیتش با شاه نیتها
در عبادت رهبر بندی بنده که در خور خداوندی سر وحدت ز مغز برده بوست همه او کرده خویش را همراه دوم
سعادت اطاعت سر بیعت هوای مصطفوی دولت بر افراشتن لوای مرتضوی پیرایه اجتهادش [illegible]
و بدرستی اعتقادش کار از رشک به مضمون فرق دین آسوده صاحب کلاهش در شور ترویج ملت ملک [illegible]
پا مردی نقوشش ایست کاخ ایمان [illegible] و به بستیاری [illegible] درگاه [illegible] علیه دارا در بان [illegible]
تماشگاه شکستگان شهر و دیار [illegible] امضای قاضیان قضا قدرت در تزیین و در محفل تربیت و آیین مثال [illegible]
شریعت قرآن و احکام ایشان مقدم نشین و در تردد شارع شرع [illegible] تعصب از ذات [illegible]
و حجت [illegible] از مقربان را در محفل دل اسلام [illegible] جای خود نشانده دلیل حجت پیشرو کیش [illegible] اصحاب کبار
و بر [illegible] طینتی محبت ایشان اظهار صرف نیکان همه تولایش ارند [illegible] تبرایش نخل
بدعت نشاندگان [illegible] تن سر بر گذشتگان [illegible] کرده [illegible] حق و باطل [illegible] حاصل
نقش کش [illegible] دوستانش در [illegible] خدا پرستانش عنف [illegible] حلقه در گوش شرع دار [illegible]
نظم کاروبار شریعت [illegible] اتصالشان ارند آسمان را [illegible] آیند

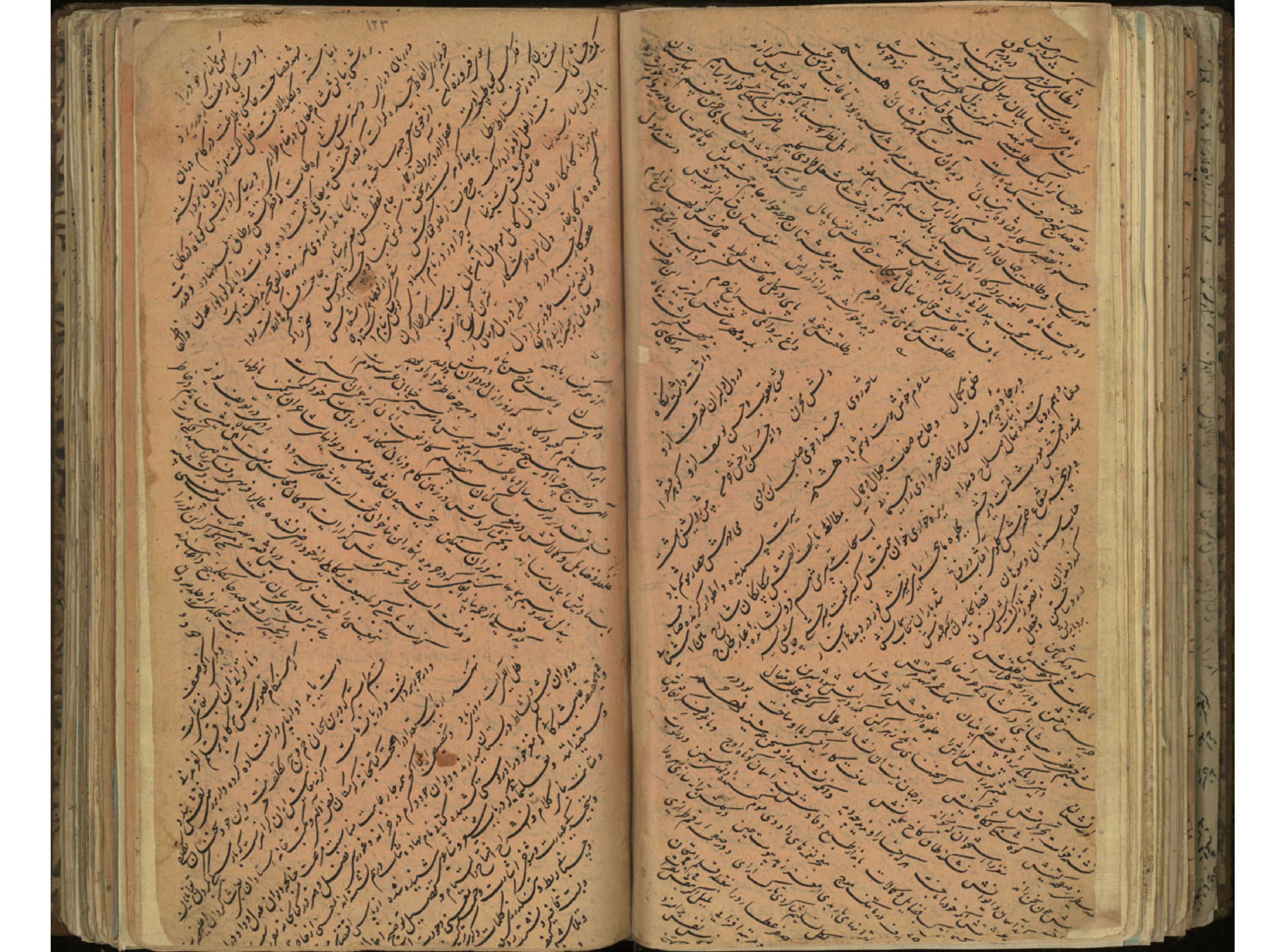
[illegible]

مجلس کردن [illegible] اقبالیت خاک راه نسبتش عالیت ز همین شاه کشورش [illegible]
در همه چیز سرورش دانند نه بجاش عدیل [illegible] صد فلاطون هنر ز اسکندر
جمع کردن که [illegible] صبح دماند که بر ایش [illegible] نخوانند عدالت که بصنف نصفت عالم
عملش ساخته و کوشش ستمدیده کاز [illegible] کوش عدالتش نواخته به پیمانه انصافش در ذمه صاف
و دعوی عادلیت از [illegible] گر چه پیش از نوشیروان ممتاز باین لقب و الا رتبت بود
آن سراب [illegible] آیین محیط و مجاز این حقیقت بود نسیمی که از مهب عدل او وزیده در باغ و بوستان گلی
[illegible] بخندیده و صبحی که از شرق انصاف [illegible] دمیده پرتو صلاحیتش با آفاق [illegible] اگر ماهتاب
[illegible] ماه طپانچه خور کلفت و اگر دست ستم نقش زده [illegible] گردد زبان ناطقه در عوض لطف
[illegible] از جای بجنبد که جمله اندیشه [illegible] از جای [illegible] یار
[illegible] گوشش آزادگان در حلقه ربیع و سحاب [illegible] پهلوان [illegible] ربیع در کشور عمل
کردهای [illegible]

[illegible]

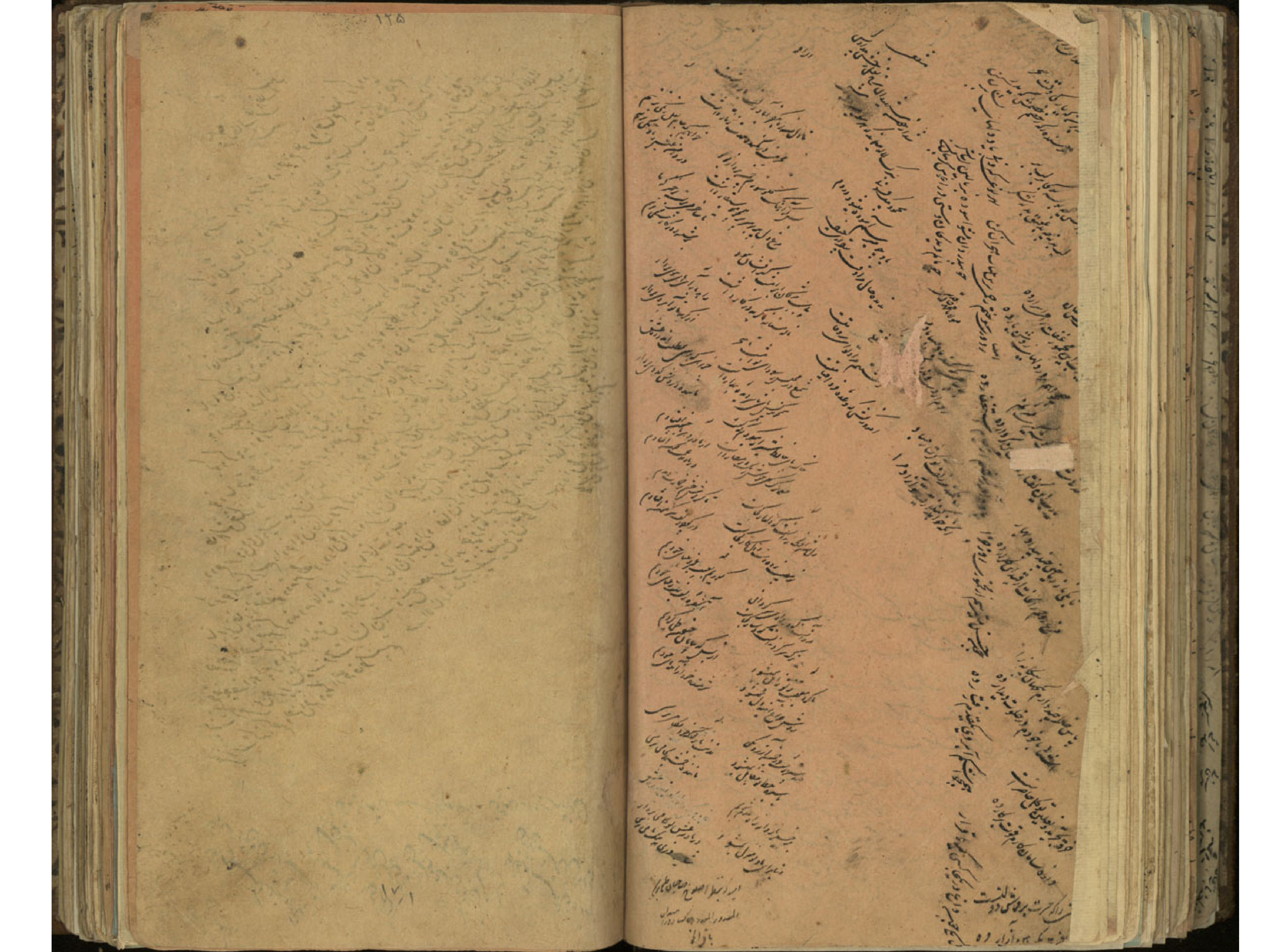
اجل از دست افگنده رمح چون بره کرده [illegible] شب تار [illegible] از کمانش گسسته [illegible]
گرفته قضا [illegible] نامه [illegible] رقم [illegible] آرزوهای خصم [illegible] تیغ گریزانده چنین
بیگانه بزم و بزم مدام ساغرش زهره [illegible] بهرام بیشه رزم باغ و بستانش [illegible] شیر خدای خاصش
شمشیر سخاوت [illegible] گرگشادی کفش [illegible] در جهان [illegible] الا در دل مردان و دهان خوبان [illegible]
که از روی عیش [illegible] چشم [illegible] وقفلها که [illegible] بر دهان سخن [illegible] طبع [illegible]
پس هنگام سوال [illegible] ماه و خور نواله خوران نوال کوتاه دستان بلند سودا انچه در خواب [illegible]
صباح از باغ تعبیر [illegible] گل [illegible] شاخ [illegible] تا غنچه بر کف [illegible]
مشت [illegible] در تیرباران فاقه زر بر سر [illegible] تا از گرانی عطا شاهی [illegible] صورت [illegible] آرزوها
غنچه در [illegible] حصول [illegible] اگر [illegible] دست [illegible]
آب [illegible] چو قضا دفتر وجود نوشت بر کف او برات جود نوشت کف او [illegible] وجود سحاب
گشت [illegible] عالم سراب [illegible]

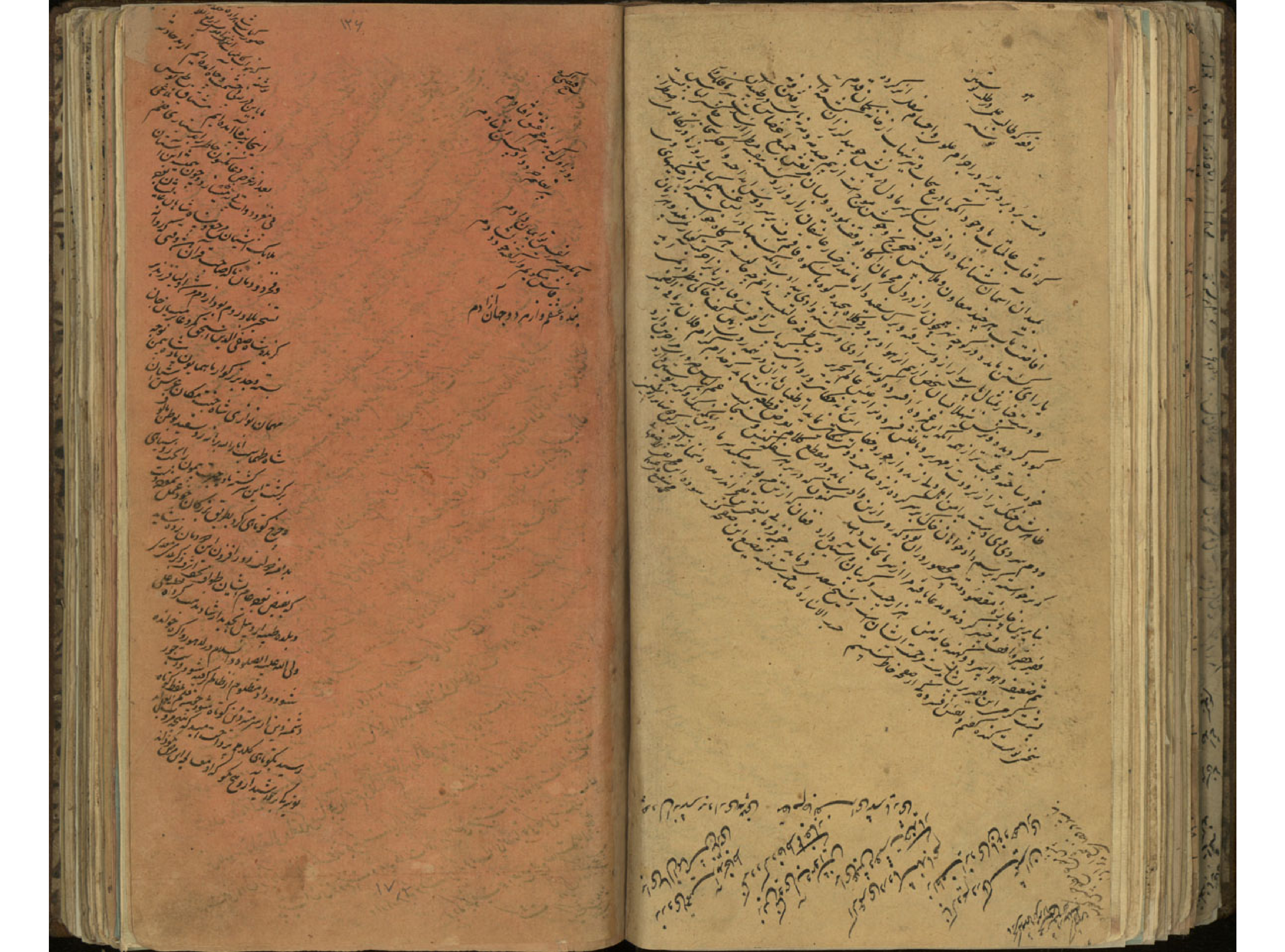




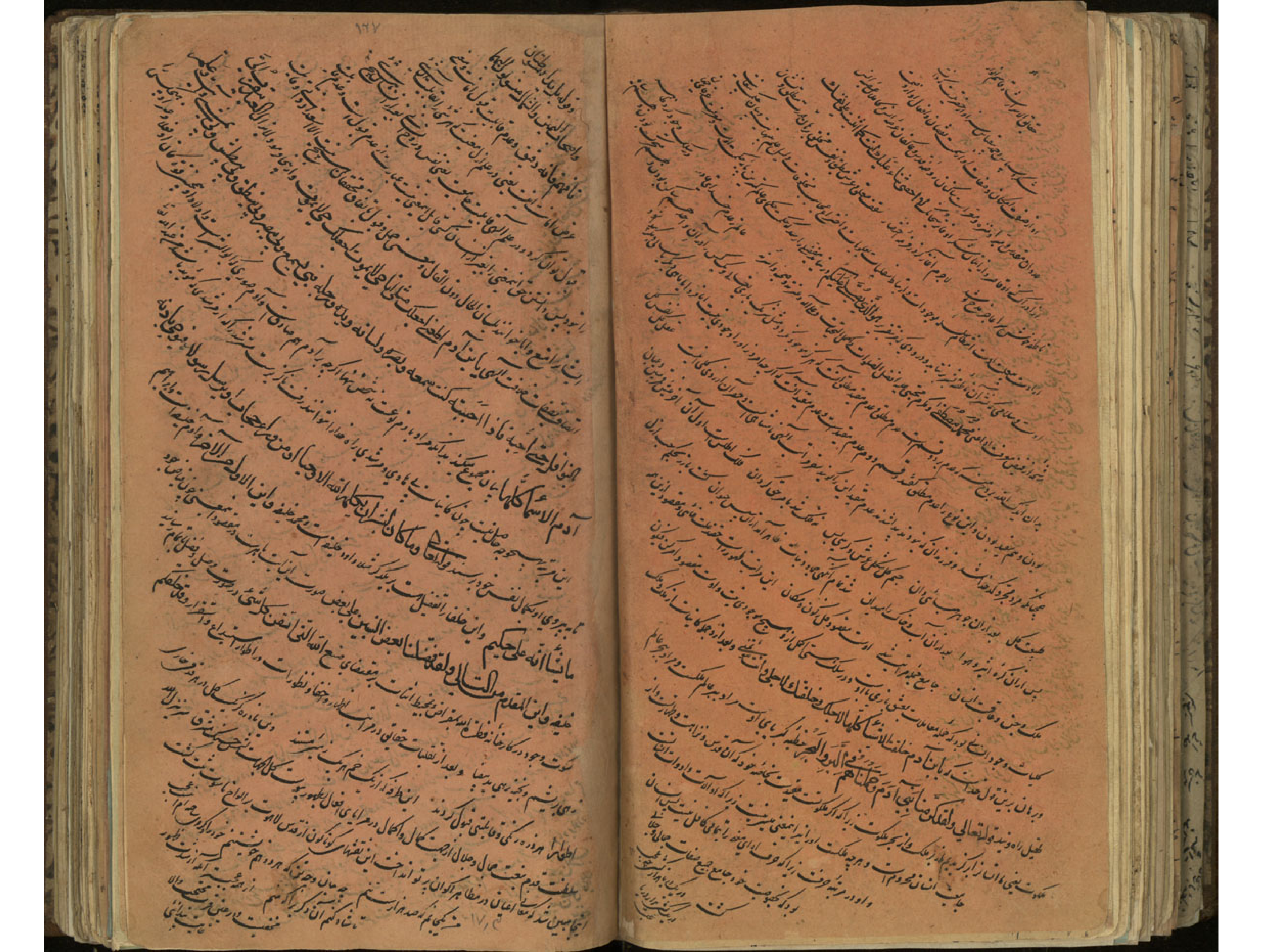
خواجه نظام الملک فرماید

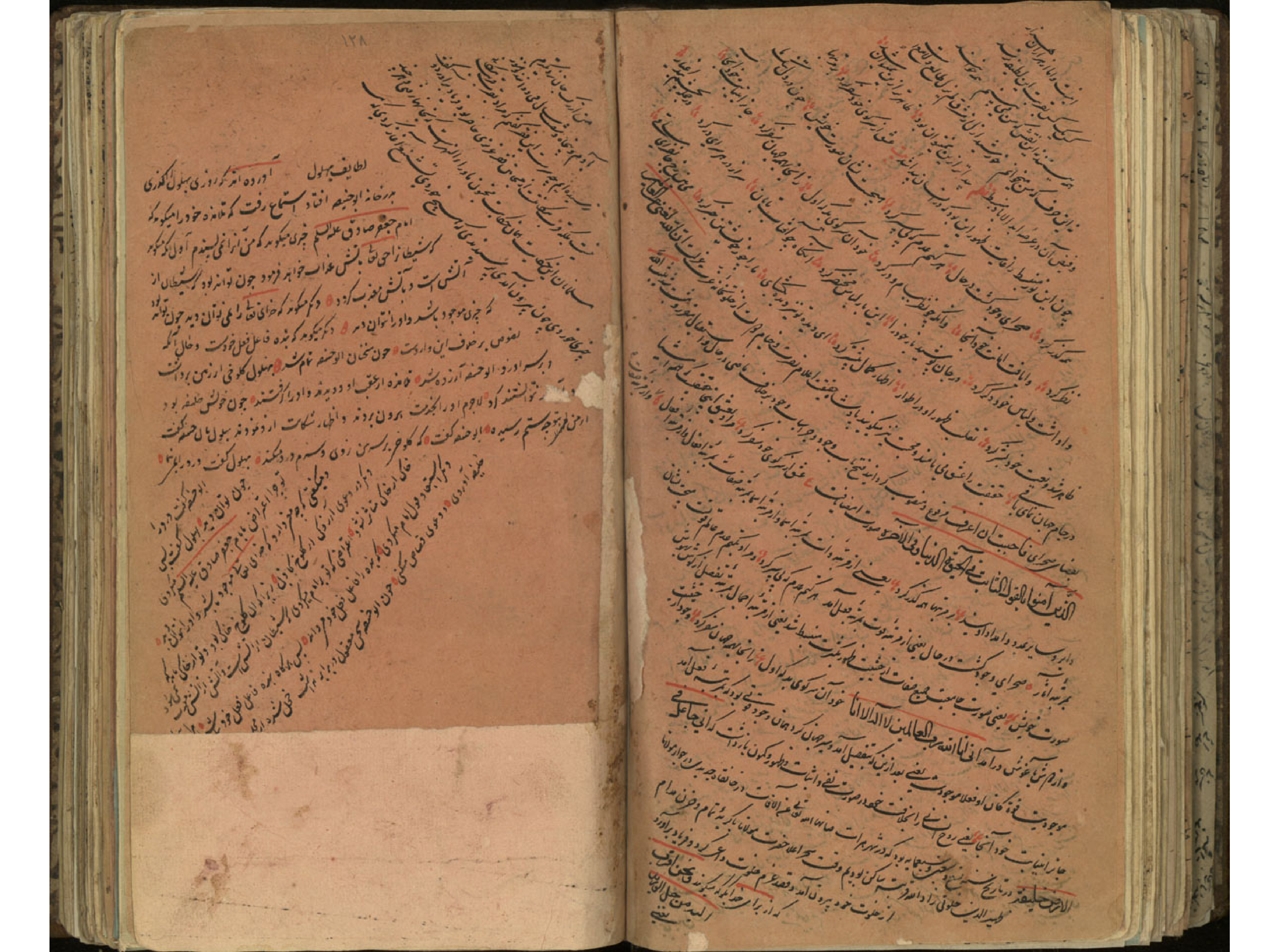
اگر ساکنان عرصه خاک از روی حقیقت در حشو و بارز افلاک نگرند بقرینه الشان معلوم گردد
که محرران دفترخانه روزگار در روزنامچه اعمار نقد بقا را از جنس هستی منها
نموده‌اند و هر چه حرف راحات است بر حشو نهاده و حرف محنت را بارز آورده
و مفرد روزی هر کس را که در روز ازل که تحریر نموده‌اند دیگر امکان تغییر مفرد و المفرز
ندارد و بعد از مفرده و من ذلک و فاضل معصیت هیچکس را عوض
با بقیه طاعت مجری نخواهند داشت پس چون چنین است توجه نمایند که حاصل عمر عزیز
اضافه آن فاضل شود و در تدارک
اوقات گذشته کوشند که
گذشته اند مضی ما مضی





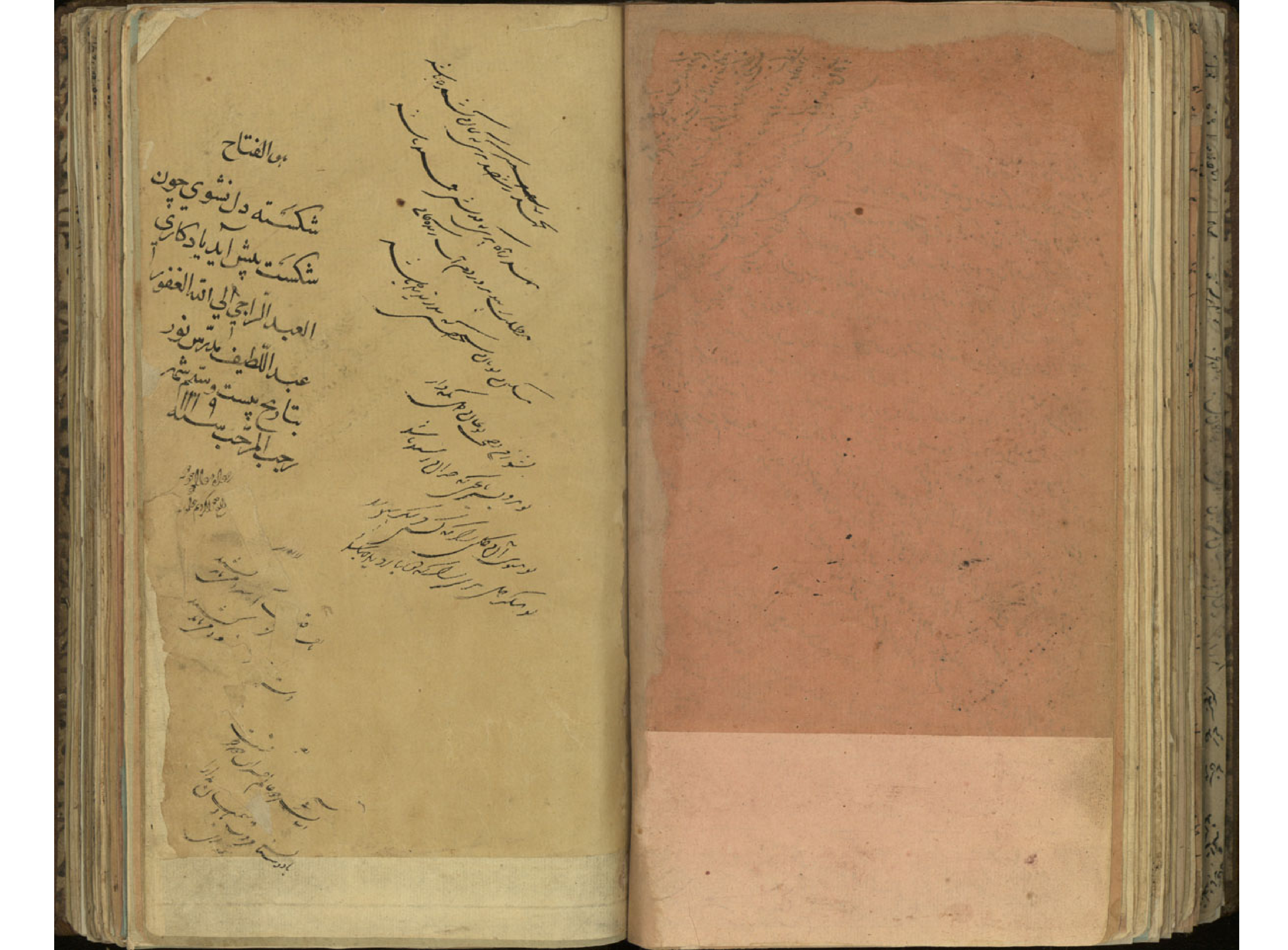
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

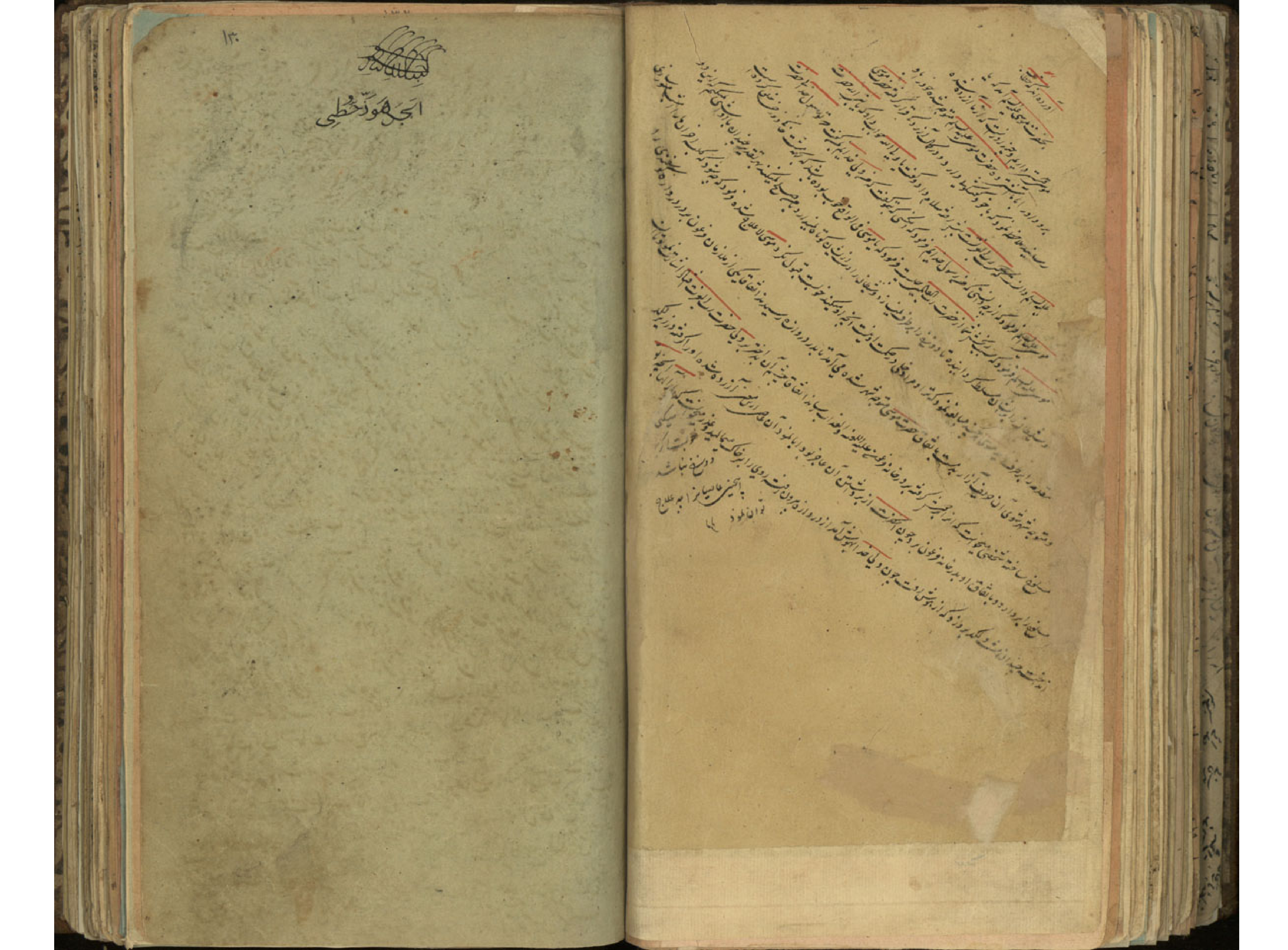




لطایف بهلول

آورده اند که روزی بهلول کوفی در خانهٔ ابوحنیفه افتاد استماع رفت که تلامذهٔ خود را میگوید که امام جعفر صادق علیه السلام چیزی میگوید که من آن را نمی پسندم اول آنکه میگوید که شیطان را در آتش عذاب خواهد فرمود چون تواند بود که شیطان از آتش است در آتش معذب گردد دوم میگوید که خدای تعالی را نتوان دید چون تواند بود که چیزی موجود باشد و او را نتوان دید سوم میگوید که بنده فاعل فعل خود است و حال آنکه نصوص بر خلاف این وارد است چون سخنان ابوحنیفه تمام شد بهلول کلوخی از زمین برداشت و بر سر او زد ابوحنیفه آزرده شد


هو الفتاح
شکسته دل نشوی چون
شکست پیش آید یادگاری
العبد الراجی الی الله الغفور
عبد اللطیف مدرس نور
بتاریخ بیست و ششم شهر
رجب المرجب سنه ۱۳۱۹



ابجد هوز حطی

نامه از مولانا محمد نصیرا ابامی است صاحب تجرهٔ مبارکه

[illegible]

وقدرت مبدع المرکبات عن الاضداد جل شانه وعم نواله ... مدار نظام احوال عباد ...

علم ... باعدل داد و شهریار ... اعدل حسن اتفاق ... منوط ...

... مربوط ... فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم ...

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

[illegible]

المؤید بتأییدات الملک المستعان والموفق بتوفیق العزیز المنان لا زالت ... الی انتهاء الدوران حضرتلری

الی آخر الزمان ومابرحت اطناب خیام سلطنته ممدوده ...

طرف اعلالرینه ... مقرون و جانب ... سعادت ...

[illegible]

سعادت دستگاه ... و فلک بارگاه ... اعلی الله اعلام قدره

من السمک الی السماک و رفع بنیان مجده الی قبة الافلاک ...

... و عظمتلو پادشاه ... مکتوب ... اصلاح ذات البین

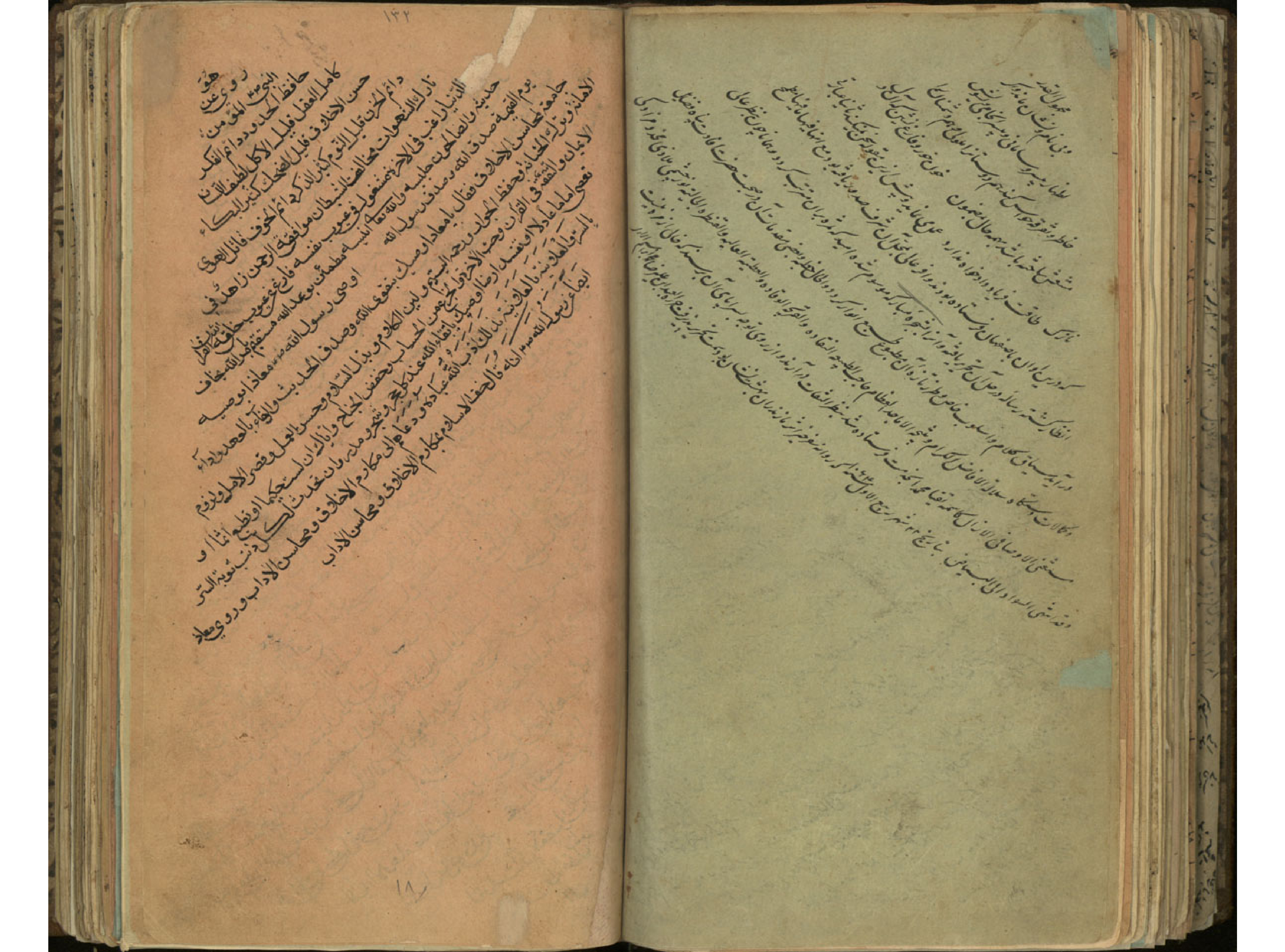
شمس الدین محمد ... آقا ... طرفندن ...

... آتش جنگ و جدال ... رفع ...

... وان جنحوا للسلم فاجنح لها ...

... المکتوب ... عباد الله ...

... احوال صحت ...



هو

روی عن

النبی صلعم المؤمن :

حافظ الحد و دوام الفکر

کامل العقل قلیل الاکل لطیف الانس

حسن الاخلاق قلیل الضحک کثیر البکاء

دائم الحزن قلیل النوم کثیر الذکر دائم الخوف قاتل الهوی

تارک الشهوات مخالف الشیطان موافقة الرحمن زاهد فی

الدنیا راغب فی الاخرة مشغول فی عیوب نفسه فارغ عن عیوب خلقه الله تعالی شریف

حدیثه و الصالحون جلیسه والله تعالی انیسه مطمئن بوعد الله مستقیم بامر الله خاف

یوم القیمة صدق الله و صدق رسول الله اوصی رسول الله صلعم معاذا بوصیه

جامعة لمحاسن الاخلاق فقال یا معاذ اوصیک بتقوی الله و صدق الحدیث والوفاء بالعهد واداء

الامانة و ترک الخیانة و حفظ الجوار و رحم الیتیم و لین الکلام و بذل السلام و حسن العمل و قصر الامل و لزوم

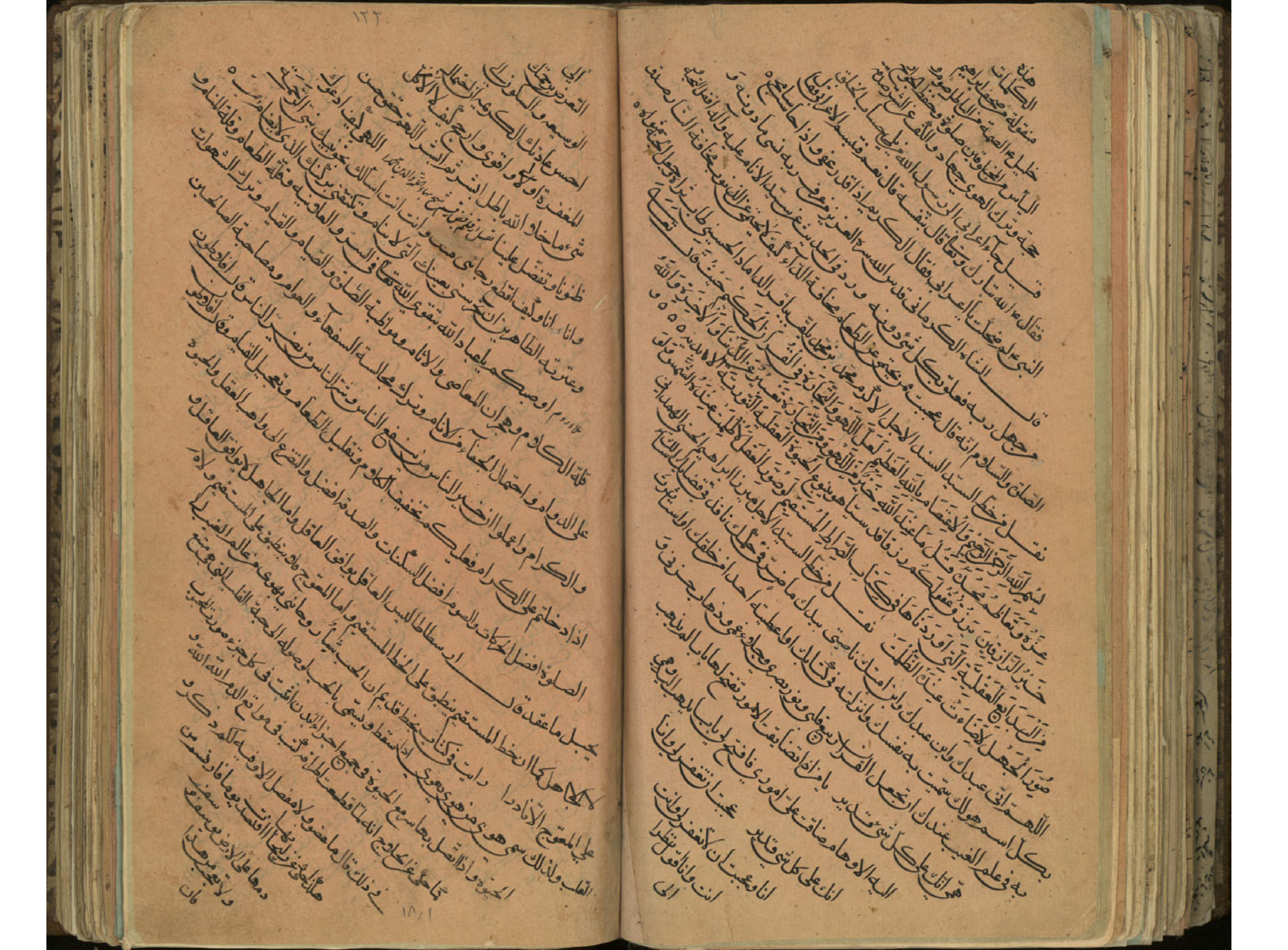
الایمان و التفقه فی القرآن و حب الاخرة والجزع من الحساب و خفض الجناح و ان لا تسب حکیما او تطیع اثما و

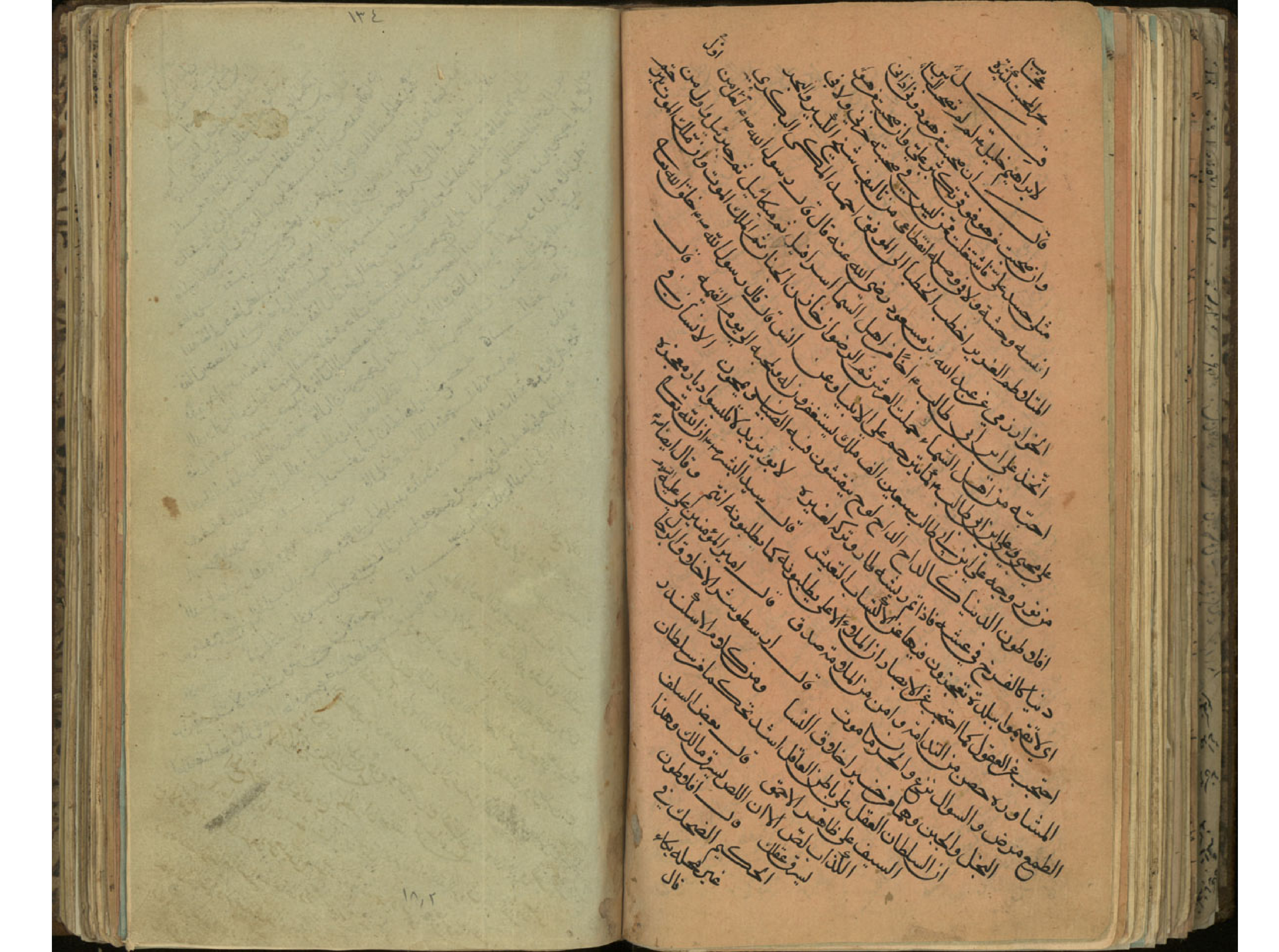
تعصی اماما عادلا او تفسد ارضا واوصیک باتقاء الله عند کل حجر و شجر و مدر و ان تحدث لکل ذنب توبة السر

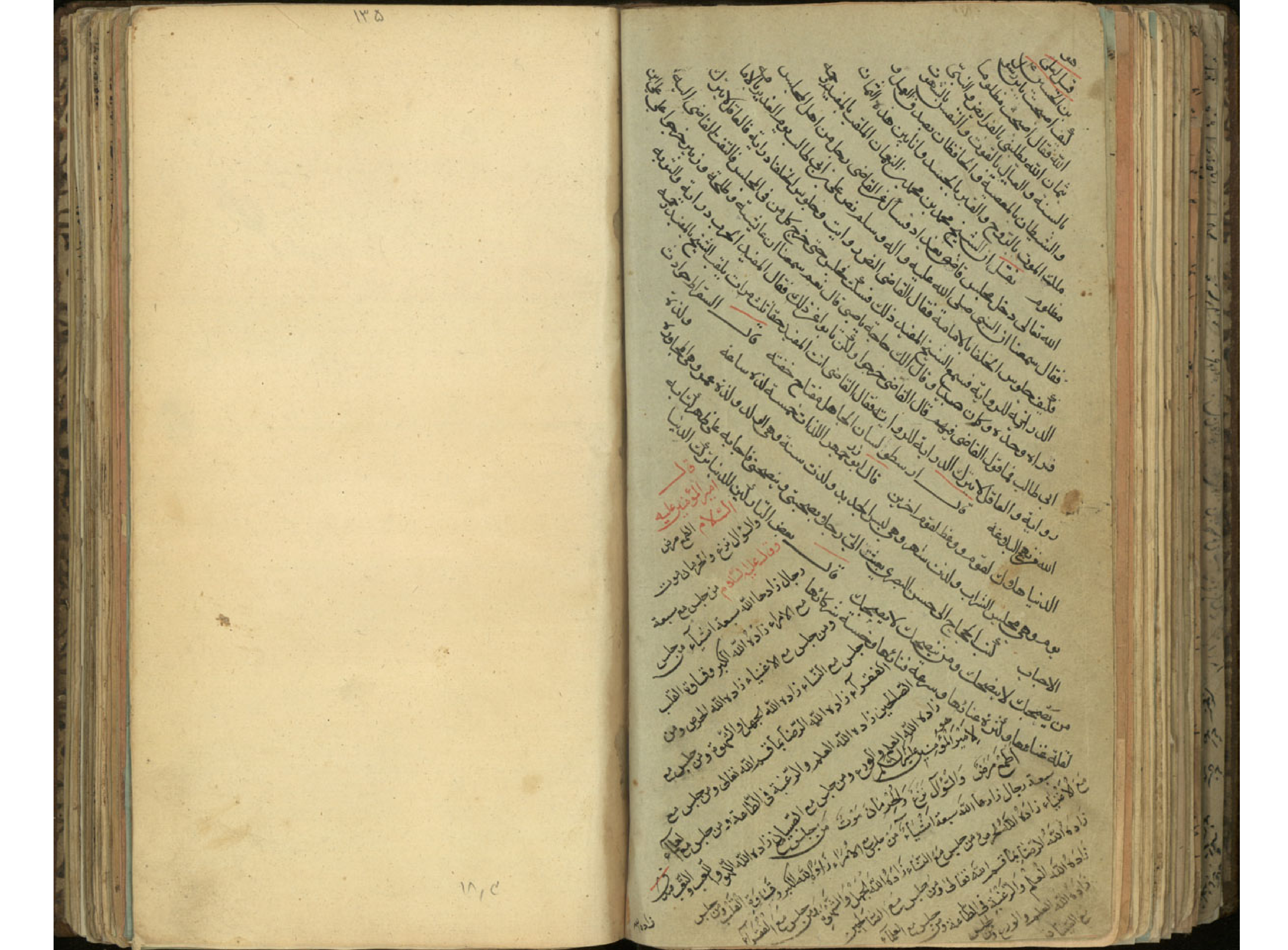
بالسر و العلانیة بالعلانیة ذلک ادب الله عباده و دعاهم الی مکارم الاخلاق و محاسن الاداب و روی معاذ

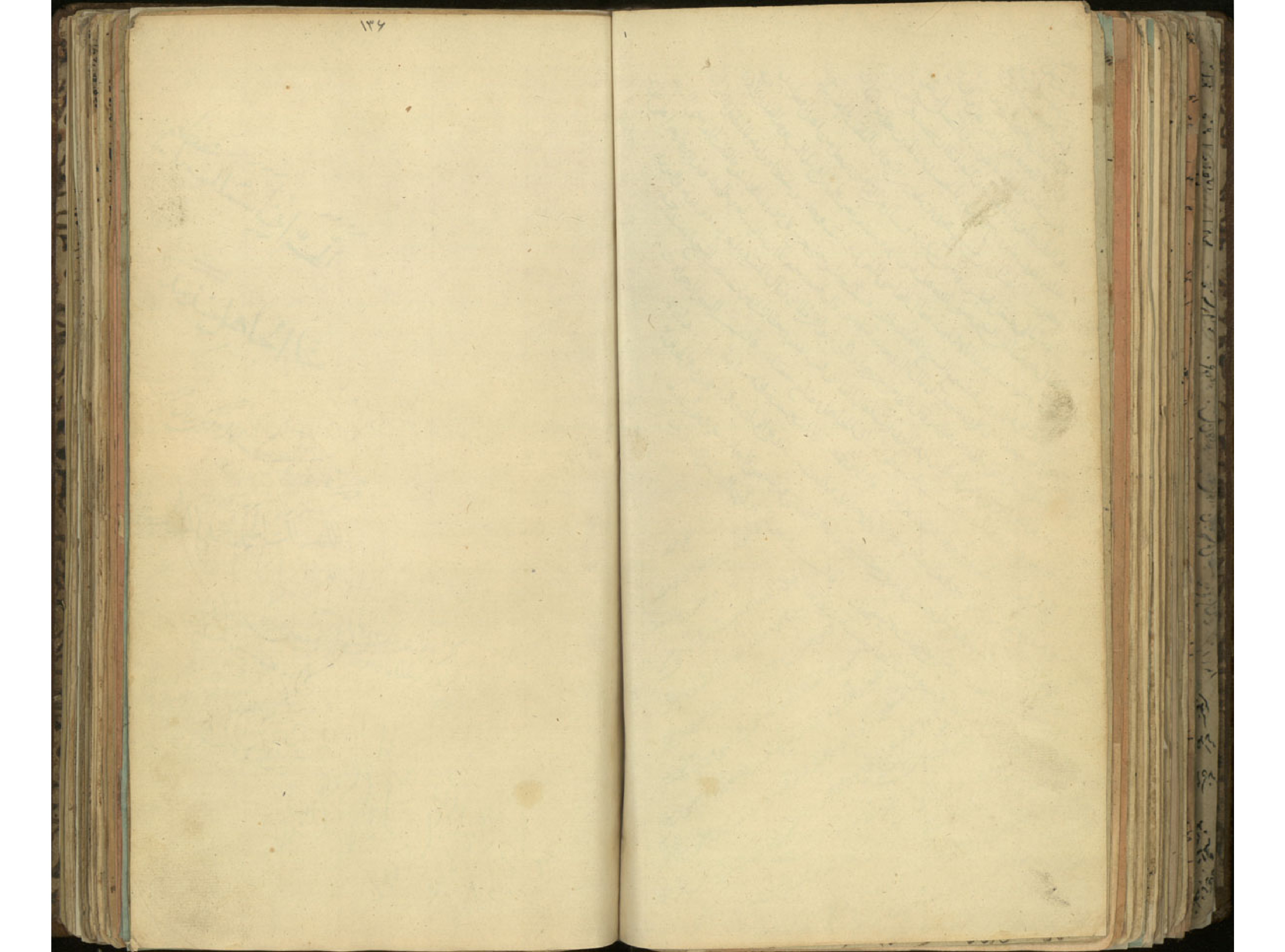
ایضا عن رسول الله صلعم انه قال حف الاسلام بمکارم الاخلاق و محاسن الاداب

[illegible]








۱۳۶

اللهم اني اسألك يا عظيم

منا الجاهل خند بد

وصح من خزانة لا اله الا الله

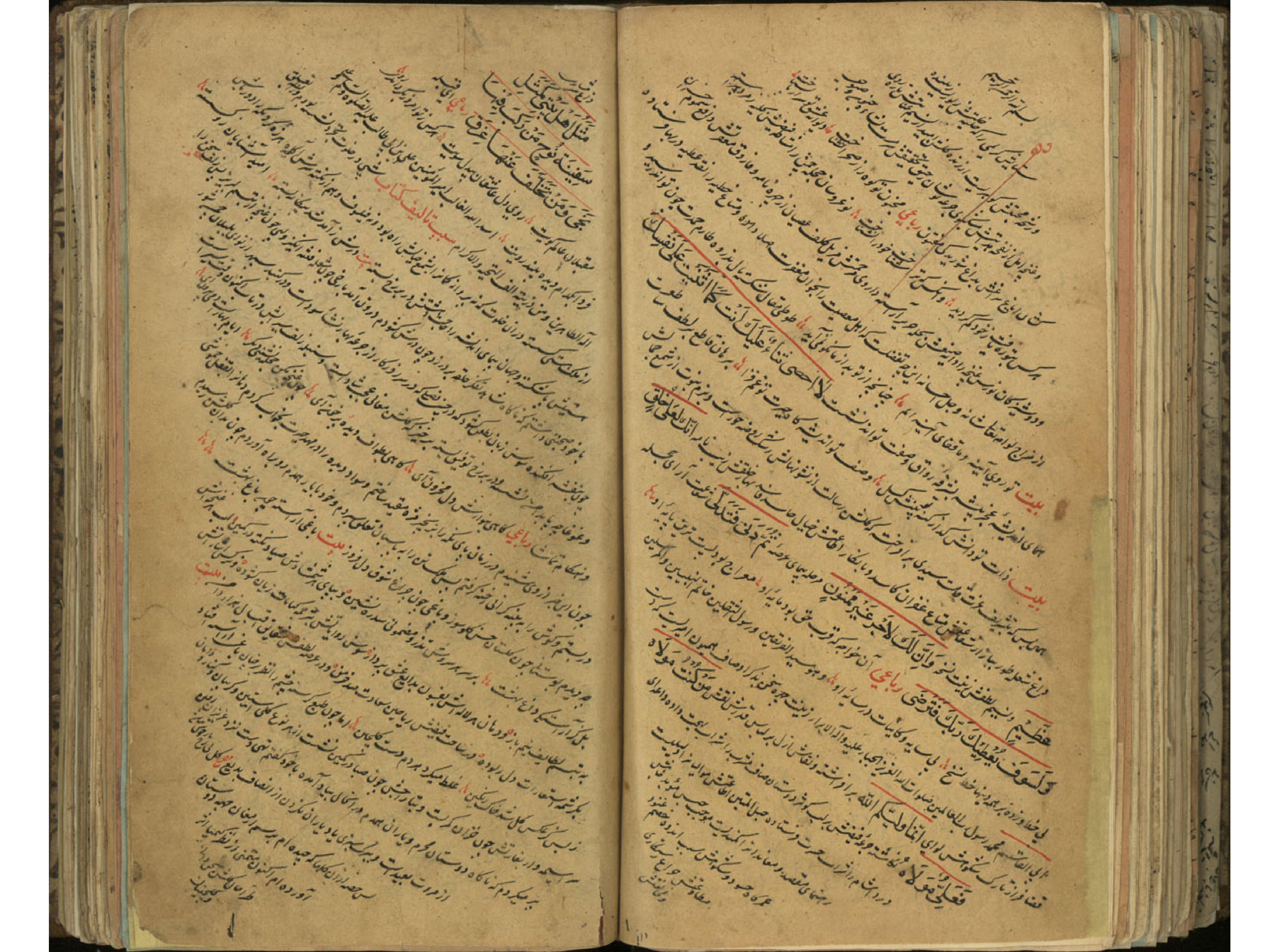
اللهم لك الحمد حمد الشاكرين

الله

اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی
برآورند غلامان او درخت از بیخ

اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی
برآورند غلامان او درخت از بیخ

[illegible]



مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق

سبب تالیف کتاب

رباعی

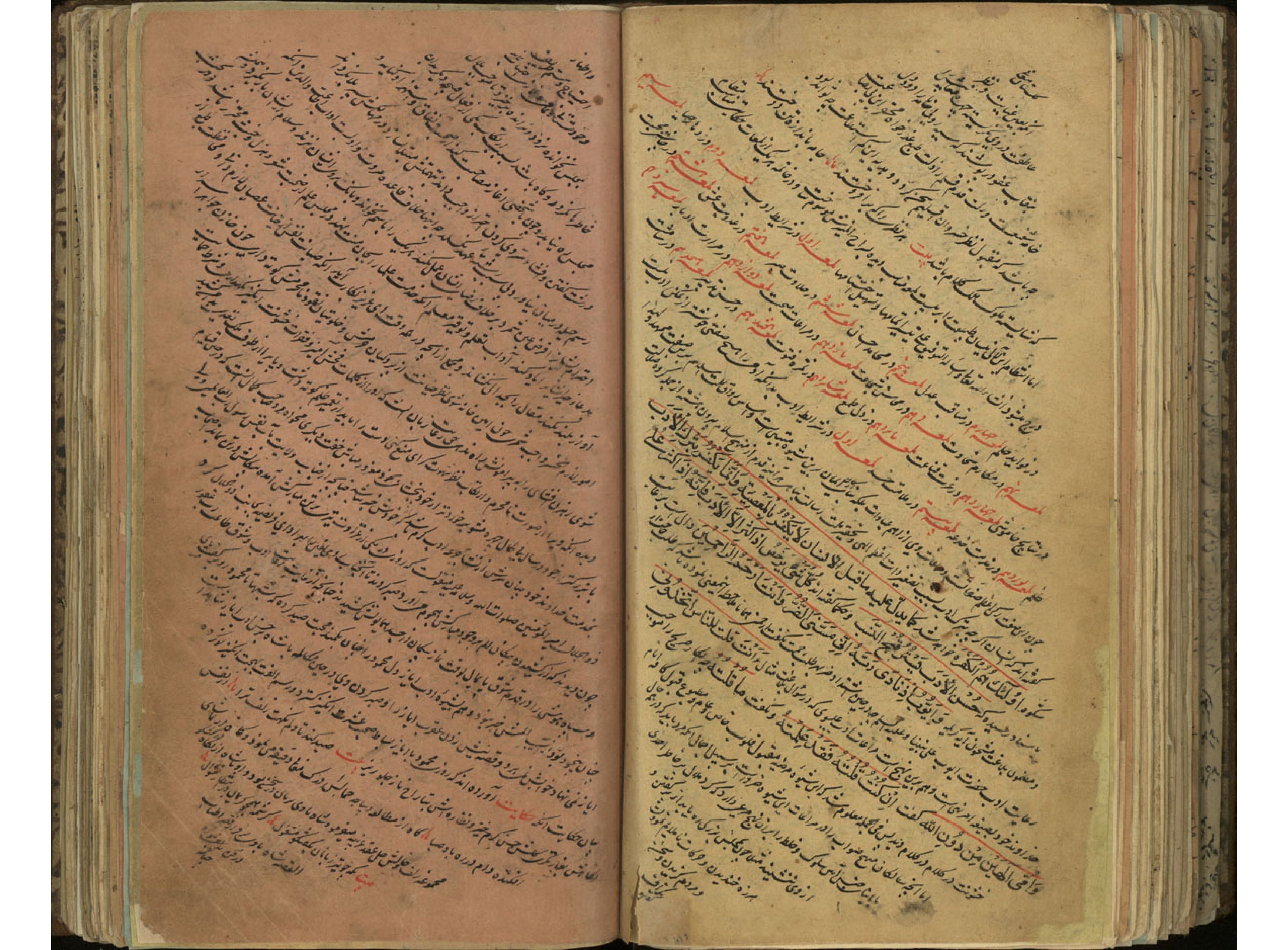
بیت

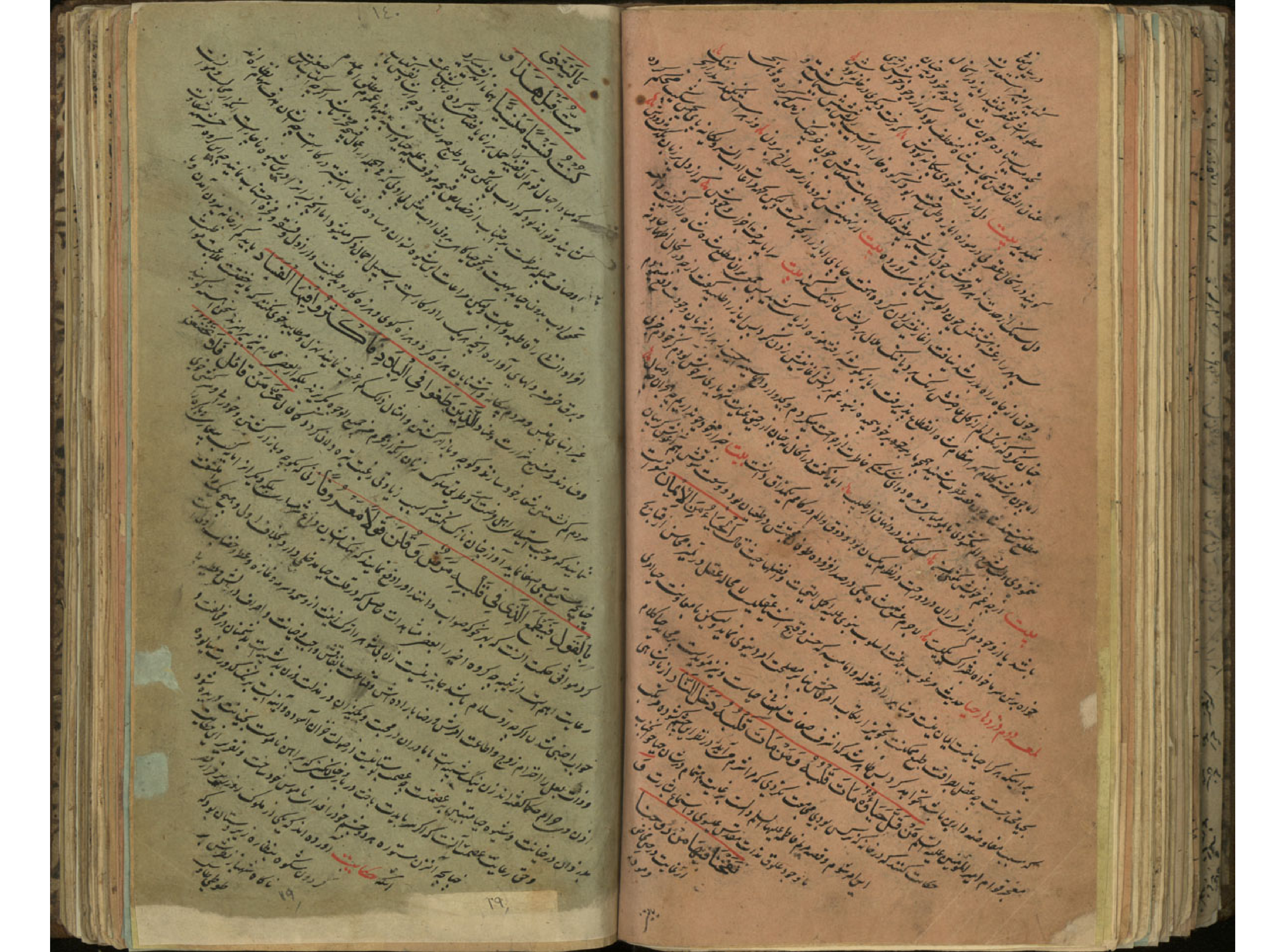
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک

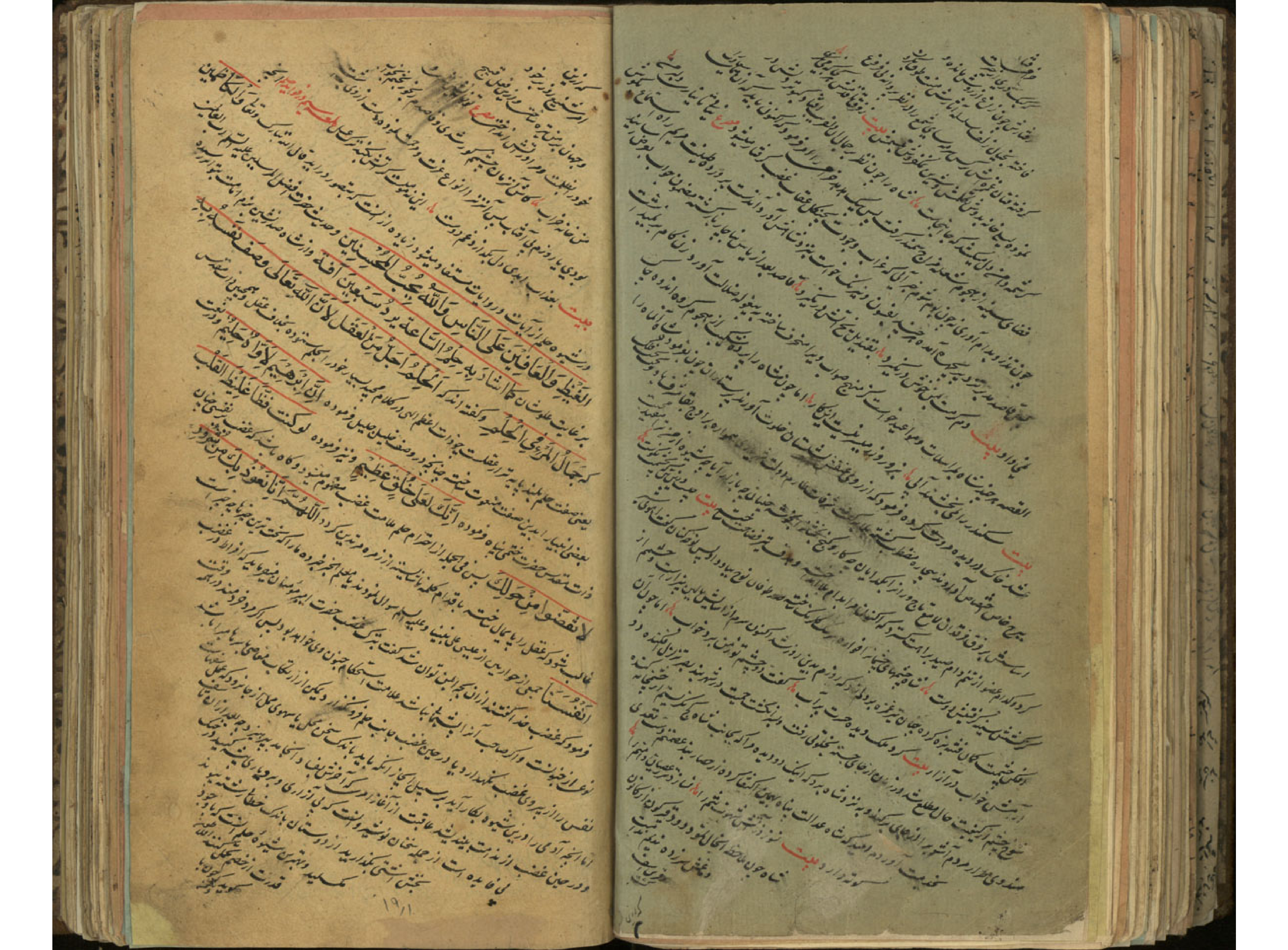
وانک لعلی خلق عظیم

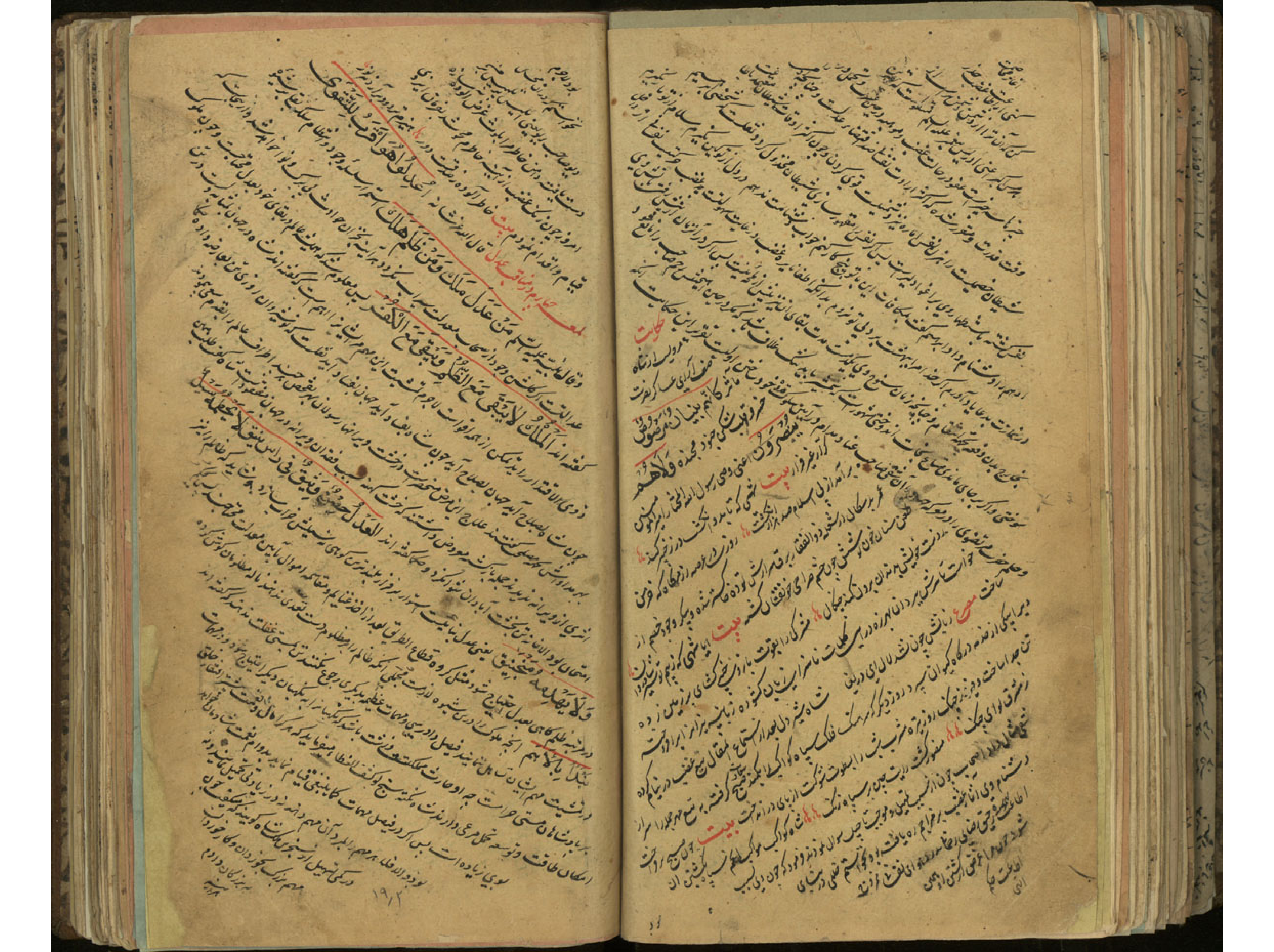
وان لک لاجرا غیر ممنون

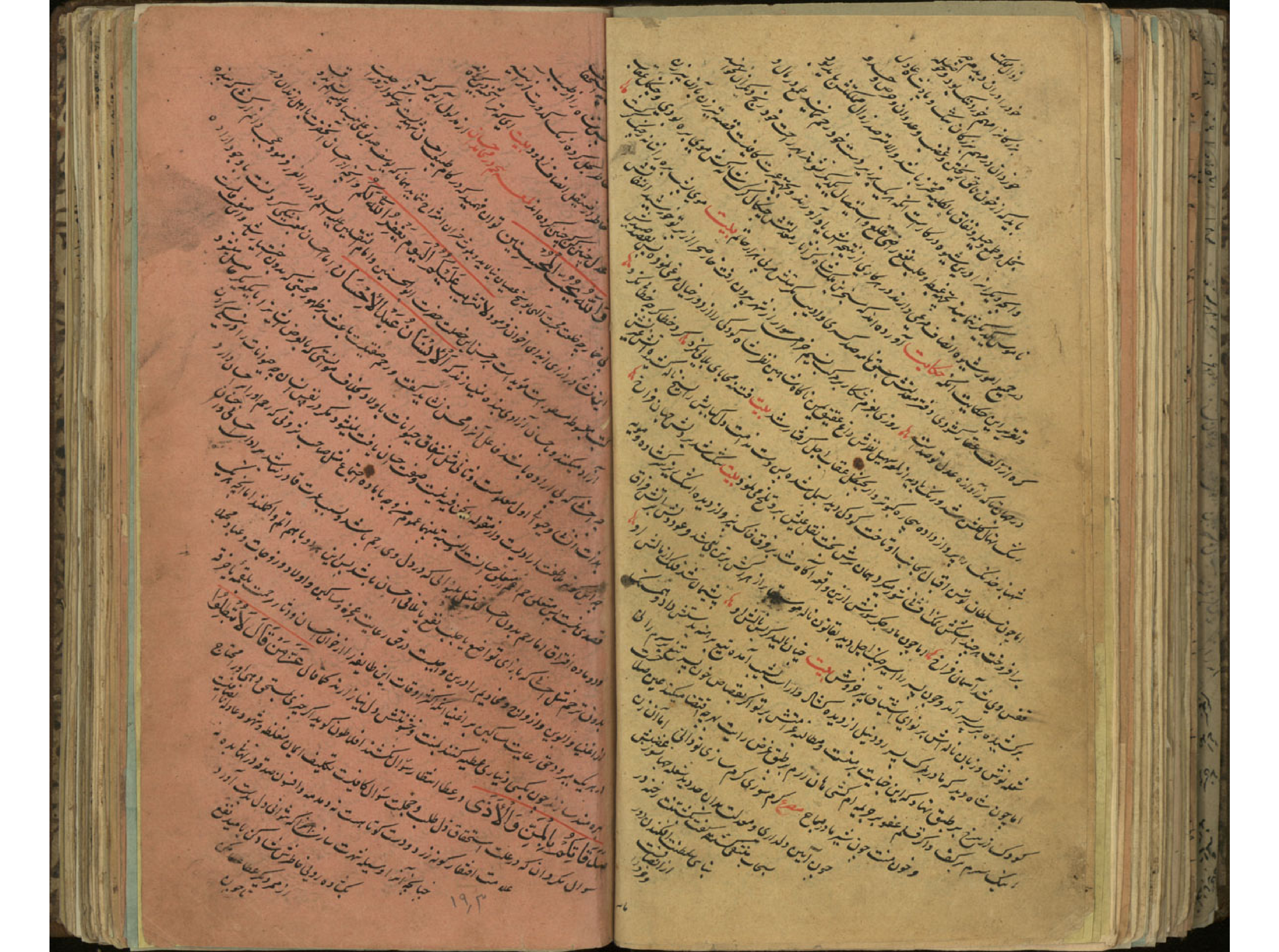
ولسوف یعطیک ربک فترضی

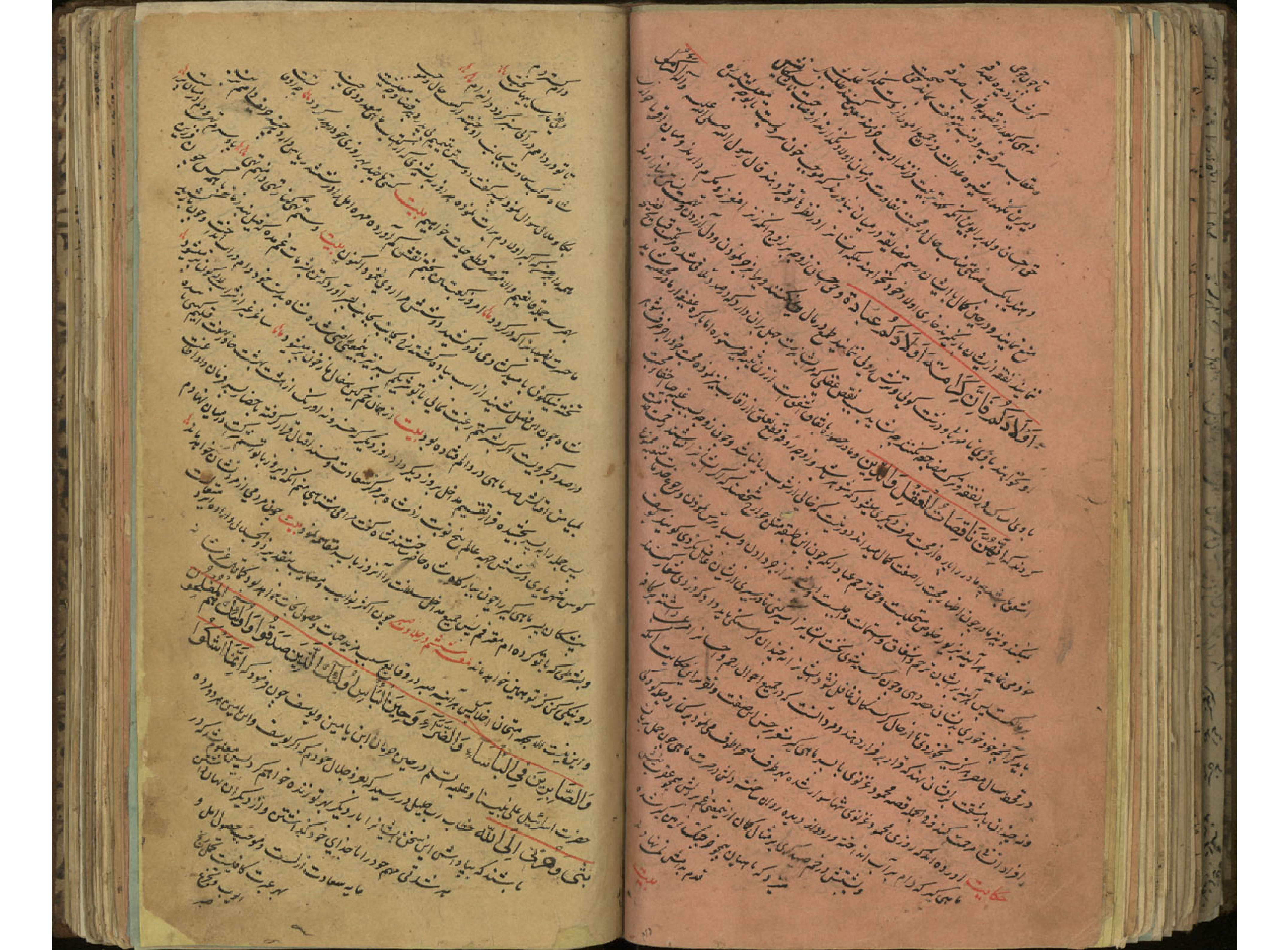


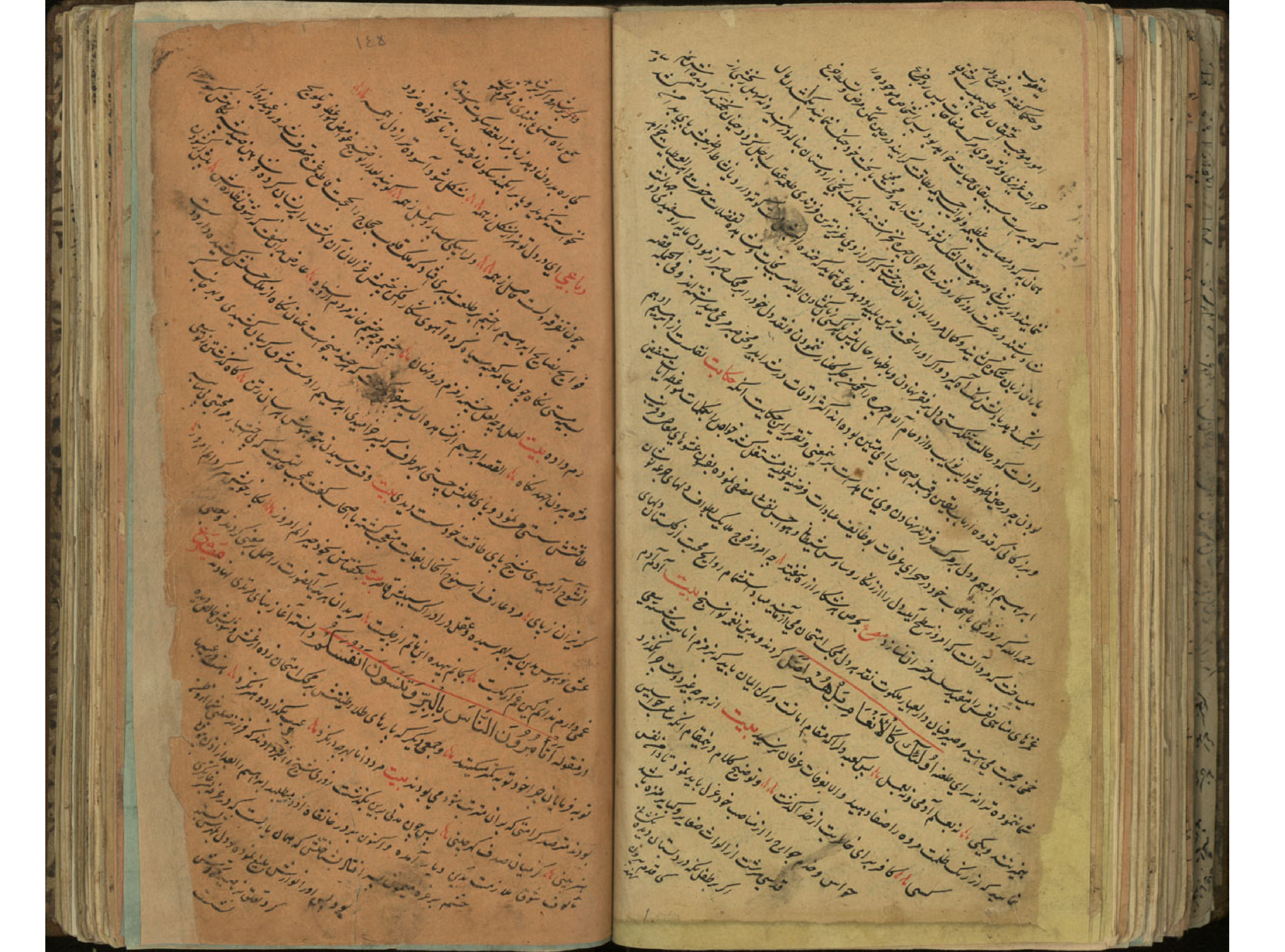


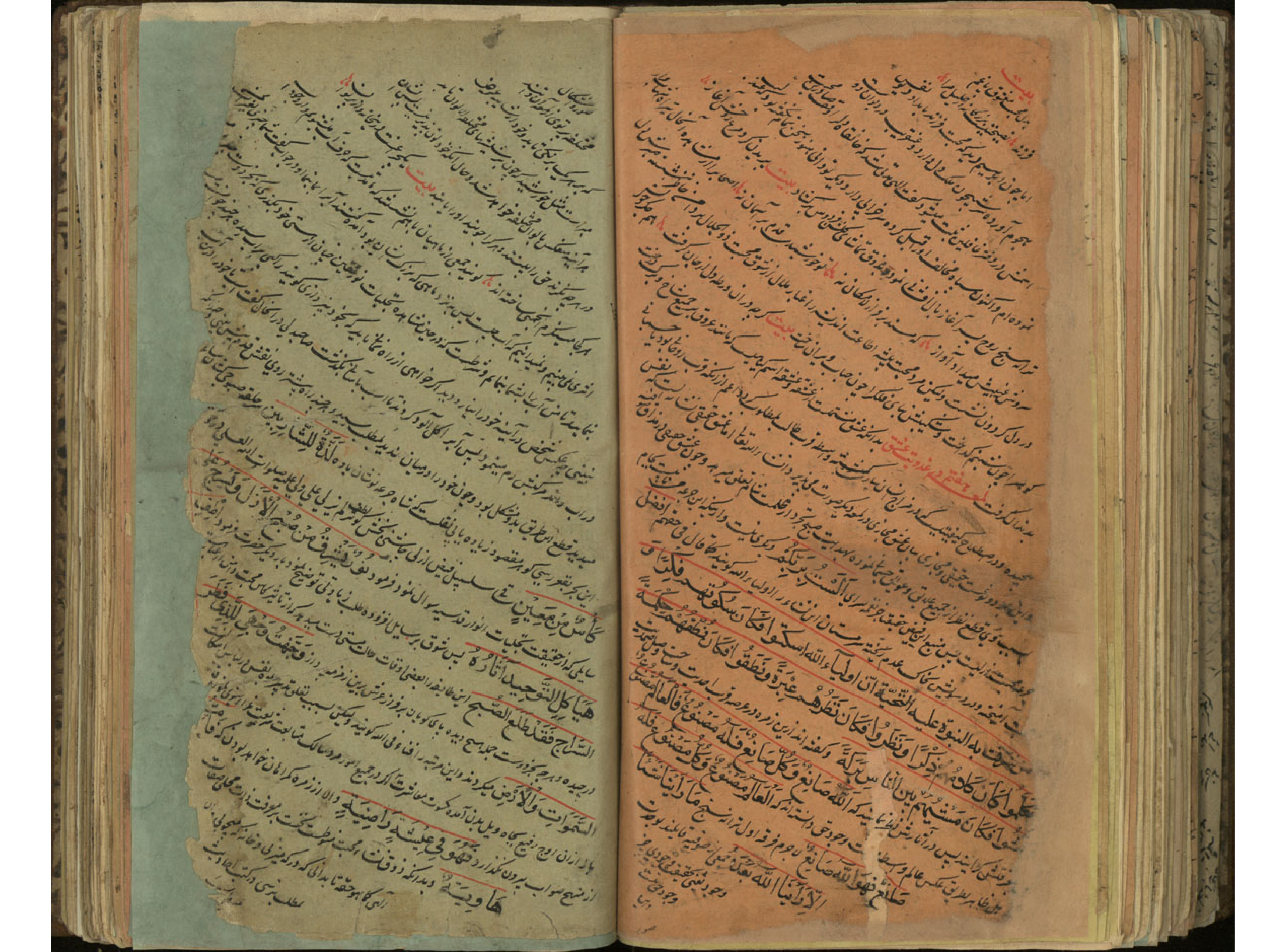


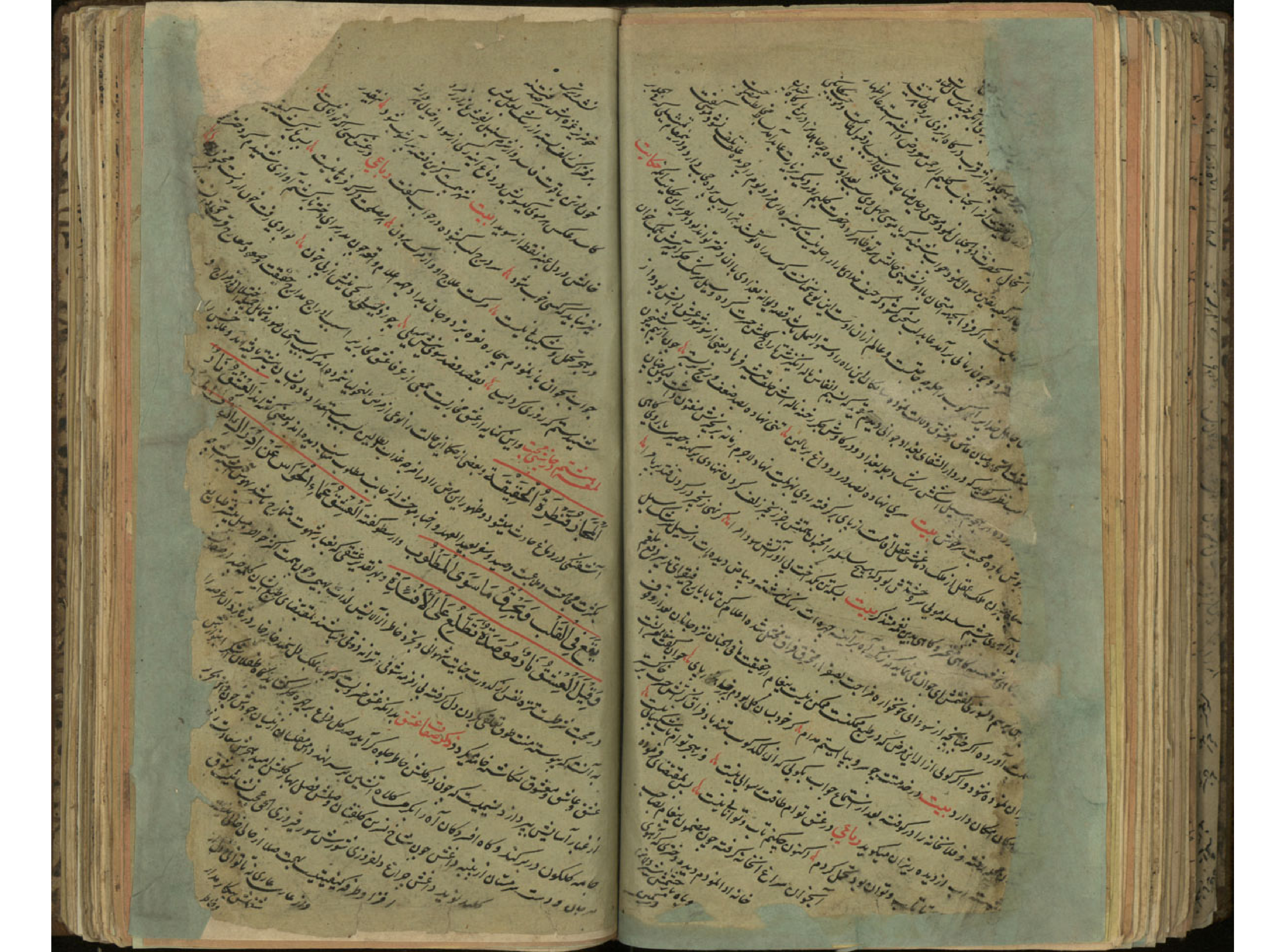


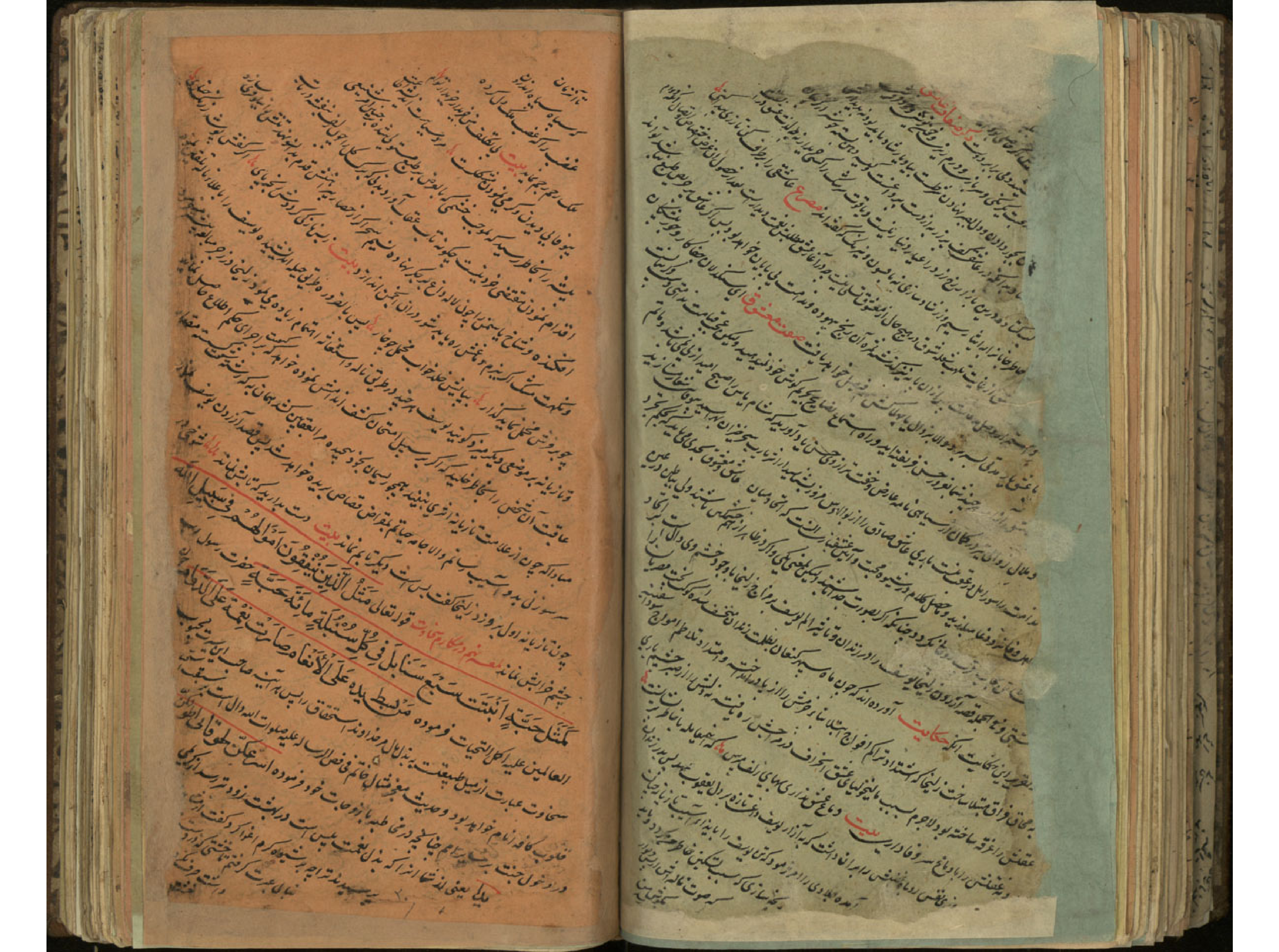


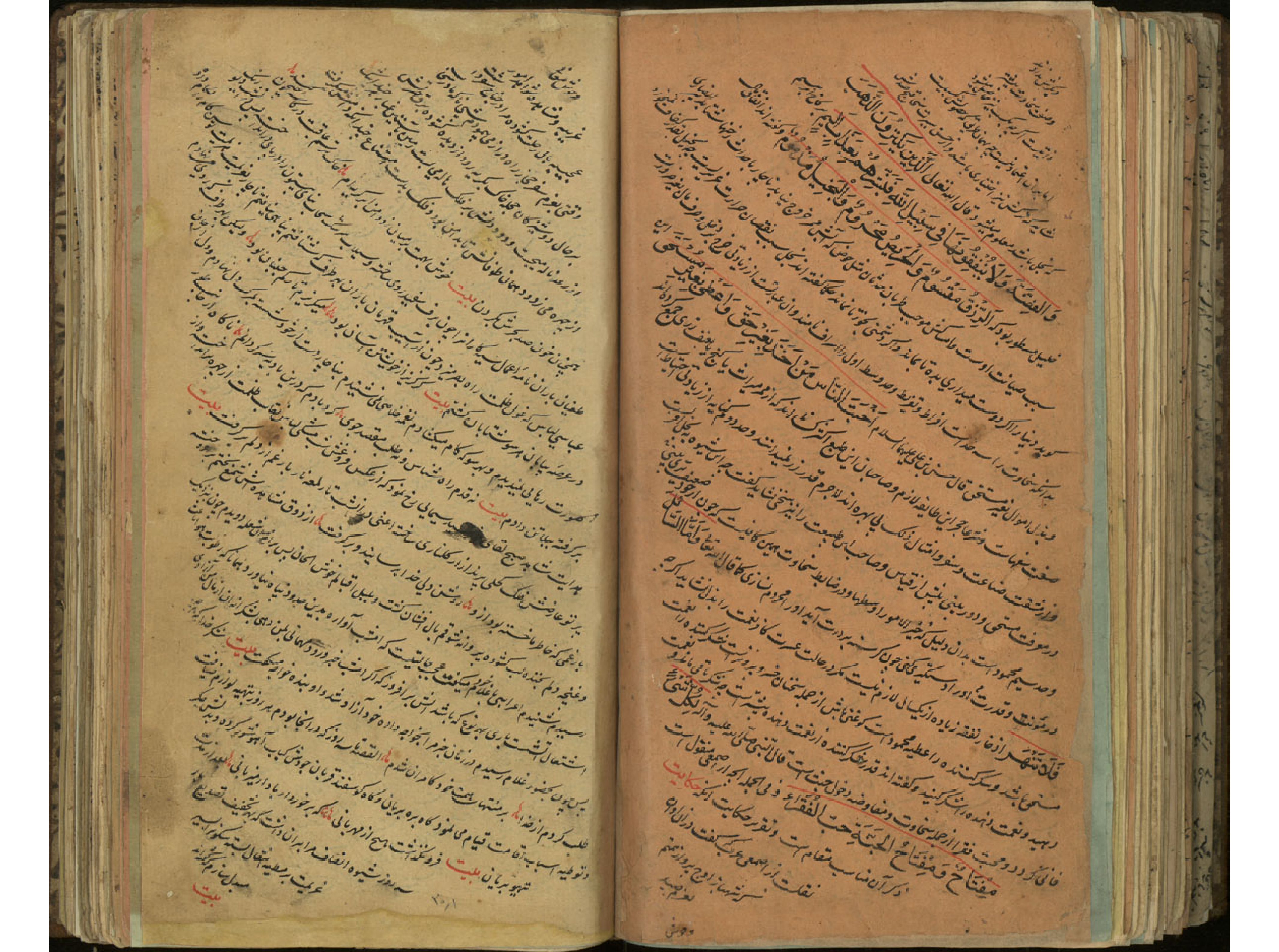


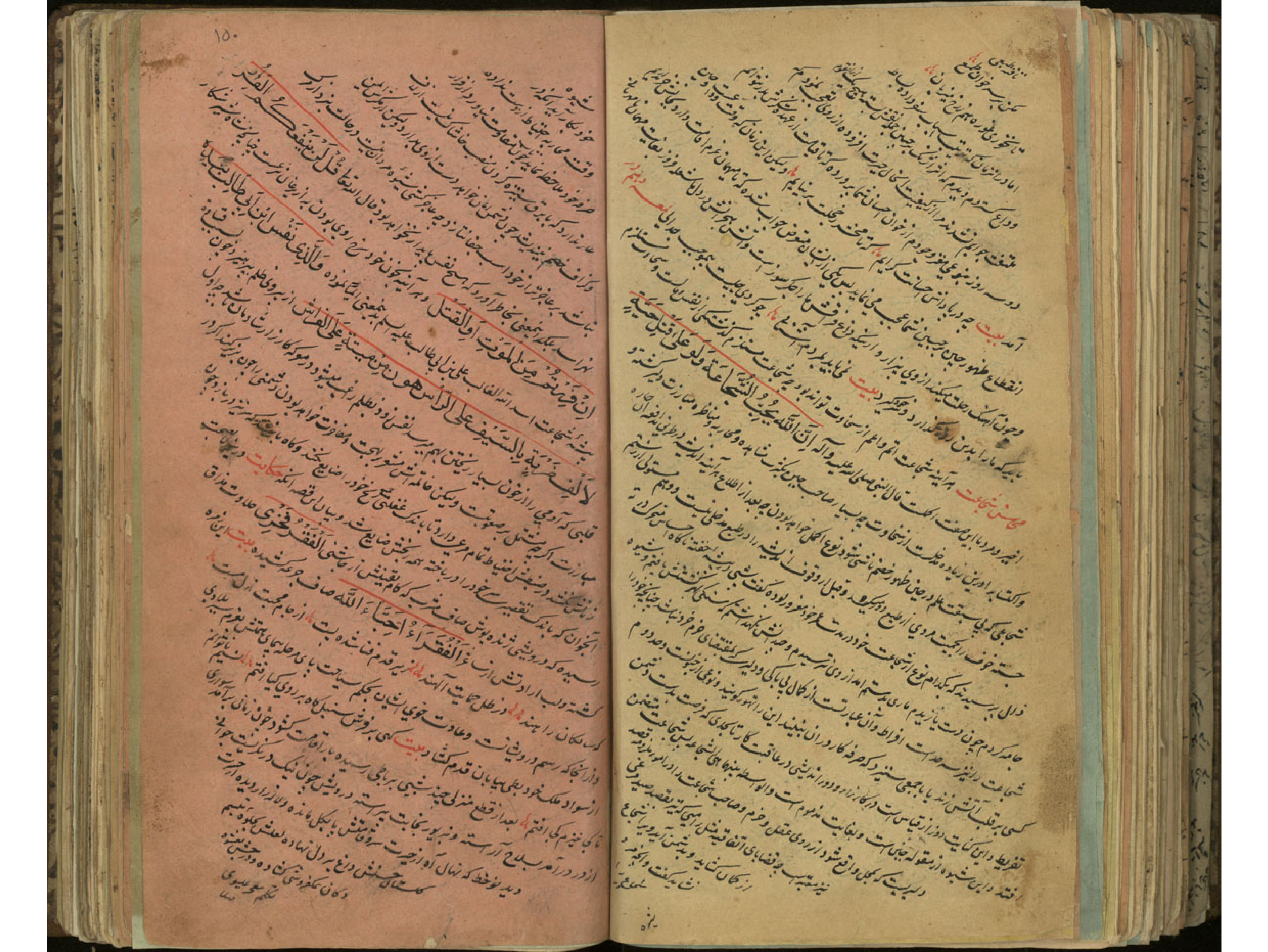


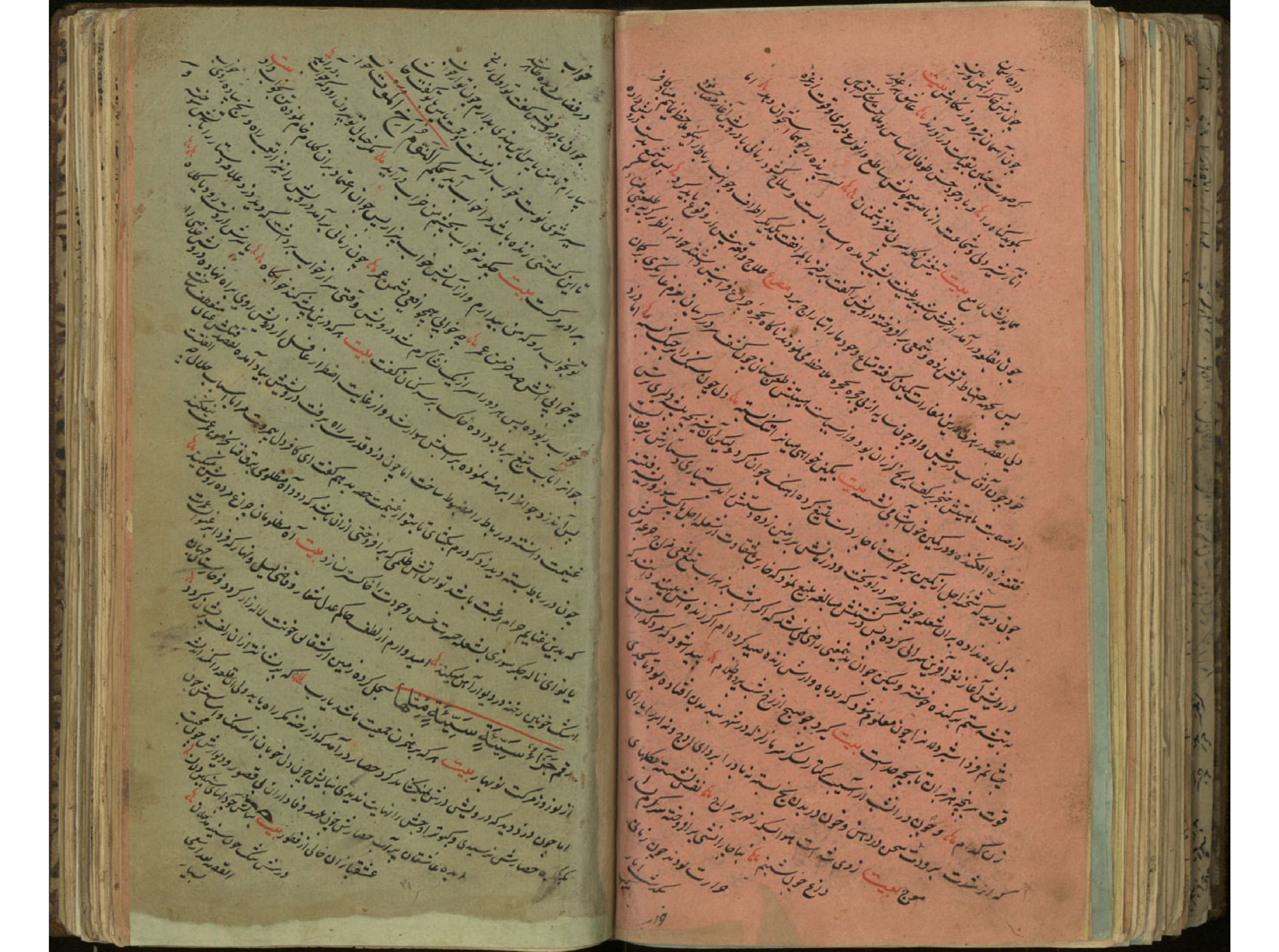


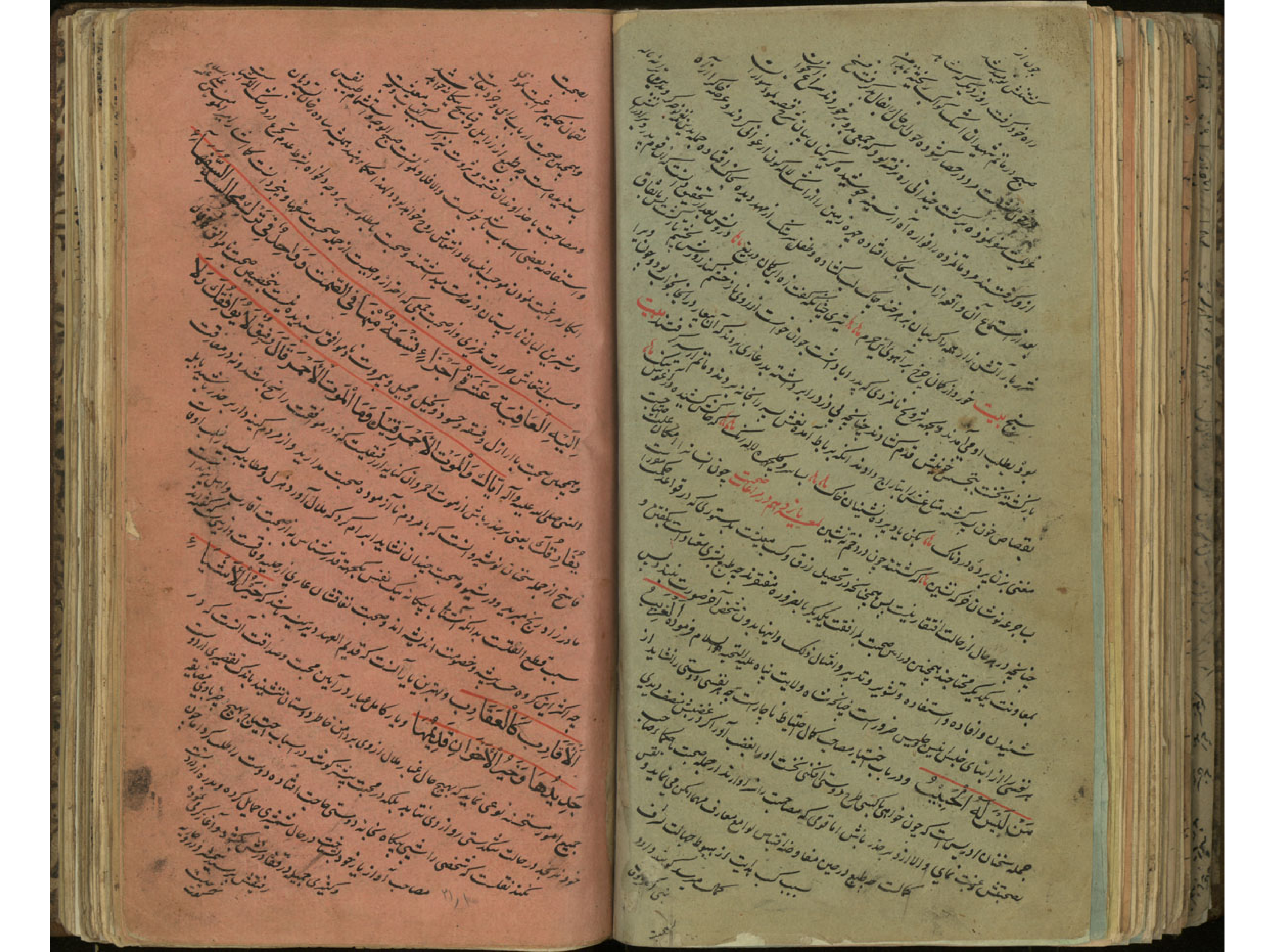


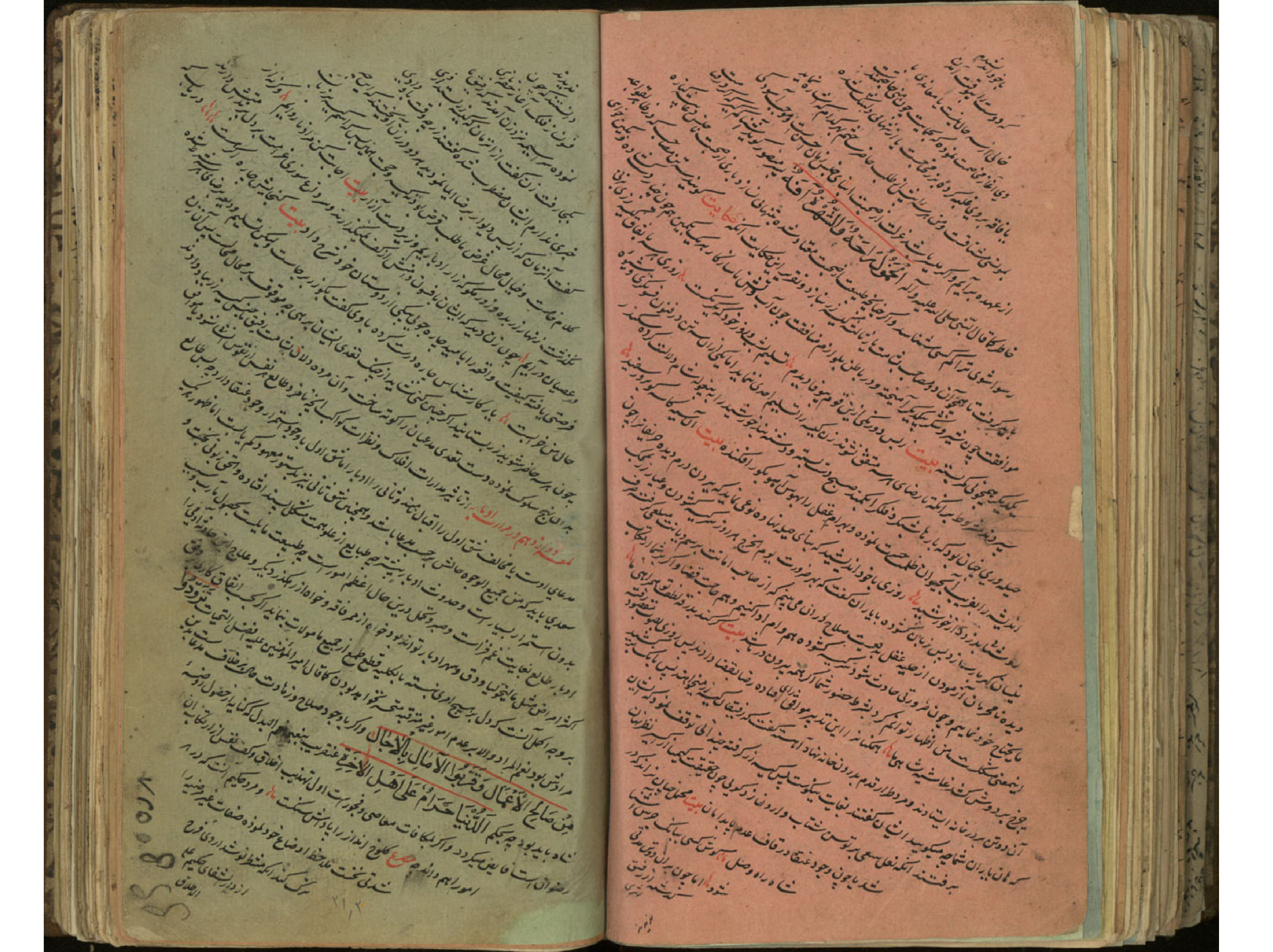


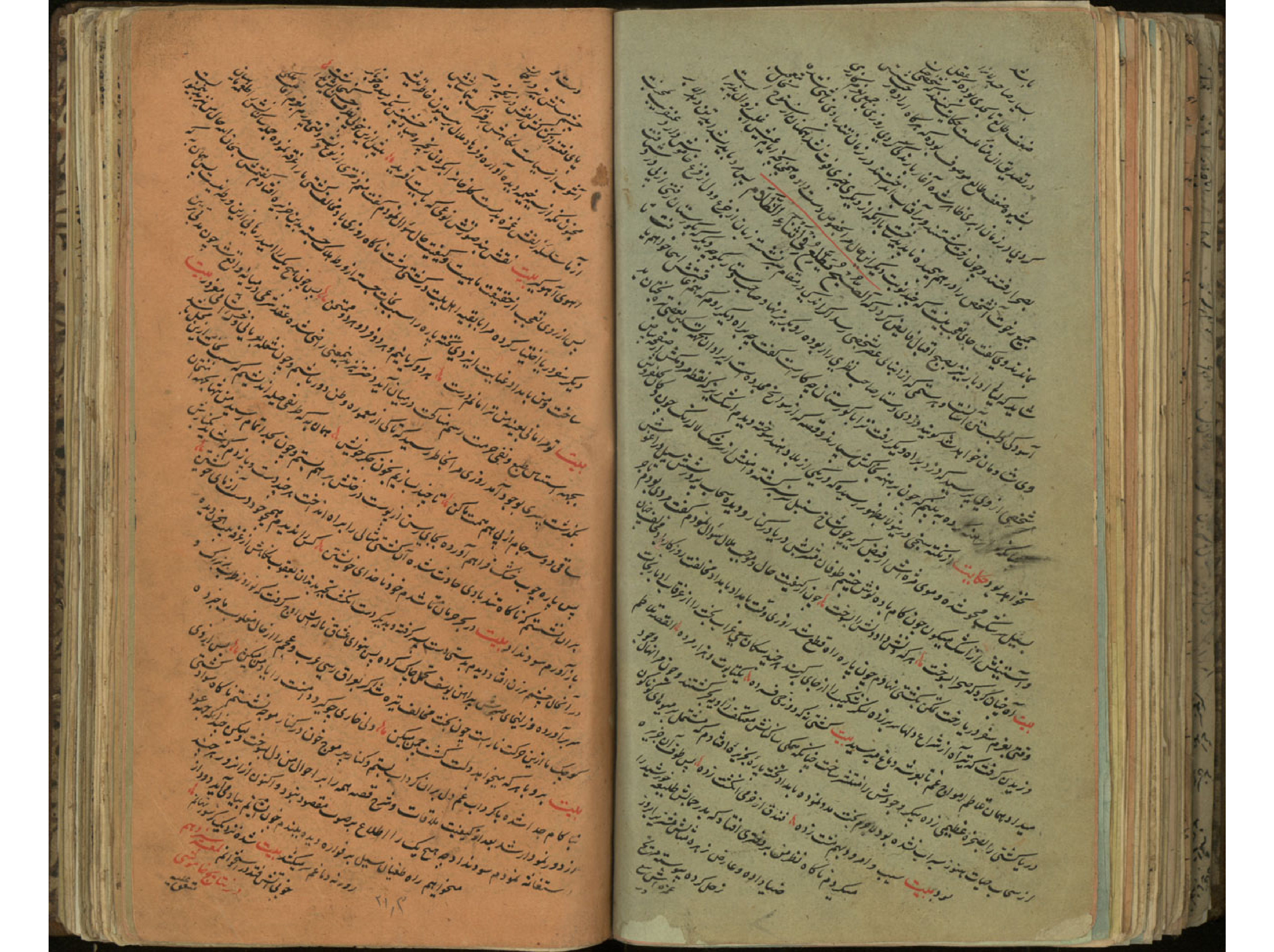


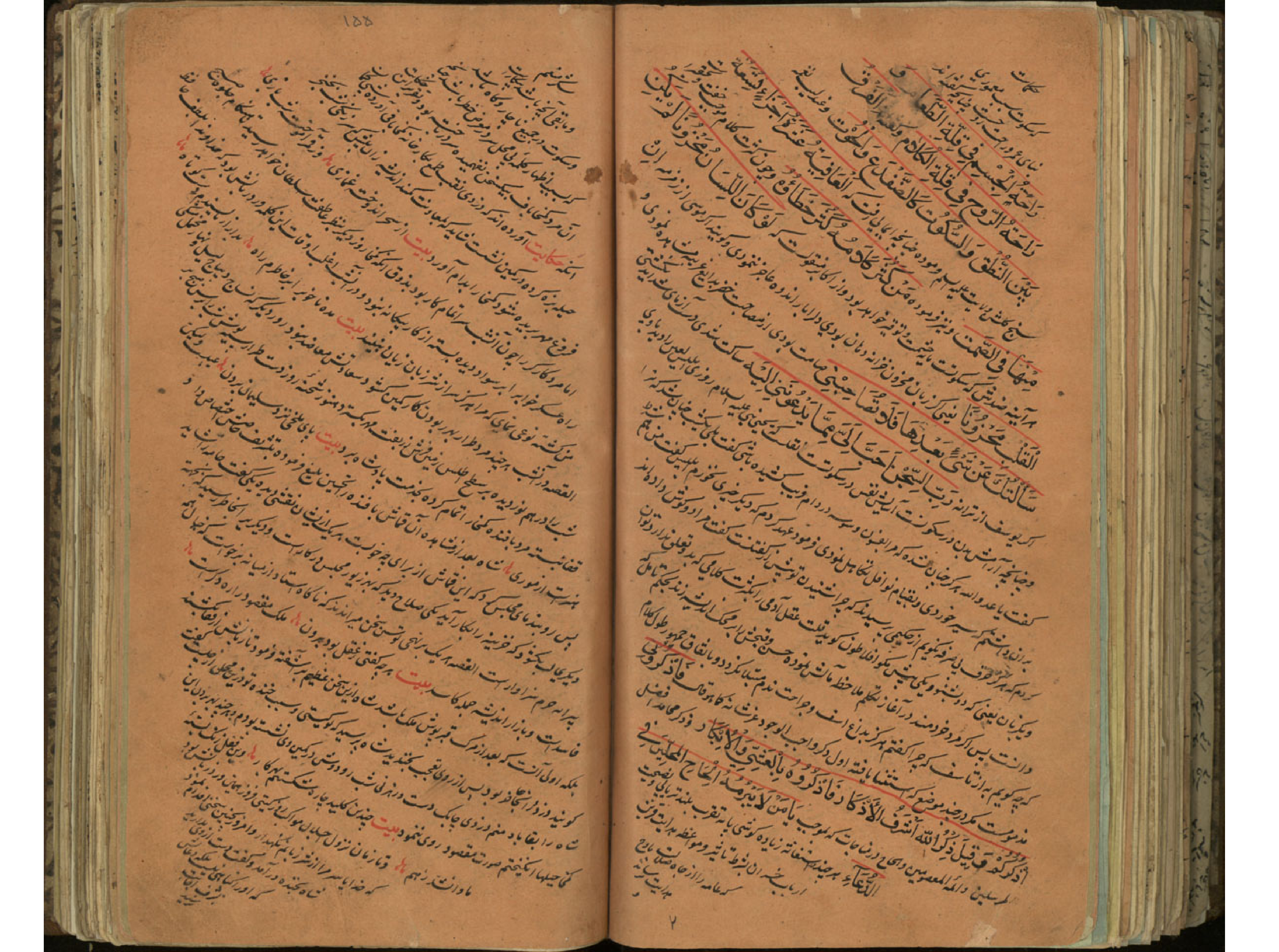


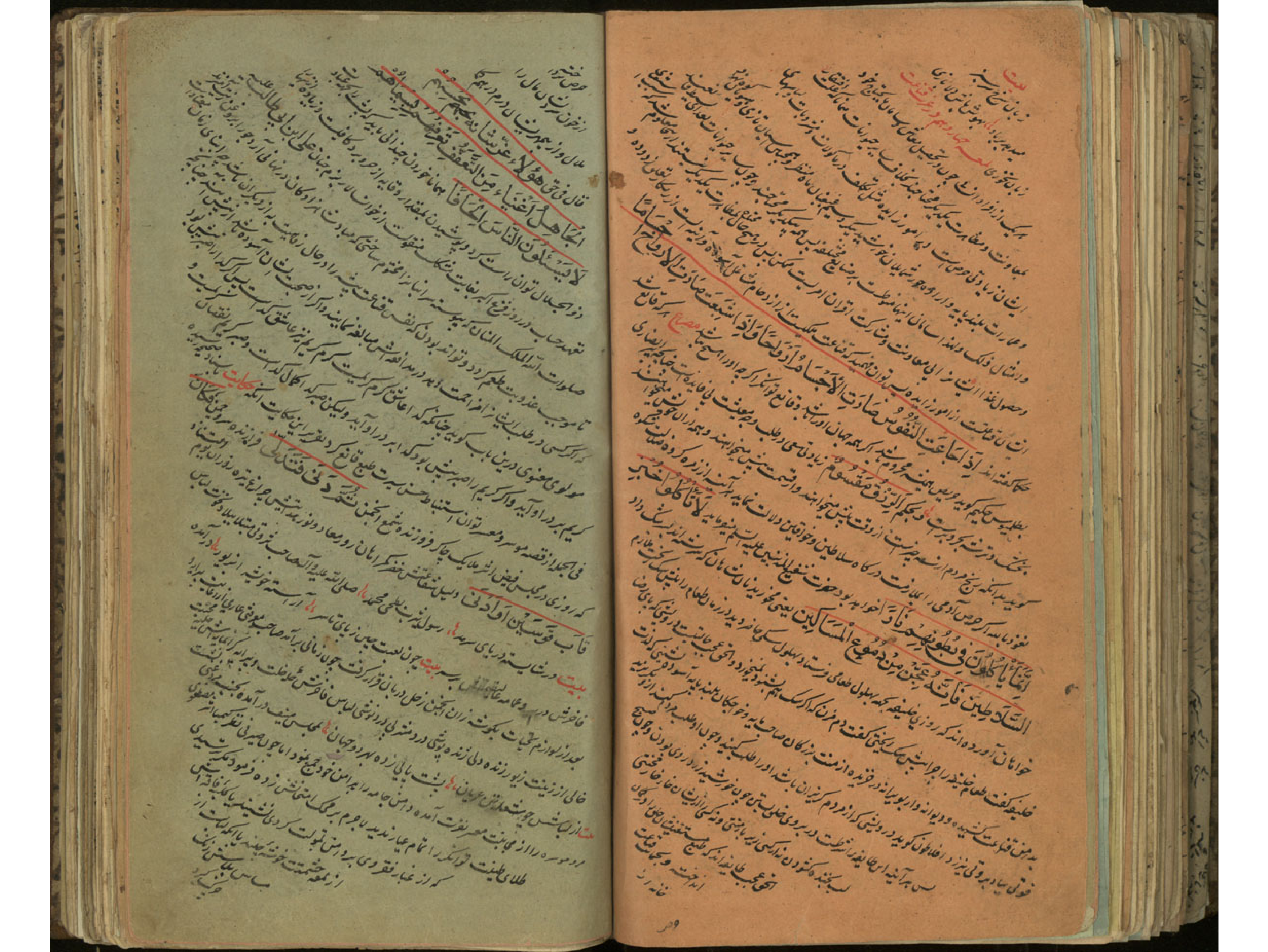


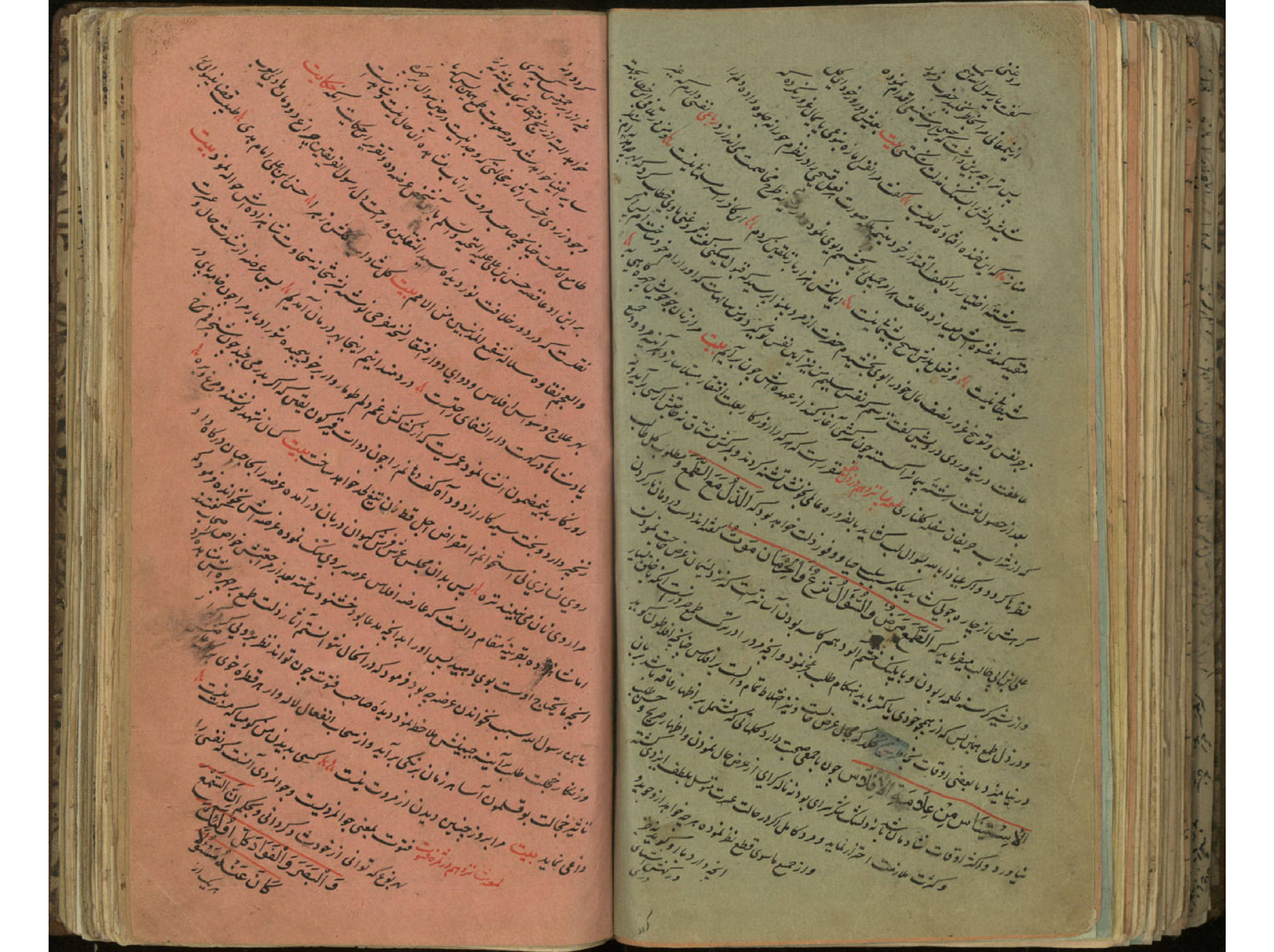


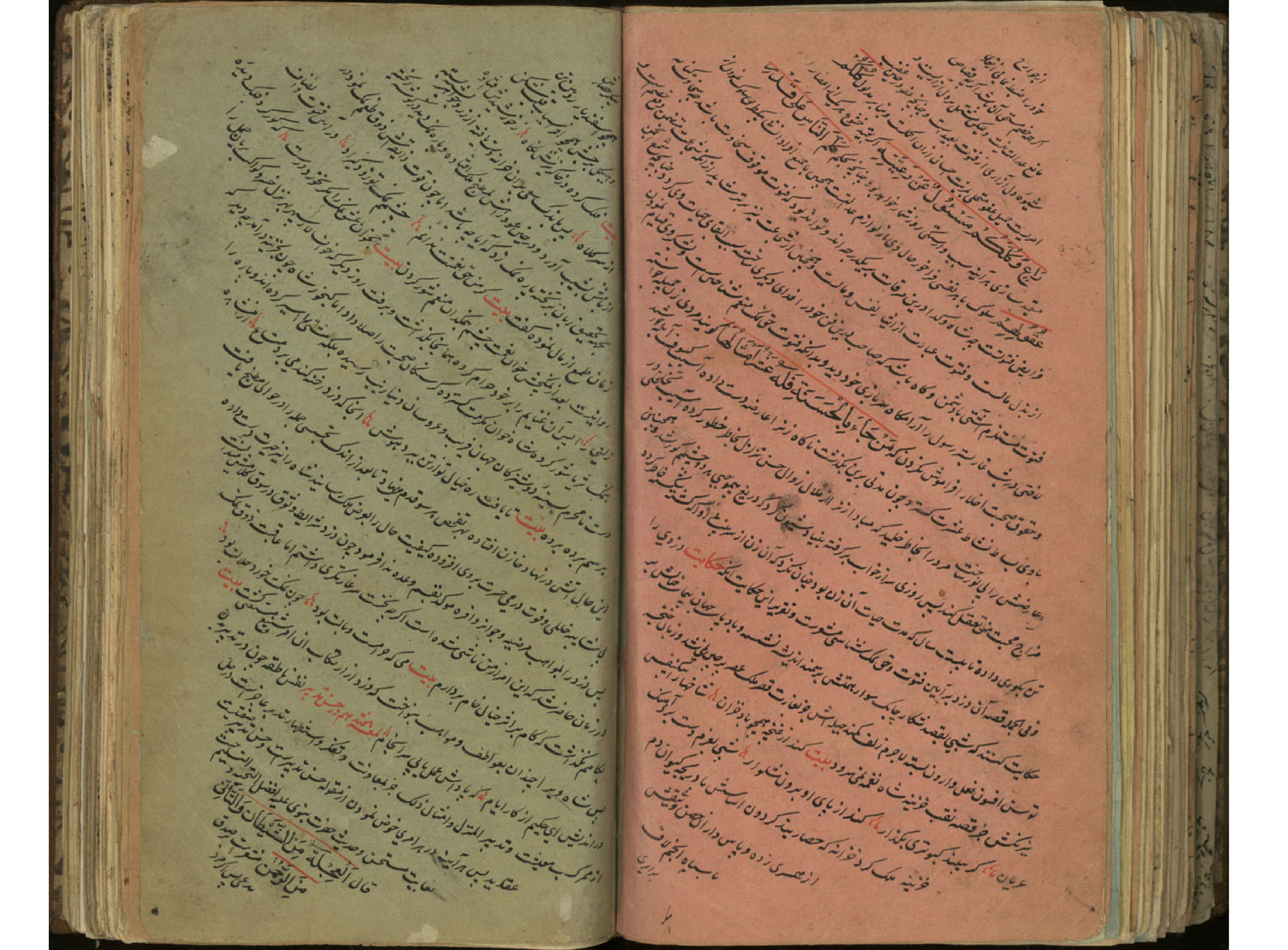




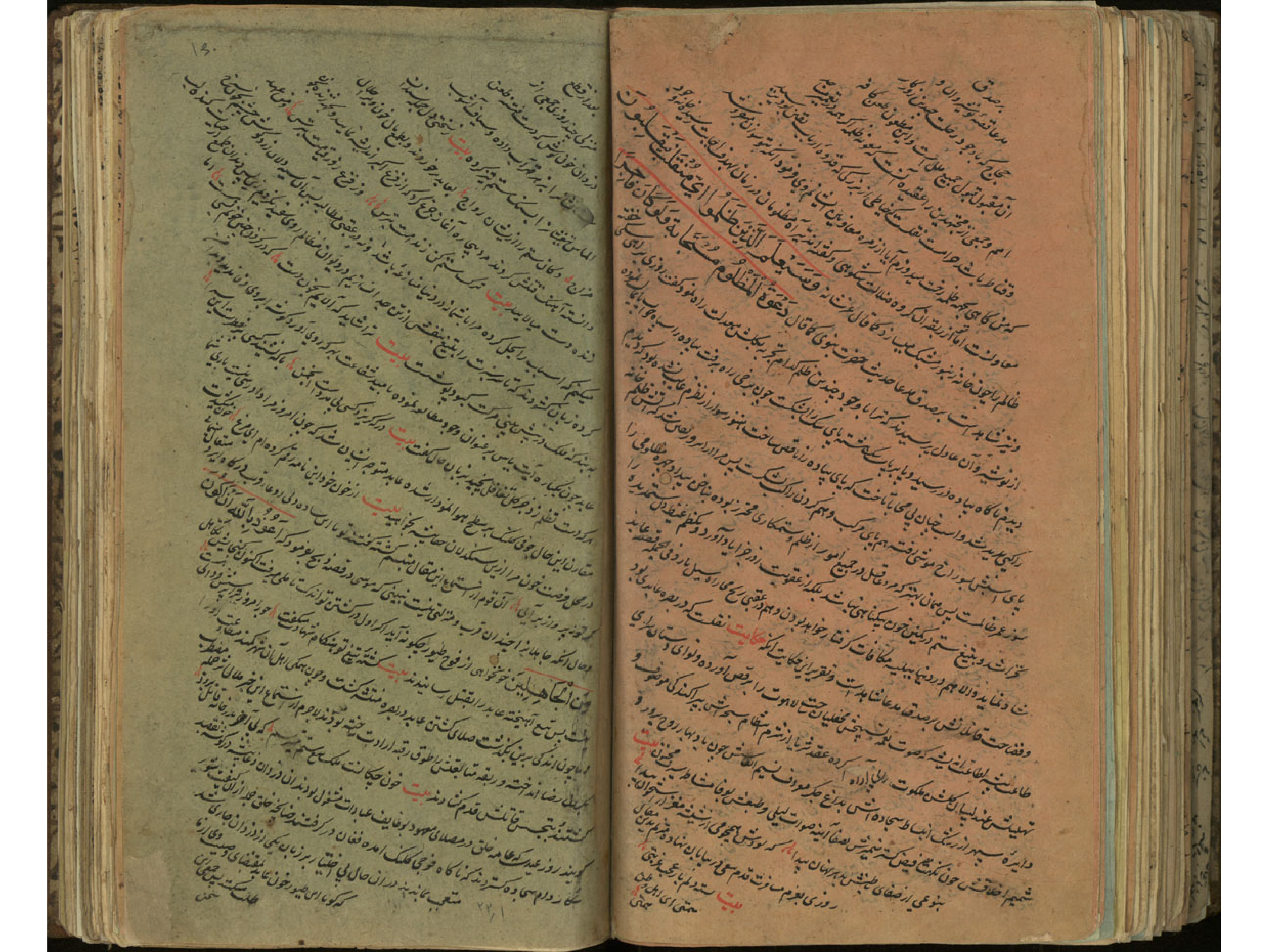








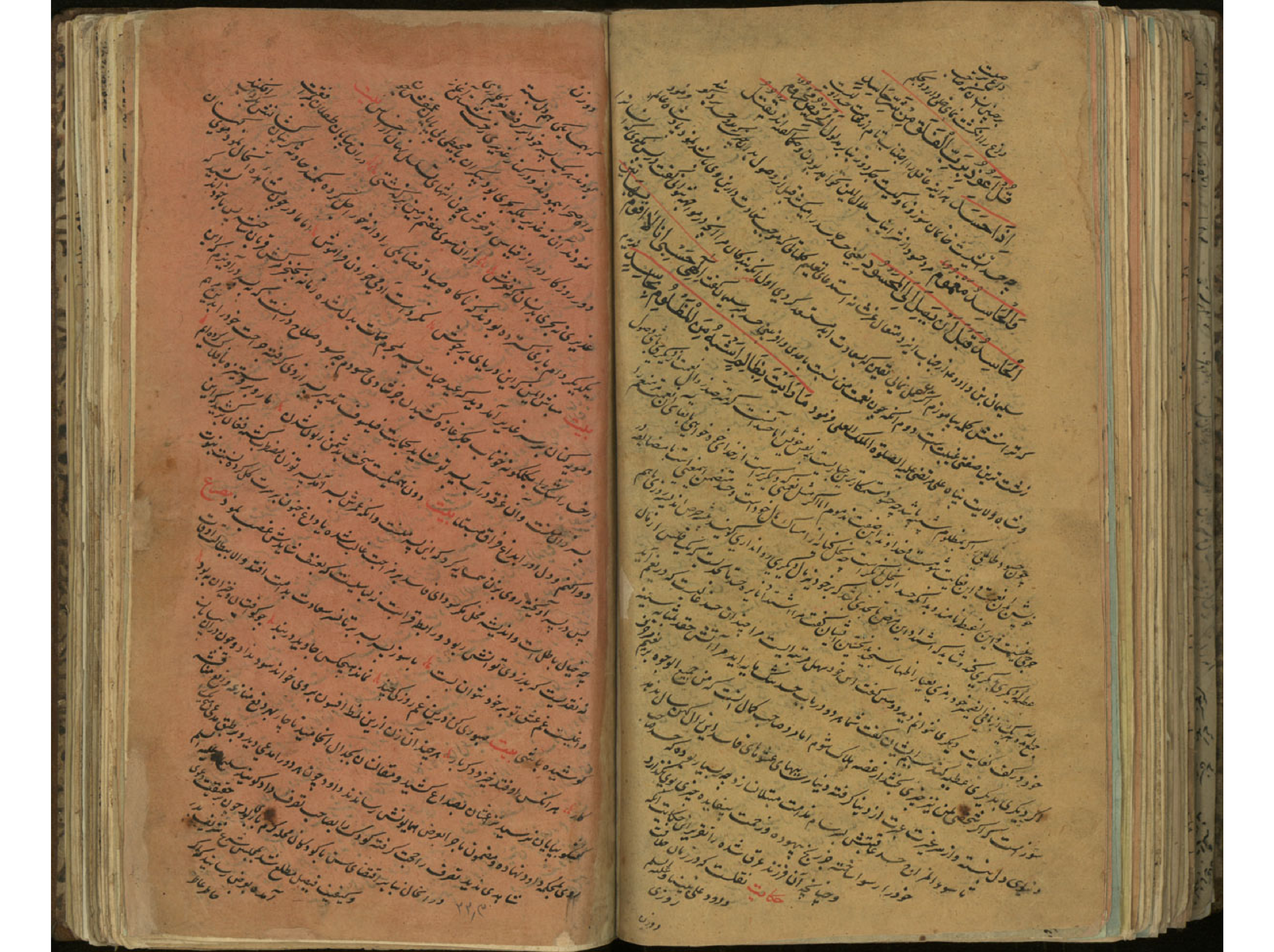




وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

دعوة المظلوم مستجابة ولو کان کافرا





قل اعوذ برب الفلق من شر حاسد اذا حسد

والحاسد قبل ان يصل الى المحسود مهموم

الحاسد ... ما رأيت ظالما اشبه بالمظلوم من الحاسد

ارتحاب [illegible] حجی

بعضا ایما [illegible] باب [illegible] از جا و اثبات [illegible]

دیگر در این باب [illegible] الفیصل الذی [illegible] چنانچه هرکس که [illegible] طبع [illegible]

سبب داد و دیر [illegible] ماجرای [illegible] بود که تیغ [illegible] آب [illegible]

سایه دل [illegible] خادم [illegible] محروم [illegible]

بیت [illegible] بس [illegible] یک محروم [illegible]

دو نیمه کرده [illegible] قضا رضا داده [illegible] سلیمان از جان [illegible]

سبب [illegible] بخشیدیم [illegible] داغ [illegible] سخت عقوبت دارد [illegible] بلبل [illegible] والیه المرجع والمآب

که [illegible] باغبان چیدن گل [illegible] والله اعلم بالصواب [illegible] زهی سعادت و فیروزی

بخون جگر [illegible] بیت [illegible] و درین دعوی [illegible] بپایان رسید [illegible] قطع این بیابان

از [illegible] بعنوان رسید [illegible] بیشتر از مرگ [illegible]

کاتب گوید [illegible] شکر که این نامه [illegible] ارباب [illegible] اثنی [illegible] والف [illegible] محمد [illegible]

اقبال که [illegible] خدمت توفیق [illegible] یوم الجمعه [illegible] شهر ربیع الاول [illegible] الملک اللطیف ابن شمس الدین محمد [illegible]

تمت الکتاب بعون رب الارباب [illegible] الاستطاعت اقل عباد [illegible] عندلیب [illegible] بزم [illegible]

و حسن توفیقه [illegible] در [illegible] گلشن [illegible]

[illegible] توفیق [illegible] معارف [illegible]

[illegible] استعارات [illegible] معانی [illegible] لطف [illegible]

و [illegible] ترتیب [illegible] پروانه [illegible]

[illegible] کفتنم [illegible] بود [illegible]

دانی [illegible]

[illegible] منوری از [illegible] بدر برده ام و در [illegible]

[illegible] حسرت [illegible] چشم [illegible] اکنون [illegible] از

[illegible] چهره سخن [illegible] نظر التفات [illegible] عارض [illegible]

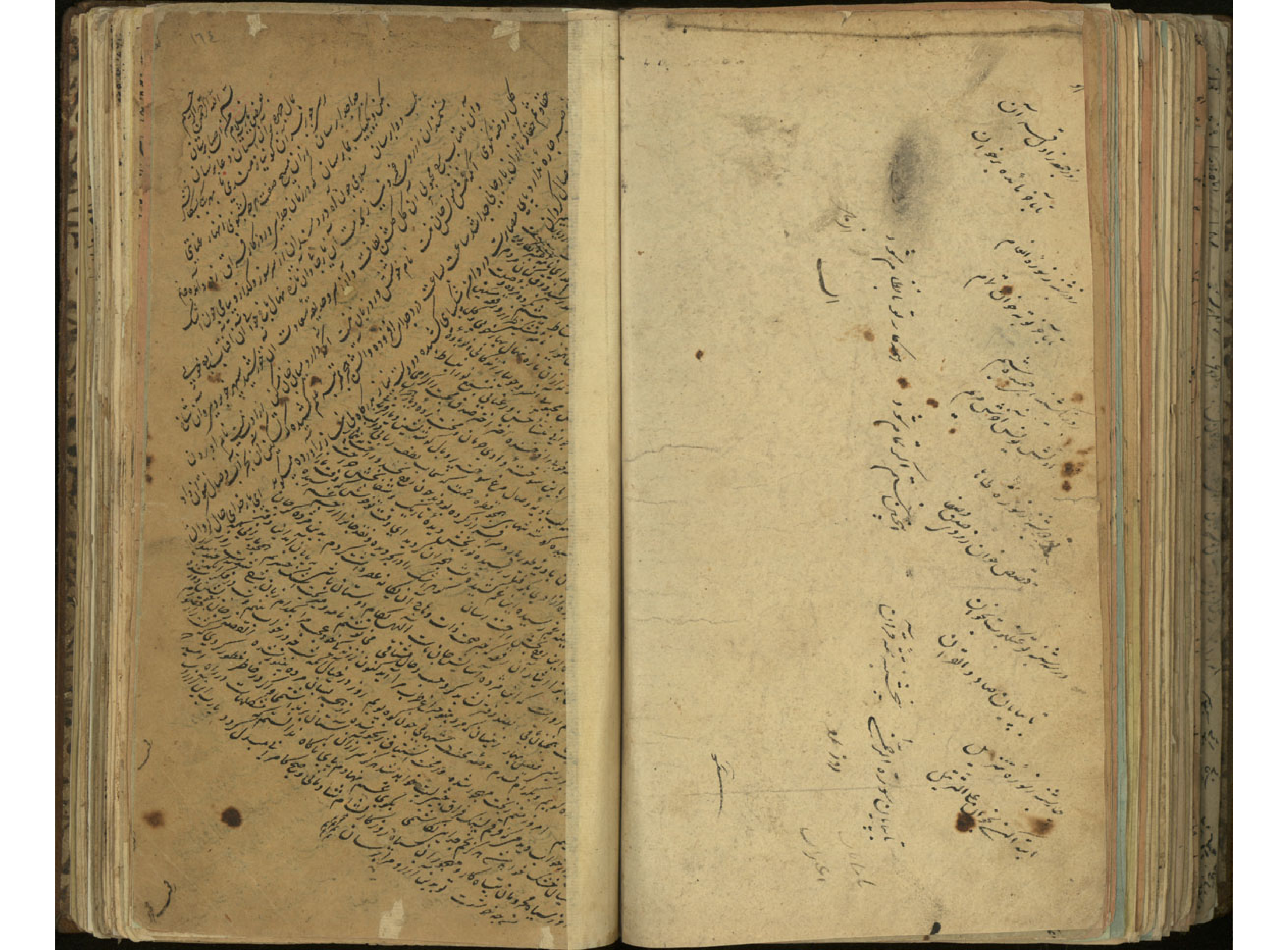
[illegible] معاینش [illegible]

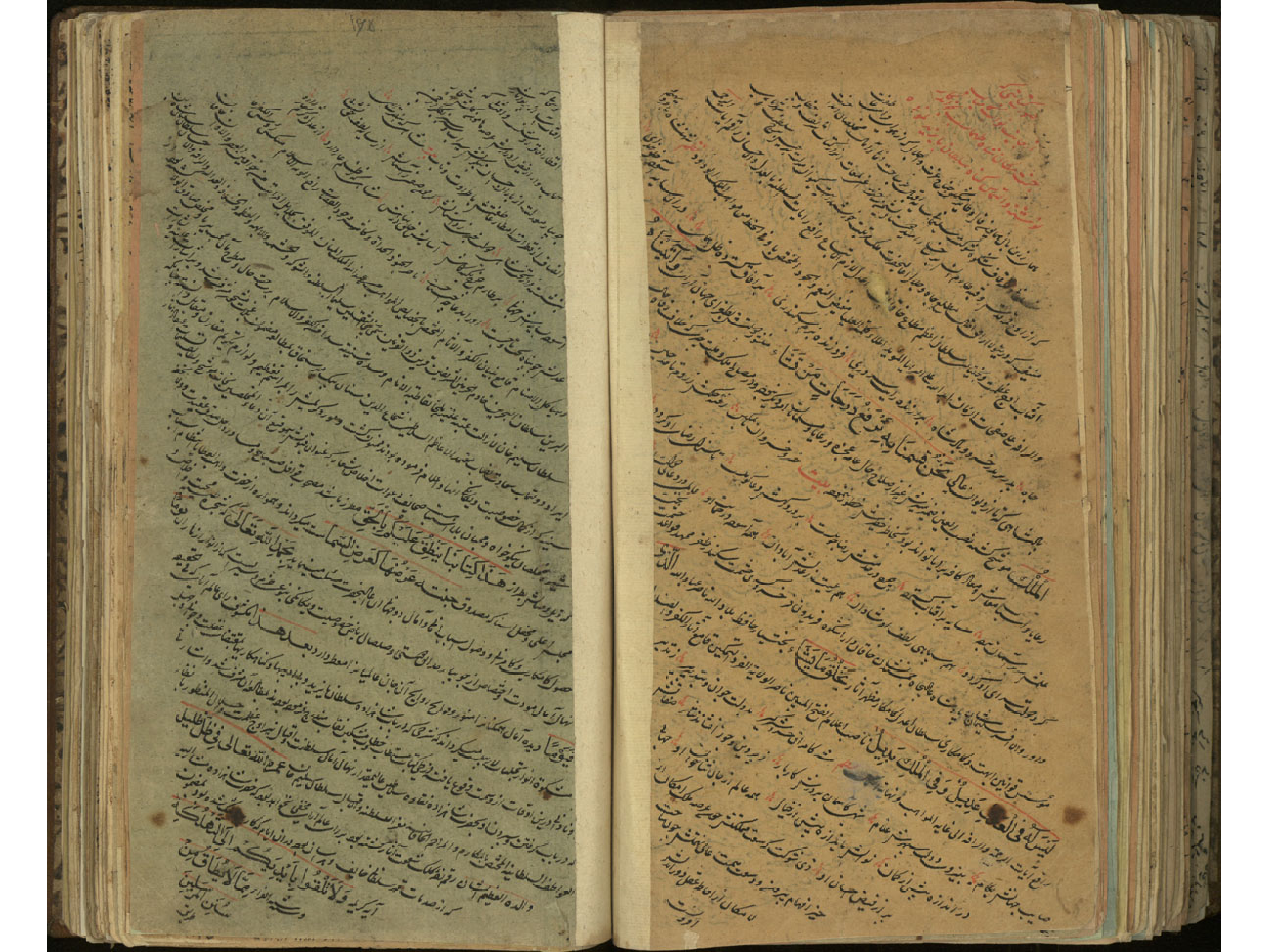
[illegible] درین انتظار [illegible] امید [illegible]

[illegible] یعقوب هم آواز [illegible] کدام [illegible] بس

چو غنچه گشتی [illegible] سخن [illegible] درانیده ام [illegible]

که خواهیم [illegible] داد



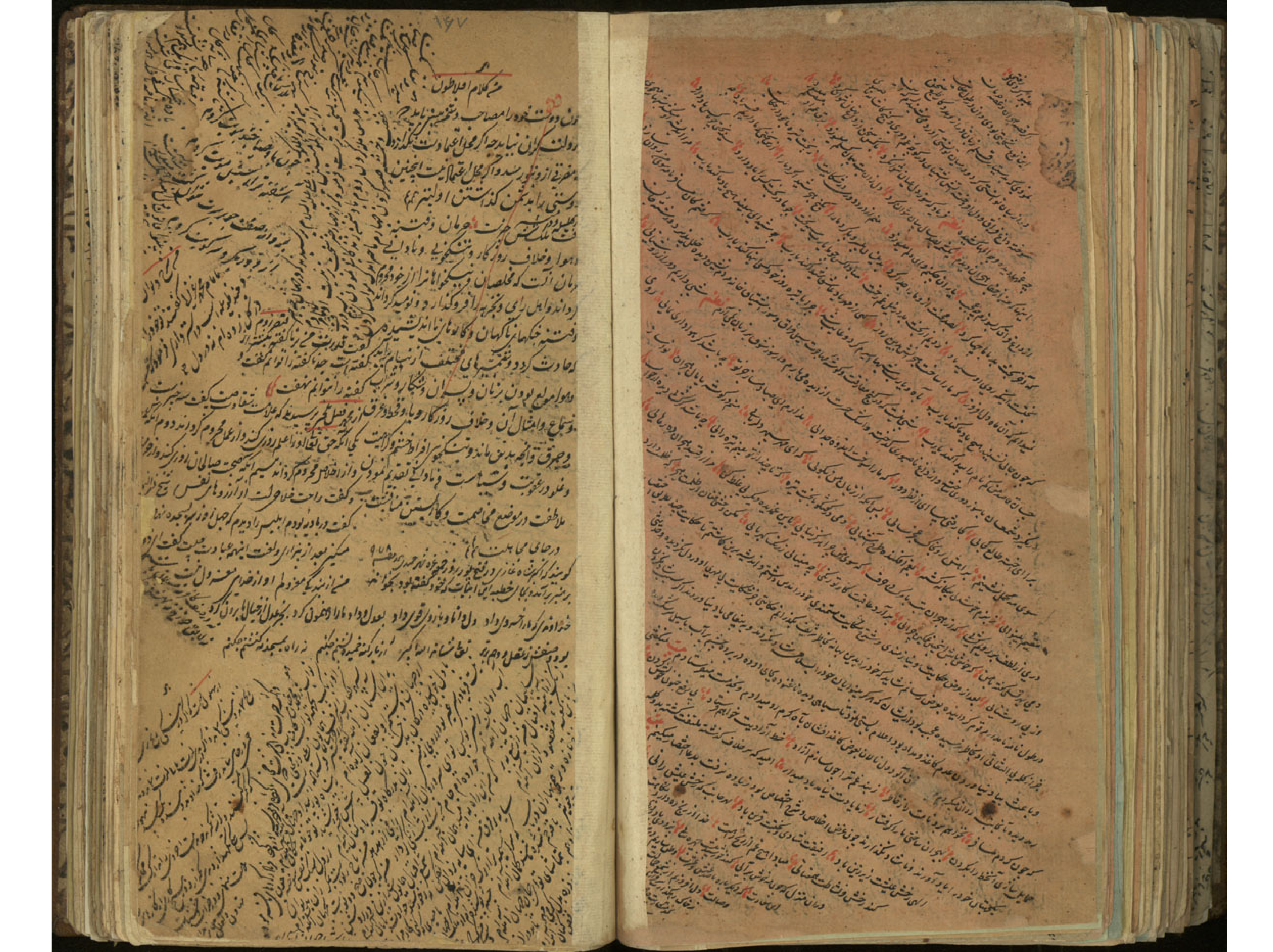


صلاح وفلاح دران ملاحظه نموده که خود ایران گرد و جهت ساحل نجات رسانیده بمناسبت قرب جوار بدین دیار انداز د بنابر استحکام این
مخلص او وسیله استغفار و استعذار ساز د و بعد از انکه شاهزاده حشمت پناه از ان ورطه بیرون آمده بحضور رسید و در مجلس
پی عدد مباسطت و مخالطت با او دست داده بر کیفیت احوال و آمال او مطلع گشت کمال ندامت و پشیمانی از صفایح حال او بدیع الیلا
و ایها را بزبان عجز و انکسار بمضمون آیه کریمه **رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا** گویاست فاما همواره با این مخلص اظهار این معنی نموده میگوید
که مرا در ملازمت خداوندگار زمین و زمان غیبت بسیار کرده اند و آینهٔ مهر تنویر آنحضرت را از من مکدر ساخته اند اگر قبل از استعداد عفو
و آمرزش گناهان من و عنوان آنحضرت مرا بدان طرف فرستند مورد غضب شاهانه بحرکت آمده مرا نیز بطریق سلطان مصطفی نادم کرده در
فرستادن او تساهل کنند **بیت** که سهل است لعل بدخشان شکست ❊ شکسته نشاید دگر باره بست ❊ بتندی سبک دست بردن بتیغ
بدندان گزد پشت دست دریغ ❊ و هم شاید گرفتن و سپردن او بدانوجه که بمحب خیرخواه فرموده بود مبنی بر تکلف از مکارم شاهانه
توقع نداشته چرا که در زمان سلاطین سابقه که آبای کرام محب رتبه سلطنت ظاهری نه نشسته اند از باب جرایم که از خوف و عقوبت
غضب سلاطین پناه بدان سلسله علیه می برده اند از میامن برکات ایشان و مراعات آن خانوادهٔ علیه بکیان و مال امان یافته بشیوه عفو
مبذول میداشته اند و دقیقه از دقایق مراعات و در قیمت گناهکاران فرو نمیگذاشته اند و این قاعدهٔ رضیه همواره از ان تاریخ لدن
خطیره مقدسه ایشان متعارف و معمول است و حالا که بتوفیق الله تعالی و یمن ارواح مقدسه ایشان بر تبت سلطنت ضمیر دیگر همت
گشته اسناد این امر بر مخلص از لطف و احسان آنحضرت دور مینماید اکنون از انجا که کمال اعتقاد برحمت و مکرمت آن پادشاه عالیجاه
بامیدواری بموجب **مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا** در مقام استشفاع و عذر شاهزاده
شاه را الیه در آمده با رسال این صحیفه محبت و خیرخواهی مصدع اوقات فرخنده ساعات گشت **بیت** معدلت سیرتا جهاندارا ❊ ز سر
حکمت سکندر و دارا ❊ عالم از عدل تو پر آوازه ❊ عفو و لطفت برون ز اندازه ❊ قال الله تعالی **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا
عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ** گاهی که حضرت پروردگار کریم رحیم آمرزگار بندگان گنه کار و عاصیان بر شان روزگار را با وجود
عصیان و نهایت ضلالت و خذلان مژده سروش آمرزش و عنوان و نوید این خطاب رحمت بیان مسرور داشته
هرآینه آن پادشاه عالیجاه که متخلق باخلاق الهی و متصف بصفات و آثار و اطوار حضرت رسالت پناهی است اند نسبت بر اهل
خطا کار امیدوار غیر از شیوه مرحمت و شیمه لطف و شفقت چه خیر لایق و مناسب تر اند بود و با وجود زلات و تقصیرات که از و
بوجود آمده از کمال خلق کریم و لطف عمیم آن اعلیحضرت چه توقع توان داشت **بیت** اگرچه او را گنه فراوانست ❊ کرمت بیحد و بیپایان
چون است **الاصاغر يعقون والاكابر يعفون** **نظم** الا ای آفتاب برج شاهی ❊ ز غربال تو ارزد
تا بماهی ❊ خدا از لطف محنت آفریده ❊ بشاهی چون تو پای دوران ندیده ❊ تویی آن شهریار عدل گستر ❊ ... انخست
کشور ❊ توقع دارم از الطاف شاهی ❊ که پردلست از حد تناهی ❊ ببوی او ز روی لطف و دین ❊ خط عفوی بر ... کشی
چه باشد گر کنی از لطف بسیار ❊ نظر بر حال فرزند خطا کار ❊ بتقصیری که از صدش کرده ❊ شفاعت را شفیع خویش کرده ❊ که شاه
آن شفاعت در پذیرد ❊ گناهی را که شد بر وی نگیرد ❊ عنایت کن که این سر گشته فرزند ❊ ندارد طاقت خشم خداوند ❊ اگر ذلت
او از حد برونست ❊ ترا دریای رحمت زان فزونست ❊ چه باشد گر بدین مخلص نوازی ❊ مرا منت پذیر خویش سازی ❊ ترصد
و ترقب آنکه جرم او را که عادت خود است در برابر لطف و احسان خود در آورده چنانکه شیوهٔ خردمندان و آیین خداوندانست
بر شاهزاده مشار الیه ترحم فرمایند و مضمون صدق مشحون کریمه **فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ** و آیه وافی
هدایه **الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** را منظور نظر اصابت اثر
داشته بمحض کرم و مروت پادشاهانه تقصیرات او را هرچند فراوان باشد بمخلص خیرخواه بخشیده از نظر اعتبار ساقط
سازند **بیت** بزرگان خورده بر خردان نگیرند ❊ گناه از بنده و عفو از خداوند ❊ و بی تکلف چون شاهزاده موی الیه
با وجود کمال عجز و انکسار در مقام توبه و استعذار در آمده بر ذمت همت السلطان ظل الله استغفار و استعذار او بیت از
واجبات **هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ** و قال الله تبارک و تعالی **مَنْ عَمِلَ**

منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده فانه غفور الرحیم **نظم** شنیدم که در روز
امید و بیم ❊ بدان را بنیکان ببخشد کریم ❊ تو را نیز به نا بیخی ای نیکرای ❊ ز بد گذر و سوی نیکی گرای ❊ خداوند بخشنده دستگیر ❊
کرم خطا بخش پوزش پذیر ❊ ز عذر آور از نیز ابرامند نگون ❊ نه از وی کشی ز انکه و نبود ❊ اگر بر جفا پیشه بشتافتی ❊ کی از دست قهرش
امان یافتی ❊ امیدوار است که عنایت نامه نامی مشحون بجواهر زواهر صوری و معنوی از روی لطف و مرحمت بمخلص منشور
عفو و آزادی شاهزاده مشار الیه شرف صدور یابد بوجهی که بالکلیه خاطر این محب شاهزاده جمع کرده که با بچه امروز شاه
ولی آن حضرت باشد ایستادگی دارد و از ان تجاوزی نیست و بجود اینمقدار لطف و شفقت که آن اعلیحضرت درین باب فرمایند
منتظر بسی و منتهم که این محب کجای آورد **بیت** از ان لطف بپذیرد کمال تو نقصان ❊ و زین لطف شرف و زکار ما باشند
مشکر بهدایت **إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ** محفوظ
و صلاح طرفین ملحوظ ساخته جهت تبلیغ این رسالت معتمد قدیمی عمدة الاعاظم والاماثل زین الدین علی آقا ریوزباشی قاجار را که از
معتمدان کتابت ... مطلب ...

ای پیک باد صبح شتاب ❊ ... [illegible]

[illegible]



من کلام افلاطون

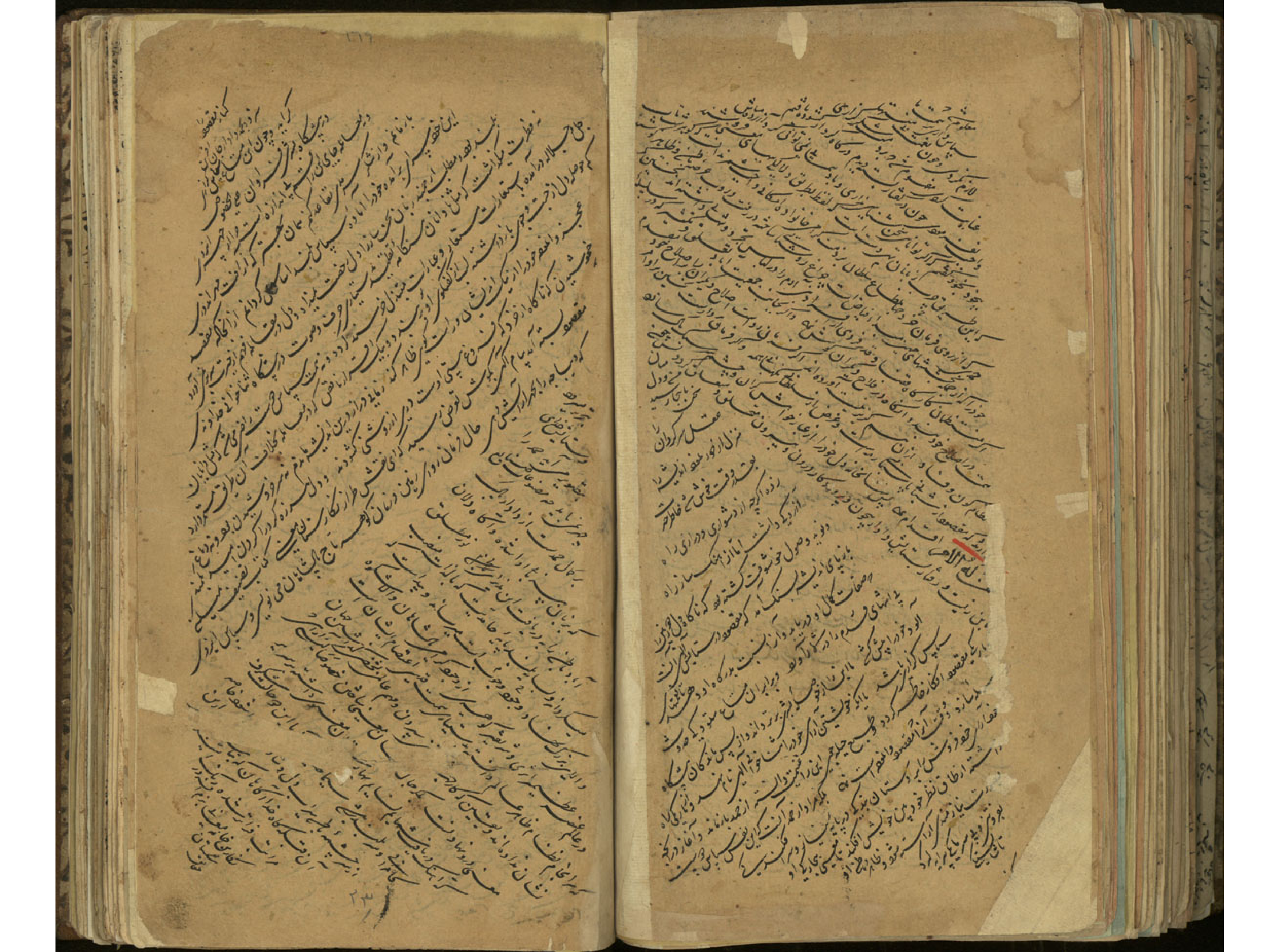
...ن دولت خود را مصاحب دشمن نباید [illegible]
دولت گران نباید چه اگر محل اعتماد نیست نگذارد
مضرتی از و بتو رسد و اگر محل اعتماد است انجنین
دوستی را بدشمن گذاشتن اولیتر
... ملک [illegible] حرمان وقت [illegible]
هوا و خلاف روزگار و تنگ [illegible]
زمان آنست که مخلصان و نیکخواهان از خود محروم
گرداند و اهل رای و تجربه را فرو گذارد و نومید گرداند
رفتن جنگهای ناگهان و [illegible] نا اندیشیده [illegible]
حادث کردد و تغییرهای مختلف از [illegible] گفته است [illegible]
دوام مولع بودن بزنان و پسران و [illegible] گفتن را نتوانم نهفت
و سماع و امثال آن و خلاف روزگار [illegible] علامت شقاوت [illegible]
[illegible]

هو الله اکبر

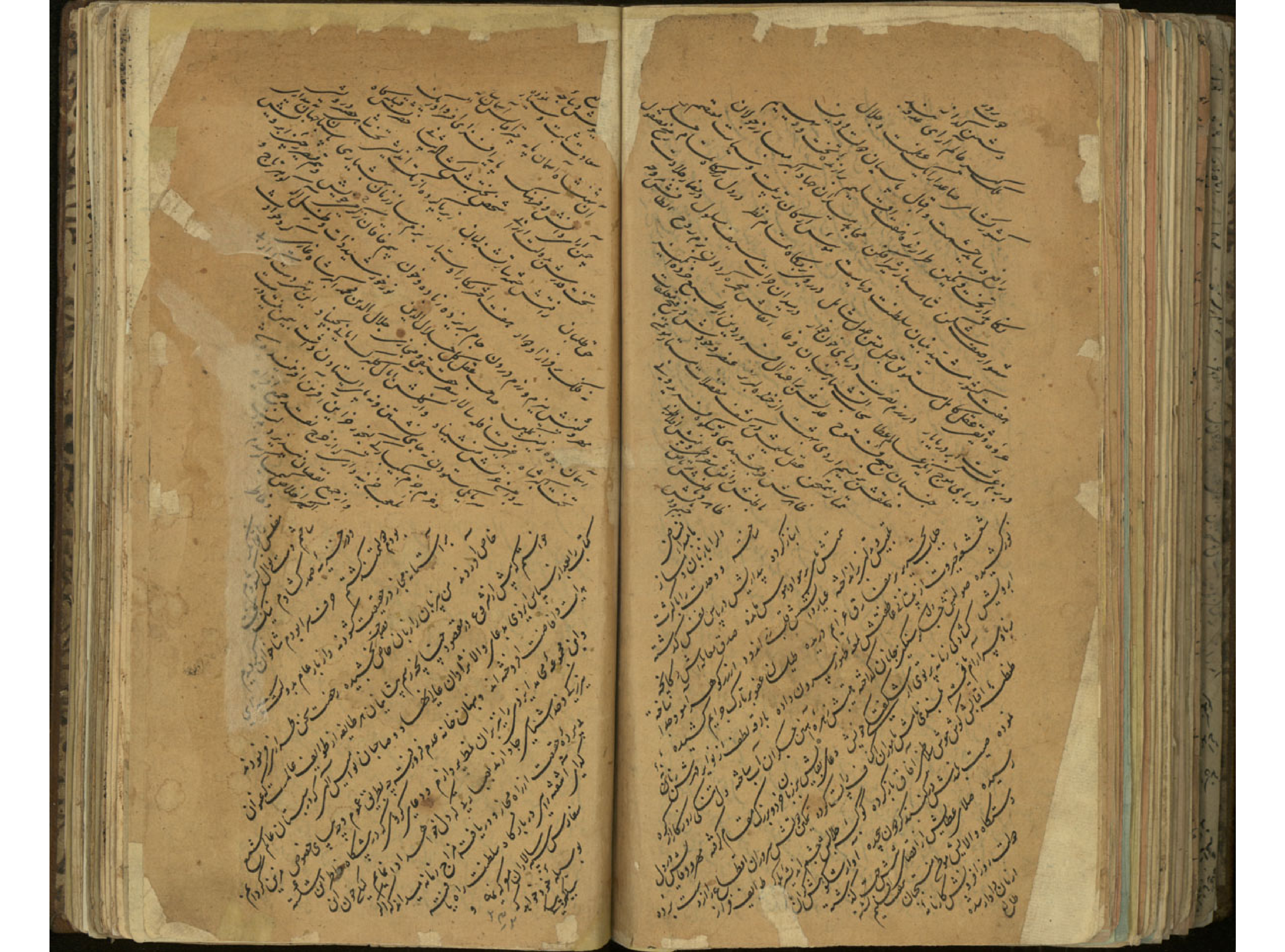
خطبهٔ اکبرنامه که شیخ ابوالفضل کرده نوشته رحمه الله تعالی

الله اکبر این چه دریافت ژرف و این چه شناسایی شگرف که حقیقت‌پذیران دقیقه‌رس [illegible]
ضمیران صبح‌نفس که باریک‌بینان جدول اندیش و دیرکارگشایان لوح دانش و بینش
اند در ترکیب عنصری و سکر هیولانی نقدی گرانمایه گوهری والا سنج که در کالبد
قیمت نگنجد و میزان قیاس بر نسنجد و بمکیال گفت در نیاید و از مقیاس اندیشه
بیرون بجنبد از نسخ کلنیسیات متحرک و هوای متموج نیافته اند و چه خبر
باشد که سرانجام دارالملک معنی بی‌دستیاری امکان نپذیرد و معموری خراب آباد
صورت بی‌مددگاری آن در اندیشه نگنجد **مثنوی** این چه سخن بود که شد آشکار
پرده برانداخته هژده هزار نیست درین بزم پرستیش غیر سخن [illegible] بینش
کارگشا اوست درین کارگاه صدرنشین اوست درین بارگاه هرچه در آید [illegible]
دل بزبان گفت و زبان کرد گوش از در دل هم [illegible] دل [illegible] ناطق و سامع [illegible]
تا سخن آید بر صدگاه هوش مستر و معرب ز زبان و گوش خانچه مایهٔ والای آن
بنردبان آسمان نتوان رسید و بپای پارسایی خرد در بیدای ناپیدای طبیعت آن
قدم نتوان زد آتش [illegible] باد بهفاد خاک طبیعت آب نما بنعش
آتشکدهٔ دل با وج پرورش بر نشستگاه هوا [illegible] آب [illegible] صفحهٔ خاک
رتبه‌شناسان صفوف عرب [illegible] فراخور دیده و دریافت خود چنانچه سپهسالار انجمن معنی
بل خلف صدق دانشمند موبد موبدان دانش آتشکدهٔ خاطر بل ابوالعلای [illegible] نگاشته
خامهٔ سخن که زیب فهرست نسخهٔ مفاخر و زینت دیباچهٔ مجموعهٔ معالی است یعنی مدح که خدای
آسمانی نبی و حمد دادار جان و تن قرآن آفرین هم آغاز را مایه سرفرازی و هم انجام را
پیرایهٔ دلنوازی هم قافله‌سالار سخنوران و هم شهریار سخنوری چراغ کلبهٔ تاریک [illegible]
انیس وحدت سرای خلوت گزینان در دو [illegible] باطن مشتاقان لوای خداجوی مرهم
ناسور خسته درونان گنج ناشکیبایی نوشداروی شورابه نوشان اشک حسرت
مومیای شکسته دلان زاویهٔ خاموشی رزم آرای سنگهٔ عشق بزم افروز [illegible] مراحات
طمسان تشنه لبان دریافت را استسقابخش و گرسنه دلان بادیه جویای را جوع افزا
از سحابت که خود پروران سپاه دل [illegible] آبگینه شوق و پذیرای شعف در [illegible]

[illegible] درج کبریا کوتاه دست تشنه لب و آبله پای هزاران جوش و خروش فرو
[illegible] برده مهر خموشی بر لب نهاده اند و بدستیاری انصاف پای ادب در دامن عجز کشیده
[illegible] برانچه شایانی آن را از عطیه خانهٔ تقدیر نداده باشند شروع نکرده اند
نظم راه کمال تراحرف و نقط ریگ دشت عالم علم ترا شهر سخن روستا
[illegible] درت اندیشه را نسخهٔ غیرت زند لطمهٔ حیرت بروی سیل جهل از قفا
[illegible] یعنی سپاس ایزد بیچون از احاطهٔ امکان بیرون است و ستایش خداوند بیهال
[illegible] از احصای اکوان افزون **مثنوی** حدیث آنجا که از یزدان شناسیست
سپاس اندیش ما ناشناسیست تو ذات بی‌کیمت مینهد هوش که گیرد قطره
دریا را در آغوش زهی پنداری که حرفش در کتابت که این حرف کتان [illegible] مهتاب
سخن را چند باشی محمل آرای بدست آوزعجز ابجانه پای هرگاه [illegible] آسمان
رابطهٔ مناسبت مفقود و خاکیان را با افلاکیان راه سخن مسدود باشد
ممکنان را بلاممکنان چه نسبت خواهد بود تا حصه [illegible] ذره خاک [illegible]
با نسبت آفتاب عالمتاب قدس چه باشد [illegible] مطمورهٔ امکان و حدوث را
ببادیهٔ بیمای عرصهٔ وجوب قدم جه حد و کدام پایه ذرهٔ سرگشته بسر و پا را
از شعشعهٔ جهان فروز بجز سوادی چه بهره و قطرهٔ شبنم را با بحر
زخار و ابر مطار بجز لاف خشک چه نصیبه هیهات اگر ذره از آن فروغ
بخش انجمن هستی گوید اگرچه او را نمی‌شناسم و او را نمی‌گویم اما از و میگویم
و او را میجویم لیکن تنگنای ظلمت را با ساحت نور چه نسبت و عدم مطلق را
با وجود بحت چه مناسبت آفریدگار رهبرگاه از آفریده کامیاب شناسا
شوا [illegible] تا هر چند در هوای تماشای بدایع مکنونات آورند با قدمی چند در صحرای
ادراک عجایب مخلوقات او نهند اورا در معرض ستایش آفریدگار در آمدن چگونه برد
بار نمایند [illegible] در خلوت سرای سلطنت سخن گفتن خود را در مضحکهٔ انام انداختن است
و سخن [illegible] بهنگام و خام ستایش **مثنوی** بار سخن را که دو دارنت دست سنگ سراپردهٔ اوج
کرم سخن [illegible] و جان پرورست چه که بخوان تو رسد لاغرست ای برتر از کرم عقول و اوهام
دای والاتر از ساحت عناصر و اجرام چون موصوف ذات و صفات حضرت بیچون







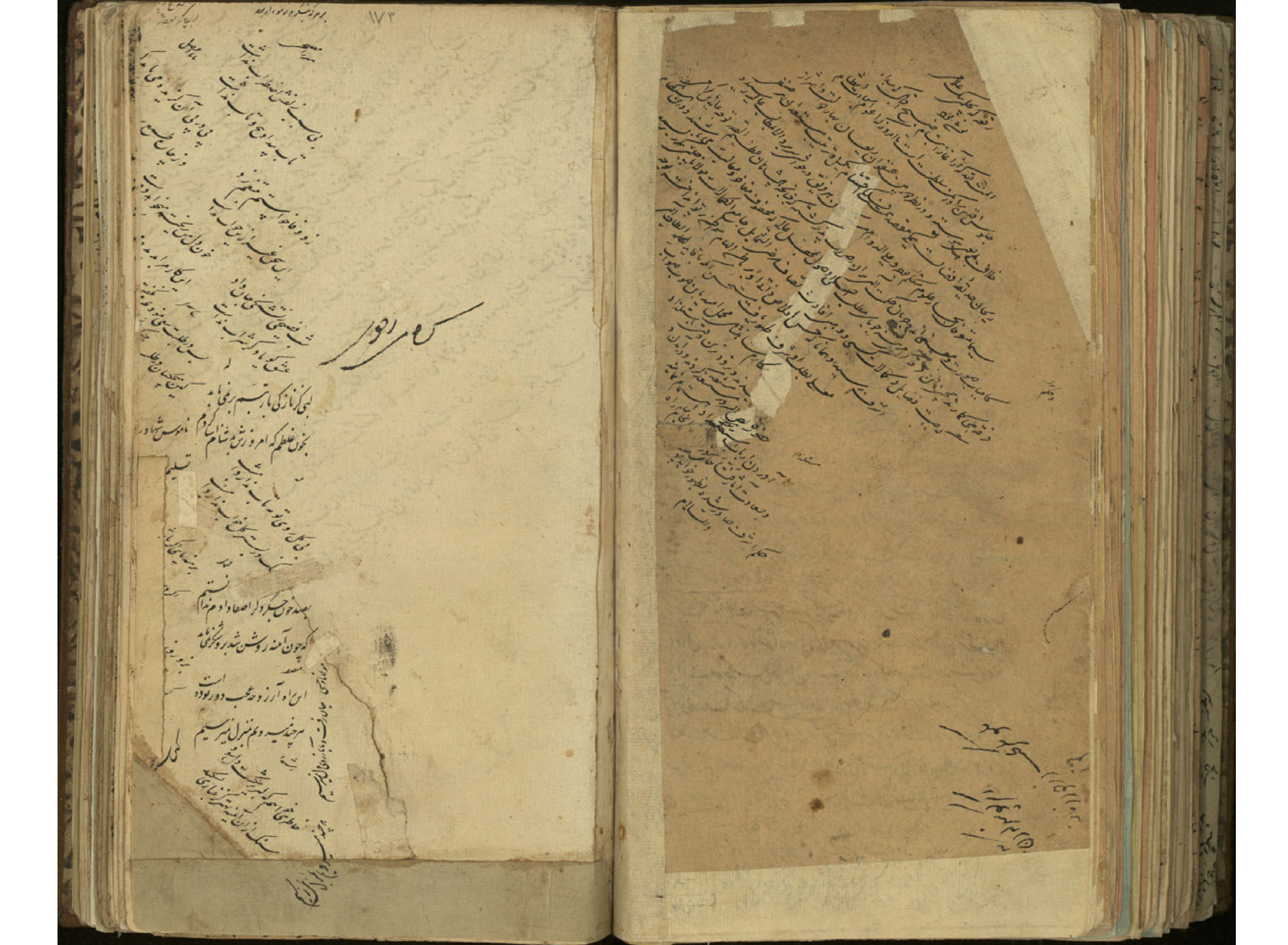
آن دولت از رحمت پذیرفرمان ... زبان گردانید و بر استقامت ... منسوب گردانند ... ایهاکر خشنده ... سفارش بخورشید انور ...
همین رغبت قدر او بس که خود را در آن حضرت از ذره کمتر بود در حضرت ... بزرگان ...
یافته آن درگاه را رخصت خواهش بخشیدگی و قدرت سفارش ...
از چون ... در مانده بل راه نیافته کجا بنزد که برای برگزیدهای آن درگاه استدعاد
رحمت الحجت ... والتماس مغفرت و رضوان کند اگر از نافهمیده ... زبان
جرات دراز کند به عدالت جاری تمیز بجا نام نامزد شود و در بازپرس انصاف
بجرطعن مطعون گردد بنابرین خاطر را ازین اندیشه باز آورده خود را
آماده آن ساختم که اگر رحمت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت مشتمل
ایشان صورت و معنی و مشوای دین و دنیا نگاشته کلک اهتمام گردانم و
صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال از بدایع بزم و غرایب رزم و شرایف
عبادات و لطایف عادات این برگزیده الهی را به شایسته تکلفات نثر و دلاویز
نظم گستر فراهم آورم تا حق عبودیت و ارادت نعمت گزارده باشم و هم حق
بوستان عالم ظهور و شهود دانسته کان فضله وجود ثابت گردانم و هر چند
هر یکی ازین چهار چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر منیع قدر اما از آنجا که مقصد

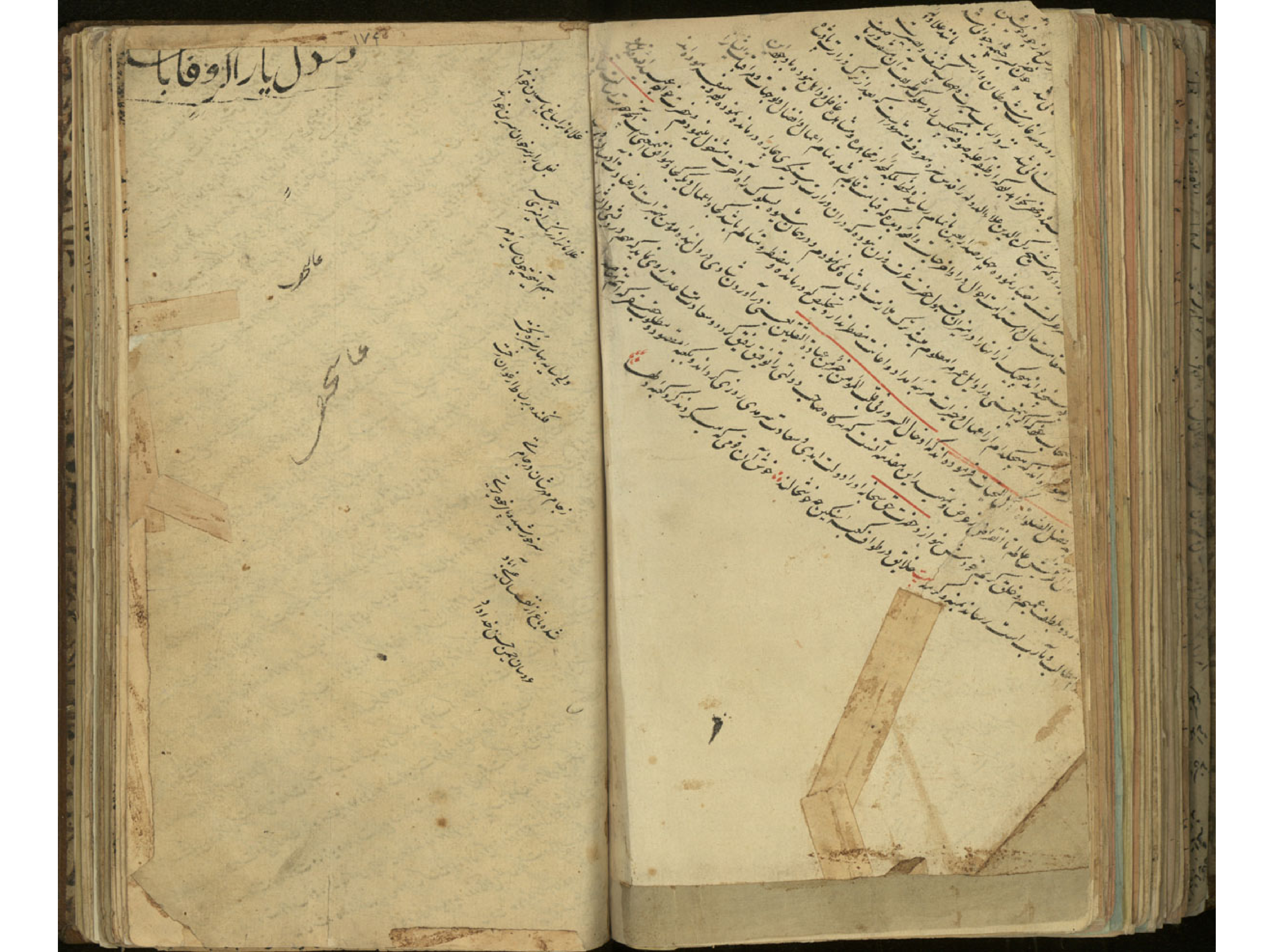
[illegible]

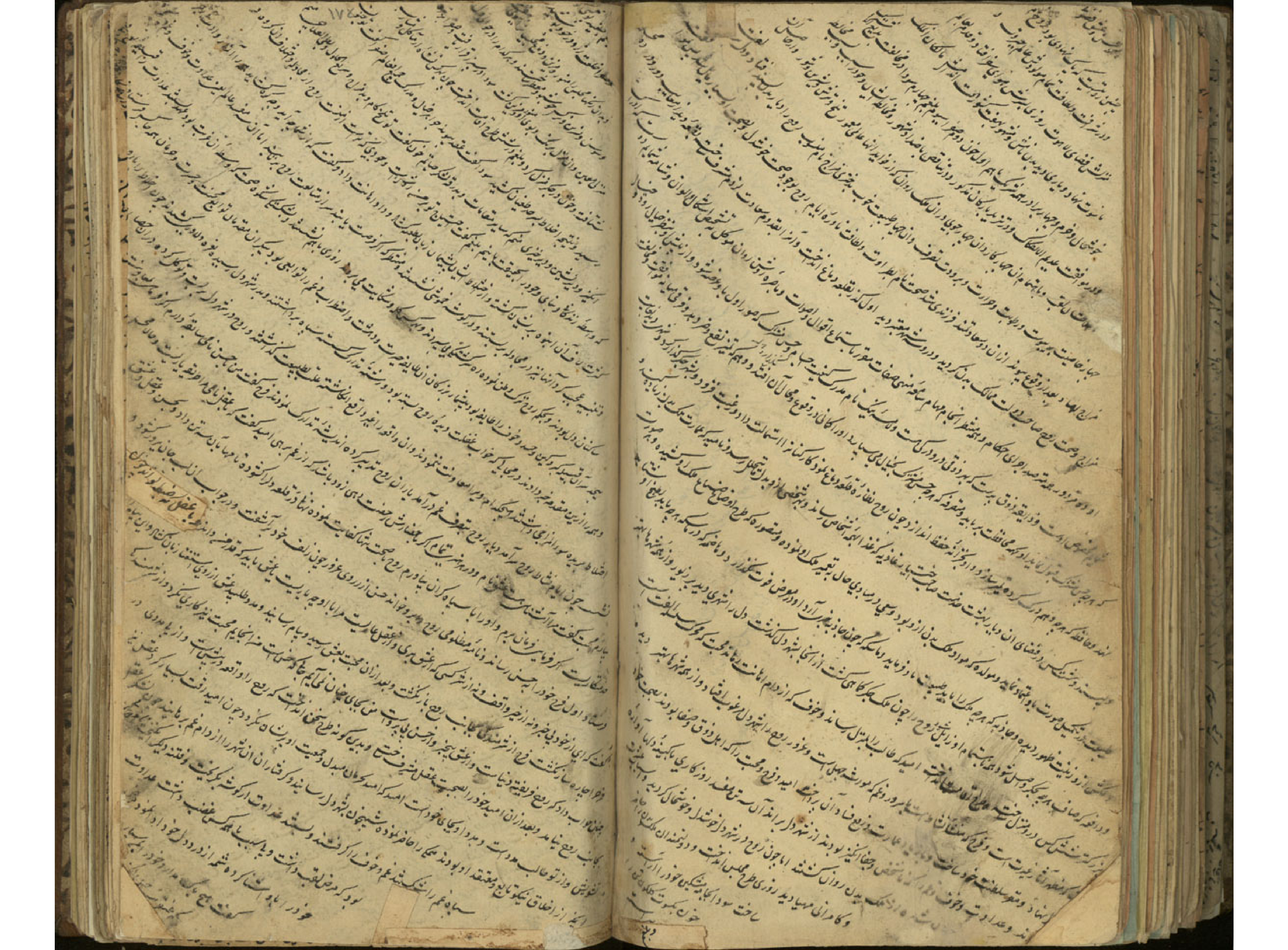
[illegible]

سودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت در قید تحریر کشیدن
... از سال نوزدهم الهی قانون واقعه نویسی از فروغ رای جهان آرای
شاهنشاهی پرتو ظهور یافته دفتر واقعات بدست آوردم و از آن صحایف
... تحقیق تواریخ و تشخیص بسیار از سوانح گرامی معظم و چندین جدی فراوان
... تا اکبری از مناشیر معلی که ابتدای اورنگ نشینی تا حال که آغاز صبح
اقبال است و انجام نشر شاهان ... الاحرام مجددها اقطاع شرف نفاذ
یافته بوجه تجسس وجه نقل بدست در آمد و با مضامین مقدس سواد ...
این شگرف نامه گشت سبحان الله چه دولت که هم عبادت الهی میکنم
و هم خدمت پادشاهی بجای می آورم هم سرمایه دولت ابد برای خود بر انجام
رسیدیم و هم دستور العمل سلطنت صوری و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی
برای خاص و عام می نویسم چون بعد ازین شروع در تاریخ تولد و ایام
نزعرع نشو و نما می شد بهمین عبارات دیباچه
... تاریخ اکبر ...

۲۳۴







[illegible]

عقل معقل تاب ملاقات ندارد و بدیدن من طاقت نیارد اما آنقدر امید دارم که اگر بخواهم تصرف در روح بی دوقوف روح میتوانم نمود اری تو نظر

و در بردن حسن بی باک شد حسن را بسوی روح رهنمون گشت و در اندک زمانی بدیار بدن گذشت حسن را دیار جان ببسند انگاه دودل در

انجا نهاد و او را جا که میدانست خواندند و خود را ابجز بروح رسانید روح را لطافت حسن اثر کرد اگرچه در خواب بود در

روح بار اقامت کشودند بعضی بقامت در خشار بصورت و بعضی بچشم ظاهر وجود در ابت القصه روح را دو وقتی دو عزو دار انجا بود نهاده شد

جا بجا هرکه بر تو این اندکی بکد خفی و هر کس کو نظر فکندی بجای و نس کنندی محبت که همراه عشق بود عشق از پی تاخت و وداع نمود و بی هر جهت

روح رسید او را دید که دربار حسن از عشق شنیده بود و در وی دید که قدی بر او فراخته و کار را عالی ساخته و در پی او رفته و عالم سوخته و کاکل

بر دوش و زلف بر بنا گوش افکنده و سنبل را الملام شکسته را بسته کرده و ابرو کمان ببدست مستی داده و بالش غمزه چشم و ابرو نهاده و از

نرگس خطر بنفشه و رنگ رخ دلگستان گشته و ابرو حیوان در چشم نهفته آن السکینه را این را نکته نام کرده و خیل بالای خطا نهاده و از

نقطه بالای خط نشان داده و ماه نشین گو منظوم کرده و سیب تر نج مرکب بوده و در گفتار و شفیع لب نموده و هر زمان بحرف اعجاز کرده

بغمزه را نام نموده و بعضی بر امان نظر کرده و شاخ گل را حرکت داده که این بار رفت و روح پاک را مصور ساخته که این ساعد است و از دستان

را بار روان ساخته و در ساق ماهی در آب انداخته محبت که روح را بدین لطافت دید در حال محبت عشق را دید و از دو دیده حسن جستی

مرد و از کرد و در مطالبت وصال بیقرار کرد و شید بر عشق بکام حسن پاک سیرت و بر هیولی محبت بدیار بدن بصورت و کر قناعت روح جمال

حسن را دید که روح را جهان بخود ساخته که خود را دلبسته و حسن را شناخته زبان بطلب روح گشوده و او را بوی حسن ستوده روح محبت عشق ابدی

اقی و مصاحبت او دل نهاده و از و سؤال کرد که ای سیاح جهان گردی ستوم که تجلی حسن گرفتاری که بی او هیچ جا قراری نداری حاله

از کیفیت این حکایتی بخش و معرفت او هدیتی کن عشق دانست که او از حسن غافل است و او بجز شناختن بر ساحل گفت او را وقت

وسبب ملاقات او از خود جهت روح گفت ای عشق اینکه تو میگوئی تو دانست بی بود در مطالب او سودا هیت بی سود اگر صدق عشق

عشق گفت از و نمونه دارم اگر فرمائی بنظر آرم روح را چون شوق غالب بود و محبت ابیصورت اطالب دیده و گشود در جنبانیدن آن

عشق حقیقی آینه صفا بیش نهاد که بدین لوح چشم باید گذاشت چون چشم روح از خود ذوقی داشت و عکس خود را غیر خود دید

دیدار نور و از جمیع معایب دور حسن نظر فی کنند انرجت و عشق از گوشه شنیده است روح در میان بر ده ماند و حیرت او را

کم عنان اختیار را از دست داد و بوادی بیخودی نهاد و مدتی و نظر انداخت و بواسطه آن صورت بوجود نظر مهیا ساخت عشق گفت ای

یار دلجو از دشمن این صورت را ساده است و مدعی انجمن نیست و در پیش عقل بکید و مکر و هیبت بی ادب سلوی و در رقابت

این صورت را شناسند و سبکی بلوح رسانند لوح را که از ادراک بسیار دور و مهر امانت بکذار روح گفت مشاهده او هم از خود

و نهان کردن او از عقل دور عشق گفت خیال را بگو که صورت از او انگاشته در نظر تو دارد روح صحبت عشق را پسندیده خیال را از خود که صورت

کشید و بعد از آن آینه صفا را که از ادراک دور و مهر امانت بر او نهاد و مدتی بصورت خیال فارغ بود و بدین صورت فارغ می بود

و عاقبت از صورت خیال کشاد و بنا فت و بهی بمنزل مراد نبرد و گفت ای عشق مردم چه باز و مرا بوادی وصال حسن انداز عشق گفت

در راه تشویش بسیار است و در رسیدن منزل حسن دشوار روح گفت تاب مشقت ندارم و طاقت مفارقت نیاورم

نفس را از رهنمایی روح واجب شد بود و باتفاق علم و عقل قصد بر او نشستند و چنان مقرر داشتند که با هم تا دیه عشق حقیقی را

عاشق اند از اول بیاده معشوق قدم نهاده اند و در آن وادی برعجایب فنا دیدند در اثنای سلوک بجایی رسیدند بغایت دلنشین

و نرم تر از دیبا و خون عاشقان در و ریخته و خاک کشان در آمیخته و ملاطفت شهره روی زمین نامش کف پای نازنین و از انجا که

[illegible]

ولا تكن عنده غافلا باب السلم فلما علم الطرماح بذلك اناخ راحلته ونزل عنها وعقلها وجلس مع القوم يحدثون

فلما بلغ الخبر الى ابنه يزيد بقرب المصاف على باب داره فرح يزيد بعوده وكان على وجهه اثر الغضب فاذا تكلم

كان جهوري الصوت فامر يزيد بقرب المصاف ففعلوا فقالوا للطرماح هل لك ان تدخل على امير المؤمنين فقال اليها

جئت وبه امرت فقام اليه ومشى فلما رأى اصحاب المصاف عليهم ثياب السود فقال من هؤلاء القوم كأنهم

زبانية الملك في ضيق المسالك فلما دنى تطاول له يزيد فقال من هذا الميشوم الواسع الحلقوم المضروب على الخرطوم فقالوا

هذا يزيد فقال لا يزيد لا زاد الله مراده ولا بلغه مراده فسمع ذلك فاستشاط وهم بقتله ثم كره ان يحدث امرا دون ابيه

فكظم غيظه واطفى ناره فسلم عليه فقال يا اعرابي ان امير المؤمنين يقول عليك السلام فقال سلامه معي من الكوفة فقال يزيد

فاسئل قرب القضاء حاجتك قال حاجتي اليه ان يقوم من مقامه حتى يجلس من هو اولى منه في هذا الامر فقال ثم ماذا تريد في

الدخول عليه فامر برفع الحجاب فادخله على معوية فلما دخل عليه الطرماح وهو متنعل قالوا اخلع نعليك فالتفت يمينا وشمالا

ثم قال هذا الوادي المقدس لا اخلع نعلي فنظر الى معوية قاعدا على سريره مع قواعده وصواعقه فقال السلام عليك ايها

الملك العاصي فقال ويحك يا اعرابي ما منعك ان تسلم يا امير المؤمنين فقال الطرماح ثكلتك امك نحن المؤمنون فمن امرك علينا

قال معوية ما معك يا اعرابي فقال كتاب مختوم قال ناولنيه فقال اكره ان اطأ بساطك فقال ناوله وزيري واشار الى عمرو

بن العاصي فقال هيهات ظلم الامير وخان الوزير فقال ناوله ولدي هذا واشار الى يزيد فقال ما فرحنا بابليس فكيف بولده

فقال ناوله مملوكي هذا واشار الى غلام له قائم على راسه فقال الاعرابي مملوك اشتري من مال اليتيم من غير حق فقال معوية ويلك

يا اعرابي فالحيلة في اخذ الكتاب منك فقال الاعرابي ان تقوم من مقامك وتاخذه مني بيدك فلا بد منه فقام معوية من

مكانه واخذ منه الكتاب ففضه وقراه ووضعه تحت ركبتيه ثم قال كيف خلفت علي بن ابي طالب فقال خلفته

بحمد الله كالبدر الطالع حواليه اصحابه كالنجوم اذا امرهم ابتدروا واذا نهاهم ارتدعوا ... معوية

وفي نجدة رجل شجاع سميدع ان لقي جيشا هزمه واراده وان لقي حصنا هدمه والقاه وان لقي قرنا ... افناه

وان لقي عدوا افقده فؤاده قال معوية كيف خلفت الحسن والحسين قال خلفتهما بحمد الله شابين تقيين نقيين عفيفين فصيحين

صبيحين طاهرين فاضلين ادبيين عالمين يصلحان للدنيا والاخرة فقال معوية ما افصحك يا اعرابي فقال لو بلغت

بباب امير المؤمنين علي لرأيت الفصحاء البلغاء الفقهاء الظرفاء النجباء الادباء الاتقياء الاصفياء لوقعت في بحر

عميق لا تنجو من لجته يا معوية فقال عمرو بن العاص لمعوية هذا رجل اعرابي بدوي لو ارضيته بالمال لتكلم فيك بالخير فقال معوية يا اعرابي

ما تقول بالجائزة اتاخذها مني فقال اي والله انا استنفد روحك فكيف لا استنفد مالك فامر له بعشرة الاف درهم ثم قال

ان اريدك قال زد فان الله ولي من زيد ... اعطوه عشرين الف ... احمد ... معوية اعطوه ثلثين الف

فقال الطرماح ... يا معوية ... ان ... ما اذا ... الجائزة ...

[illegible]

ولا زال فانه يرتع البرد يتعب من قتل الجبال ثم معوية الى السيف غيرا ثم وضعها بين يديه فلما قبض ... سكت ولم
يتكلم بعد ذلك شيئا فقال عمرو بن العاص كيف ترى جايزة امير المؤمنين فقال هذا مال السير من خزانة رب العالمين اخذه
عبد من عباده الصالحين فالتفت معوية الى الكاتب فقال له اكتب جواب كتابه فوالله لقد اظلم الدنيا علي ... فاخذ
الكاتب القرطاس فكتب بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله عبده معوية بن ابي سفيان الى علي بن ابي طالب اما بعد فلارمينك
بالف جمل من خردل تحت كل خردلة الف مقاتل فلما قرأ الكتاب ... خرج تحت قوله تعالى سبحان الله ادى ايها الكذاب
انت ... ام كاتبك بما كتب لو اجمع الشرق والغرب لم يتولوا به فقال ان كنت تامره فقد استخففتك وان
كنت امرته فقد استخففته ثم قال للكاتب ان لعلي بن ابي طالب ديكا رفيع الصوت عظيم المنقار يلتقط الخردل بخيشومه
ويذوب في قانصته ويخبط في حوصلته ... فاخذ الكتاب ... فلما فرغ
من عنده وركب مطيته وسار ثم التفت معوية الى اصحابه ... وقال لو اعطيت جميع الملك رجلا منكم
لا يودي عشر عشر ما ادى هذا الرجل عن صاحبه ... فوالله لقد ضاقت الدنيا علي ... فقال عمرو بن العاص لو ان
لك قرابة من النبي صلى الله عليه وآله كما لابن عمه ... انك كنت على الحق كما كان علي على الحق ... افضل من ذلك اضعافا
مضاعفة فقال معوية الله فض الله فاك ... والله لكلامك اشد علي من كلام الاعرابي تم

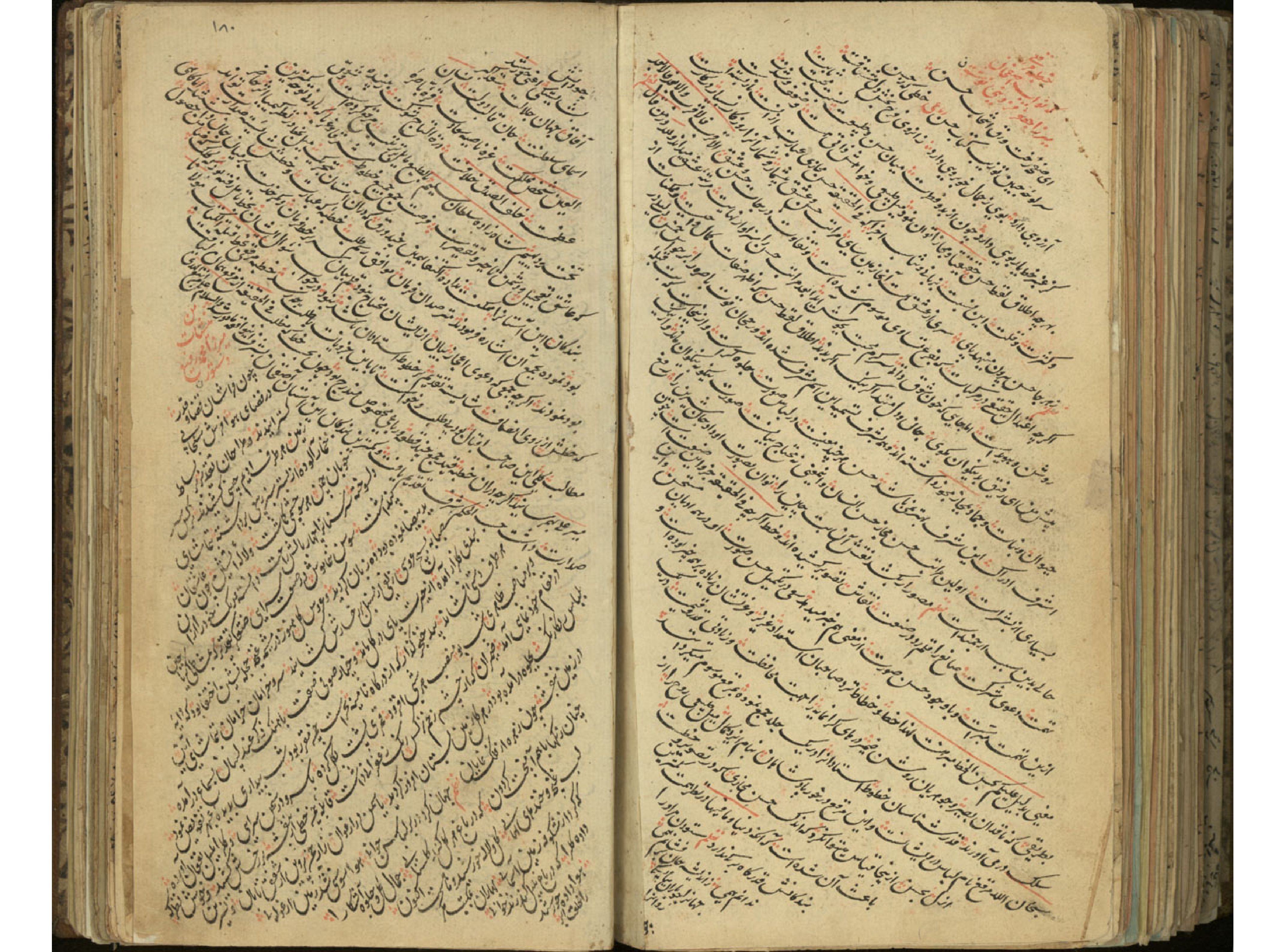
كتبه ... الكاتب ... محمد صالح ...

من كتاب

من رسالة التكليفية للشيخ الامام العلامة الملقب بالمفيد محمد بن محمد بن نعمان رحمه الله غفر له

عن الصادق عليه السلم من اغتسل للجمعة فقال اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ كان ذلك
طهرا من الجمعة الى الجمعة وعنه عليه السلم غسل يوم الجمعة طهور وكفارة لما بينهما من الذنوب من الجمعة الى الجمعة
وعنه عليه السلم غسل الراس بالخطمي ينفي الفقر ويزيد في الرزق وفي كل جمعة امان من البرص والجنون
اغسلوا رؤسكم بورق السدر فانه قدسه كل ملك مقرب وكل نبي مرسل ومن غسل راسه بورق
السدر صرف الله عنه وسوسة الشيطان سبعين يوما ومن صرف الله عنه وسوسة الشيطان سبعين يوما
لم يعص الله ومن لم يعص دخل الجنة وعن امير المؤمنين عليه السلم ان رسول الله صلى الله عليه وآله اغتم فامره
جبرئيل عليه السلم بغسل راسه بالسدر وكان ذلك سدرا من سدرة المنتهى وعن ابي جعفر الباقر عليه السلم من اخذ

[illegible]





اشراق ظهور

وبطون کاشف … تمام … خرام … انقطاع

لوایح اسرار … تمام … وقت … از اول

قطبی که قطبین فلک … اتفاق … عبد الله …

هوس … احمد جام … قدس سره … داشتن … عشق …

در پاکی عشق زنده پیل احمد جام … بوده بعد از … چهارم موافق …

نوای … درجه بوده … هفت … هجری …

شب … جلال … از چهار صد … تشرین الاول رومی …

مطابق شب … سعادت … انفصال … سال … دولت …

مانده بود در … کرامت … ولایت … از غرایب امور که … تشخیص … یقین … طالع …

انجز از حالدات … ولایت … بوده بود واز غرایب … مولانا … بعد از زمانی …

کوکب عالم روی … توقف … بوده بود … شد مولانا … بعد از … اضطراب …

اشراق این نور گیتی آرای توقف … اقتضای ولادت … که الحال … تشخیص … نموده …

پیش از ساعت مسعود طبیعت بود در اضطراب … اقتضا … حاضران …

بموجب حکم پادشاه حقیقی … که تولد در توقف افتد … اقتضا …

که هزاران سال باید آید … تقارن اتصال آن … اقتضا … ایام …

دارو امثال این امور اختیاری … این عطیه عظمی آن بود که در آن … مریم مکانی …

ساعت تقدیر … آمد و سبب ظاهری این … حضرت مریم مکانی …

که تکفل … بود … منتظر بود خاطر اقدس … باشد و چون ساعت …

مزاج اعتدال … شد و آن اقتضا … طبیعت … الحال حضرت …

آنکه ساعت … مولانا … تعلق … محرمان حرم قدس … آنچه از …

بسبب … یافته … لائق … ساختن …

متقدس ساخته … توقع خواهد … همین …

حضرت مریم مکانی …

خلافت …

عاقبت بجود رسیدی هم عاشق را مظهر تو بی وهم معشوق را زیور تو و موقف سره نشناییست و قرب این منزل از تقرب …

حضرت روح سره منشانجم گشیدی و واسطه آینه در خود دید صورتی که از نشاه معنی ما نیاز و ما روح قدسی و همساز و در

خلوت وحدت نشسته و در بروی کثرت بسته نه دیده عقل را بدو نگاهی نه بحو بس و طبایع را در دو راهی وه حسن را

باد نماز نی و نه اور را انجمن نیاز نی چون رتبه بدان مقام رسید

علامت جبروت ولاهوت دید و طغرل اصلی

بیوست واز قید زمان رست و

عاقبت الامر خود را بجود

رسانید و عاشق و معشوق

از ان خلوت

وحدت …

مانند

…

جواب امير المومنين وامام المتقين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب عليه صلوات الله الملك الوهاب في جواب معوية بن ابي سفيان عليه ما عليه

بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله عبده معوية بن ابي سفيان الى علي بن ابي طالب اما بعد فقد اتبعت ما يضرك وتركت ما ينفعك وخالفت كتاب الله وسنة نبيه وقد انتهى الي ما فعلت بحواري رسول الله صلعم طلحة وزبير وام المؤمنين عايشه فوالله لارمينك بشهاب لا تطفيه المياه ولا تزعزعه الرياح اذا وقع وقب واذا وقب ثقب واذا ثقب نقب واذا نقب التهب فلا يغرنك الجيوش واستعد للحرب والسلم

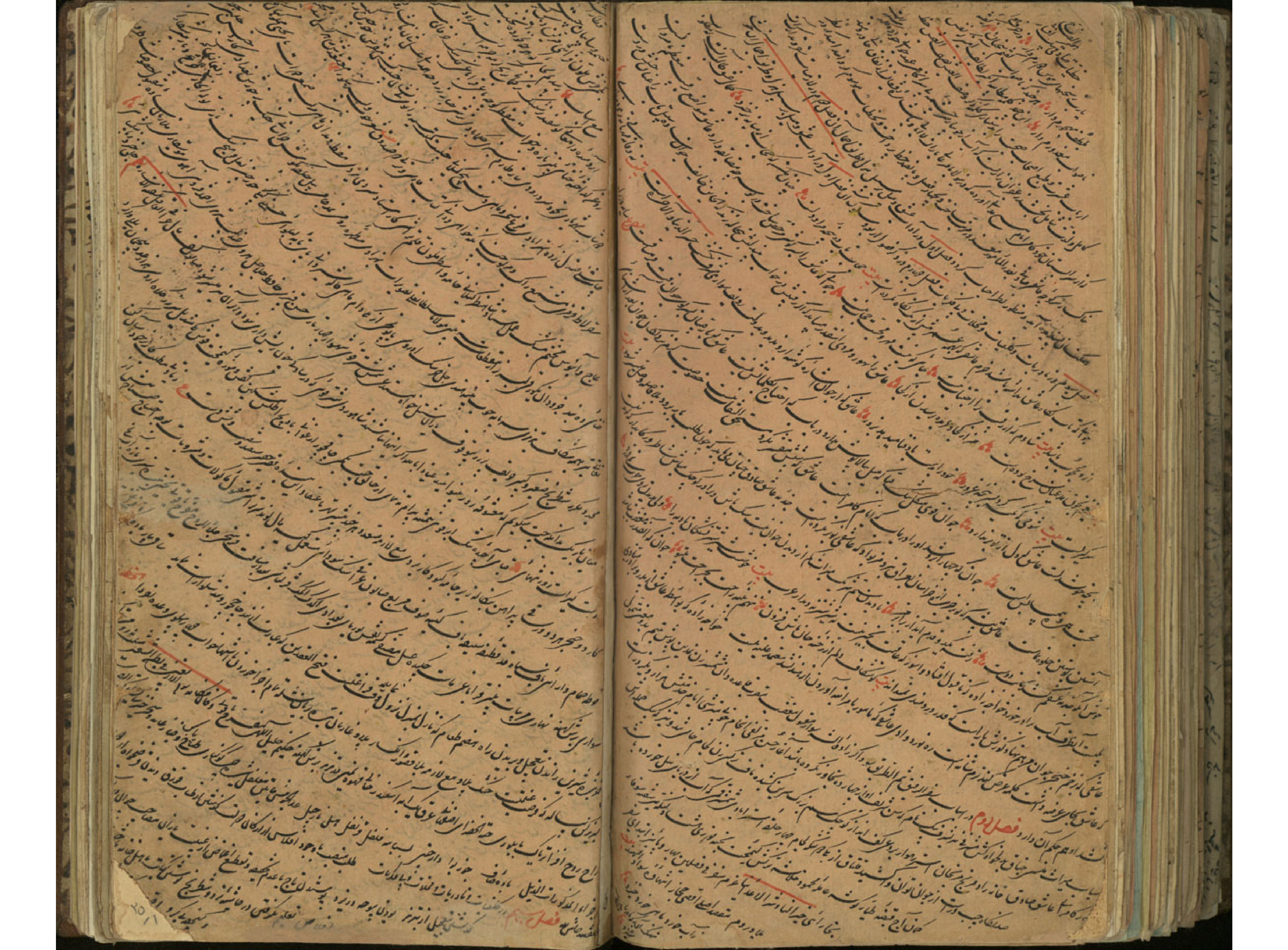
فلما وصل الكتاب الى امير المومنين عليه السلم فكه وقراه ودعا بدوات وقرطاس وكتب الى معوية هذا

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله عبده علي بن ابي طالب امير المومنين اخي الرسول ووصيه وابي الحسن والحسين وقاتل جدك وعمك وخالك افنيت قومك يوم بدر والسيف الذي قتلتهم به معي يحمله ساعدي بثبات من صدري وقوة من بدني كما جعله النبي صلى الله عليه وآله في كفي ونصرت من ربي تبارك وتعالى ما استبدلت بالله ربا ولا بالاسلام دينا ولا بمحمد صلى الله عليه وآله نبيا ولا بالسيف بدلا فبالغ في رايك واجتهد ولا تقصر فقد استحوذ عليك الشيطان واستفزك الجهل والطغيان وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون

ثم طوى كتابه ودعا رجلا من اصحابه يقال له طرماح بن عدي بن حاتم الطايي وكان رجلا جسيما طويلا اديبا فصيحا لبقا لسنا لا يكل لسانه في الكلام ولا يعيى في الجواب فعممه بعمامة ودعا له بجمل بازل فاره فتوى عليه فقال له طرماح انطلق بكتابي هذا الى معوية بن ابي سفيان ورد الجواب فاخذ الطرماح الكتاب وكوره بعمامته فانطلق حتى دخل دمشق فسال عنه ابواب معوية وقال له من ترى جيما وخولا وجيا شجاعا فاسجا وهم ابو الاعور السلمي وابو هريرة الدوسي ومروان الحكم وعمرو بن العاص قال هم بباب الخضرا يتنزهون في بستان فانطلق حتى اشرف على ذلك المكان فاذا قوم بباب فقالوا جاءنا اعرابي بدوي دونيا الى السماء فقالوا انزل به فلما وقف بهم قالوا يا اعرابي هل عندك خبر من السماء فقال بلى والله في السماء وملك الموت في الهوى وامير المومنين علي عليه السلم في القفا فاستعدوا لما نزل بكم من البلاء يا اهل الشقاق والنفاق فقالوا من اين اقبلت قال من عند تقي نقي رضي قالوا من ترى قال هذا الدعي الذي الفاسق الشقي الذي تزعمون انه اميركم فعلموا انه رسول امير المومنين عليه السلم الى معوية فقالوا له اتريد قال اريد الدخول عليه فقالوا هو عنك مشغول قال بماذا بوعد او وعيد قالوا لا لكن بمن يشاوره من اصحابه فيما يكتبه غدا قال فسحقا له فكتبوا الخبر الى معوية اما بعد فقد ورد من عند امير المومنين علي بن ابي طالب رجل اعرابي بدوي ذو لسان فصيح وقول مليح طلق ذلق يتكلم ولا يكل واويل فاعلمه بكلامه ايضا

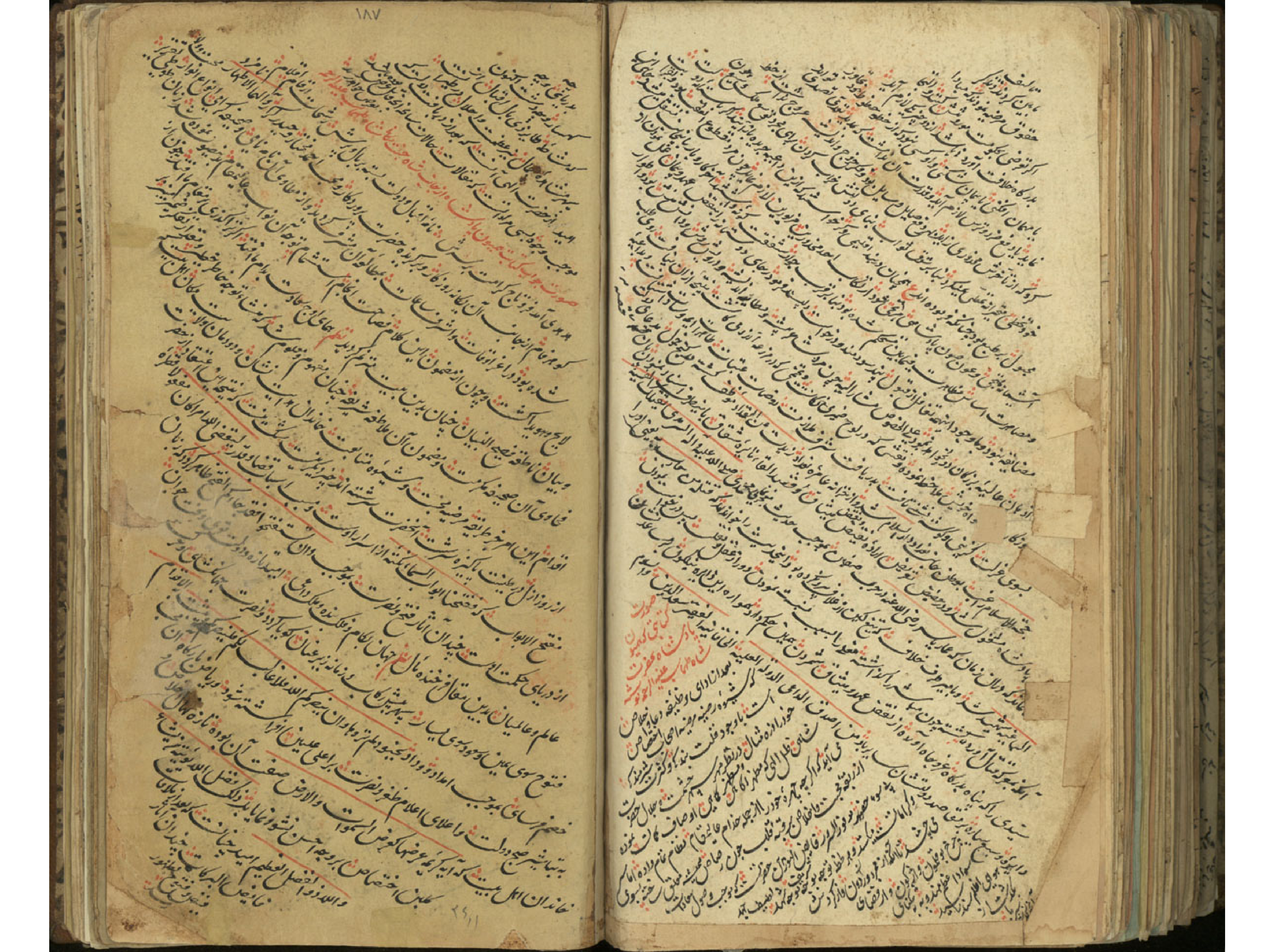
والسلام













نسخهٔ فلونیا

فلفل دارفلفل جنطیانا زرنباد سنبل الطیب ناردین شقاقل

پانزده م پانزده م پنج م هفت م نه م سه م سه م

بهمن سرخ و سفید بوزیدان حب بلسان عود بلسان شیطرج مرمکی

سه م سه م سه م سه م سه م سه م سه م سه م

ریوند چینی دارچینی زنجبیل بسباسه جوزبوا حب السمنه خصیة الثعلب

سه م هشت م هشت م هفت م هفت م ده م ده م ده م

زراوند مدحرج فرنجمشک صندل سفید درونج عقربا قاقله کبار قاقله صغار مصطکی

ده م سه م پنج م پنج م پنج م سه م سه م سه م

سعد کوفی گل سرخ طباشیر مغز سر گنجشک مایهٔ شتر اعرابی مقرون

سه م سه م سه م سه م سه م سه م

مغز پسته مغز بادام مغز کردکان مغز نارجیل مغز جلغوزه مغز حب الخضراء تخم کزبره

پنج م سه م سه م پنج م سه م سه م سه م دو م

تخم پیاز تخم جزر تودری کندر شاهترج بزرالبنج دو شیر خشک سپیدانه جندبیدستر

دو م دو م دو م دو م چهار م ده م ده م ده م

املهٔ منقی کهربا مروارید ناسفته بسد یاقوت رمانی یشب زعفران

سه م سه م سه م پنج م دو م دو م هفت م

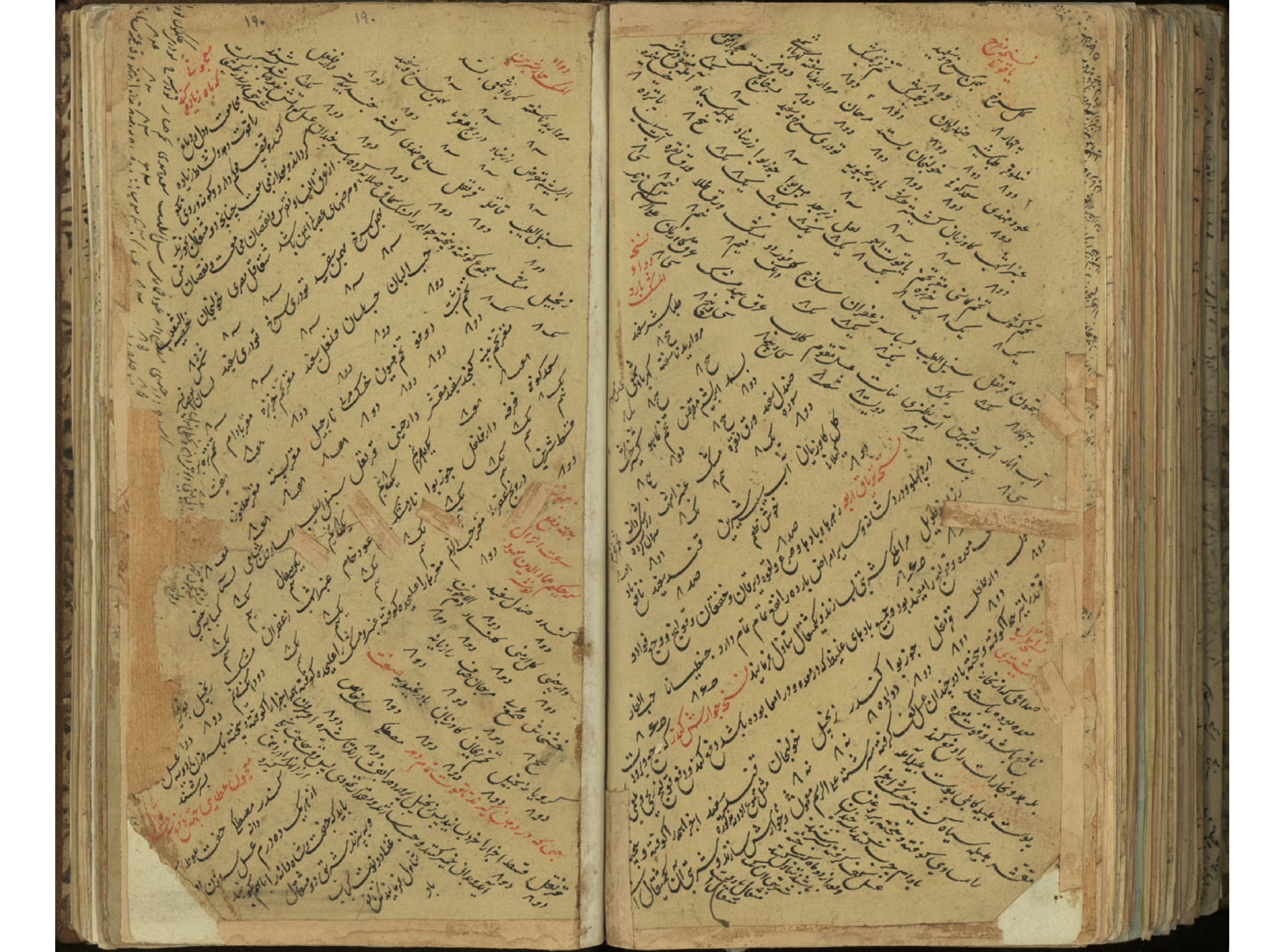
افیون جدوار ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشک آب سیب

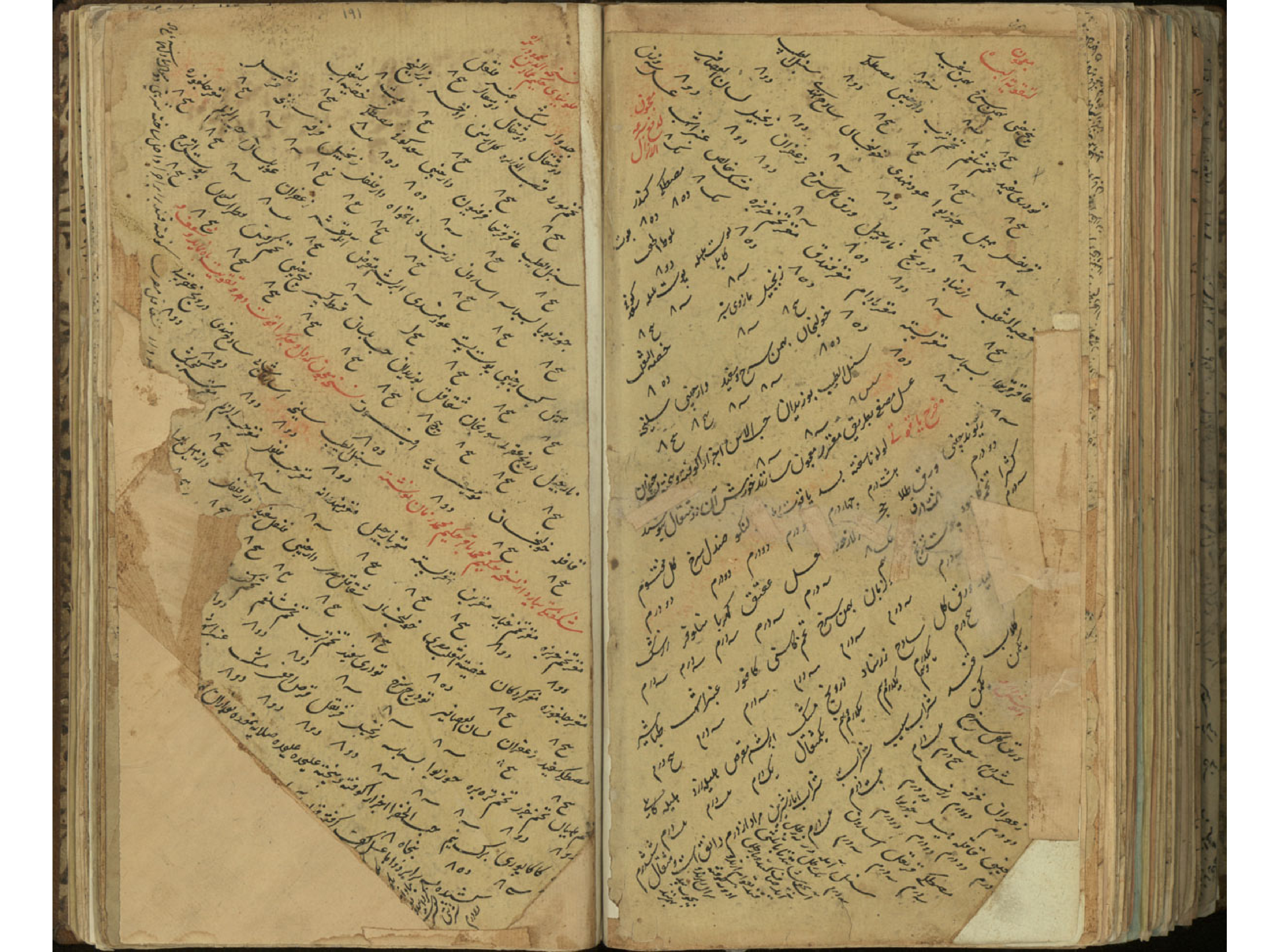
هشتاد م دو م دو م دو م دو م یکمثقال سی م

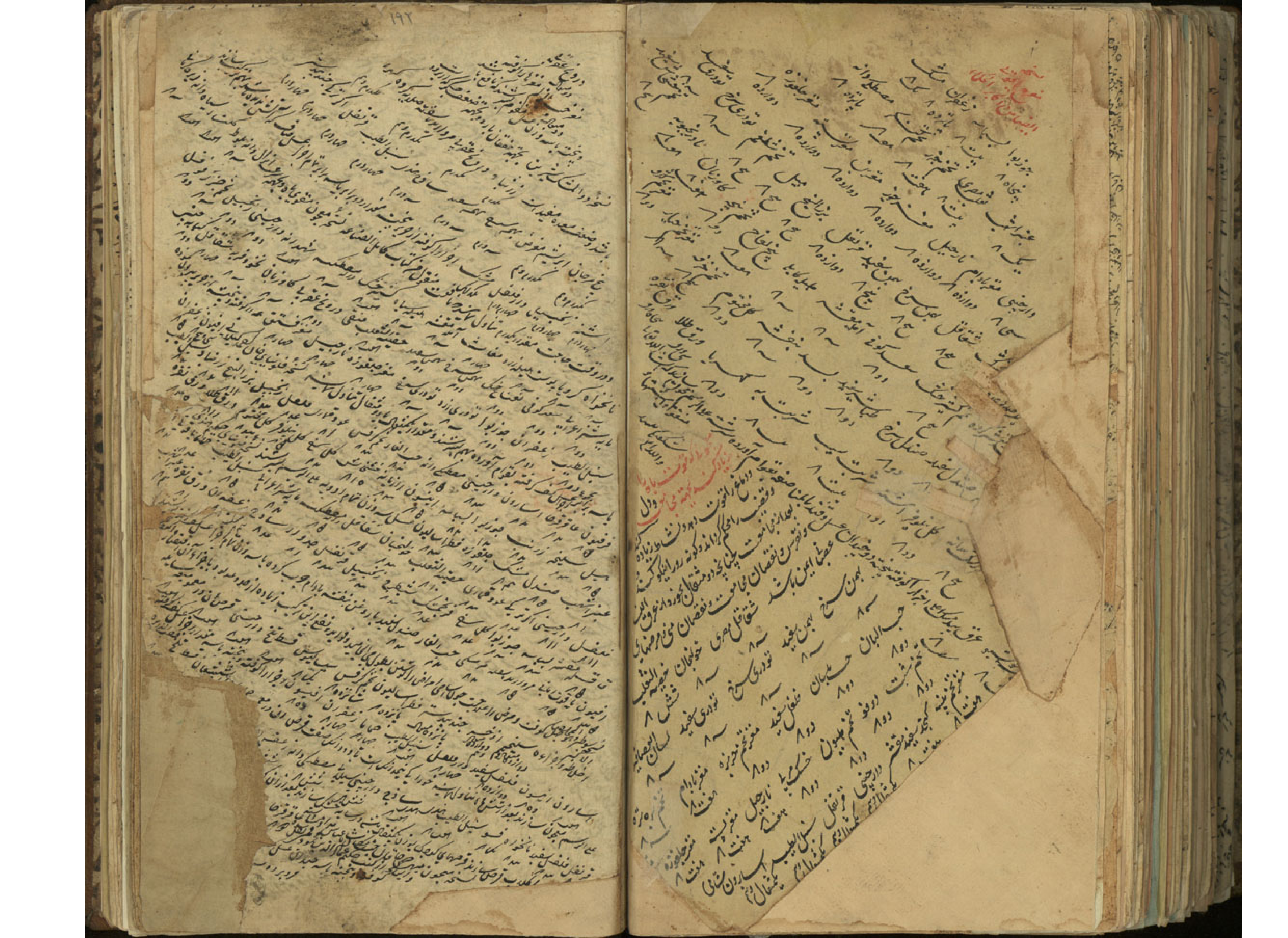
آب به شیرین شربت انار شیرین اجزا را کوفته و بیخته جواهر را بسنگ سماق حلایه

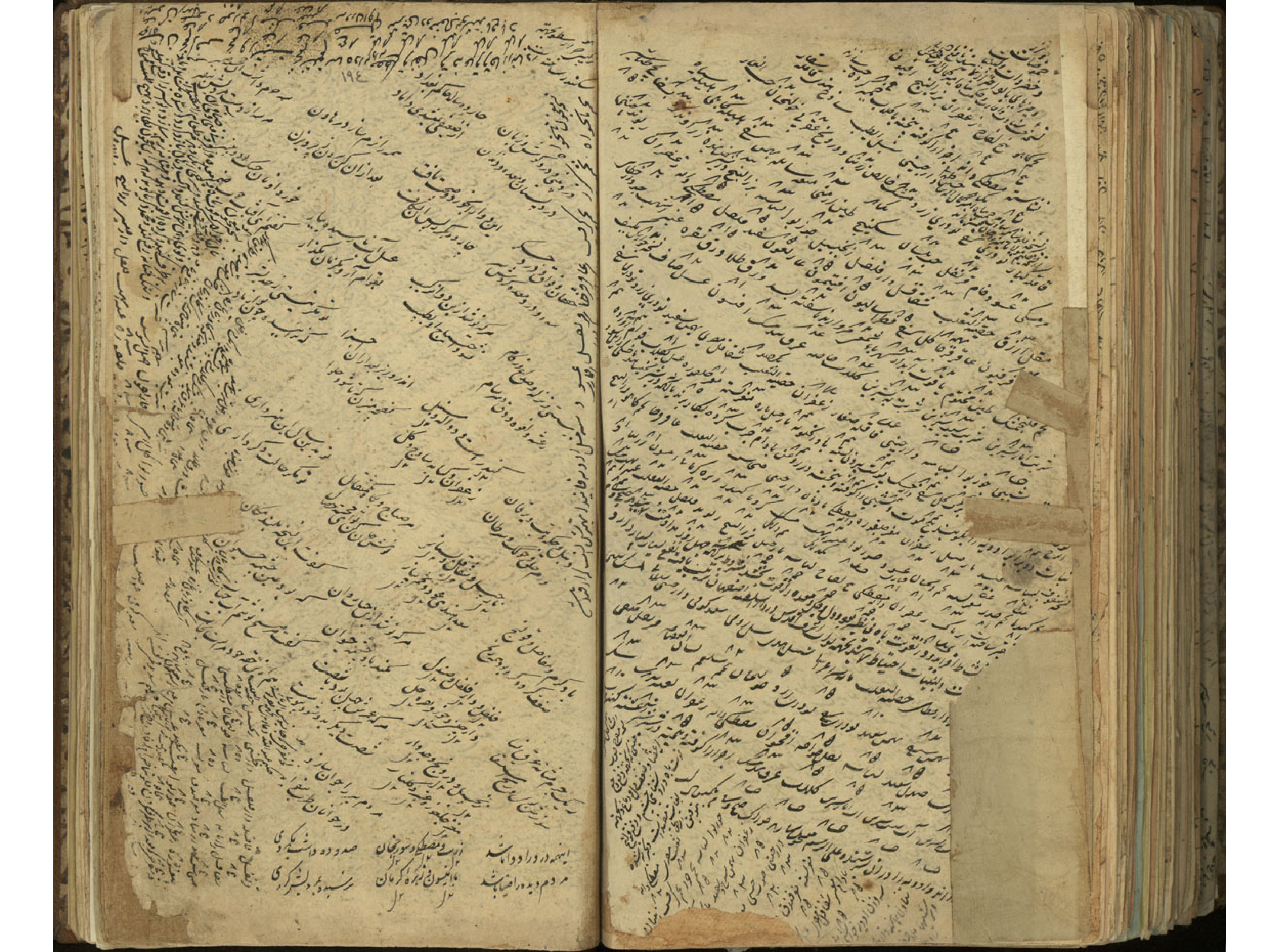
سی م سی م

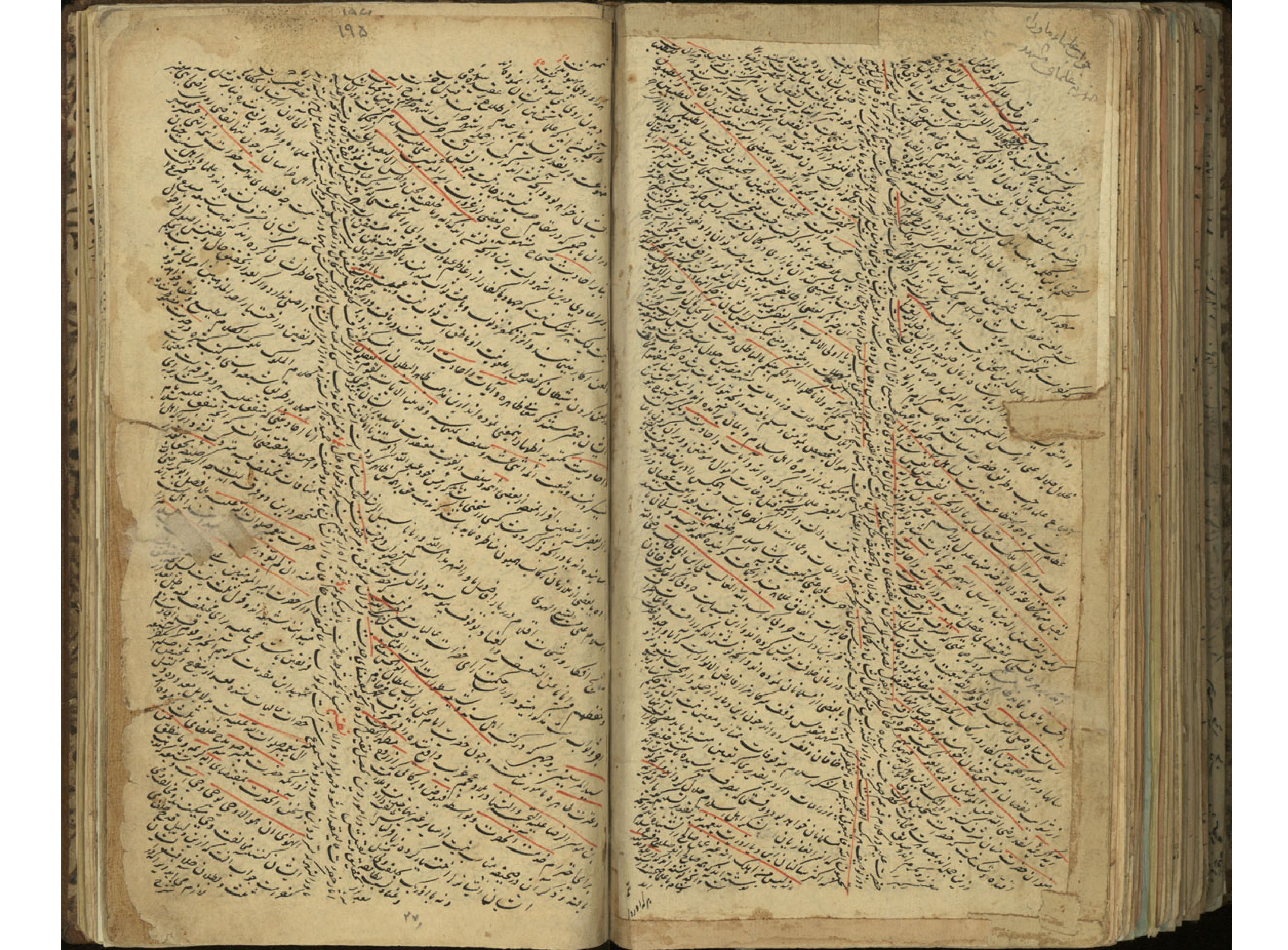
کرده با سه چندان عسل سرشته قوام داده بسر شند و بنوشند که انشاالله نافع است

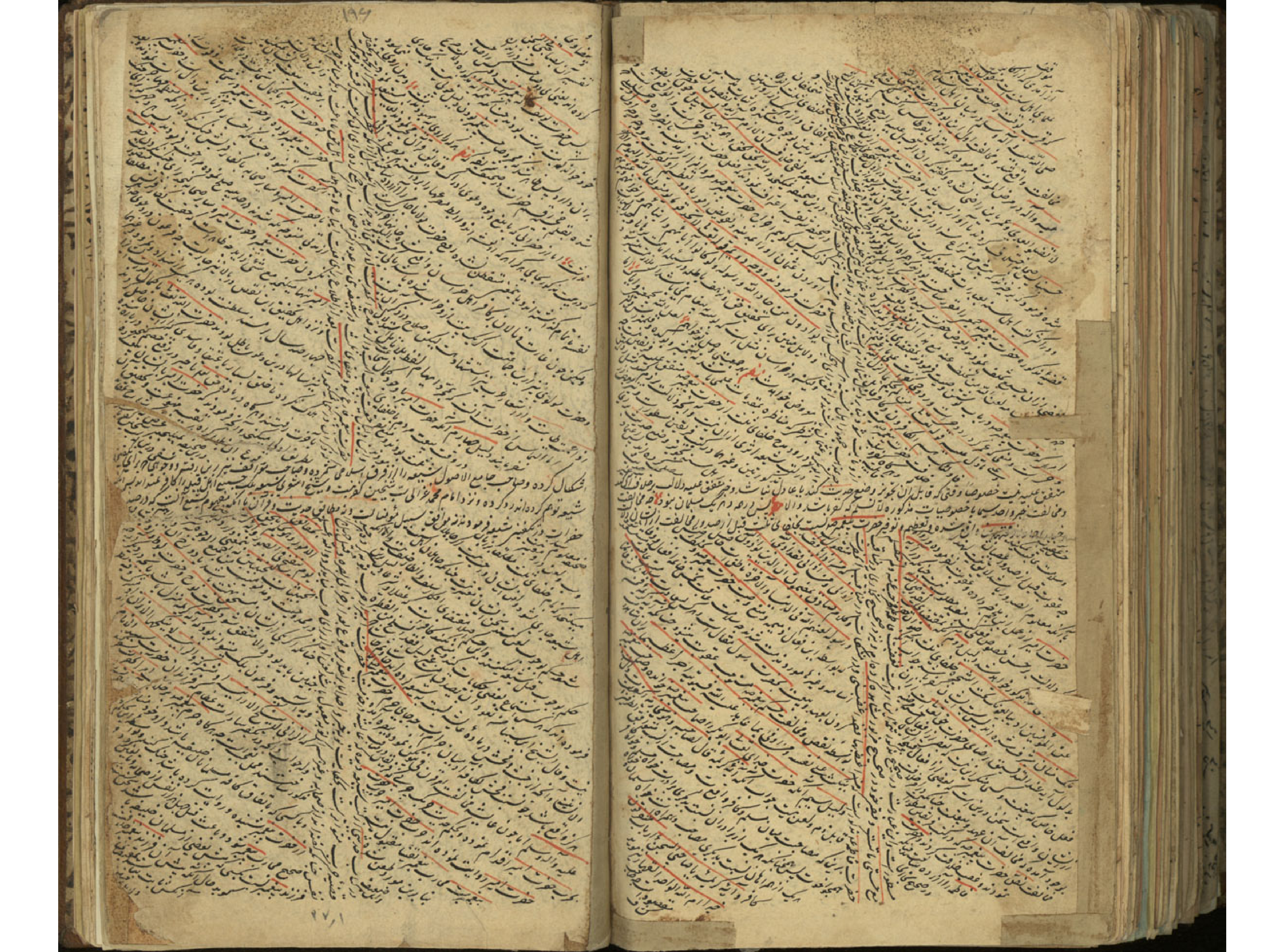


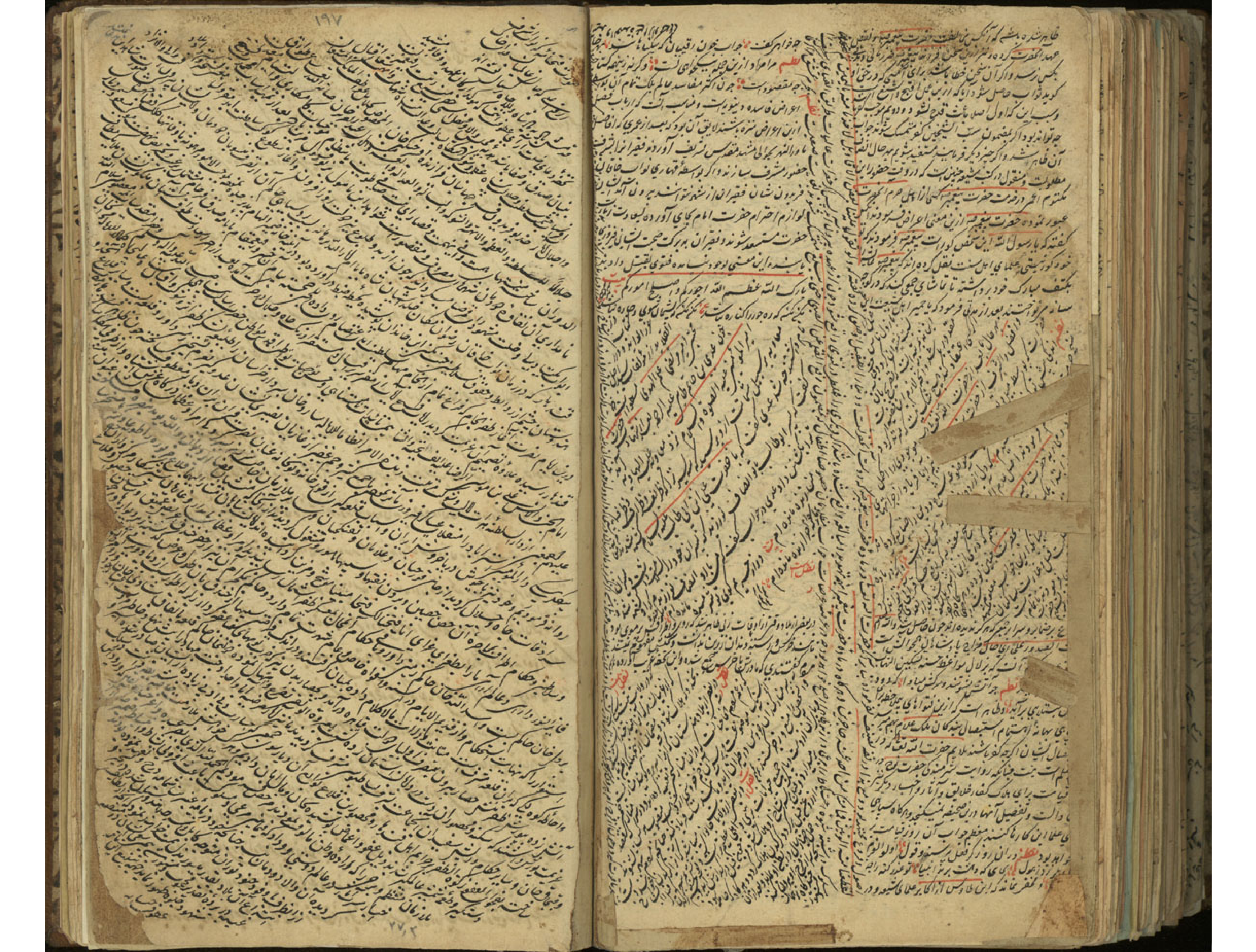












[illegible] این سگان [illegible] که [illegible] است [illegible] و حق [illegible] شناخته و قصد [illegible] کرده [illegible] شناخت [illegible]
[illegible] چنین [illegible] است [illegible] که [illegible] شنود [illegible]
[illegible] است [illegible]

اورده اند که [illegible] آورده [illegible] که [illegible] است [illegible] از خود [illegible] سگان [illegible]
[illegible] وزیر [illegible] که [illegible] در [illegible] سگان [illegible] داده [illegible]
[illegible] که این [illegible] آمده [illegible] داد و گفت [illegible] وزارت [illegible] که [illegible] آورده [illegible]
[illegible] سگان [illegible] گفت [illegible] شاه وزارت [illegible] وزارت [illegible] آزاد [illegible]
[illegible] سگان [illegible] گفت [illegible] آمده [illegible]
[illegible] سگان [illegible] وزیر [illegible] که [illegible]
[illegible] گفت [illegible] شاه [illegible] که [illegible] وزیر [illegible] که شاه [illegible]
[illegible] آزاد [illegible] سگان [illegible] آزاد [illegible]
[illegible] سگان [illegible] وزیر [illegible]
[illegible]
[illegible] سگان [illegible] آمده [illegible]
[illegible] سگان [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] سگان [illegible] آمده [illegible]
[illegible] سگان [illegible] که [illegible]
[illegible] شاه [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] وزیر [illegible] سگان [illegible]
[illegible] سگان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] آمده [illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]



معروف تعبیر

الالف البا التا الثا الجیم
مرد بیزان کیش الجماع کاودوش هرچه نوم بود شتر ست

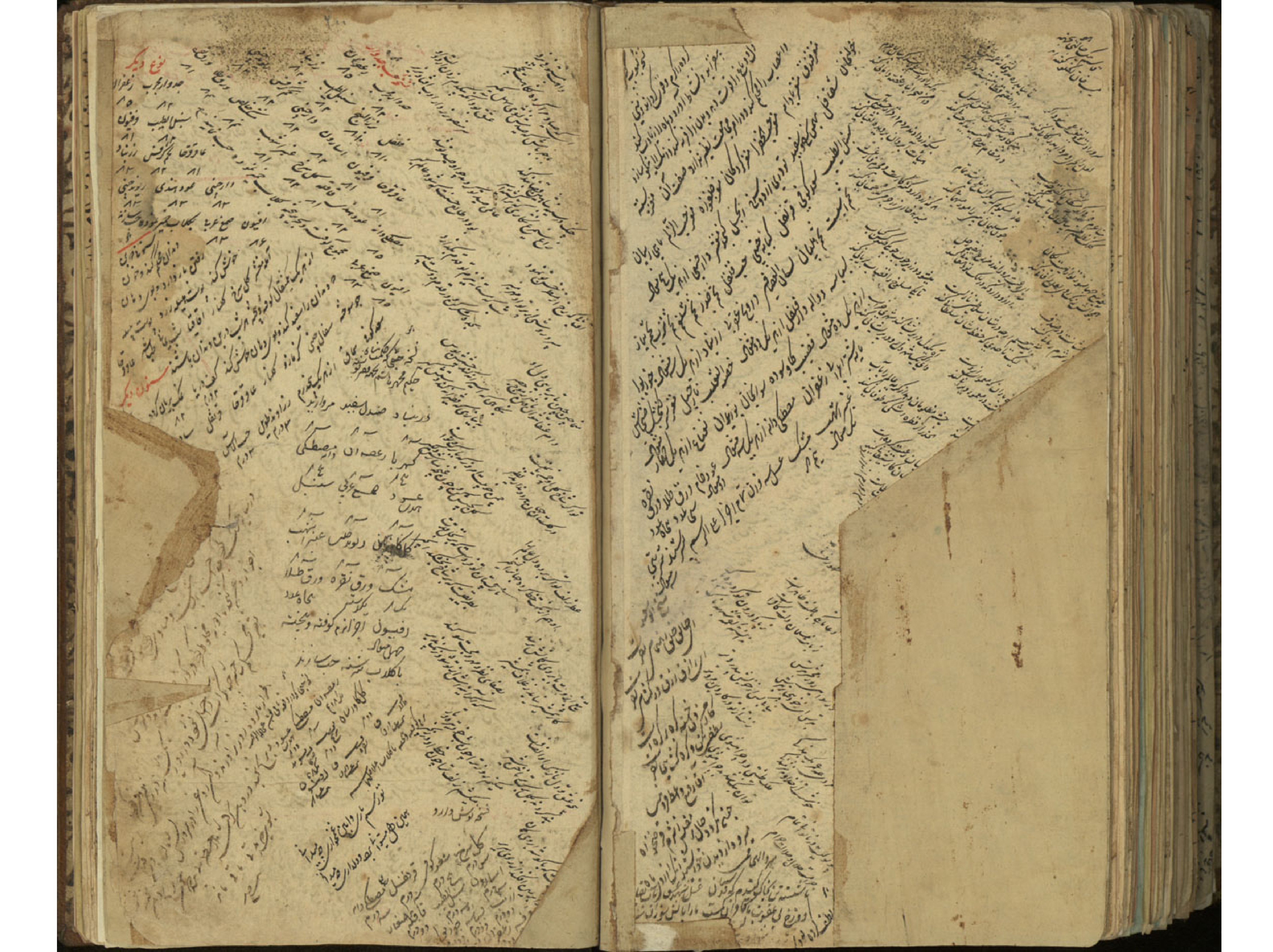
الحا الخا الدال الذال الرا
زن سلیطه هوی تر زاده زن قربه تاج خروس هنده جرو

الزا السین الشین الصاد الضاد
بسیار خوار مرد قربه مرد وقوذه خروس لوبرس هدهد ماکیان بانگ کند

الطا الظا العین الغین الفا
مرد حریص زن بزرگ نشان ناف شتر ابر کرداب

القا الکاف اللام المیم النون
مرد مستغنی شتر بر شتر سر قرطا ماهی

الواو اللام الف الیا الها
شتر جود کوها نشان ابله باقی شتر زنبا نشان طباخ بودی کودک



صورت مکتوب سلطان حسین میرزا بایقرا که به حضرت شاه اسمعیل علیه الرحمه و المغفره و الرضوان نوشته است

حضرت سلطنت مآب خلافت ... و اقبال مهر سپهر اجلال
سیادت انتساب عدالت شعار نصفت دثار مشید ارکان العظمه والجلال موسس بنیان مبانی العدالت والاقبال
وکامکاری در بیع رفعت و بختیاری گوهر درج سعادت اختر برج شرف نظم در دریای سعادت خسرو عالی تبار در برج
بخت کامیاب و کام بخش برفرازد تخت دولت کامران و کامکار المختص بعنایت الملک الجلیل مظفر السلطنه والاقبال
والدین شاه اسمعیل مهد الله تعالی قواعد المعدلة بدوام دولته تحیاتی که روایح مشکبت العوایح آن بخور مجمر ارواح
نکهت افزاید و تسلیماتی که لمعات مشاعل خورشید شمایل آن فروغ شعشعه انوار قدس را امداد نماید حتی از هوای
مودت فزای بجمیعهم و بحبوبته و شمتی از زلال ... امال ... همواره سرع اختصاص و رفیق طریق
مودت خاص گردانیده ابلاغ میرود و اراده خاطر قدسیت و داعیه عالیه نهمت بدان امل است که میان آثار
بخت فیروز و انوار دولت ملک افروز که توفیق اشاعت عدل و داد و ثبات افاضه حسن معاش و معاد ...

... ایام سلطنت ... برادر و فرزند و خویش و پیوند و امرای عظام و غیره ... از سهو ... با تقصیر ...
از نظر اعتبار ساقط داشته کار ایشان ... حضرت شفقت عمیم درباره ایشان تقصیرات ... و از زوال ...
فرزند اعز امجد سعادت یار فارس یار ... برضا طلبی و فرزندی ... همان قاعده مرعیت ... ولایات
... بعضی از اولاد و امجاد و ملک استرآباد که معظم بلاد دولت با بعض از ولایات دیگر بود از زمانی ... داشتیم و در ...
... سعادت یار فارس یار برضا طلبی و فرزندی ... سعادت و ارجمند محمد حسین بهادر ...
برادران و ابنای جنس می باشند متوجه استرآباد شده بود و از جانب ... التماس کومک ...
... الکون که آن عالیجناب قدم استشفاع در میان نهاد رفع حجاب آن فرزند نهاده اند ...
و ... یقین که آن مقصود بوجه احسن از مکمن غیب چهره خواهد نمود ...
درباره آن فرزند امری واقع نخواهد بود ... فرموده اند پیوسته حدایق ...
... باب مراسلات مفتوح دارند صحایف مجد و اقبال از
... باد بالنبی و آله الامجاد

صورت فتحنامه حضرت شاه اسمعیل ماضی ... دولت ...

... جلال الدوله ... القدر که دفع او ... علاء الدوله مذکور ... و شبیخون آورده ... گرد ... بسیف
... مردار آب فرات گذشته چون خبر بما رسید ... گذشت که بخت از وی برگشت که بزرگان گفته اند مطلع بس تجربه کردیم
در مکافات با آل علی هر که در افتاد ور افتاد پس با عون باری تعالی علی الصباح روز چهارشنبه با چهارده هزار مرد
جرار نیزه گذار مطلع ... ظفر بخش ... بفتح و فیروزی سوار شدیم میان ما و اعدا ...
بود صباح روز پنجشنبه هنوز آفتاب نورانی سر از دریچه طلوع بیرون نیاورده بود که ... فرات گذشتیم
بران نامردان گرفتیم دوازده هزار مرد بعشق دوازده امام ... کردیم و از دوازده جانب ...
... زمشرق تا بمغرب گر امامست علی و آل او ما را تمامست و چون آفتاب
جهانتاب بر صفحه نیلی و سپهر زنگاری ... اعدا مقهور ... نامرد ... بقتل ...
هزار نامرد در آب غرق شده چنانچه از ایشان احدی بیرون نیامد و علاء الدوله ... گریخته با هفت هزار ...
مطلع شکسته سلاح و گسسته کمر نه پروای دست و نه پروای سر آخر قرار بر فرار اختیار نمود و چون چهار فرسخ راه
... زخم که خورده بود هلاک شد و باقی دیگر با مراد بیگ نامرد ملحق شده گریخته ... رفته اند پس تمامی خلفا ...

فایض الجود ... الحضرت از ... عظایم ...
... آمده از ... مجلس جنت ... حقیقت ...
و بعلم الیقین صورت ... از زمان دولت ...
و لطایف این کلمات ... در لوازم فیض گستری و مراسم فضل پروری و وظایف عدل و احسان و لطایف ...
تقدیم مبالغت ... که عبارت از تعبیر آن کوتاه است سابقاً بمقتضای محبت موروثی و ...
گر چون ازین طرف عنایت ... استفتاح شمات غمام مقصود و استشمام نفحات مراد ...
تعیین صورت منظور ... در کلیات و جزئیات مقاصد ...
... جناب الغ بیگ میرزا که ...
... روابط محبت معنوی و ضوابط مودت روحانی بمقتضای آن بود که ...
... فروغ مکرمت صفوت و صیقل مرآت صداقت ...
... چون صورت رغبت طبع آفتاب شعاع آن خاقان ممالک مطاع ...

[illegible]

... و ندیمان و مطربان حاضر بودند ... در غربت بر دو ...

... مشغول بودی یکی از بزرگان گفت وقتی دیوار خانهٔ [illegible] پیدا کرده بود بردن رفتیم تا مزدوری طلب کنم

آمدم مردمان پراگنده شده بودند جوانی نشسته و مصحفی در پیش نهاده گفتم ای جوان کار کنی گفت کنم

... بروم گفت به شرط در کار روی آیم بی آنکه چون وقت نماز آید مرا از نماز گزاردن باز نداری ...

... نبود ... گفتم چنان کنم او را آوردم و کاری که بود با وی نمودم او بکار مشغول شد

... مشغول شدم نماز شام که بیامدم چندان کار کرده بود که دو کس نتوانست کرد مزد بدادم و برفت ...

... او را طلب کردم نیافتم حال وی پرسیدم ... در آن ویرانه در آمدم ...

... دیگر کسی او را نمی بیند ... گفتم ای جوان ...

... اگر ... بیمار ... غریب ... احوال ...

[illegible]

منور گردید بعد از آن از صهیل اسبان بادپیما و از بانگ نای و صدای نقاره و نفیر غلغله و ولوله در سپهر برین افتاد نظم ز زمین افتاده از سم ستوران زلزله ز غریو کوس گوش آسمان کر گردیده از زمین و آسمان برخواست گرد نفیر فتنه و آشوب محشر انگیز گشت بعد از آن بهادران دیو خوی رزم جوی شمشیر کین آختند و بر یکدیگر تاختند فروغ تیغ خون آشام ساطع بادیه بیدادی افروخت و سنان نیزه برق لامع خرمن حیات بسوخت و خاقان اسکندر شان دست تاییدش تاج باز کرده شمشیر ذوالفقار انتقام را از نیام انتقام بیرون آورده بر مخالفان حمله نمودند نظم تیر او هر جا که بی زه او پرش نصرت زنی تیغ او هر جا که دم زد شد دم او کارگر از نهیب مار و مور و نیزه و شمشیر شاه چون کشف گیرد نهان از زره سر در بهار فتح نصرت لاله زاری گرد شد گرد ابر و کوس رعد و تیغ برق و خون مطر مدعی شمشیر میزد با دل پر ترس و بیم لیکن شهنشه همچو لی ده جا که خاقان اسکندر شان تیغ میار رنگ را از خون اهل نام و ننگ گلگون کرده و نوک پیکان خون افشان

[illegible]

... هرات بر افروخت و خندق در انجا معمور شد ...

صورت کتابت سلطان سلیمان

انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر بیت

[illegible]

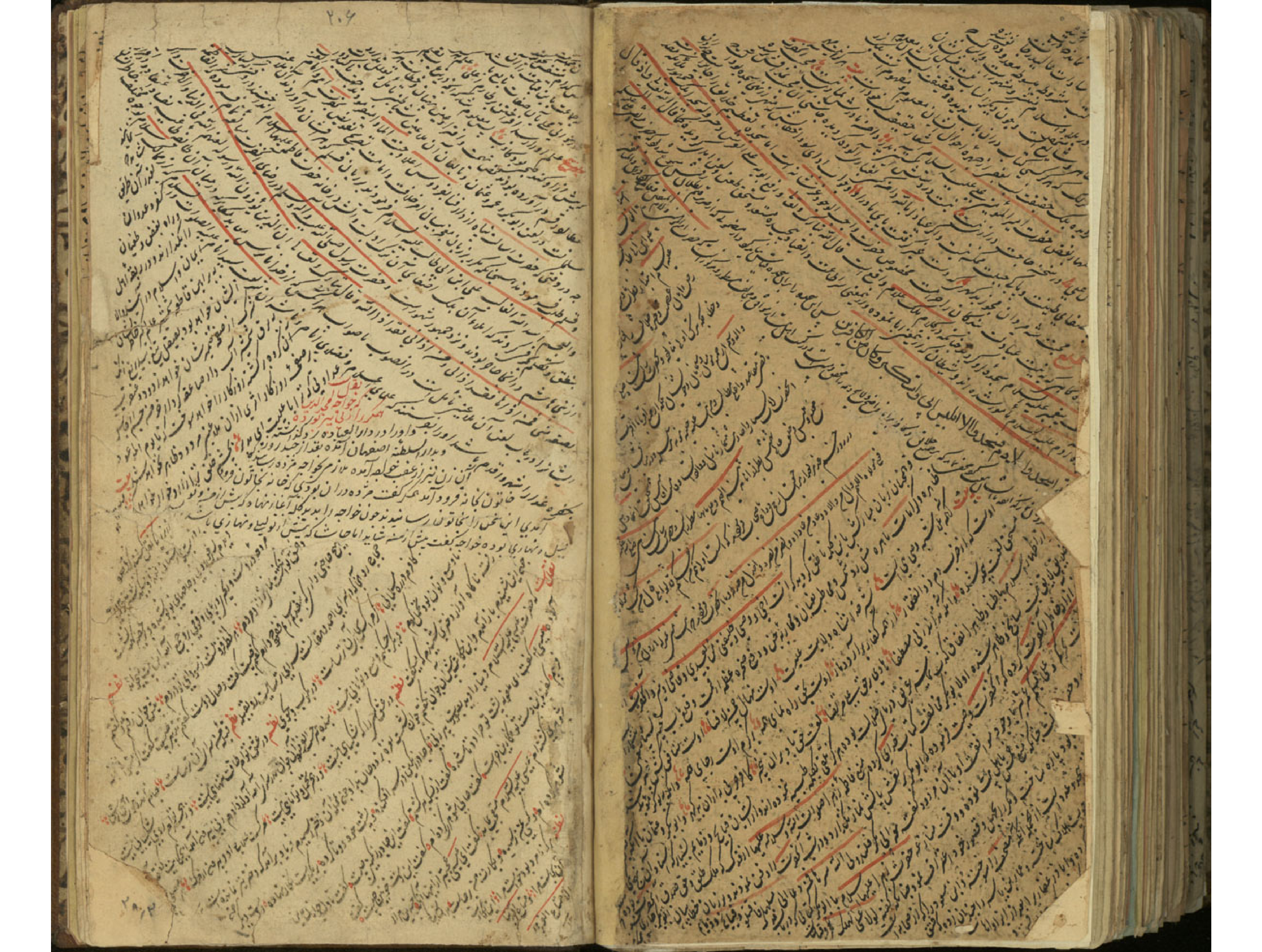
... بعد از حمد منیع سلطانی را اجل ستایش کتاب ... در ایجاب ... طغرای بقای سلطنت عثمان ... و اجلال دولت صاحب قرانی ... قدرت گیتی ستانی ... مسائل را ... کلام ... نعمت ... ظلیل رافت جهانبانی ... آسمان جلالت ... گستری و رعیت پروری ... ارباب الباب آیه ان هذا ... بجز ... کمال ... سروری ... مجید توانائی ... قصور ... آئینه ... آفتاب ... صمصام قهرمانی ... حسام انتقام اهل نفاق ... در آینه تیغ ... تقریب ... فال مشورت در پیش سلطان ...

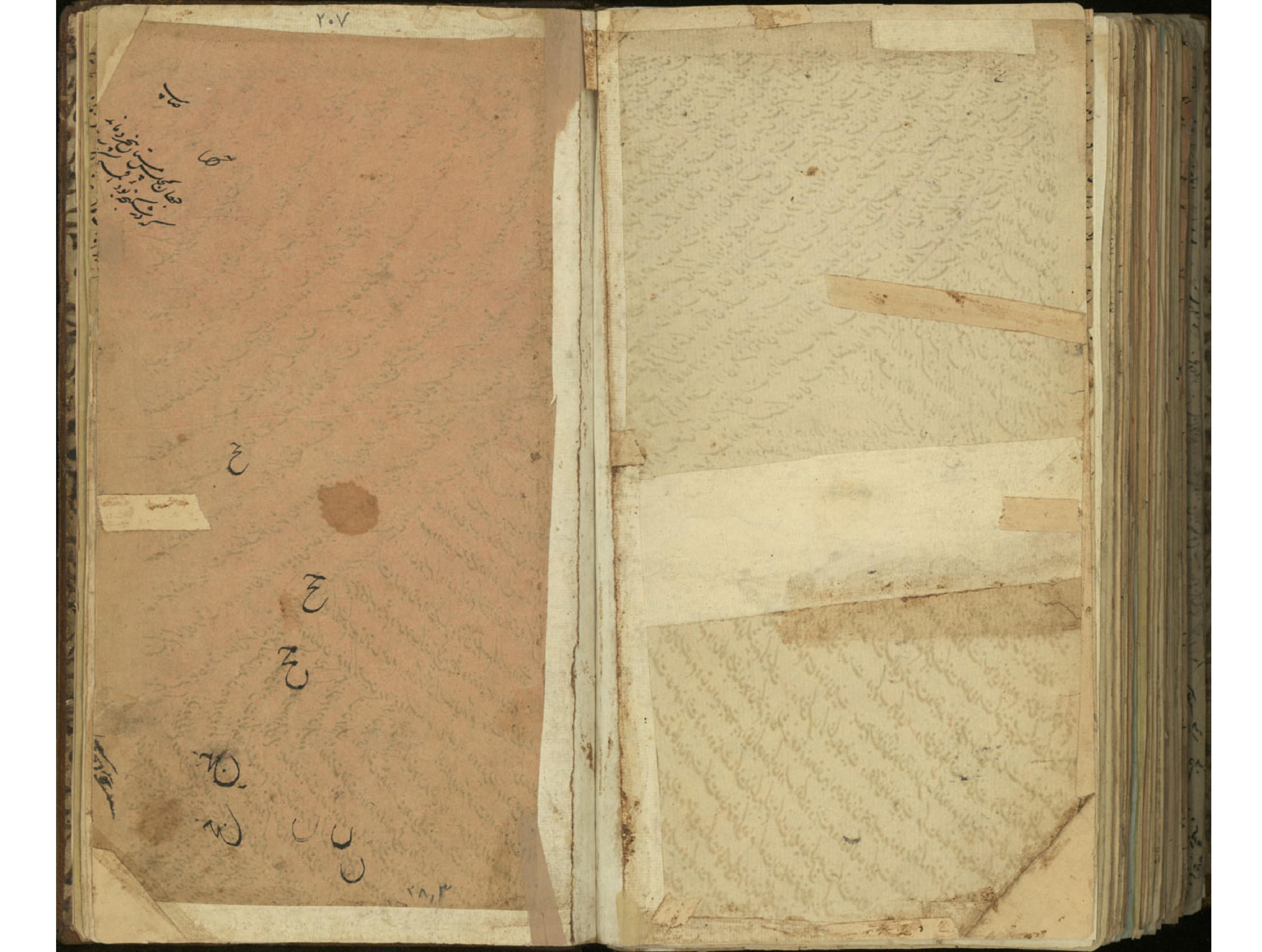
و الفتح و الله ناصر الحمد لله ... تقدیر باسم ... قضای آسمانی ... فتح قریب ... نصر من الله و فتح قریب ... عبده و اصنام ... سید المرسلین و دلالت ... انا فتحنا لک فتحا مبینا ... بقوت ... قاهره ... و لا تزر علی الارض من الکافرین دیارا ... حرکت ... طغیان ... و بنیاد ساخت ... اصنام و ... بقیام ... صیام و صلوات مساجد ... اما بعد ... نقاب از جانب ... سعادت ... السلاطین ... الملوک فی العالم ...

[illegible]

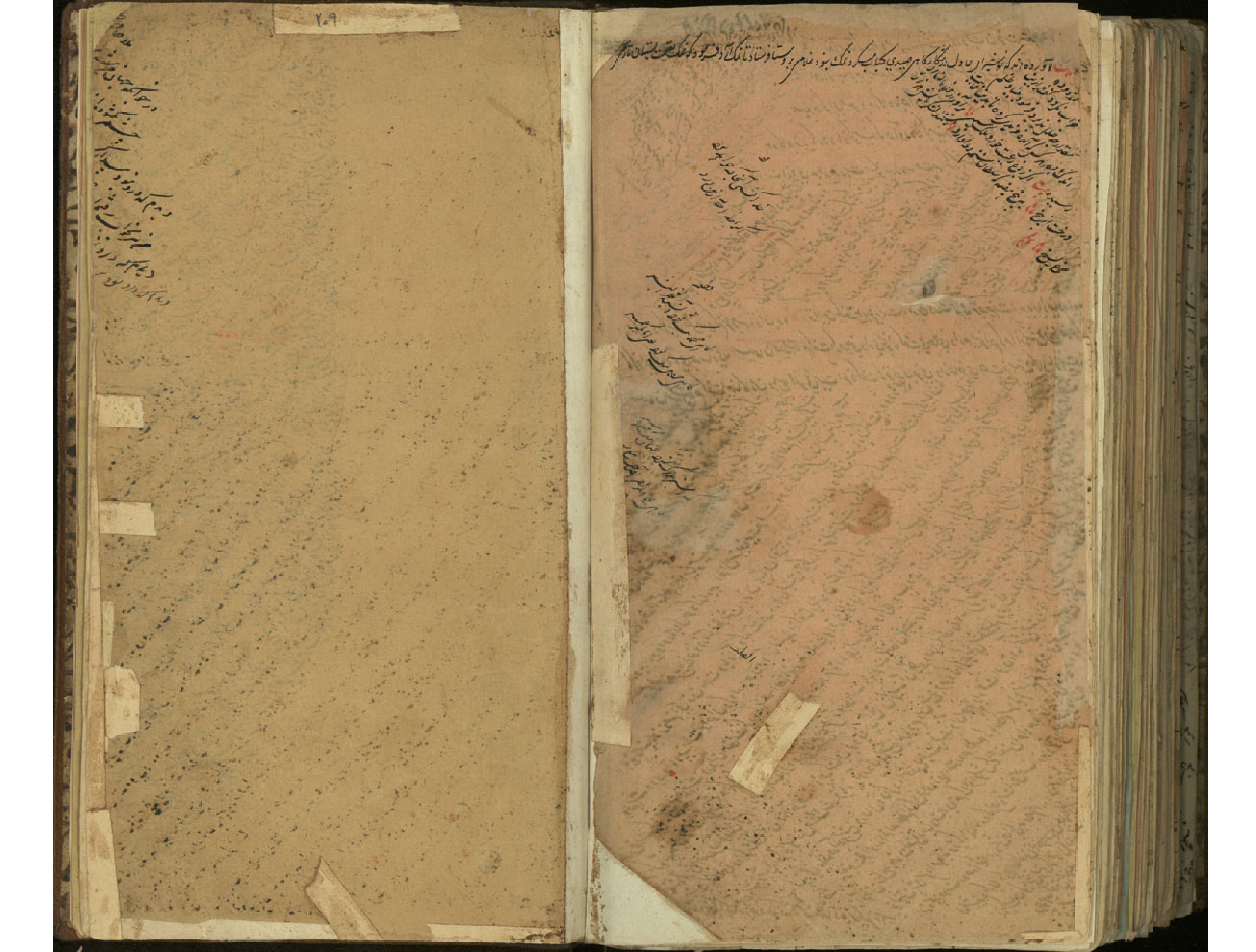


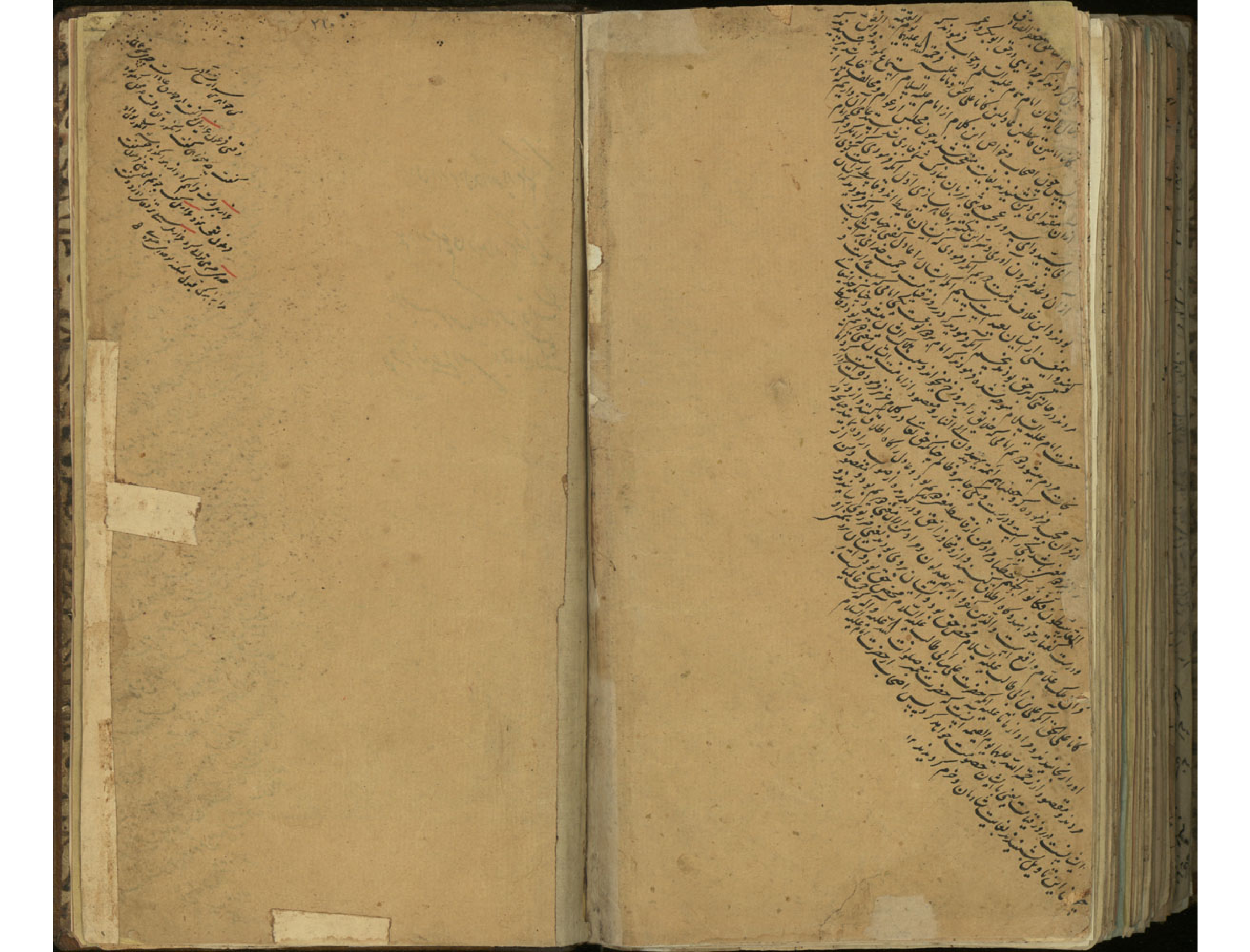












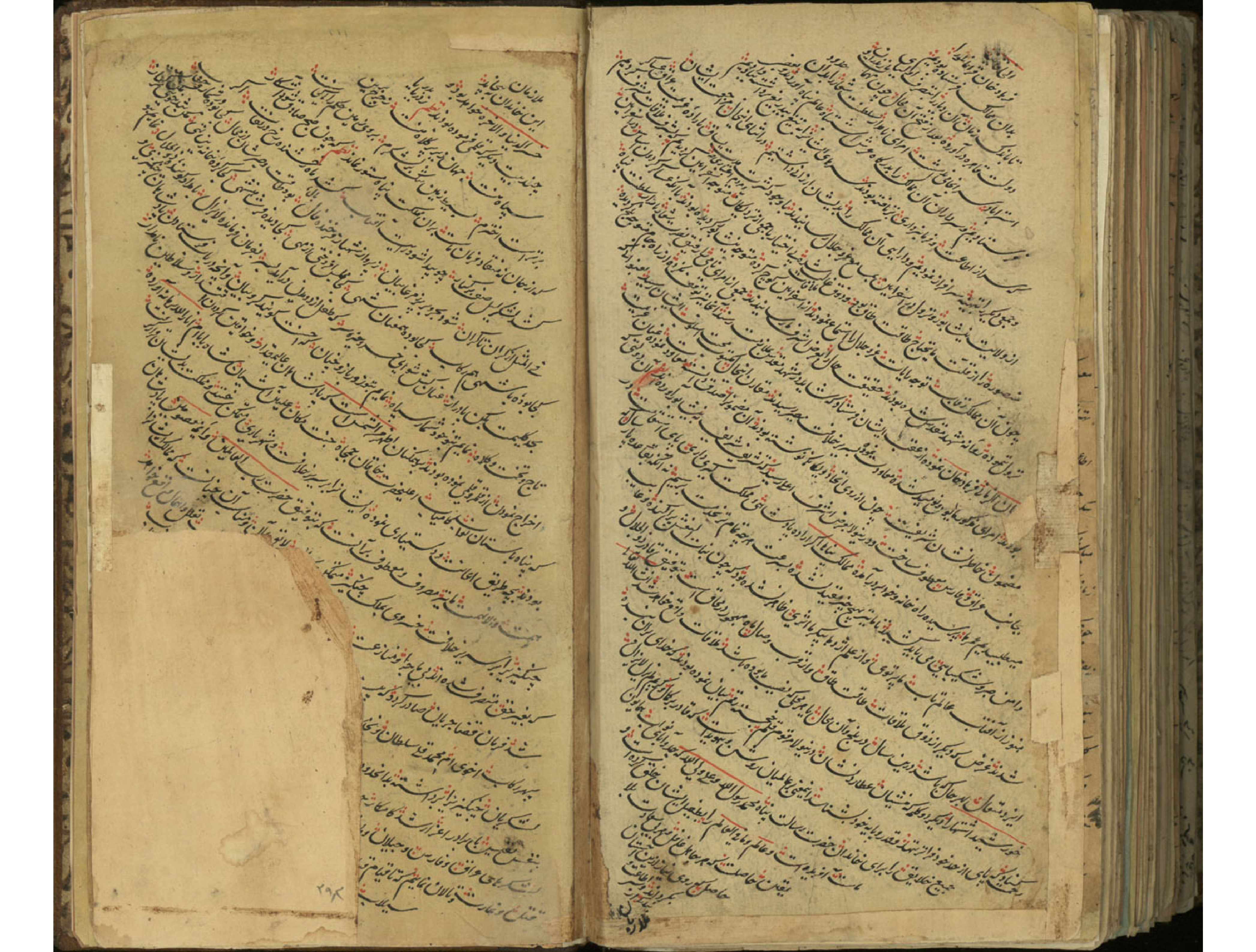
دل دارم دل دار ندارم چکنم

غم دارم غمخوار ندارم چکنم

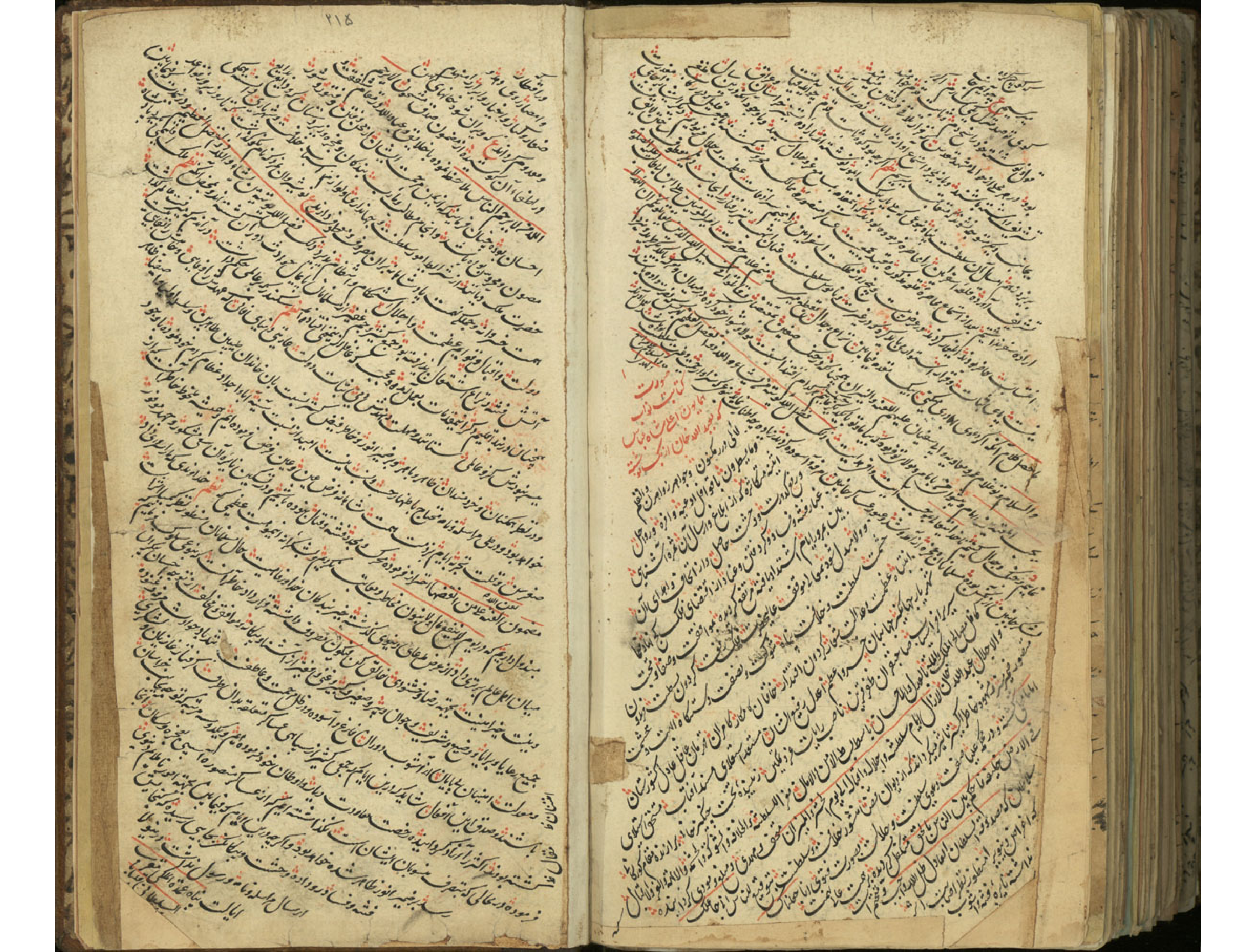
یارب بسر آن که محمد مصطفاست

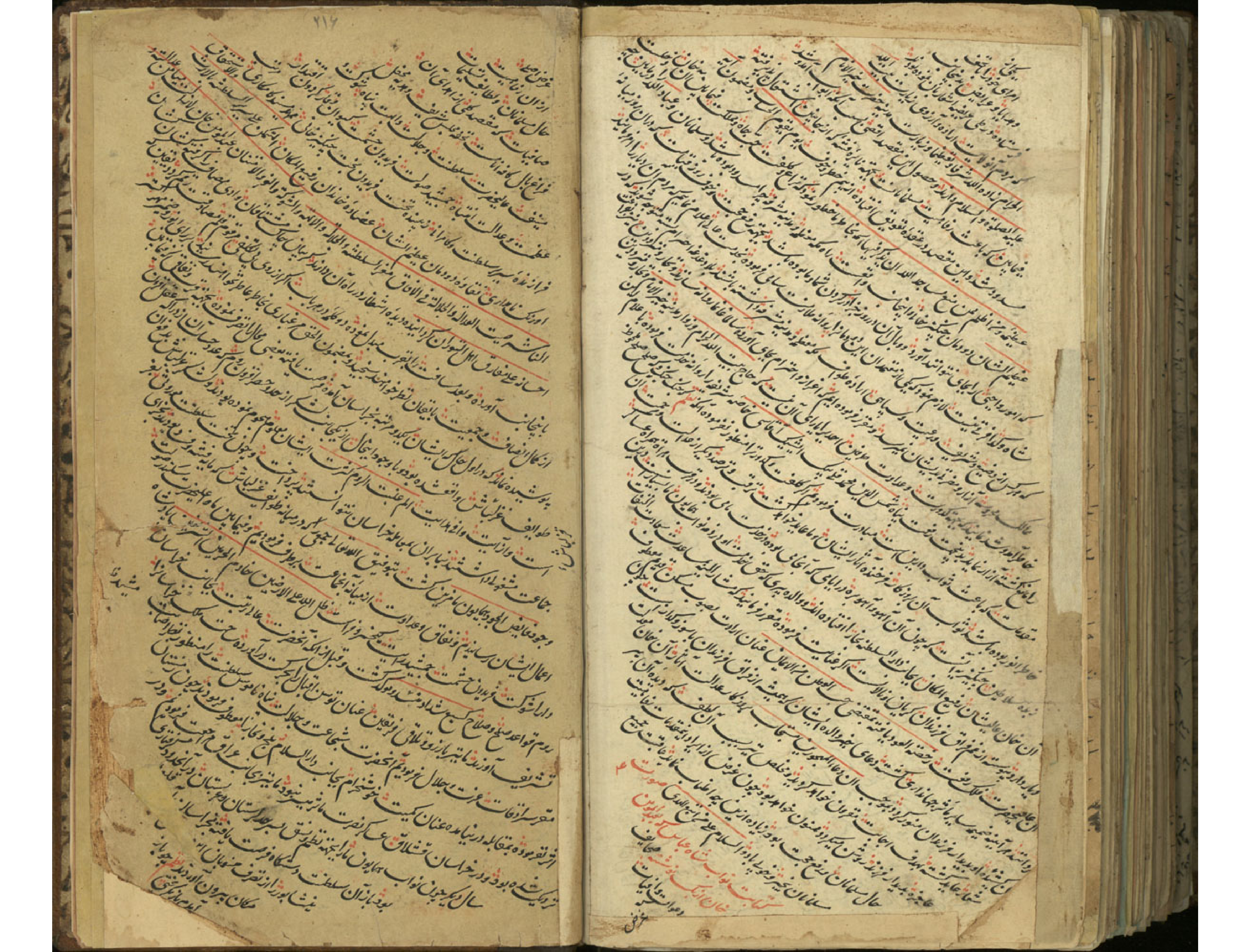
و فرزند علی ابن ابی طالب است



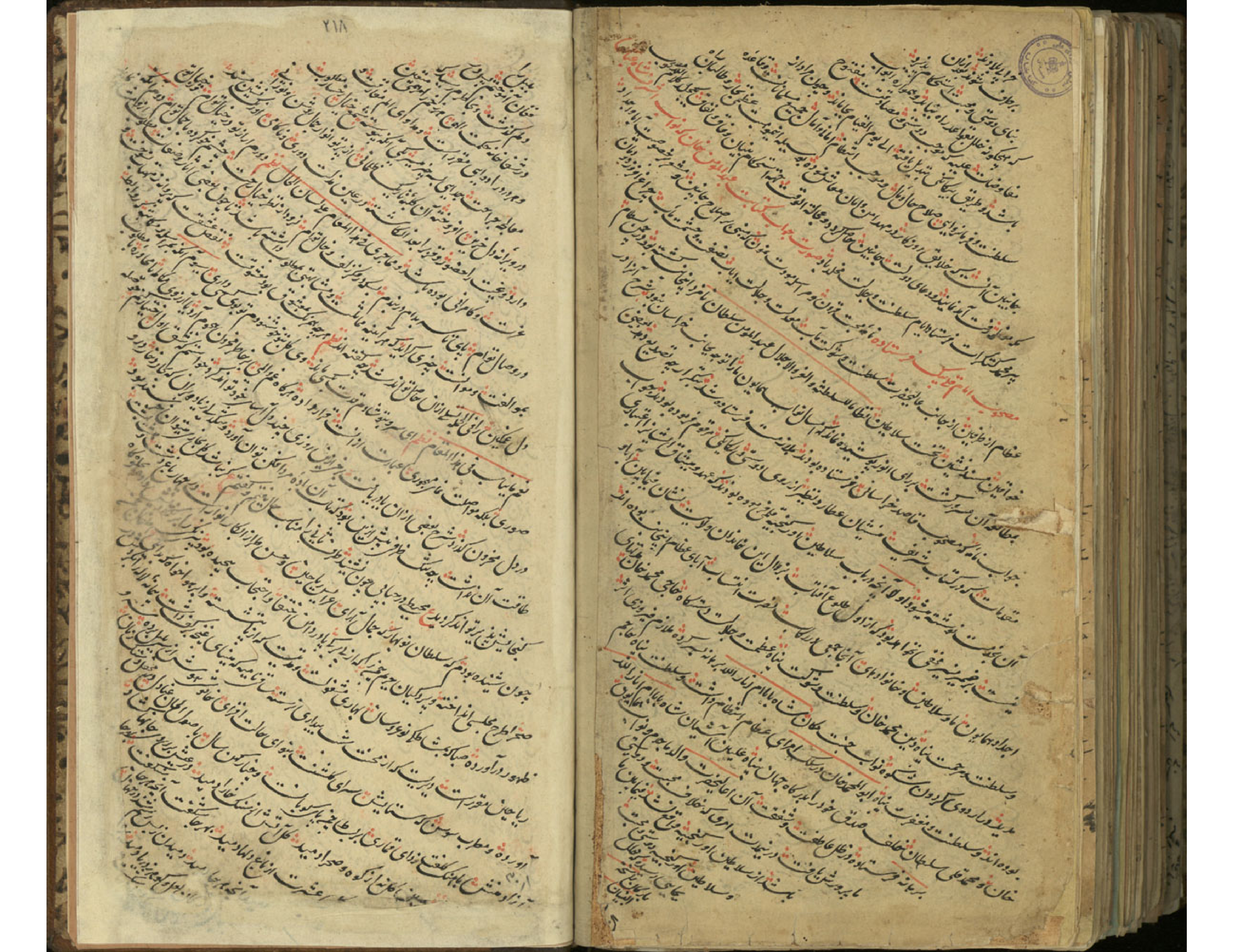














[illegible]



کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۶۵ قمری



